



تصحیح، ترجمه و شرح اشعار  
غلامرضا ارکوازی

شاعر شهیر ایلامی

به انضمام:

درآمدی بر کرد و سیر تاریخی و فرهنگی او  
و نگاهی دیگر به تاریخ استان ایلام

تحقیق، تصحیح، ترجمه و شرح

ظاهر سارایی

# A POET OF FOGGY PEAKS

Revision, translation  
and explanation of

GHOLAMREZA ARKAWAZI

P o e m s  
By: ZAHER SARAEI



شکریه

شماره ۲-۵۸۵۰-۰۰-۲  
N: 984-5850-00-2

۹۸۵۰-۰۰-۲

عمر محمد - المود

ظاهر سارایی

|    |    |
|----|----|
| ۸  | ۰۴ |
| ۴۰ | ۲۰ |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۸۷۸۳۳





اسکن شد

# شاعر قله‌های مه‌آلود

تصحیح، ترجمه و شرح اشعار  
غلام‌رضا ارکوازی شاعر شهیر ایلامی

به انضمام:  
درآمدی بر گردوسیر تاریخی و فرهنگی او  
و تاریخ استان ایلام از نگاهی دیگر

تحقیق، تصحیح، ترجمه و شرح:  
ظاهر سارایی

۱۳۷۹  
انتشارات گویه

سارایی، ظاهر  
شاعر قله‌های مه‌آلود: تصحیح، ترجمه و شرح اشعار غلامرضا ارکوازی به انضمام درآمدی بر  
کردوسیر تاریخی و فرهنگی او و تاریخ استان ایلام... / تحقیق، تصحیح، ترجمه و شرح ظاهر  
سارایی. تهران: گویه، ۱۳۷۹.  
[۳۸۵]ص: مصور، نمونه.

ISBN 964 - 5850 - 00 - 2

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.  
کتابنامه: ص. [۳۶۹] - ۳۷۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.  
۱. شعر کردی - قرن ۱۳ق. ۲. ارکوازی ایلامی، غلامرضا، قرن ۱۳ق. کردان - ایران - تاریخ. ۳.  
ایلام (استان) - سرگذشتنامه. الف. ارکوازی ایلامی، غلامرضا، قرن ۱۳ق. ب. عنوان. ج. عنوان:  
درآمدی برکردوسیر تاریخی و فرهنگی او و تاریخ استان ایلام..  
۲س ۵۴۳ / PIR ۳۲۵۶ ۸ فا ۹/۲۱  
کتابخانه ملی ایران ۱۲۳۵۸ - ۷۹ م

شاعر قله‌های مه‌آلود  
(تصحیح، ترجمه و شرح اشعار غلامرضا ارکوازی)  
ظاهر سارایی  
طراح جلد: باسم الرسام

نوبت چاپ: اول زمستان ۷۹ / شمارگان: ۳۳۰ نسخه / چاپ متن: دلارنگ چاپ جلد: نگارین  
صحافی: امیر / الیوگرافی: موعود / نظارت چاپ: فریدالدین معینی / صفحه‌آرایی و تنظیم: محمدرضا قوامیان



مؤسسه انتشاراتی کوبه

حق چاپ محفوظ است

● نشانی: تهران، خیابان شریعتی - نرسیده به ملک خیابان مقدم

خیابان ادیبی - کوچه کشوری پلاک ۱۸ - طبقه سوم. تلفاکس ۷۵۰۵۷۴

صندوق پستی ۱۳۵-۱۶۱۹۵

مرکز پخش ۱: تهران تلفن ۸۴۲۲۶۵۱

مرکز پخش ۲: ایلام، تلفن ۳۳۴۲۸۵۷-۰۸۴۱

سال امیرالمؤمنین امام علی(ع) گرامی باد

## فهرست مطالب

| عنوان                 | صفحه |
|-----------------------|------|
| پیشگفتار.....         | ۹    |
| مقدمه.....            | ۱۱   |
| راهنمای آوانویسی..... | ۲۵   |

### ❑ فصل اول - کردوسیر تاریخی و فرهنگی او

|                                   |    |
|-----------------------------------|----|
| کردوسیر تاریخی او.....            | ۲۹ |
| زیستگاه کردان در گذشته و حال..... | ۳۲ |
| کردها در ایلام.....               | ۳۳ |
| زبان کردی و گویشهای آن.....       | ۳۴ |
| جستاری در باب ادب کردی جنوبی..... | ۳۶ |
| آثار ادبی کردی جنوبی.....         | ۳۸ |

### ❑ فصل دوم - تاریخ استان ایلام از نگاهی دیگر

|                                                    |    |
|----------------------------------------------------|----|
| ایلام در اعصار کهن.....                            | ۴۳ |
| شهرهای باستانی واقع در منطقه استان ایلام فعلی..... | ۵۰ |
| استان ایلام در دوره اسلامی.....                    | ۵۵ |
| حکومت آل حسنویه.....                               | ۵۹ |
| بنی عیار.....                                      | ۵۹ |
| انابکان لر کوچک.....                               | ۶۰ |



|    |                     |
|----|---------------------|
| ۶۲ | ..... والیان لرستان |
| ۶۶ | ..... والیان پشتکوه |

## ❑ فصل سوم - زندگی و شعر غلامرضا ارکوازی

|     |                                                                 |
|-----|-----------------------------------------------------------------|
| ۷۹  | ..... شجره نامه                                                 |
| ۸۰  | ..... غلامرضا یا غلامرضاخان؟                                    |
| ۸۰  | ..... زادگاه                                                    |
| ۸۱  | ..... طایفه و تبار او                                           |
| ۸۲  | ..... زمان تولد                                                 |
| ۸۲  | ..... پرورش و زندگی او                                          |
| ۹۲  | ..... غلامرضا ارکوازی و تصوف                                    |
| ۹۲  | ..... ظلم ستیزی او                                              |
| ۹۳  | ..... بقیه سرگذشت شاعر                                          |
| ۹۵  | ..... آثار شاعر                                                 |
| ۹۹  | ..... قالب اشعار                                                |
| ۱۰۰ | ..... وزن اشعار                                                 |
| ۱۰۱ | ..... صنعت پردازی از شعر غلامرضا ارکوازی                        |
| ۱۰۴ | ..... زبان شعری شاعر و قضیه ای به نام زبان شعری هورامی (گورانی) |
| ۱۰۷ | ..... تأثیرپذیری و تأثیرگذاری شاعر                              |

## ❑ فصل چهارم - متن انتقادی اشعار

|     |                         |
|-----|-------------------------|
| ۱۱۳ | ..... متن انتقادی اشعار |
|-----|-------------------------|

## ❑ فصل پنجم - متن اشعار به رسم الخط کُردی

|     |                                   |
|-----|-----------------------------------|
| ۱۵۹ | ..... متن اشعار به رسم الخط کُردی |
|-----|-----------------------------------|

## فصل ششم - شرح و ترجمه اشعار

|     |                  |
|-----|------------------|
| ۲۲۷ | بند یکم          |
| ۲۳۴ | بند دوم          |
| ۲۳۹ | بند سوم          |
| ۲۴۳ | بند چهارم        |
| ۲۴۷ | بند پنجم         |
| ۲۵۰ | بند ششم          |
| ۲۵۳ | بند هفتم         |
| ۲۵۷ | بند هشتم         |
| ۲۶۳ | بند نهم          |
| ۲۷۱ | بند دهم          |
| ۲۷۶ | بند یازدهم       |
| ۲۷۸ | بند دوازدهم      |
| ۲۷۹ | بند سیزدهم       |
| ۲۸۷ | بند چهاردهم      |
| ۲۹۵ | بند پانزدهم      |
| ۲۹۸ | بند شانزدهم      |
| ۳۰۴ | بند هفدهم        |
| ۳۰۸ | بند هجدهم        |
| ۳۱۱ | بند نوزدهم       |
| ۳۱۳ | بند بیستم        |
| ۳۱۷ | بند بیست و یکم   |
| ۳۲۰ | بند بیست و دوم   |
| ۳۲۱ | بند بیست و سوم   |
| ۳۲۴ | بند بیست و چهارم |
| ۳۳۳ | باوایل (۱)       |

|     |                                  |
|-----|----------------------------------|
| ۳۴۲ | ..... باوئال (۲)                 |
| ۳۴۵ | ..... غربت                       |
| ۳۵۰ | ..... زلیخام شوران               |
| ۳۵۳ | ..... زلیخام ژ چین               |
| ۳۵۷ | ..... واژه‌نامه                  |
| ۳۶۰ | ..... فهرست نام کسان             |
| ۳۶۵ | ..... فهرست نام جایها            |
| ۳۶۹ | ..... منابع و مآخذ               |
| ۳۷۵ | ..... تصاویر                     |
| ۳۸۲ | ..... معرفی کتاب به گُردی سورانی |
| ۳۸۴ | ..... معرفی کتاب به انگلیسی      |

## پیشگفتار

یکی از کوشش‌های بسیار ارزنده در احیای ادبیات کردی، تصحیح، ترجمه و شرح اشعار استاد غلام‌رضا ارکوازی است که از ارزنده‌ترین آثار کردی جنوبی به گویش فیلی می‌باشد. این اثر متضمن انتقال مضامین، تعبیرات و تصاویر آن اشعار به زبان فارسی است و نهایتاً به عنوان میراثی از ادبیات کردی در ادبیات فارسی باقی خواهد ماند. این کتاب شامل فواید متعددی است؛ از یک جهت مبتنی بر جنبه‌های زبان‌شناسی است که در محل خود قابل اعتنا می‌باشد و از سوی دیگر بعد ادبیات‌شناسی کردی آن است. فایده دیگر جنبه تاریخی‌اش می‌باشد.

کتاب «شاعر قله‌های مه‌آلود» بدون هیچ‌گونه تردیدی یک مأخذ ارزنده برای محققانی محسوب می‌شود که در حوزه تاریخ و زبان و ادبیات و جامعه‌شناسی کردی و همچنین ریشه و گسترش مذهب تشیع در بین کردان بخصوص کردهای جنوبی تحقیق می‌کنند. فصول مربوط به تاریخ ایلام و سیر تاریخی و فرهنگی کرد، جهت روشن شدن تلمیحات و اشارات و شناخت زمینه‌های تاریخی و جامعه‌شناختی مفید است. فصل مربوط به نقد حال و شعر استاد ارکوازی بر اساس موازین قابل قبول نقد است و جا دارد که کوشش آقای سارایی در این زمینه مورد تقدیر قرار بگیرد. ترجمه، شرح، واژه‌نامه و فهرست‌های گوناگون نیز بر مزایای کتاب افزوده است.

نکته قابل اعتنا در باب تصحیح این کتاب، آن است که مبتنی بر چهارده نسخه خطی و چاپی است که گردآوری این‌ها خود حکایتی مفصل دارد. دشواری خاصی که در تصحیح این اثر وجود داشته است، آن بوده که گویش کردی جنوبی دارای تفاوت‌هایی است و این مجموعه هم

در بیشتر مناطق کردنشین شهرت داشته است و طبیعتاً هر طایفه و قبیله‌ای متناسب با گرایش‌های طایفه‌ای خود، تصرفاتی در آن کرده و این تصرفات که در حقیقت تحریفاتی است در متن اصلی، می‌بایست اخراج می‌شد و این اخراج و تصحیح و نزدیک کردن متن به بهترین صورت ممکن از کسی برمی‌آمد که گویش خود او منطبق بر گویش شاعر باشد لذا آقای سارایی، به راحتی و بهتر از هر کس دیگر توانسته‌اند این کار را انجام دهند.

من اطمینان دارم با توجه به علاقه‌ای که مردم کُرد به این اثر دارند از آن بسیار استقبال خواهند کرد و انشاءالله به عنوان یکی از تلاشهای ارزنده در تقریب قلوب و نزدیکی روح عاطفی قومیت‌های موجود در سراسر ایران مفید واقع خواهد شد.

دکتر نصرالله امامی

## مقدمه

روزی یکی از آشنایان ما که مردی خوش ذوق و مأنوس به مباحث مکتب خانه های قدیم بود، در جمع خانواده ابیاتی از شاعری که تا به حال نامش را نشنیده بودم، خواند و باشیفتگی و صداقت تمام از سرگذشت شگفتش خاصه رهایی اش از زندان به همت مولی الموحیدین حضرت علی (ع) سخن به میان آورد. ضرباهنگ گوشنواز آن ابیات با آن غرابت لفظ و سبک و سرگذشت رازآمیزش مرا که نوجوانی بیش نبودم، سخت تحت تأثیر قرار داد. این نخستین آشنایی ام با شاعری به نام غلام رضا ارکوازی بود.

در سال ۱۳۶۲ دو متن چاپی از مناجات نامه شاعر که نتیجه کوشش دو تن از اهل قلم منطقه غرب کشور؛ یعنی آقایان محمد علی سلطانی و اسماعیل ططری بود، به دستم رسید با مطالعه آنها به صورت جدی با شعر غلام رضا ارکوازی مأنوس شدم.

در سال ۱۳۷۳ هنگامی که با صدا و سیمای مرکز ایلام جهت ساخت فیلم مستندی از رادگاه شاعر همکاری می کردم، همراه با آن گروه به روستای «بان ویزه» رفتم. در آن جا از احفاد و بازماندگان شاعر اشعار تازه ای از غلام رضا ارکوازی شنیدم که پیش از آن نشنیده بودم. پیش از آن می پنداشتم که مناجات نامه تنها شعری است که از او باز مانده است. آن اشعاری که به تازگی می شنیدم آهنگی جادویی و فضایی اثری داشتند.

این ماجرا باعث شد تا طرح برگزاری یک کنگره را به قصد بزرگداشت غلام رضا ارکوازی به معاونت پژوهشی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی ایلام ارائه دهم؛ طرح تصویب شد و

مدیریت اداره و مسئولان مربوط وزارت و همچنین دست‌اندرکاران مجله‌گردی «ناوینه» همکاری‌های لازم را مبذول داشتند. کارها به نیکویی پیش رفت و سرانجام در شهریور ۱۳۷۳ کنگره‌ای باشکوه و با شرکت استادان و شاعران و صاحب‌نظران کشور به‌ویژه غرب کشور برگزار گردید. آن فرزنانگان درباره زندگی و شعر غلام‌رضا ارکوازی بسیار سخن راندند. با استماع آن سخنان دریافتم که هنوز ناگفته‌ها و مجهولات زیادی در باب کم و کیف شعر و زندگی او وجود دارد. من که در آن کنگره سمت دبیری داشتم و در جریان کار به نسخه‌های خطی و اطلاعات نوینی دست یافته بودم، از همان هنگام کمر به کشف مجهولات و پرداختن متنی منقح و جامع از اشعار او بستم. پس از آن ایام نسخه‌هایی دیگر فراچنگ آوردم و اطلاعاتی دیگر بر من مکشوف گردید اما فرصتی برای تألیف و پرورش موضوع نداشتم تا این که بخت مساعد موجب شد تا در مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه شهید چمران اهواز به تحصیل بپردازم. استادان فرزانه آن دانشگاه با گشاده رویی موضوع پایان‌نامه‌ام را که عنوان فرعی همین کتاب است، تصویب کردند و آن فرصت طلایی را که طلب می‌کردم، در اختیار نهادند، اما:

چو عاشق می‌شدم گفتم که بردم گوهر مقصود ندانستم که این دریا چه موج خون فشان دارد پنهان و ژرفای کار مرا مرعوب کرد زیرا شاعر در اشعارش به تلمیحات، روایات، آیات و احادیث بسیاری اشاره کرده بود و واژگان و اصطلاحاتی مهجور و غریب به کار بسته بود؛ علاوه بر آن تقریباً کیفیت زندگی و زیست او مجهول بود و عقاید و باورهایش در هاله‌ای از ابهام قرار داشت و البته دستیابی به نسخ خطی معتبر نیز کار آسانی نبود زیرا نسخ خطی در مالکیت اشخاص است و معمولاً این نسخه‌ها را به آسانی در اختیار نمی‌گذارند، با این اوصاف به سبب علاقه‌ای که به موضوع داشتم با شکیبایی در صدد تدارک کار برآمدم و مآخذ و مراجع معتبر را شناسایی و مطالعه کردم. در جریان کار دریافتم که هرگونه توضیحی درباره شاعر بدون اشاره به تاریخ استان ایلام مخصوصاً مقطعی که در آن بالیده و زیسته است، بی‌فایده می‌نماید. به ناچار تاریخی مختصر اما مستدل به رشته تحریر درآوردم زیرا آن چه پیش از آن تحت عنوان تاریخ استان ایلام نوشته شده بود، علی‌رغم تمام احترام و ارزشی که برای آن مؤلفان و آثارشان قائل هستم، کافی نیافتم. آنان بیش از آن که به تاریخ استان ایلام بپردازند به تاریخ تمدن ایلام باستان پرداخته بودند مضافاً این که غرض من توصیف وضعیت اجتماعی و فرهنگی عصر شاعر نیز بود تا تأثیرات آن شرایط را در اشعارش بیابم. در راستای این هدف فصلی در باب‌گرد و سیر تاریخی و فرهنگی



او پرداختم که به جهت بیم از حجیم شدن نوشته به اختصار برگزار کردم. نهایتاً زندگی و شعر شاعر را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادم تا این همه بتواند مقدمه‌ای برای دریافت متن اشعار غلام رضا رکوازی باشد.

نظر به عدم انعکاس دقیق آواهای زبان کردی در رسم الخط متعارف، متن اشعار به رسم الخط کردی نیز آمده است و البته در نظر داشتم علاوه بر این دو، متن سومی به آوانوشت لاتین اشعار اختصاص دهم که در آخرین لحظات به دلیل بیمناکی از حجم کتاب منصرف گشتم امیدوارم چنان چه توفیقی دست دهد، در چاپ‌های بعدی آن را به این مجموعه بیفزایم.

درباره متن اشعار در صفحات بعدی همین مقدمه، به تفصیل بحث شده است اما ترجمه و شرح آن حکایتی دیگر دارد. دریافتم که امروزه بسیاری از واژگان و اصطلاحات و معنی ابیات و مآخذ حکایات و تلمیحات بر بسیاری پوشیده است؛ بدین سبب تمام این موارد را شرح کردم و کلیه نکات را توضیح دادم که شاید در نگاه نخست برای خواص اندکی ملال آور باشد لیکن در این فراز روی سخنم بیشتر با عموم، خاصه هموطنان غیر کرد زبان است تا زمینه‌آشنایی‌شان با گوشه‌ای از زبان و ادبیات و سنن فرهنگی استان ایلام که به دلایل بسیار ناشناخته مانده، فراهم گردد.

### معرفی نسخه‌ها و بیان شیوه کار

چنان که در تصحیح متون رسم است، تصحیح باید بر اساس نسخه‌ای اقدم و اصح باشد. قدیم‌ترین نسخه‌ای که از مناجات نامه نشان داده‌ند، نسخه‌ای است که آقای محمدعلی سلطانی در کتاب «مناجات‌های جاویدان ادب کردی» بر اساس آن متنی از مناجات‌نامه را پرداخته است. آن نسخه مطابق اظهارات نویسنده آن کتاب به سال ۱۲۵۰ هجری قمری کتابت شده است. اگر این نکته درست باشد قاعدتاً بایستی در زمان زندگی شاعر نوشته شده باشد. متأسفانه استفاده مستقیم از این نسخه که گویا در حکم «کالعدم» است علی‌رغم پیگیری‌ها میسر نشد لذا به آنچه محقق فرزانه آقای محمدعلی سلطانی در متن چاپی خود آورده، اعتماد شد. به ناچار در جستجوی نسخه‌ای دیگر برآمدم که اساس کار من واقع شود. نهایتاً نسخه‌ای یافتیم که به دلیل جامعیت و صحت ضبط و نقل، و مشکول بودن پاره‌ای از واژگان غریب قابل اعتماد و استناد بود. این نسخه که با علامت «ح» مشخص گردیده و تاریخ کتابتش ۱۳۲۰/۹/۲۲ می‌باشد، نسخه

اساس در این تصحیح است.

این نسخه دارای ۲۴ بند است و در ۳۴ صفحه نوشته شده است. نوع کاغذ آن کاهی و فرسوده می‌باشد. در هر صفحه آن حدود بیست بیت به خط نستعلیق خوش و خوانا با مرکب سیاه کتابت شده است.

در صفحه آغازین آن چنین آمده است: «مناجات نامه از کلام غلام رضا ارکوازی». و در همان صفحه مهر یکی از مالکان آن به چشم می‌خورد. قطع صفحات آن ۱۸×۱۳ است. نام کاتب آن چنان که در صفحه آخر آمده، «آقا محمود شهرضایی اصفهانی» است و در ستون روبه‌رو نام «اسماعیل حیرانی» آمده که ظاهراً نسخه به سفارش او نوشته شده و بر کتابت آن اشراف داشته است. زیرا در حواشی نسخه هر جا توضیحی است به نام او می‌باشد؛ مثلاً آمده است «به عقیده اینجانب اسماعیل حیرانی.....». صاحب نسخه نقد و نظرهای خود را در حاشیه آورده و از اعمال سلیقه و ذوق در ضبط ابیات خودداری ورزیده است.

این نسخه را آقای عبد الحسین رحمتی از شاعران شهرستان دهلران در اختیار مصحح قرار داده است.

### مشخصات سایر نسخ به شرح ذیل است:

۱ - نسخه خطی متعلق به حاج خان منصور جمشیدی از کهنسالان و بزرگان شهرستان ایلام که بنا به گفته ایشان به خط ملاقاسم جایدربور است. صاحب نسخه حدود ۷۰ سال پیش نزد کاتب نسخه تلمذ می‌کرده است.

این نسخه گرچه تاریخ کتابت ندارد اما پیداست که مربوط به اواخر عهد قاجاریه است. نسخه در ۲۹ صفحه، مشتمل بر ۲۴ بند و در ابعاد ۲۰×۱۲ می‌باشد و با مرکب لاجوردی و خط خوش و خوانا نوشته شده است. شروع نسخه چنین است: «هذا مناجات من کلام غلام (...)

ارکوازی» و در پایان آمده است: «تمام شد متقبت و مناجات غلام رضای ارکوازی رحمه الله».

از ویژگی‌های این نسخه آن است که یاء مجهول ساکن بعد از مصوت «a = َ» مثلاً در کلماتی نظیر بتخانه(ی) را با علامتی شبیه «۴» مشخص کرده است. این نسخه تالی نسخه «ح» است و جز در ترتیب یک بند و اختلافاتی که عمدتاً در شرح نسخ آمده است، اختلاف چندانی با آن ندارد و در شرح نسخ با نشانه «خان» مشخص شده است.

۲ - نسخه خطی به خط مرحوم ملا حسین عزیزی که تنها دارای شش بند از مناجات‌نامه است و ظاهراً به سال ۱۳۳۲ شمسی همراه با یک منظومه کردی دیگر به نام «جنگ مولی و مقاتل ملعون» کتابت شده است. نوع کاغذ آن کاهی و در قطع ۱۵×۱۸ و با مرکب آبی به خط تحریری خوانا نوشته شده است. اگر چه این نسخه ناقص است اما دارای ضبط‌های اصیل و قابل اعتنایی است. علامت اختصاری آن در شرح نسخ «عز» می‌باشد.

۳ - نسخه خطی متعلق به ملا فرج‌الله محرری از کهنسالان طایفه دهبالایی که به سال ۱۳۴۸ در ۳۸ صفحه بر روی کاغذ عادی نوشته شده است و دارای ۲۳ بند است. صاحب نسخه اطمینان می‌دهد که آن را از روی یک نسخه قدیمی رونویسی کرده و کوشیده است تمام نکات را عیناً منعکس کند. این نسخه با علامت «م» مشخص شده است.

۴ - نسخه خطی متعلق به آقای حسین حقی از طایفه ارکوازی که دارای یازده بند است و بدون تاریخ کتابت در ۳۸ صفحه با قلم ریز و به جوهر سیاه و با خط تحریری نامرتب نوشته شده است. ضبط ابیات و بندها در آن آشفته است و گاه چند بیت در ذیل عنوانی واحد آورده شده است. قطع نسخه ۱۷×۱۱ می‌باشد. این نسخه با علامت «حق» مشخص شده است.

۵ - نسخه خطی متعلق به آقای شاهرخ ابوقداره که دارای ۱۵ بند است و در قطع ۱۷×۱۱ با مرکب مشکی و آبی بدون ذکر تاریخ، کتابت شده است. ترتیب بندها و ابیات در آن آشفته و ضبط‌های آن پر خلل است. این نسخه با علامت «ش» مشخص شده است.

۶ - نسخه خطی به خط مرحوم غلام رضا کمالی از شاعران ایلامی که بر روی کاغذ عادی در ۲۸ صفحه با مرکب آبی نوشته شده است. این نسخه از نسل نسخه «خان» محسوب می‌شود و با علامت «ک» مشخص گردیده است.

۷ - نسخ پنجگانه‌ای که آقای اسماعیل ططری مله سُرخ‌ی به خط خوش مرحوم محمد طاهر سیدزاده هاشمی به سال ۱۳۶۲ تحت عنوان «مناجات‌نامه غلام رضاخان ارکوازی» به چاپ رسانیده است. این مجموعه رونوشتی از پنج نسخه خطی است که شرحشان چنین است: الف: نسخه متعلق به آقای حاج شتابی که شامل ده بند از مناجات‌نامه است و بدون ترتیب در کنار هم نشسته‌اند. ما علامت اختصاری «ط ۱» را برای آن برگزیده‌ایم.

ب: نسخه متعلق به آقای صفایی که شامل سیزده بند از مناجات‌نامه است و در تصحیح حاضر با علامت «ط ۲» مشخص شده است.

مناجات نامه

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)

(هَذَا الْفَتْحُ الْعَلِيمُ)

علی کل حال  
 یا لایم یزل بهستی زوال  
 یا بنای مخلوق شده به پنج شته هزار  
 یا رب سعه ساء و لوح قلم  
 یا صانع صنیع تر سببی  
 رب مددک از رحم راجعین  
 غفور لایزال غافر لم یزل  
 قادر مدیر یل چنی نهال  
 عزت بخش تن اهل عباد  
 ارفع ~~الکبریا~~ کسی ز نور  
 اعز از رده پنج پیغمبر  
 یا عالم علم عالمان  
 بقاد دولت ایبادت کردن  
 کنین شریک یاوری بادت  
 بی ای بنده کینه کمتر  
 بر ز طغی علم ابلیس و بن  
 رای راست لغت رای چغتم نور  
 حرف کج و تلج بدی کنایم  
 فرمایش تور بهنای رسول  
 غیر ز کار زشت شومی نمل بد

بند  
اول

یا لایم یزل علی کل حال  
 یا بنای بی عیب و نای کل حال  
 طیب رضی محض آتشگاه  
 یا خالق ارض سعه ساء و لوح قلم  
 طیب رضی محض تر سببی  
 خالق مخلوق بهیست و قرین  
 واجب الوجود واحد به بدل  
 فضا بخش فیض روغات بهار  
 استدار نور دیت کردی ایجاد  
 نور بخشای و طبع پرزاد و حور  
 ناز و امان ایگان ده در  
 معلوم بخش تیاج شان سرور  
 کس پله و ترکات نور دن  
 کی دارد اطلاع تر کارت  
 رو سیاه نویم تر یوم المشر  
 دمام بذ نمل بد کاریم شبن  
 لکرای شدت و نوم تر یوم المشر  
 دایم عیبت لو کفر کفاریم  
 تر شومی طالع نور دم قبول  
 ردی مع خمس خدای جمید

مژده از او دست به دست  
حق تو معدن سر شبنمی  
ای من اصف و صف شان تو

زیست تاب تاب  
آن سنج محو نهان  
روز خا خنده در روی دارم

والباقیات الصالحات  
خیر عند ربک و احسن  
ع

از دیکه و دهنه و به شرف نظری  
سیرت به سادات و به بهینه تو  
رشد امر یقین تو و در مصل  
عالم زدن و اگر کند سیر خطا  
ی و ن می طلب از تو توین دعا  
لیک آن نعمت بیاد تو در دست خواهم  
عمر به نعمت بهمت از تو به خواهم  
عمر لولایه فرزند و برادر خواهم  
شیر بهت و بهت تو بهت بهت برادر برگاه  
است بر بیان غایت او که بران زکات از تو به  
از او که بر لغزدان و آب

دستون قایم خیر شستن  
درب الحضور بزم زندانی  
ش گرا عی ز به بیان تو

رسم حراتی رصفه از فرزند مرام  
۱۳۲۹

غرض نقشی است که با بلا ملا  
که هستی را نمی بینم بقای  
ممت

نه تو را بهت بهت و ز بر جان جبری  
خان برده جهاد و بهر چیز بصیری  
به بر کن دن را که تو اگر ز صبری  
و خطا تو سر و بخشنده و هم عذر داری  
ی به یارون لغت تو موم بر ی  
که دهم حق ترا بر هر سادات و فیر  
که نم حرف عبادت کنم تقصیر  
به تو جان بخشنده و جان بر دهم جانگر  
در ضم کن تو دعا که که هر طریقتی  
اول و دوم شست بهت بهت

پ: نسخه متعلق به آقای تَیْمَزی که یازده بند از مناجات نامه را شامل می‌شود و با علامت «ط ۳» در شرح نسخ مشخص شده است. این نسخه نسبت به دیگر نسخ مجموعه فوق‌الذکر از اهمیت و اعتبار بیشتری برخوردار است چنان‌که آقای محمد علی سلطانی ظاهراً مواردی از ضبط‌های آن را ترجیح داده است.

ت: نسخه متعلق به ناصر بهرامی کمانگر که شامل هفت بند از مناجات نامه است و با علامت (ط ۴) در شرح نسخ مشخص شده است.

ث: نسخه‌ای که شامل چهارده بند از مناجات نامه است که در شرح نسخ با علامت «ط ۵» مشخص گردیده است.

۹ - نسخه چاپی آقای محمد علی سلطانی که همراه با چند مناجات نامه از شاعران دیگر تحت عنوان «مناجات‌های جاویدان ادب کردی» به سال ۱۳۶۲ چاپ شده است و پیشتر بدان اشاره شد. از ویژگی‌های مهم این نسخه چاپی اشتغال بر بندى است که در هیچ یک از نسخه‌ها نیامده است. در تصحیح اشعار این کتاب به این متن توجه کامل شده است.

۱۰ - نسخه چاپی مرحوم اسفندیار غضنفری امرایی که در ضمن کتاب «گلزار ادب لرستان» چاپ ۱۳۶۴ آمده است و پیداست از روی نسخه‌ای اصیل و قدیمی نقل شده است منتها ایشان به بهانه تصحیح، تیغ بی‌دریغ ذوق و پسند خود را در آن نهاده و به شدت دگرگونش کرده است چنان‌که به‌طور کلی آن را از صحت و اعتبار افکنده است. از این نسخه که با علامت «غ» مشخص شده است تنها در ترتیب ابیات و بندها و پاره‌ای مقایسات استفاده گردیده است. به عنوان نمونه چند بیت از آن را با آن چه در تصحیح حاضر آمده، مقایسه می‌کنیم:

|                            |                              |
|----------------------------|------------------------------|
| غ: فطور بار لو سحور آه سرد | پوشاک پوس گیان سر و بان برد  |
| فطور بارلیو سحور آه سرد    | پوشاک پوس گیان سرین گام‌ژبرد |

(بیت ۱۹۸)

|                              |                       |
|------------------------------|-----------------------|
| غ: هنی من نیرم دی قوه‌ی عذاب | فرجاً الا یا نصرت مآب |
| هنی نداروم من قوه‌ی عذاب     | فرجنا عنی یا نصرت مآب |

(بیت ۲۰۸)

|                            |                        |
|----------------------------|------------------------|
| غ: اگر ژ وعده رد مکین نجات | هنی نمکم الحاء و درگات |
| اگر ژى دم دا پیم ندی نجات  | هنی نمکم الحاح و درگات |

(بیت ۲۴۳)

|                                 |                             |
|---------------------------------|-----------------------------|
| غ: راسی بوش و پیم تا رستگار بوم | اگر معزولین من عذاودار بوم  |
| راس باچه پریم تا رستگار بوم     | ار تو معزولی من عذاوبار بوم |
| غ: ار بوشین نین دسلات هی        | او دس کی بی ژ ولات هی       |
| ارباچی نین دستلات هس            | او دس کی بی بنگه‌ی بربرس    |
|                                 | (بیت ۲۶۷)                   |
|                                 | (بیت ۳۹۷)                   |

این تنها مشتی از خروار است، قس علی هذا.....

### شیوه کار

در تصحیح متن مناجات‌نامه ملاک، اصالت و صحت ضبط بوده است؛ بدین گونه که اگر بیتی در نسخه اساس وجود داشته و چند نسخه معتبر دیگر از جمله «خان» و «س» آن را تأیید و تکرار کرده‌اند، آن را به عنوان ضبط اصیل برگزیده‌ام و نخواسته‌ام ضبطی امروزی و شاید زیباتر، از خود یا از نسخه‌ای نامعتبر جای‌گزینش سازم. در مواردی ضبط نسخه‌های دیگر را به دلایلی قابل دفاع ترجیح داده‌ام؛ مثلاً بیت ۱۳۲ در اکثر نسخ آمده است:

مختصر و ذات طهارت مآب      عصمت نشینان پرورده‌ی حجاب  
اما در نسخه «م» مصرع اول به شکل «و مخدرات طهارت مآب» و در «عز» «مخدورات طهارت مآب» آمده است. شک نیست که ضبط درست «مخدرات» است چه این کلمه به معنی زنان مستور و پرده‌نشین است که با مصراع بعد: «عصمت نشینان پرورده‌ی حجاب» کاملاً هماهنگ است.

در پاره‌ای از نسخ خطی و چاپی گاه لغاتی را که در نظر نسخه‌نویسان و راویان، مهجور و غریب آمده، به شکلی دیگر در آورده‌اند؛ مثلاً واژه «بُغاو» به معنی «زاوانه» فارسی را که نوعی قید و بند بوده است برای پاهای زندانیان، به «یخاو» به معنی «آب یخ» برگردانده‌اند. در این تصحیح این موارد به صورت اصیل خود ضبط شده و در شرح مناجات‌نامه در باره آنها توضیح کافی داده شده است.

1990

یاد مزل علی مر مزل

یہ بیناں ہے عیدِ نوروز کی

نائب رئیس محترم

یاق لاری

عبد الرحمن بن محمد

وَأَمَّا وَجْهٌ دَا

تحریر علی محمد

میرزا و ملا

خدمتِ عشق

سید و سر  
سید و سر

سید محمد

محترم دوز فخریہ کا نام

سید محمد علی

دارم

خه «خان»



یوسف از رخ زار در آید  
 اکابران لیلۃ المعراج  
 محرم صغیر در ده راسخان  
 دست بدلت ز در در بر  
 وقت برآمدت سر کمره نادر  
 تتر در برش شرح رازی مریح  
 خواند ز لوان رصم نسیه  
 دیام زورده لاسک نزه  
 تبسم گردش و آتش یاد احمد  
 دودسته یغین تو کورده کمره  
 کمره زنده زورده کمره  
 حق تو بعدتر سببی نه  
 یاش نه و اصف و صفت

شرف شفی علی بن ابی طالب  
 ره گیر ز رول ستانت باج  
 حای اکل شراب صغیر دیان  
 زودانه سیه نفقش برده  
 یاولا و دسکان مدینه زهار  
 نه سهای مفتهم کلین دلم و باج  
 برسم آوردن واسه لعظیم  
 در گذر کرد زوی حذر نزه  
 ندرت نام رسول محمد رحبه  
 دودسته یغین تو کورده کمره  
 دودسته یغین تو کورده کمره  
 قریب کصبر یزم یزدانه  
 تن کو را حجازی ز بایان تو

تمام شد حاجت و شوق غلام زار کورده احمد  
 حاجت من حکم بر جبهه متخص یاقین روز عشره شوقدار

یاش بر بدید  
 یادت خلق بهما حبیب  
 یاش خدا مهر ز رحمد  
 یاش روح دین رسول برده  
 یاش در جنت یاقین  
 یاش بر بدید  
 یادت خلق بهما حبیب  
 یاش خدا مهر ز رحمد  
 یاش روح دین رسول برده  
 یاش در جنت یاقین

نا آشنایی به طبیعت گویش شاعر، گاه مایه اشتباه شده است؛ مثلاً شاعر واژه اخلاص را به جای «مخلص» و واژه «اسلام» را به جای «مسلمان» به کار برده است. این امر هنوز هم در پاره‌ای از نقاط استان ایلام، خاصه در میان عشایر و عوام رایج است و در متون شعری گذشته این منطقه که بعضاً برجای مانده است به چشم می‌خورد. اکثر نسخه نویسان و به تبع آنان مصححان، این کاربرد خاص از واژگان را نادرست یافته‌اند و به شکل معمول و متعارفشان ضبط کرده‌اند.

یکی از آفتهای تصحیح به ویژه در تصحیح متون کردی، پیروی مصححان و راویان از دلبستگی‌ها و علایق و تعصبات قومی و قبیله‌ای است و اکثر دوست دارند با تغییر سبک و سیاق اثر، آن را به قوم و قبیله خود منتسب کنند. چنان‌که در یکی از نسخه‌های چاپی که در همین گفتار بدان اشاره شد، مصحح به بهانه تصحیح، شعر شاعر را چنان مسخ کرده که با گویش خود سازگار آید. در این تصحیح به هیچ‌وجه چنین روشی معمول نشده است و هیچ کوششی برای سازگار کردن آن با گویش فعلی ایلام یا طایفه و تبار خود صورت نگرفته است.

در یکی از نسخ چاپی، بندی آمده که در آن اشاره شده است که شاعر در مناجات نامه ۶۶۶ بیت سروده است. از این رو مصحح آن متن به پیروی از این اشاره، کوشیده عدد ابیات مناجات نامه را به ۶۶۶ برساند بدین خاطر ناگزیر به آوردن ابیات الحاقی و بعضاً سست شده است. در این تصحیح ملاک صحت و اصالت بوده است و رساندن ابیات به شمار مشخصی هدف نبوده است.

بهره‌گیری از اصول سبک شناسی در تصحیح، مطمح نظر بوده است؛ مثلاً شاعر همه جا از حروف اضافه «ز، جه، نه» به معنی «از، در» استفاده کرده است، یا این که افعال را به سبک و سیاق زبان ادبی هورامی (گورانی) آورده است؛ لذا اگر در جایی از حرف اضافه «د» استفاده شده بود یا افعال به شیوه امروزی آمده بودند آن ضبط غیر اصیل و تحریف شده تلقی گردیده است. عنایت به مواردی چون این، از شیوه‌های کار بوده است.

شیوه کار در تصحیح اشعاری جز مناجات‌نامه به دلیل در دست نداشتن نسخ متفاوت، به گونه‌ای دیگر بوده است. شعر «باو یال (۱)» را ابتدا آقای غضنفری در کتاب «گلزار ادب لرستان» آورده است و به نوشته ایشان، آنها را هنگامی که در ایلام به مأموریت اداری مشغول بوده، از نوادگان شاعر شنیده و ضبط کرده است. در انتساب این شعر به شاعر شکی نیست زیرا پاره‌های دیگر آن بر زبان زنان مویه‌گر جاری است و در اشعار فولکلوریک رسوخ کرده است. پاره‌ای از

این ابیات که گاه مشترک و گاه متمم و مکمل ابیات روایت شده از طریق آقای غضنفری است، به این شعر افزوده شد. پاره‌ای دیگر از این شعر که تحت عنوان «باویال (۲)» آمده است، خود از اهالی زادگاه شاعر به تواتر و تکرار شنیده‌ام که بعضی از ابیات آن اشتراک لفظی و معنایی با شعر «باویال (۱)» دارد. اما شعر «غربت» تلفیقی از چند پاره مختلف است که در مضمون و شکل مشترک هستند؛ بخشی از آن را خود از طایفه و تبار شاعر شنیده‌ام و بخشی را از مناجات‌نامه بدان افزوده‌ام و بخشی دیگر را آقای اسماعیل ططری در کنگره بزرگداشت غلام‌رضا ارکوازی در سال ۱۳۷۳ روایت کرده است که از حیث اشتغال بر الفاظ و اسامی خاص و ذکر موضوعات مربوط به غربت و آوارگی شاعر جالب است و قاعدتاً نباید در انتساب آن به شاعر شک داشت. آنچه باید تحت عنوان اشعار منتسب بررسی کرد، دو قطعه شعر تغزلی است که مرحوم غضنفری روایت کرده است که البته اشتراکاتی از حیث لفظ و ترکیب با دیگر اشعار شاعر دارند. برای تصحیح اشعار غیر از مناجات‌نامه هر جا که نسخه‌های متفاوت وجود داشته، به شیوه مناجات‌نامه کار شده است؛ مثلاً بخشی از شعر «غربت» در مناجات‌نامه آمده است که از طریق مقایسه نسخه‌ها تصحیح شده است ضمن این که روایتهای شفاهی آن نیز مد نظر بوده است. در موارد دیگر، آشنایی با ویژگی‌های سبکی شاعر و قیاس از ابیات و اشعار دیگر ملاک تصحیح بوده است؛ مثلاً در شعر «زلیخام شوران» اصطلاح «گیزوگاز» آمده که به قیاس بیتی از مناجات‌نامه به «گیروگاز» اصلاح شد. یا این که در همان شعر ترکیب «عود قماری» آمده است که پیدا است «عود قماری» درست است زیرا عود قماری که منسوب به قمار هندوستان است معروف می‌باشد و درباره آن مفصلاً نوشته‌اند.

نیز این که مسلم بود عمده کاتبان به پیروی از سبک نوشتاری فارسی کلماتی نظیر «دس، راس، چن، حسرتمن، شس، بس و...» را «دست، راست، چند، حسرتمند، شست، بست و...» نوشته‌اند حال آنکه دیری است این صامت‌های پایانی، مطابق یکی از اصول زبان‌شناسی به نام فرآیند واجی کاهش از زبان کردی فراموش شده‌اند و البته ابیاتی نظیر:

حاضر الوقتی چون تیر شسی      هانای فریاد رس کس بی‌کسی

(بیت ۳۳۳)

و:

حیات و ممات ار پی امام هس      تا ختمم ببو و ختم قَقْنَس

(بیت ۵۸۶)

کاملاً مؤید این نظراند چه، «شَس» و «هَس» با «کَس» و «قَقْنَس» هم قافیه شده‌اند؛ لذا عمدتاً این موارد بدون صامتهای پایانی آمده است.

و اما بعد، پیداست که هیچ کاری به کمال خود نمی‌رسد مگر این که بر تجربه دیگران متکی باشد؛ پیش از این حقیر حضرات آقایان محمدعلی سلطانی، اسماعیل ططری و مرحوم اسفندیار غضنفری امرایی در این زمینه کوشیده‌اند و متونی از شعر غلام‌رضا ارکوازی را در دسترس علاقه‌مندان قرار داده‌اند و زمینه آشنایی مردم را با این متن مهیا نموده‌اند. این اساتید بر این جانب فضل تقدم و تقدم فضل داشته و دارند.

نیز بایسته است از سرورانی که در به سامان رسیدن این مجموعه یاری ام داده‌اند، تشکر کنم؛ لذا مراتب سپاسگزاری و قدردانی خود را از این عزیزان که نامشان ذیلاً می‌آید، اعلام می‌دارم:

- استادان معظم دانشگاه شهید چمران آقایان: دکتر سلمی، دکتر امامی، دکتر تدین، دکتر

ثامنی به پاس رهنمودها و افاضات حکیمانه‌شان.

- جناب آقای علی فیلی به خاطر الطاف و یاری‌های بسیارشان.

- دوست و همکار عزیزم آقای کامران محمد رحیمی به پاس همدلی و همراهی صمیمانه‌اش در مراحل مختلف کار.

- آقای کورش صادقی به پاس تهیه اسناد، اطلاعات، تصاویر و شرکت در تهیه فهرس مختلف.

- و کلیه نازنینانی که کار خیر بی‌روی و ریا کردند و نسخ خطی، مراجع، اسناد و اطلاعات را در اختیارم گذاردند.

اکنون که این مقدمه به پایان می‌رسد پیشاپیش از خوانندگان فرزانه به خاطر کاستی‌های کار پوزش می‌طلبم و امیدوارم این کاستی‌ها را به شیوه نیکو گوشزد نمایند و چنانچه اطلاعات تازه‌تری در باب پاره‌ای از مسائل و مبهمات کتاب از جمله مآخذ قصص و داستان‌ها، معنی ابیات، لغات و غیره دارند، منعکس فرمایند تا انشاء... در چاپ‌های بعدی به نام خودشان درج گردد.

## راهنمای آوانویسی

| فارسی       | کردی              | لاتین                       |
|-------------|-------------------|-----------------------------|
| مصوتها:     |                   |                             |
| اَ (فتحه)   | ه، هه             | a                           |
| اِ (کسره)   | -                 | e                           |
| اُ (ضمه)    | و                 | o                           |
| ا           | ا (ئا)            | â                           |
| و (او)      | وو (ئوو)          | u                           |
| -           | ۆ                 | ö                           |
| ی (ای)      | ی (ئی)            | i                           |
| -           | ئ (ئی) [ای مجهول] | ê                           |
| صامتها:     |                   |                             |
| ء (همزه)، ع | ئ، ع              | «a» در اول واژه، «u» در وسط |
| ب           | ب                 | b                           |
| پ           | پ                 | p                           |
| ت، ط        | ت                 | t                           |
| ج           | ج                 | j                           |
| چ           | چ                 | č                           |
| ح، ه        | ح، ه              | h                           |
| خ           | خ                 | x                           |
| د           | د                 | d                           |
| ر           | ر                 | r                           |

|    |               |            |
|----|---------------|------------|
| rr | پ (رای سایشی) | -          |
| z  | ز             | ز، ذ، ض، ظ |
| ẓ  | ژ             | ژ          |
| s  | س             | س، ث، ص    |
| ʃ  | ش             | ش          |
| q  | غ             | غ          |
| f  | ف             | ف          |
| v  | ڤ             | -          |
| q  | ق             | ق          |
| k  | ک             | ک          |
| g  | گ             | گ          |
| l  | ل             | ل          |
| ġ  | ل             | -          |
| m  | م             | م          |
| n  | ن             | ن          |
| ng | نگ            | -          |
| w  | و             | و          |
| y  | ی             | ی          |
| ÿ  | ی (یاء مجهول) | -          |

# فصل اول

---

درآمدی بر کُرد و سیر  
تاریخی و فرهنگی او

---





## کرد و سیر تاریخی او

اگر از روایات و خرافاتی چند که در باب منشأ و تبار کردها نقل شده است، بگذریم،<sup>(۱)</sup> در این باره چند نظر جدی و در خور اعتنا به چشم می‌آید؛ یک: کردها از نسل کلدانیان سامی نژاد هستند.<sup>(۲)</sup> دو: باقیمانده بومیان زاگرس و آسیای صغیر اند.<sup>(۳)</sup> سه: شاخه‌ای از ایرانیان آریایی نژاد و از اعقاب مادها می‌باشند.<sup>(۴)</sup>

معتقدان به نظریه نخست با تشبث به وجود پاره‌ای الفاظ سامی و غیر آریایی چون «کردو» و «کردو» که آنها را همان «کرد»<sup>(۵)</sup> می‌دانند و این که روایات مندرج در تورات، کلدانیها را در کردستان شرقی جای داده است و نیز به استناد پاره‌ای از پژوهشهای قرون وسطایی، در تأیید این فرضیه پافشاری می‌کنند.<sup>(۶)</sup>

امروز ثابت شده است که واژه «کردو» چیزی جز یک تشابه لفظی نیست و به هیچ وجه ارتباط ریشه‌ای با «کرد» ندارد.<sup>(۷)</sup> نیز بر اثر پژوهش علمی جدید در نیمه اول قرن نوزدهم و کشف و قرائت آثار تازه و یاری جستن از علم زبان‌شناسی تطبیقی، امکان کلدانی بودن مبدأ و

---

۱ - مانند این که: کردها طایفه‌ای از جنیان می‌باشند؛ کردها از نسل ربیعہ بن نزار بن معد بن عدنان بن بکر بن وائل هستند؛ کردها فرزندان کرد بن اسفندیار بن افشخند؛ کردها از تخم و ترکه همان رهایی‌یافتگان از گشته شدن جهت تغذیه ماران ضحاک می‌باشند و دیگر نظریاتی مانند اینها. در این مورد رک: کرد و پیوستگی...، رشید یاسمی، صص ۱۱۴، ۱۱۳،

۱۰۹ ۲ - کرد و پیوستگی...، رشید یاسمی ص ۶-۵

۳ - کرد و کردستان، واسیلی نیکیتین، ترجمه محمد قاضی، انتشارات نیلوفر، چاپ اول، تهران،

۱۳۶۶، ص ۶-۵ ۴ - همان، ص ۵۹

۵ - همان، صص ۴۳-۴۲ Kardou - ۵

۷ - کرد و پیوستگی...، رشید یاسمی، صص ۹۲-۹۰

مبنای زبان کردی قاطعانه رد شده است.<sup>(۱)</sup>

اما نظریه‌ای که کردها را بازمانده اقوام بومی می‌داند، باور کسانی است که کردها را با سایر ملت‌های آسیای صغیر از قبیل خالدها، گرجیها، ارمنیها و... خویشاوند می‌دانند و می‌گویند که کردها بدو به زبان آنها حرف می‌زدند و بعدها یک گویش ایرانی را به جای آن به کار بردند.<sup>(۲)</sup> محمد امین زکی مؤلف کتاب کرد و کردستان نیز این نظریه را از زاویه‌ای دیگر تأیید می‌کند. او به پیروی از پاره‌ای شرق شناسان، کردها را همان ساکنان اصلی و بسیار قدیمی زاگرس می‌داند و در تلاش است تا منشأ کردها را به ازمنه قدیمی‌تر برساند.<sup>(۳)</sup>

رشید یاسمی در مقابله با این نظریه می‌گوید:

«بعضی نویسندگان با تکلف بسیار کردها را منسوب به اقوامی می‌کنند که قبل از مادها در سرزمین کردستان مسکن داشته‌اند، مثل گوتی و کاسی و لولویی و مانایی و غیره. به زعم آنان پس از اثبات این قدمت فوق العاده برای اکراد دو چیز خود به خود به ثبوت می‌رسد: یکی این که کرد بسیار قدیم است دیگر آن که از نژاد ایرانی نیست زیرا که آن طوایف مذکور از نژاد آریایی نبوده‌اند. در جواب آنها اجمالاً گوئیم: اولاً چنین نیست که هر وقت طوایف متوالی در قطعه خاکی زیسته باشند همه آنها از یک ریشه آمده باشند بالعکس تاریخ نشان می‌دهد که قطعات کره زمین مکرر از قومی به قومی انتقال یافته است. هرگز هیچ مورخی نمی‌تواند ثابت کند ساکنان جدید اولاد آن اقوام هستند بنابراین از وجود اقوامی در سلسله زاگرس نمی‌توان نتیجه گرفت که این طایفه ایرانی نژاد که آن را کرد می‌خوانند و در آن کوهستان مسکن گزیده‌اند از نسل آن طوایف بائده هستند. ثانیاً در باب خود آن طوایف قدیم هم مثل لولویی و کاسی و گوتی و امثال آنها هیچ دلیل تاریخی در دست نیست که سلب ایرانیّت از آنها بکند بلکه مطابق آخرین تحقیقات علمای باستان‌شناسی اکثر انتسابشان به این نژاد قویم و مسلم است.»<sup>(۴)</sup>

و اما نظریه سوم که کردها را آریایی و از اعقاب مادی‌ها می‌داند بنا به دلایل زبانی و تاریخی، قطعی و مسلم به نظر می‌رسد. مینورسکی<sup>(۵)</sup> زبان کردی را متعلق به گروه زبانهای

۱ - کرد و کردستان، واسیلی نیکیتین، صص ۴۴ - ۴۳ ۲ - همان، ص ۵۴

۳ - کرد و کردستان، محمد امین زکی، ترجمه حبیب‌الله تابانی، انتشارات آبدین، تبریز، ۱۳۷۷، صص ۶۵ - ۶۴

۴ - کرد و پیوستگی...، رشید یاسمی، صص ۱۳ - ۱۲ ۵ - Minorsky

ایرانی شمال غربی می‌داند و معتقد است که این زبان در اصل و مبدأ، زبان گروه عظیمی مجتمع در یک محل بوده و ویژگیهای کلی پیش از این که کردها بسط و توسعه پیدا کنند و پیش از پراکنده شدنشان در کوهها شکل گرفته است. او تصور این نکته را که پیدایش لهجه‌های شمال غربی رایج در قلمرو ایران بدون دخالت و شرکت عامل «مادی» صورت گرفته باشد، محال می‌داند و نتیجه‌گیری می‌کند که با توجه به ملاحظات تاریخی و جغرافیایی باید پذیرفت که بسط و توسعه کردها فقط از سر زمین ماد کوچک که همان آتروپاتکان یا آذربایجان امروزی است، صورت گرفته است.<sup>(۱)</sup>

مادها که اوایل قرن هفتم قبل از میلاد حکومت ماد را بنا نهادند، و با اشغال صفحات غربی ایران، اقوام بومی را در خود حل نمودند، اجداد کردها محسوب می‌شوند. آنها نخستین حکومت ایرانی را بنا نهادند و پس از این که هخامنشیان به حکومت آنان پایان دادند، سرزمین مادها همچنان به عنوان دومین ایالت ایران از اهمیت زیادی برخوردار بود. مادها از حیث تباری و زبانی پیوستگی نزدیکی با دیگر اقوام ایرانی نظیر هخامنشیان داشتند و این که پاره‌ای از نویسندگان گُرد تلاش کرده‌اند تا گُردها را جدای از مادها و قوم ایرانی هویت بخشند، بسیار جای تعجب دارد.<sup>(۲)</sup>

باری، مادها پس از تسلط بر زاگرس و آسیای صغیر زبان و فرهنگ خود را بر اقوام بومی تحمیل کردند و هویت آنها را در خود حل نمودند. این که استحاله آن اقوام به آسانی صورت گرفته، چنان که نشانه‌ای از آنان باقی نمانده است، ظاهراً به دلیل هم‌تباری آنان با مادهای آریایی بوده است؛ زیرا پاره‌ای از باورها و اسامی شناخته شده آن اقوام بر آریایی بودن آنان دلالت دارد.<sup>(۳)</sup> اگر این اقوام اختلاف و تباین آشکاری با آریائیان داشتند، طبیعتاً بایستی نشانه‌هایی از زبان و فرهنگ آنان لااقل در دره‌های دورافتاده زاگرس حفظ می‌شد؛ خاصه آن که می‌بینم بسیاری از قومهای باستانی دیگر، ویژگیهای فرهنگی خود را در دل اجتماعات بزرگ همچنان حفظ کرده‌اند.

قوم کرد در نشیب و فراز زمانه رویدادها و سرگذشت‌های تلخ و شیرینی را از سر گذرانده است که جهت اطلاع از آن، علاقه‌مندان می‌توانند به کتابهایی که در باب تاریخ کردها نوشته

۲ - کرد و کردستان، محمد امین زکی، صص ۲۲۵، ۹۷

۱ - کرد و کردستان، واسیلی نیکیتین، ص ۴۷

۳ - کرد و پیوستگی...، رشید یاسمی، صص ۴۹ - ۳۸

شده است، مراجعه کنند.<sup>(۱)</sup>

### زیستگاه کردان در گذشته و حال

امیر شرف الدین بدلیسی در شرفنامه، ولایات کردنشین را چنین بر شمرده است: «ابتدای ولایت کردستان از کنار دریای هرمز است که در سواحل دریای هند واقع شده و از آن جا به خط مستقیم کشیده می‌آید تا به ولایت ملاطیه و مرعش منتهی می‌گردد و در جانب شمالی این خط ولایت فارس و عراق عجم و آذربایجان و ارمن صغری و ارمن کبری است و طرف جنوبی او عراق عرب و موصل و دیار بکر افتاده».<sup>(۲)</sup>

بدین اوصاف مشخص است که گستره زندگی قوم کرد بسیار بیشتر از آن بوده است که امروزه تحت عنوان «کردستان» در کشورهای مختلف شناخته می‌شود. نام کردستان برای نخستین بار در زمان حکومت سلجوقیان به چشم می‌خورد. حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب درباره آن می‌نویسد: «کردستان و آن شانزده ولایت است و حدودش به ولایت عراق عرب و خوزستان و عراق عجم و آذربایجان و دیار بکر پیوسته است: آلانی، الیشر، بهار، خفتیان، در بند تاج خاتون، در بند زنگی، دزبیل، دینور، سلطان آباد چمچمال، شهرزور، کرمانشاه (قرمیسین)، کرد و خوشان، کنگور (قصراللوصل) ماهیدشت (مایدشت)، هرسین، و ستام».<sup>(۳)</sup>

واسیلی نیکیتین منطقه محل سکونت کنونی کردها را چنین ترسیم کرده است: «در زمان فعلی کردها از جنوب به شمال به صورت نواری پهن که مرز ایران و عراق را هم در بر می‌گیرد، از قصبه مندلی (در مشرق بغداد) و سپس با در بر گرفتن خطی که ایران و ترکیه را از هم جدا می‌کند تا کوه آرات و از شمال تا حاشیه‌های ماورای قفقاز (ارمنستان و آذربایجان شوروی)،

۱ - از جمله ر. ک: کرد و کردستان، محمدامین زکی. / شرفنامه، امیر شرف الدین بدلیسی. / کرد و پیوستگی...، رشید یاسمی. / کرد و کردستان، واسیلی نیکیتین. / کرد و کردستان، درک کینان، ترجمه ابراهیم یونسی، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۶. / جنبش ملی کرد، کریس کوچرا، ترجمه ابراهیم یونسی، انتشارات نگاه، چاپ اول، تهران ۱۳۷۳. / میژوو کورد، دوکتور که مال مه‌زهر نه‌حمده، به غدا، ۱۹۸۳

۲ - شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان) امیر شرف خان بدلیسی، به اهتمام محمد عباسی، نشر حدیث، چاپ اول، تهران ۱۳۷۳، ص ۲۵

۳ - کرد و پیوستگی...، ص ۱۹۵ - ۱۹۴. و کرد و کردستان، واسیلی نیکیتین، ص ۷۶

گسترش یافته‌اند. آنان تا آغاز جنگ بزرگ (جنگ اول جهانی) در فلات ارمنستان می‌زیستند و با ارمنی‌ها کاملاً مخلوط بودند، لیکن خط موازی ارضروم حد شمالی ایشان در ترکیه محسوب می‌شود. در جنوب، کردها تا حاشیه‌های دشت بین‌النهرین فرود می‌آیند. در مغرب، مرز مسکونی ایشان بطور کلی با شط فرات مشخص می‌شود (و به عبارت صحیحتر با رود قره‌سو) لیکن کردها رسوخ عمیقی در سرزمین آسیای صغیر نموده و منطقه واقع در جنوب شرقی سیواس را اشغال کرده‌اند و به‌علاوه با تشکیل جزیره‌های کوچک مسکونی و منفرد در نزدیکی‌های قونیه و سلوکیه (سیلیسی) تقریباً تا دریای مدیترانه نفوذ کرده‌اند. در مشرق، عناصر پراکنده کرد مخصوصاً در خراسان (که شاه عباس کبیر ایشان را به آن‌جا کوچ داده است) و همچنین در حوالی قزوین و در ایالات فارس که نادر شاه به آن‌جا منتقلشان کرده است (۱۷۴۷ - ۱۷۳۶) و همچنین در منطقه مازندران وجود دارند.<sup>(۱)</sup>

آنچه امروز در ایران هویت کردی خود را حفظ کرده، شامل کردستان، کرمانشاه، ایلام و بخش‌های عمده‌ای از لرستان، آذربایجان غربی و شمال خراسان است.

### کردها در ایلام

کردها جمعیت اصلی و عمده استان ایلام هستند. آنان در شهرهای ایلام، ایوان، مهران، شیروان - چرداول، بدره و بخش‌هایی از دره شهر، آبدانان و دهلران ساکن هستند. جز کردها، لرها - که خود نیز در زمره کردها محسوب می‌شوند - در بخش‌هایی از شهرهای دره شهر، آبدانان، و دهلران به سر می‌برند. در صدی از جمعیت استان در مناطق موسیان و دشت عباس شهرستان دهلران را نیز عرب‌ها تشکیل می‌دهند.

سرگذشت استان ایلام - چنان که در فصل دوم این کتاب آمده است - پس از زوال استانی‌هایی چون «ماسبدان» و «مهرجانقدق» که در محدوده ایلام فعلی بودند، بر ما پوشیده است؛ تنها این را می‌دانیم که پس از حکومت کردهای برزیکانی و بنی‌عیار تا ۱۳۰۷ هجری شمسی تحت سیطره اتابکان و والیان لرستان بود و جزئی از ولایت لرستان. از این رو هرگاه خواسته‌اند این بخش از ایران را اراده کنند آن را تحت عنوان لرستان یاد کرده‌اند و این منشأ اشتباهات و غلط‌اندازی‌های بسیار بوده است. این محدوده گر چه جزئی از ولایت لرستان بوده،

اما هویت فرهنگی جداگانه‌ای داشته است و از دیرباز محل زندگی طوایف و قبایل گرد بوده است. در این مورد می‌دانیم که پس از شکست ساسانیان، عمر «قیس بن سلمة الاشجعی» را مأمور جنگ با کردان ماسبدان و صیمره کرده است و با وجود تسلط ظاهری عرب باز اکراد دست از طغیان بر نمی‌داشته‌اند.<sup>(۱)</sup> یا این که مؤلف کتاب الفصوص الفخریه نوشته است: «اکراد قبایل بسیاریند و آنها در کوه‌های ماسبدان و حوالی آن جا می‌باشند».<sup>(۲)</sup>

یاقوت حموی مقبره مهدی هارون الرشید را در محلی واقع در «ده‌بالا» ذکر می‌کند که «مستنجد»، خلیفه عباسی در سال ۵۶۴ هجری قمری از آن جا دیدار کرده و به اهالی آن جا راتبه و مال داده تا از آن بقعه نگهداری کنند. این نام که در تلفظ محلی «دیوالا» گفته می‌شود تا سالیان اخیر به محل فعلی شهر ایلام اطلاق می‌شد و آن به سبب سکونت طایفه «ده بالایی» در آن جاست. این طایفه که شاید قدیمی‌ترین طایفه ساکن ایلام باشد، مانند اکثر طوایف عمده استان به «کردی» سخن می‌گویند؛ پس می‌توان پذیرفت که از قدیم الایام ساکنان اصلی ایلام را کردان تشکیل می‌داده‌اند.

گرچه محققان و پژوهشگران بسیاری خاصه مستشرقین در باره کردها تحقیق کرده و کتابها نگاشته‌اند، متأسفانه هیچ تحقیق در خور توجهی در باب ایلام و هویت فرهنگی آن صورت نگرفته است و آنچه نوشته‌اند جز حدسیات و سخنانی پراکنده نبوده است. و هر جا که خواسته‌اند به زبان و فرهنگ مردم استان ایلام اشاره کنند، به اعتبار تقسیمات سیاسی و اداری پیشین این منطقه را جزئی از لرستان، و گویش مردم آن را لری ذکر کرده‌اند.

### زبان کردی و گویشهای آن

آنچه تحت عنوان «زبان کردی» از آن نام برده می‌شود در واقع گویشهای مختلفی است که گاه اختلاف آنها بدان حد است که سخن همدیگر را در نمی‌یابند. اما اگر در ساختار و ریشه مورد ارزیابی قرار گیرند مشخص می‌شود که همه دارای اساسی واحد می‌باشند و نیز از حیث اشتراکات فرهنگی دارای پیوستگیهای بسیاری هستند. شاید این همه اختلاف به دلیل جدایی و دوری از هم، و زیستن در مناطق مختلف جغرافیایی و همسایگی با اقوام مختلف باشد که در

۱- کرد و پیوستگی... رشید یاسمی، ص ۱۷۷. نیز رک: لغت نامه ذیل واژه «کرد»

۲- به نقل از مجله ناوینه، شماره ۳۸، ۱۳۷۷، تهران، ص ۶۲

شکل‌گیری گویش‌ها بی‌تأثیر نبوده است. گستردگی و گوناگونی گویش‌های کردی بسیار بیشتر از آن است که بتوان گویشی را از آنها به عنوان معیار برگزید. با این وصف به دلایل چندی، گویش‌های کرمانجی و سورانی از جایگاه و اهمیت برتری برخوردارند. از دیر باز قبایل گرد و زبان آنها را به چهار بخش تقسیم کرده‌اند:

۱ - کرمانج (عده‌ای نیز به جای آن «سوران» گفته‌اند). ۲ - گوران ۳ - کلهر ۴ - لر<sup>(۱)</sup>

هر یک از این گویش‌ها خود به فروع مختلفی تقسیم می‌شود که ذکر آن موجب تطویل کلام است. گویش مردم استان ایلام در حوزه گویش کلهری قرار می‌گیرد با این توضیح که گویش کلهری تنها یکی از لهجات این دسته است که امروز به این طیف لهجه‌ها «کردی جنوبی» می‌گویند. بعضی از اهل قلم، گویش مردم ایلام را در شمار دسته آخر آورده‌اند و همدسته با لری و بختیاری فرض کرده‌اند که خود نشان دهنده نا‌آشنایی این نویسندگان با این گویش است. از تقسیم‌بندی‌های قابل اعتنا می‌توان به تقسیم‌بندی «جه‌مال نه‌به‌ز» اشاره کرد که کردی را به دو شاخه اصلی شمالی و میانه و دو شاخه فرعی موسوم به جنوبی و گورانی - زازایی تقسیم کرده است. در این تقسیم‌بندی کردی ایلام موسوم به فیلی در دسته کردی جنوبی قرار گرفته است.<sup>(۲)</sup>

نگارنده گویش‌های کردی را بر حسب موقعیت جغرافیایی که اتفاقاً با تمایز گویشی همراه است، به شرح زیر تقسیم می‌کند:

۱ - کردی شمال غربی؛ که شامل گویش کرمانجی و فروع آن است. این گویش در مناطق کردنشین ترکیه، سوریه، شمال خراسان و بخش‌هایی از کردستان عراق و آذربایجان ایران و مناطقی از جمهوری‌های شمالی مانند ارمنستان رایج است.

۲ - کردی شمالی؛ که شامل گویش سورانی و شعبات آن است و در کردستان عراق و ایران و بخش‌هایی از استان کرمانشاه و آذربایجان غربی بدان تکلم می‌شود.

۳ - کردی مرکزی (میانه)؛ که شامل گویش هورامی (گورانی) است و گویشوران‌ش در اورامانات ایران و عراق پراکنده‌اند.

۴ - کردی جنوبی؛ که شامل لهجه‌های کلهری، فیلی و لکی است. (توضیحات بیشتر

۱ - شرفنامه، امیر شرف خان بدلیسی، ص ۲۳

۲ - زمانی به کگرتووی کوردی، جه‌مال نه‌به‌ز، بامبیرگ نه‌لمان، ۱۹۷، ص ۲۲

درباره این دسته در صفحات بعد می‌آید).

۵ - کردی جنوب شرقی؛ که شامل لری و فروع آن است. لرها به استناد روایات و کتب تاریخی همواره جزئی از کردها محسوب شده‌اند گرچه اختلاف گویشی آنها، امروزه با دگر گویش‌های کردی چنان زیاد است که مشکل بتوان آنها را ذیل عنوان کرد مطالعه کرد. لرها در استانهای لرستان، چهارمحال بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد و بخشهایی از نواحی جنوبی استان ایلام و شمال استان خوزستان ساکن هستند.

گویش مردم استان ایلام از گونه کردی جنوبی است. کردی جنوبی در بخشهای وسیعی از استانهای کرمانشاه و ایلام و به صورت محدودتر در استانهای لرستان و کردستان (بیجار و قروه) و مناطقی از عراق رایج است. این گویش، زبان کردهای شیعه مذهب است؛ یعنی هر جا کردی شیعه مذهب (بجز کردان خراسان) یافت شود - در هر جا که باشد؛ مثلاً در بیجار کردستان یا مندلی عراق - بدین گویش تکلم می‌کند. این ویژگی پژوهشی جامع را می‌طلبد تا راز به وجود آمدن این هماهنگی مذهبی و گویشی آشکار گردد. اختلاف مذهبی باعث گردیده است تا ارتباطی در خور، میان کردان جنوبی با دیگر تیره‌های کرد به وجود نیاید. گرچه در سالهای اخیر به سبب پدید آمدن مطبوعات و رسانه‌ها و مجامع فرهنگی و ادبی اندک آشنایی و ارتباطی حاصل شده است.

### جُستاری در باب کردی جنوبی

کردی جنوبی خود به چند گویش تقسیم می‌گردد:

- ۱ - کردی کلهری<sup>(۱)</sup> (Kalhorri): این گویش عمدتاً در کرمانشاه و بخشهایی از استان ایلام همچون شهرستان ایوان و پاره‌ای طوایف، رایج است و با کردی «فیلی» اندک تفاوتی دارد.
- ۲ - کردی فیلی (Feyli): کردی فیلی، گویش عمده مردم استان ایلام از جمله طوایف عمده و قدیمی آن است که با اندک اختلافاتی در شهرهای ایلام، مهران، شیروان - چرداول، بدره، بخش‌های عمده‌ای از نواحی جنوبی استان مانند دهلران، دره شهر، آبدانان و مناطقی از کشور عراق نظیر مندلی و خانقین بدان تکلم می‌شود.

۱ - واژه «کلهری» در این کتاب با توسع و تسامح، به کل لهجات نزدیک به هم شهروندان و طوایف کرمانشاه (جز هورامی و جافی و لکی) اطلاق شده است.



شایان ذکر است واژه «فیلی» در بین مردم ایلام معروفیت بسیار ندارد. این واژه را کردهای ساکن عراق به مناسبت سلطه والیان لرستان موسوم به فیلی بر ایلام رواج داده‌اند و آن از مقوله مجاز خاص و عام است.

توفیق وهبی محقق نامدار کرد، این گویش را کردی پشتکوهی نامیده است که شاید دقیق‌تر از دیگر نامها باشد.<sup>(۱)</sup>

۳- لکی (laki): این گویش که در سطح نسبتاً گسترده‌ای در استانهای لرستان، کرمانشاه و بخشهایی از ایلام گویشوران بسیاری دارد، اکثر اوقات به اشتباه لری یا شعبه‌ای از آن قلمداد شده است. واژگان، نحو زبان، سنتهای فرهنگی و بسیاری ویژگیهای دیگر نشان می‌دهد که لکی گویشی اصیل و برجسته از کردی است. علی‌رغم این نکته پاره‌ای از اهل قلم با اغلو طه‌ای آشکار لری و لکی را مترادف هم دانسته‌اند و با این کار خود را درگیر تناقض کرده‌اند. چه خود را از سویی تحت عنوان «لر» از کرد جدا می‌کنند و برای خود هویتی مستقل می‌جویند و از دیگر سو با منسوب کردن لک‌ها به خود شمار و مرز فرهنگی خود را می‌گسترند و به مناسبت پیوند لکی با کردی مجوز انتساب مفاخر و آثار عمده ادب کردی جنوبی را به خود می‌یابند.<sup>(۲)</sup> به نظر می‌رسد بررسی هر یک از این دو در حوزه‌های جداگانه این تناقض را حل خواهد کرد.

متأسفانه در نوشته‌های بسیاری از صاحب نظران خاصه محققین کرد به دلیل عدم شناخت گویشهای جنوبی و بیگانگی با ساختار فرهنگی این مناطق اشتباهات و سستی‌های بسیاری به چشم می‌خورد. نظری اجمالی بر این دست نوشته‌ها آدمی را از این همه شلختگی و بی‌دقتی شگفت زده می‌کند.

محمد امین زکی محقق نامدار کرد و نویسنده کتاب کرد و کردستان در سال ۱۹۱۶ میلادی به حکم یک مأموریت رسمی به پشتکوه (ایلام فعلی) یا به زعم خود به لرستان کوچک سفر می‌کند. او ضمن اقامت ده روزه در دامنه‌های کبیرکوه، در باب زبان و قومیت «لرها» مطالعه می‌نماید و از این که می‌بیند زبان اهالی پشتکوه اینقدر به کردی نزدیک است، چنان که فاصله گویشی آنها با کردی سلیمانیه کمتر از اختلاف گویشی کردی بادینانی با کردی سلیمانیه است،

۱- گوواری کوری زانیاری کورد، چاپخانه‌ی کوری زانیاری کورد، به غدا، ۱۹۷۴، از مقاله توفیق وهبی، ص ۷. عده‌ای از جمله مؤلفان کتاب درسی جغرافیای استان ایلام، زبان مردم ایلام را «مهکی» نامیده‌اند که آن هم هیچ معروفیتی ندارد.

۲- ر.ک: فرهنگ لکی، حمید ایزدپناه. و گلزار ادب لرستان، اسفندیار غضنفری امرایی

اظهار شگفتی می‌کند.<sup>(۱)</sup>

او که یکی از بزرگان قضیه‌کرد پژوهشی است، توجه نداشته است که برای مطالعه زبان و قومیت «لرها» یک منطقه‌کرد نشین را انتخاب کرده است و طبیعی است که از این همه اشتراک و نزدیکی زبانی و قومی شگفت زده شود. جالب آن که برای اثبات پیوند لری با کردی واژگانی از کردی فیللی و لکی به عنوان شاهد - در جدولی که پرداخته - آورده است. این امر، استدلال ایشان را در اثبات ادعای مورد نظر ضعیف می‌کند. ضمن این که پاره‌ای از واژگان مورد بحث را درست ضبط نکرده است؛ مثلاً ایشان کلمه «شامی» را به معنای خربزه دریافته است، حال که چنین نیست و به معنای هندوانه می‌باشد یا «امروک amruk» به معنای گلابی را «ارمود» ضبط کرده است و قس علی هذا....

با این وصف تکلیف نوشته‌های نویسندگانی که از نزدیک این منطقه را ندیده‌اند و تنها به استناد نظریات دیگران در باب ایلام و هویت فرهنگی آن مطلب نوشته‌اند، معلوم است.

### آثار ادبی کردی جنوبی

ظاهراً قدیم‌ترین اثر ادبی که از گویش کردی جنوبی در دست است، مجموعه اشعار ابوالقاسم دینوری معروف به «ملاپریشان» (۸۲۵ - ۷۵۷ هـ.ق) موسوم به پریشان نامه است.<sup>(۲)</sup> ملاپریشان در دینور تولد یافت و تحصیلات نخستین را همانجا آموخت و سپس در خدمت بزرگان دین فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت. اشعار او عموماً در موضوعات مذهبی، فلسفی و عرفانی است.<sup>(۳)</sup>

۱ - کرد و کردستان، محمد امین زکی، ص ۳۰

۲ - اطلاعات مربوط به ملاپریشان برگرفته شده است از: مقالات «دینورو نام آوارانش» نوشته صدیق صفی‌زاده (بوره‌که‌بی). و «دینور و بزرگان آن» نوشته رثوف توکلی؛ مندرج در مجله‌ ناوبنه شماره‌های ۱۶ و ۱۵ - ۱۴، ۱۳۷۳. ایضاً: دیوان ملاپریشان به تصحیح اسفندیار غضنفری امرایی، انتشارات کتاب‌فروشی رشنو، خرم‌آباد، ۱۳۶۱.

۳ - نمونه‌ای از شعر او همراه با ترجمه در زیر می‌آید:

ساقی باوه‌رو جامی پهی مه‌ستی

سوودم مه‌ستیه‌ن زیان ژه هستی

جامی ک مه غزم باوه‌رو وه جووش

دونیا و مافیها بکه‌م فه‌رامووش

مه‌ستان مه‌جاز دیوه‌ن مه‌س نیه‌ن

متأسفانه آثار عمده شاعران و صاحب ذوقان این گویش در غبار فضای بدوی و بی خط و کتاب زمانهای پیش گم شده است و از آن همه ذوق و زیبایی تنها نامها و ابیاتی از شاعرانی چون: شاکه، خان منصور،<sup>(۱)</sup> ترکه، نجف، خانه داجیوند<sup>(۲)</sup>، نوره گولنی، خان الماس، غلامرضا ارکوازی، سید یعقوب ماهیدشتی، سید صالح ماهیدشتی و... بر جای مانده است که قدمت بعضی از آنها تا اوایل دوره صفویه می‌رسد.

متأسفانه تاکنون تلاشی درخور جهت گردآوری نسخه‌های خطی و ضبط و ثبت ادبیات شفاهی مربوط به گویش کردی جنوبی صورت نگرفته است.<sup>(۳)</sup> و چنانچه در این زمینه همتی از سوی مراکز فرهنگی و ادب دوستان و اهل قلم مبذول نگردد، این آثار ارجمند که نمایانگر ذوق و تجربه و نمودهایی از زندگی، تاریخ و اعتقادات این بخش از کشورمان است، از بین خواهند رفت.

پیداست شرح مفصل و مبسوط انواع گویش‌ها و برشمردن آثار ادبی آنها و داوری و تحلیل آنها در این مختصر نمی‌گنجد؛ به همین اشارت بسنده می‌کنیم.

←

هه‌وا پره‌ستان هه‌ق پره‌س نیه‌ن

ژه و باده‌ی بی‌غش خومخانه‌ی دیرین

شیر مه‌رد ته‌فکن ته‌لخ له‌و شیرین...

ترجمه: ساقیا! جامی برای مستی بیاور [زیرا] سودم از مستی است و زیانم از هستی

- جامی ده تا مغزم را به جوش آورد تا جهان و آن چه در اوست فراموش کنم

- مستان مجازی، مست نیستند بلکه دیوانه؛ هوا پرستان خدا پرست نمی‌باشند.

- از آن باده ناب خمخانه دیرین ده، آن چه به سان شیری مرد افکن است. و از آن تلخ که به شیرینی می‌زند [به من ده].

Nöra gweleni - ۲

Xan masör - ۱

۳ - مرحوم اسفندیار غضنفری در کتابی تحت عنوان «گلزار ادب لرستان» مجموعه جالب و ارزشمندی از اشعار کردی جنوبی را گرد آورده است؛ گرچه به نظر می‌رسد مؤلف در اکثر اوقات ذوقیات خود را در ضبط اشعار دخالت داده و از موازین علمی و انتقادی عدول کرده است.



## فصل دوم

### تاریخ استان ایلام از نگاهی دیگر



## ایلام در اعصار کهن

استان ایلام در غرب کشور، بین ۴۵ درجه و ۲۴ دقیقه تا ۴۸ درجه و ۱۰ دقیقه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ و ۳۱ درجه و ۵۸ دقیقه تا ۳۴ درجه و ۱۵ دقیقه عرض شمالی از خط استوا، واقع شده است.

این استان از شمال با استان کرمانشاه، از جنوب با استان خوزستان و کشور عراق، از مشرق با استان لرستان و قسمتی از خوزستان، و از مغرب با کشور عراق همسایه است. مساحت استان حدود ۱۹۰۴۴ کیلومتر مربع است که معادل ۱/۲ درصد مساحت کل کشور می‌باشد.<sup>(۱)</sup>

این منطقه که در شهریور ۱۳۱۴ هـ ش به موجب تصویب نامه هیأت وزیران از حسین آباد پشتکوه به ایلام تغییر نام یافت، از دیر باز محل استقرار و حکومت اقوام و ملل مختلفی بوده است. کاوش‌های باستان شناسی وجود تمدن‌های اولیه را در آن اثبات کرده است و آثار به دست آمده مربوط به ادوار مختلف تاریخی، اطلاعات مناسبی در زمینه معیشت، فرهنگ و ساختار اجتماعی - سیاسی مردمان آن زمان‌ها به دست می‌دهد.<sup>(۲)</sup>

منطقه کوهستانی پهنابوری که آن را زاگرس می‌خوانند و امروز در مغرب ایران و مشرق ترکیه و شمال عراق واقع است، به سبب پناهگاه‌های طبیعی، رودهای پرآب، دره‌های آباد، آب

---

۱ - جغرافیای استان ایلام، دبیران جغرافیای استان ایلام، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۷۳، صص ۲ - ۱  
۲ - ایلام و تمدن دیرینه آن، ایرج افشار سیستانی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۲، ص ۹۹. نیز ر.ک: تاریخ سرزمین ایلام، ناصر راد، انتشارات ارغنون، چاپ اول، ۱۳۷۳، صص ۱۷ - ۵ به نقل از ایران باستان، ابوانف، صص ۲۴ - ۲۳.

و هوای معتدل و خنک، تماس و همجواری با ممالک متمدن قدیم چون عیلام، سومر، اکد، و بابل، و قرار گرفتن در مسیر ارتباطی عیلام و نواحی شمالی بین النهرین و نواحی مرکزی ایران که از میان و حاشیه کوهستانهای این منطقه می‌گذشته است، در دنیای قدیم بسیار حائز اهمیت بوده است.<sup>(۱)</sup>

اقوامی که در زاگرس جای گرفتند، تحت نامهای «لولویی، گوتی، کاسی، منائی (مانایی)، نایری، آمادا، پارسوا و...»<sup>(۲)</sup> شناخته شده‌اند.

«راجع به اصل و نژاد این طوایف علماء را اختلاف بسیار است زیرا که بعضی از آنها به تحقیق آریایی بوده‌اند چون آمادا و پارسوا و بعضی ظن قوی می‌رود که آریایی بوده باشند مثل گوتی‌ها و کاسی‌ها؛ زیرا که نام خدایان کاسی بیشتر آریایی است و نسبت به بعضی دیگر چون لولویی‌ها و مانایی‌ها بعضی از محققان شک دارند».<sup>(۳)</sup> این اقوام مشکوک را اصطلاحاً «قفقازی» و به قولی دیگر «آزیانیک»<sup>(۴)</sup> گفته‌اند.

این اقوام در ایام توانایی و شکوه خود، در صدد دست‌اندازی و تسلط بر دشتهای همجوار خود چون جلگه خوزستان و بین النهرین بوده‌اند. این امر باعث جنگها و منازعاتی با دشت نشینان می‌شد که شرح پاره‌ای از آنها در کتیبه‌ها و نوشته‌های باستانی آمده است.<sup>(۵)</sup>

لولویی‌ها در هزاره سوم قبل از میلاد فتوحاتی در بین النهرین به دست آوردند و به راحتی می‌توانستند راههای کاروانی بابل را قطع کنند.<sup>(۶)</sup> از آثار به دست آمده مربوط به لولویی‌ها می‌توان به کتیبه نارام سین، پادشاه بابل، در حدود ۲۵۰۰ قبل از میلاد اشاره کرد که شرح لشکرکشی و غلبه خود را بر طایفه لولویی و سایر طوایف اطراف دجله و دیاله بیان کرده است.<sup>(۷)</sup>

قوم دیگر ساکن زاگرس؛ یعنی گوتی‌ها که ساکن شمال و مشرق شهر زور بوده‌اند، پس از درگیری با لولویی‌ها و شکست دادن آنها هجوم خود را به بین النهرین آغاز کردند که نهایتاً منجر به شکست نارام سین، پادشاه بابل، تسلطشان بر بین النهرین، و به زیر نفوذ در آوردن دولت ایلام

۱ - کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، رشید یاسمی، انتشارات موقوفات دکتر محمود افشاریزدی، چاپ چهارم.

۲ - همان، ص ۱۷

۱۳۶۹، تهران، ص ۱۶

۳ - asianique

همان، ص ۱۷

۴ - همان، ص ۲۶

۵ - کرد و پیوستگی... رشید یاسمی، ص ۱۷

۶ - همان، ص ۲۶



گردید.<sup>(۱)</sup> مدت تسلط گوتی‌ها بر بین‌النهرین را ۱۲۴ سال و به روایتی دیگر ۱۲۵ سال و ۴۰ روز ذکر کرده‌اند.<sup>(۲)</sup>

پس از لولویی‌ها و گوتی‌ها، کاسی‌ها طایفه بزرگ و مشهوری از کوهستان زاگرس بودند که توانستند به مدت ۵۷۷ سال؛ یعنی از ۱۷۴۹ ق.م تا ۱۱۷۱ ق.م حکومت کنند. پادشاه ایلام، کوتیر ناخوته، آخرین پادشاه کاسی‌ها را مغلوب و حکومت کاسی‌ها را منقرض کرد.<sup>(۳)</sup> در جنب قومهای ساکن زاگرس یا آزیانیک، برای آشنایی با تاریخ استان ایلام، مطالعه تاریخ تمدن عیلام ضرورتی اساسی دارد.

این که عیلامیها از چه زمان وارد مرحله تاریخی شده‌اند، به درستی مشخص نیست. آن چه در این باره تاکنون مشخص شده، این است که ورود قوم عیلام به مرحله تاریخی در حدود اواخر هزاره چهارم ق.م اتفاق افتاده است<sup>(۴)</sup> و آنان در دشت سوزیان (یعنی امتداد طبیعی دشت بین‌النهرین) زندگی شهرنشینی را آغاز کرده‌اند.

ظاهراً اطلاع دقیقی درباره منشأ و چگونگی شکل‌گیری جامعه عیلامیها در دست نیست، و در این که آنان از اقوام زاگرس بوده‌اند که بر دشت خوزستان یا «انزان» تسلط یافته‌اند یا دشت‌نشینانی بوده‌اند که نواحی کوهستانی مجاور خود را به زیر سیطره کشانده‌اند، اختلاف هست. این قوم به مدت ۲۵ قرن به همت پادشاهان مقتدری چون: شوترک ناخوته، کوتیر، شیل خاکین شوشناک و... عهد طلایی عیلام را به وجود آوردند و اولین سلسله حکومتی را در ایران بنیان نهادند که مانع از نفوذ و تسلط اقوام سامی نژاد بین‌النهرین بر سرزمین ایران شد.

تاریخ عیلام را به دو بخش «اعصار قبل از تاریخ» و «قرون تاریخی» تقسیم کرده‌اند. قست اول خود به دو قسمت تقسیم می‌شود و هر دو از عهد حجر است زیرا آلات و اسباب فلزی پیدا نشده است. قرون تاریخی عیلام به سه قسمت تقسیم می‌شود:

- ۱ - عهدی که تاریخ عیلام ارتباط کاملی با تاریخ سومریها و اکدیها دارد (از زمان بسیار قدیم تا ۲۲۲۵ ق.م) - ۲ - عهدی که گذشته‌های عیلام با تاریخ دولت بابل مربوط است (از ۲۲۲۵

۱ - همان، صص ۳۰ - ۲۹

۳ - همان، ص ۴۲. مدت حکومت کاسی‌ها در بین‌النهرین را به گونه‌های دیگر نیز نوشته‌اند. ر.ک: تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان، حسن پیرنیا، ص ۳۳

۴ - نقوش برجسته‌ایلامی، محمد رحیم صراف، جهاد دانشگاهی تهران، تهران، ۱۳۷۲، ص ۸. نیز ایلام و تمدن دیرینه آن، ص ۱۱۰

تا ۷۴۵ ق.م) ۳ - دوره‌ای که طرف عیلام، دولت آشور است (از ۷۴۵ تا ۶۴۵ ق.م).<sup>(۱)</sup>

حکومت عیلام شامل ولایات خوزستان، لرستان، پشتکوه و کوه‌های بختیاری می‌شد. حدود این مملکت از طرف مغرب، دجله بود؛ از جنوب، خلیج فارس تا بوشهر. شهرهای مهم این مملکت را چنین نوشته‌اند ۱ - شوش که مهم‌ترین شهر عیلام و چنان‌که معلوم شده از قدیم‌ترین شهرهای عالم بوده است. ۲ - «ماداکتو» روی رود کرخه. ۳ - «خایدالو» که گمان می‌کنند در جای خرم آباد امروزی بنا شده بود. ۴ - اهواز.<sup>(۲)</sup>

عیلامیها مملکت خود را «آنزان سوسونکا»، می‌نامیدند.<sup>(۳)</sup> بابلی‌ها نواحی مرتفع شرق زمین خود را «الامتو»<sup>(۴)</sup> یا «الام»<sup>(۵)</sup> یعنی کوهستان و شاید «کشور طلوع خورشید» یعنی مشرق می‌نامیدند.

عیلامیها دارای حکومت ملوک الطوائفی بودند. این وضعیت سیاسی دولت عیلام نیز ناشی از وضعیت کوه و دشت بود تا بتوانند دشت نشینها و کوه نشینها را به صورت یک دولت واحد درآورند گرچه به نظر می‌رسد این اتحاد سیاسی تنها در زمان زمامدارن قوی حاصل می‌شد؛ در غیر اینصورت نواحی مختلف به انزای اولیه بازمی‌گشت.

تاریخ عیلام در عهد اول از عهدهای سه گانه که پیشتر ذکر شد، مبهم است. با وجود این دیده می‌شود که پاتسی‌های سومر و اکد با عیلامیها جنگهای دفاعی می‌کنند. اگر هم گاهی غالب می‌شوند، تسلط آنان بر عیلام دوامی ندارد و عاقبت عیلام بر سومر و اکد دست یافته، دولت ایشان را منقرض می‌سازد. در عهد دوم، عیلامیان با پادشاهان بابل در زدوخوردند. در این دوره «شوتروک ناخوتته» بابل را تصرف کرد و اشیاء نفیس آن را به غارت به شوش برد. عیلامیان دولت کاسی‌ها را نیز از پای در آوردند. از پادشاهان نامی عیلام در این دوره «شیل خاکین شوشناک» است. و در عهد سوم، جنگهای آشور با عیلام (پس از همجوار شدن دو کشور) اهمیت دارد که نتیجه این جنگها شکست عیلام در سال ۶۴۵ ق.م بود. سپاهیان آشور بانی پال شوش را تصرف کردند و خزانه پادشاهان عیلام را به دست آوردند. طلا و نقره‌ای که بابل در موقع اتحاد به عیلام داده بود، با مجسمه‌ها، اشیاء نفیس معابد عیلام و آنچه در خانه‌ها از ثروت

۱ - تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان، حسن پیرنیا، ص ۲۳

۲ - همان، ص ۲۰

۳ - همان، صص ۱۹ - ۲۰

۴ - elam - ۵

۵ - elamtu - ۴

و اشیاء گرانبها بود به نینوا، پایتخت آشوریه‌ها، منتقل شد. آشوریان به کشتار و غارت اکتفا نکرده، استخوانهای پادشاهان عیلام و اشخاص نامی را بیرون آورده به نینوا فرستادند.<sup>(۱)</sup>

این شکست، عیلام را به عنوان یک دولت مستقل و مقتدر برای همیشه از صحنه تاریخ حذف کرد. استان ایلام در عهد عیلام، جزئی از این حکومت بود چنان که پایتخت تابستانی آنها؛ یعنی ماداکتو ظاهراً در دره شهر فعلی قرار داشت و به سبب مشرف بودن بر جلگه بین النهرین و شرایط مساعد طبیعی و قرار گرفتن در مسیر ارتباطی حائز اهمیت بسیاری بود.

در اوایل هزاره دوم قبل از میلاد اقوام هند و اروپایی از میان دشتهای ترکستان و صحاری شمال قفقاز و بحر خزر برخاسته، وارد ایران شدند.<sup>(۲)</sup> مهاجمین هند و اروپایی با کشوری پهناور مواجه شدند که اقوام بسیار از اقارب دور خودشان [یعنی اقوام قفقازی یا آزیانیک یا همان ساکنان زاگرس مانند گوتی‌ها و کاسی‌ها] در آنجا سکونت گزیده و قرن‌ها کامرانی داشته و بر ممالک همجوار فرمانروایی کرده بودند.<sup>(۳)</sup>

ورود اقوام هند و اروپایی به زاگرس احتمالاً سبب حمله اقوام بومی آن؛ یعنی کاسی‌ها و گوتی‌ها، به بین النهرین می‌شد زیرا بر اثر فشار آریاییان مهاجر در صدد یافتن سکونت گاههای دیگر برمی آمدند.

«رفته رفته تعداد ایرانیان به معنی اخص؛ یعنی مادی‌ها و پارسی‌ها در زاگرس زیاد شد و موجهای مهاجرین آریایی پیش آمده بر آن نواحی مسلط گردید و بومیان را که اصطلاحاً قفقازی می‌خوانیم به مرتبه رعیتی در آورده، در خود منحل کردند و خود خواجه و رئیس شدند... این افزایش ایرانیان از اواخر هزاره دوم قبل از میلاد محسوس است تا این که در قرن هفتم به کلی موازنه به هم خورد و اکثریت غالب با ایرانیان شد و برای بومیان شخصیتی نماند. همه قلعه‌ها و دیه‌های محکم در دست مادی‌ها و سایر طوایف آریایی درآمد و زاگرس هم جزء سایر نقاط آریایی‌نشین فلات ایران شد».<sup>(۴)</sup>

دولت آشور پیش از قرن هفتم قبل از میلاد سیاست استعماری الحاق و حفظ مناطق زاگرس به آشور را دنبال می‌کرد تا غلات وافر و آشور بفرستد و با ایجاد استحکامات آماده

۱ - فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۶۴، ذیل واژه «عیلام»

۲ - کرد و پیوستگی... رشید یاسمی، ص ۴۵

۳ - همان، ص ۴۵

۴ - همان، ص ۶۲

دفع شورشهای محلی باشد. اما پس از این تاریخ و با ورود آریاییان به زاگرس کار آشوریان دشوار شد زیرا این مردمان بر خلاف کوه‌نشینان سابق که پیاده می‌جنگیدند، بسیار رزم آزموده تر بودند و اسبهای اصیل را پرورش می‌دادند. از این تاریخ به بعد سیاست دولت آشور، ترکتازی و غارت این مناطق بود. هر جا نام رمه‌ای می‌شنیدند، سپاهی بدانجا می‌فرستادند تا ناگهان گله و رمه را ربوده به آشور ببرند. با این سیاست دامنه تجاوزات آشوریان مناطق وسیع‌تری را در بر گرفت.

مادها برای سامان کار خود و مبارزه با تجاوزات آشوریان، در صدد تأسیس حکومت برآمدند. آنان حکومت خود را با پادشاهی «دی‌اُگو» در سال ۷۰۱ یا ۷۰۸ قبل از میلاد، بنیان نهادند؛ حکومتی که در سال ۵۰۵ ق.م با شکست «ایختوویگو» آخرین پادشاه ماد، از کورش بزرگ هخامنشی پایان یافت.

از میان پادشاهان ماد، «هُوُخ شَتَر» از بر جستگی بیشتری برخوردار است زیرا توانست علاوه بر سرکوبی اقوام مهاجر «سکا(سیت)» و پایان دادن به سلطه ۲۸ ساله شان بر ماد، با همکاری دولت بابل، دولت استعمارگر، خونریز و بیرحم آشور را به نابودی کشاند و مستملکاتش را در آسیای صغیر ضمیمه‌ی ماد کند.<sup>(۱)</sup>

اهمیت مادها در ایجاد نخستین دولت آریایی و ممانعت از نفوذ و تجاوز اقوام سامی به سرزمین ایران است. استان ایلام در دوره ماد جزء ایالت عیلام بود که خود در زمان حکومت هوخشتره (۶۳۳-۵۸۴ ق.م) جزء ساتراپ نشین هشتم دولت ماد محسوب می‌شد.<sup>(۲)</sup> در منطقه گُل گُل ملکشاهی ایلام سنگ نبشته‌ای آشوری بر جای مانده که متعلق به هزاره اول ق.م است. این کتیبه که به خط میخی آشوری نوشته شده است، یادآور سلطه و تجاوز آشوریان در منطقه زاگرس است.

پارسیها که تاریخ آمدنشان به ایران دقیقاً معلوم نیست، همراه با مادها وارد فلات ایران شدند. سپس نواحی غربی را به سمت جنوب غربی ایران ترک کردند و حکومت بزرگ هخامنشی را به وجود آوردند. حکومت هخامنشیان که در ۵۵۹ ق.م با کورش هخامنشی تبدیل به قدرت بلامنازع دنیای قدیم شده بود، پس از تصرف بخش‌هایی از دنیای آن زمان و گسترش

۱ - تاریخ ایران از... حسن پیرنیا، ص ۵۲

۲ - ایلام و تمدن دیرینه آن، به نقل از دیاکونف.م. تاریخ ماد، ص ۳۱۷

مرزهای ایران تا اقصی نقاط، نهایتاً پس از کشمکش‌ها و برسر کار آمدن شاهانی بزرگ چون داریوش اول و خشایار شاه در سال ۳۳۰ ق.م با شکست از اسکندر مقدونی و با مرگ داریوش سوم، به پایان رسید.<sup>(۱)</sup> استان ایلام ظاهراً در زمان هخامنشیان، جزء ایالت عیلام؛ یعنی سومین ساتراپ نشین دولت هخامنشی بوده است.

پس از درگذشت داریوش سوم (۳۳۰ ق.م) اسکندر مقدونی و جانشینان او تمام ایران و متصرفات هخامنشیان را به تصرف خود در آوردند. در این زمان استان ایلام امروزی، جزء ساتراپ نشین ماد بزرگ به شمار می‌رفت.<sup>(۲)</sup> اشکانیان با بیرون راندن یونانیان، از ۲۵۶ ق.م تا ۲۲۴ بعد از میلاد حکومت کردند و سلسله معروف خود را به وجود آوردند. به نظر می‌رسد استان ایلام، در این دوره جزء ایالت ماد بوده است.

ساسانیان که از ۲۲۴ تا ۶۵۲ میلادی در ایران حکومت کردند و نظامی مذهبی و متمرکز را بنیان نهادند، در تاریخ ایران جایگاه مهمی را دارا هستند. در این دوره است که اطلاعات بیشتری از استان ایلام فعلی به ما رسیده است. ساسانیان طی تدابیری که اتخاذ کردند، سراسر ایران را به چهار «کستک» تقسیم کردند که عبارت بودند از: خراسان، خورباران، نیمروز و آذربایگان. برای اداره هریک از این کستک‌ها فرمانداری به نام سپهبد کستک تعیین می‌شد.<sup>(۳)</sup>

در گستره ایلام امروز، دو ایالت «ماسبذان» و «مهرجان کدک (مهرجان قدق)» قرار داشت. مرکز ماسبذان شهر سیروان (شیروان) و مرکز مهرجان کدک، شهر صیمره بود. این دو ایالت و مراکز آنها به کرات در تواریخ و کتابهای قدیمی ذکر شده‌اند. این دو ایالت در زمان ساسانیان جزء کستک آذربایگان بود.

این که استان ایلام را جزو سرزمین پهل یا پهلوان دانسته‌اند، ظاهراً منافاتی با آنچه گفته شد، ندارد. پهل، ایالت بزرگی که اعراب آن را جبال نامیدند، شامل اصفهان، ری، همدان، کرمانشاهان، دینور، ماسبذان، مهرجانقدق، نهاوند، کوفه، قم، قزوین، کومش و آذربایجان بوده است.<sup>(۴)</sup>

۱ - تاریخ ایران از...، حسن پیرنیا، ص ۶۰ به بعد

۲ - ایلام و تمدن دیرینه آن، افشار سیستانی، به نقل از دیاکونف، ا.م. اشکانیان، ص ۱۱

۳ - جغرافیای تاریخی ایلام (مقاله)، حسنعلی فرجی سبکیار، ارسالی به کنگره بزرگداشت غلامرضا ارکوازی، ۱۳۷۳، به نقل از ایران در آستانه یورش تازیان، کولسنیکف، آ.ای. انتشارات آگاه، ۲۵۳۵، صص ۲۳۱ - ۲۳۲

۴ - ایلام و تمدن دیرینه آن، افشار سیستانی، ص ۱۲۳

استان ایلام در زمان ساسانیان و سده‌های اولیه حکومت اسلام، از روتق فراوانی برخوردار بوده و شهرهای آبادان و متمدنی در آن وجود داشته است. راز این روتق را باید به دلیل قرار گرفتن در مسیر ارتباطی دانست؛ خاصه آن که در نزدیکی پایتخت ساسانیان؛ یعنی شهر تیسفون در ساحل شرقی دجله، قرار داشت. راههایی که از آن می‌گذشت به شمال و جنوب بین‌النهرین، خوزستان، شاپور خواست (در لرستان فعلی)، همدان و تیسفون ختم می‌شد. جز این، شرایط مساعد طبیعی، سکونت گاه مناسب و مطمئن، رود پر آب و مهم سیمره و شعبات متعدد آن چون شیروان، زنجیره، گلم، سیکان، دره شهر، شیخ مکان و ماژین،<sup>(۱)</sup> باعث شده بود که این منطقه جایگاه مناسب خود را در آن عهد بیابد. فراموش نکنیم از آن زمان که پایتخت‌های ساسانی و خلفای اسلامی از بین رفت یا از اعتبار افتاد، استان ایلام نیز روتق خود را از دست داد و در انزوا و غربتی غمناک گرفتار آمد؛ انزوایی که نزدیک به هزار سال طول کشید و هنوز هم بطورکلی از تبعات آن برکنار نمانده است.

### شهرهای باستانی واقع در منطقه استان ایلام فعلی

در ادوار مذکور شهرهایی در حوزه استان ایلام فعلی قرار داشت که بر جسته‌ترین آنها عبارتند از:

۱ - ماسبدان (ماه‌سبدان): در کتاب «قوم لر» به نقل از کولسنیکف آمده است: شهرستان نه چندان بزرگ ماسبدان در آخرین دوره اشکانیان، استان عیلمایید واقع در مرز شوش بود و ماسباتیکا نام داشت. مرکز این شهرستان سیروان نامیده می‌شد.<sup>(۲)</sup>

ایالت ماسبدان دو حاکم نشین داشته است؛ سیروان و اریوجان. راولینسون در باب تسمیه آن گوید: «به نظر می‌رسد که پیش از اسکندر نام آریوخ به سبد که جمع آن سبدان است، تغییر نموده که با پیشوند محل (ماه) به صورت ماه‌سبد و ماه‌سبدان در آمده است. پس این همان محلی است که استرابو از آن با نام «ماساباتیس»<sup>(۳)</sup> به عنوان یکی از بخش‌های بزرگ عیلام بین

۱ - راهها و معابر باستانی شرق و شمال شرقی کبیرکوه در دوران پارت و ساسانی (پایان نامه کارشناسی ارشد)، حبیب‌اله محمودیان، ۱۳۷۷، به نقل از لرستان پیشکوه و پشتکوه و آثار تاریخی آن، مجله بررسی‌های تاریخی سال سوم شماره ۲، ص ۱۸۰

۲ - قوم لر، دکتر سکندر امان‌اللهی بهاروند، انتشارات آگاه، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۰، ص ۷۱

شوش و نواحی اطراف کوه‌های زاگروس یاد می‌کند. پلینی آن را «مزوباتن» می‌داند که منطقه‌ای است زیر کوه‌های کامبالیدوس (احتمالاً همان سمبولوس ترسیدید) و رودخانه اولئوس قبل از آن که به طرف دشت‌های سوزیانا (شوش) روان شود آن را مشروب می‌سازد و دئونیسوس ساکنین آن را مزاباتایی و بطلیموس سامباتایی یاد کرده است. در اثری نادر که ترجمه یک تاریخچه پهلوی است، خواندم که: این ایالات در زمان تسلط اردشیر بابکان بر ایران ماه سبدان نامیده می‌شد و به همین صورت، از ماه نهاوند و ماه بسطام یعنی سرزمین‌های نهاوند و بسطام یاد شده است که از جهت پیدا کردن عنوان حقیقی و باستانی این منطقه حائز اهمیت است. اعراب دو کلمه ماه و سبدان را با هم ترکیب کرده و حرف «د» را به «ذ» تبدیل نموده و آن را ماسبدان نامیدند.<sup>(۱)</sup>

شهر ایلام کنونی که مرکز استان ایلام است جزیی از منطقه عمومی ماسبدان بود که به خاطر مرگ مهدی، خلیفه عباسی در آن جا و پاره‌ای وقایع تاریخی دیگر، در کتابها بدان اشاره شده است.

ابن خرداد به ماسبدان را در شمار شهرهای پهلویان آورده است.<sup>(۲)</sup> و مالیاتی را که پارسیان (ایرانیها) از ماسبدان و شهرهای کوهستان (جبال) و آذربایجان و ری و همدان و دو ماه (دینور و نهاوند) و طبرستان و دماوند و مهرجانقدق و خلوان و قومس می‌گرفته‌اند، سی هزار هزار درهم (۳۰/۰۰۰/۰۰۰) بر شمرده است.<sup>(۳)</sup>

۲ - سیروان: یکی از دو حاکم نشین ماسبدان بود. خرابه‌های شهر باستانی آن امروزه در روستای «سراب کلان» در دامنه شرقی کوه سیوان در شهرستان شیروان و چرداول قرار دارد. آثار ویرانه‌های این شهر باستانی در سرچشمه رود شیروان دیده می‌شود.<sup>(۴)</sup>

راولینسون این خرابه‌ها را چنین وصف می‌کند: خرابه‌های شیروان [شیروان] کاملترین بازمانده یک شهر ساسانی به شمار می‌آیند. دیوار منازل عموماً عظیم و از سنگ و ملاط آهکی فوق‌العاده محکم که از کوه‌های مجاور آورده شده، ساخته شده‌اند. تمام منازل زیر زمینی دارند که آنهم شامل اطاق‌های هلالی مانند است. بنای فوقانی دارای یک راهرو هلالی است که به

۱ - سفرنامه راولینسون (گذر از زهاب به خوزستان)، سرهنری راولینسون، ترجمه دکتر سکندر امان اللهی بهاروند، انتشارات آگاه، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۲، صص ۴۴-۴۳

۲ - المسالك و الممالك، ابن خردادبه، ترجمه دکتر حسین قره‌چانلو، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۴۲

۳ - همان، ص ۱۹

۴ - راهها و معابر باستانی، محمودیان، ص ۸۷

تمام اطاق‌ها منتهی می‌گردد...<sup>(۱)</sup> همان‌گونه که از خرابه‌ها پیداست این شهر مربوط به زمان ساسانیان است و احتمال دارد که انوشیروان آن را بر روی خرابه‌های شهر قدیمی یونانی بنا نهاده باشد... روی هم رفته خرابه‌های شهر در درهٔ باریکی قرار گرفته و مساحت چندانی را در برنمی‌گیرد، به گونه‌ای که طول آن از ۱/۶ کیلومتر تجاوز نمی‌کند. ساختمان‌ها به هم فشرده‌اند و بیشتر به سبک معماری اروپا شباهت دارند.<sup>(۲)</sup> ابن‌خردادبه فاصله آن را تا شهر حلوان ۷ چاپار و از سیروان تا صیمره چهار چاپار دانسته است.<sup>(۳)</sup>

در برگزیدهٔ مشترک یاقوت حموی آمده است: «سیروان استانی است در جبل و آن استان ماسبذان است و گویند بلکه آن استانی است در پهلوی ماسبذان و برخی گفته‌اند سیروان دهکده‌ای است در جبل و به تحقیق آن را معین نکرده‌اند».<sup>(۴)</sup>

و در تقویم البلدان ذکر شده است: «سیروان را ماسبذان نیز می‌گویند و آن شهری است کهن در میان کوه‌ها و دره‌ها ساخته شده و از این حیث مانند مکه است. آب چشمه‌هایش از میان شهر می‌گذرد».<sup>(۵)</sup>

۳ - اریوجان: یاقوت حموی گفته است: «شهری زیباست در صحرا، در میان کوه‌های پردرخت و دارای حوضچه‌های آب گرم و معدنی، که آبش به سمت شهر بندنجین روان است تا در آن‌جا نخلها را بدان آبیاری کنند».<sup>(۶)</sup>

اریوجان همان دره ایوان است که راولینسون ضمن شرح نسبتاً مبسوطی دربارهٔ آن می‌گوید: «چنین به نظر می‌رسد که جلگه آریوخ قدیم ترین نام برای این منطقه بوده و از آن‌جاست که عیلامیها به کمک پادشاه آشور به نینوا شتافتند. من معتقدم که پایتخت آن همان «زرنه»<sup>(۷)</sup> است... و این مطلب را دریافته‌ام که تا پیش از قرن سیزدهم میلادی این‌جا به نام «اریوجان» شهرت داشته است».<sup>(۸)</sup>

اریوجان یکی از دو حاکم نشین ایالت ماسبذان بوده است که از حیث راههای ارتباطی

۱ - سفرنامه راولینسون، ص ۵۶

۲ - همان، ص ۵۹

۳ - المسالك و الممالك، ابن‌خردادبه، ص ۳۳

۴ - برگزیدهٔ مشترک یاقوت حموی، ترجمه محمد پروین گنابادی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۱۹

۵ - تقویم البلدان، ابوالفداء، ترجمه عبدالمحمد آیتی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۴۷۹

۶ - معجم البلدان، یاقوت حموی، جلد ۵

zarna - ۷

۸ - سفرنامه راولینسون، ص ۴۳



چنان‌که راولینسون در سفرنامه‌اش شرح می‌دهد، اهمیت داشته است.

۴ - مِهْر جان کَدَکْ (قَدَقْ): یاقوت حموی آن را منطقه‌ای زیبا، وسیع و دارای شهرها و روستاها می‌داند که نزدیک صیمره از نواحی جبال قرار دارد و در سمت راست کسی است که قصد دارد از حلوان عازم همدان شود.

مهرجان قذق ایالت دیگری بوده است که به همراه ماسبدان در استان ایلام فعلی وجود داشته است و مرکز آن صیمره [دره شهر امروزی] بوده است. جزء شهرهای پهلویان محسوب می‌شده که عایدات آن یک میلیون و ۱۰۰ هزار درهم بوده است و درکتب قدیمی به مناسبت‌های مختلف از آن نام برده شده است.

کولسنیکف آورده است: «شهرستان مهرگان کدک در فهرست مناطق دینی نسطوری در سالهای ۵۵۷ و ۵۵۸ میلادی آمده است. ترجمه آن یعنی خانه مهرک‌ها و با نام سریانی «بت مهرکایه» همانند است. سپهسالار هرمزان که در جنگ با تازیان پرآوازه شد، از اهالی آن‌جا بوده است».<sup>(۱)</sup>

۵ - صیمره: حاکم نشین ایالت مهرجان قذق بوده است. راولینسون درباره آن چنین گفته است: «فاصله شهر صیمره تا مصب کرخه در حدود سیزده کیلومتر است. صیمره در دامنه کوه شیخ ماکان [مکان] که بخش خارجی کبیر کوه می‌باشد، قرار دارد و موقعیت مکانی آن با سیروان یکی است. فزون بر این، چنان شباهتی بین این دو شهر وجود دارد که آن‌چه درباره سیروان گفته‌ام درباره صیمره نیز صدق می‌کند. با این حال یک فرق عمده وجود دارد که بزرگی شهر را می‌رساند. همچنین در صیمره ساختمان‌ها به هم فشرده نیستند و از این رو مسیر خیابانها، بازارها، محل کاروانسراها و عمارات به خوبی آشکار است...»<sup>(۲)</sup> به نظر من صیمره در اصل سمبنه (Sambana) بوده که آن هم تحریفی است از سبدان (Sabadan) یعنی همان شهری که «دیودور» از آنان نام برده و اسکندر هنگامی که برای بازدید از کلنی از شوش عازم شهر کئیلون (یاسیروان) بود، از آن عبور کرده است»<sup>(۳)</sup>

راههایی که از صیمره می‌گذشته به شوش، آبهر (بدره)، شیروان، شمال بین النهرین، جنوب بین النهرین، رذ، اریوجان و تیسفون ختم می‌شده است.<sup>(۴)</sup>

۲ - سفرنامه راولینسون، ص ۶۵

۱ - قوم لر، سکندر امان اللهی بهاروند، ص ۷۲

۴ - راهها و معابر باستانی...، محمودیان، ص ۶۲

۳ - همان، ص ۶۶

یعقوبی (متوفی ۲۹۲ هجری) ساکنین صیمره، مرکز مهرجانفدق (مهرگان کذک) را آمیخته‌ای از عرب و عجم می‌داند.<sup>(۱)</sup> ابن حوقل در سفرنامه خود فاصله سیروان تا صیمره را یک روز ذکر کرده است.<sup>(۲)</sup>

هرمزان، بزرگ یکی از خاندانهای هفتگانه پارسی و سردار معروف که شرح جنگها، اسارت و مرگش معروف است، ظاهراً اهل صیمره بوده و در آنجا اقامت می‌کرده است.<sup>(۳)</sup> بدیع‌الزمان همدانی مقامه نویس معروف (م. ۳۹۸) یکی از مقاماتش را به نام مقامه صیمریه پرداخته است. نیز اسامی کسانی از اهل علم و فضل که منسوب به صیمره بوده‌اند بر اهمیت و رونق این شهر دلالت دارد.<sup>(۴)</sup>

صیمره نهایتاً در سال ۲۵۸ یا ۳۴۴ قمری بر اثر زلزله‌ای مهیب به نابودی گرایید که در جای خود بدان اشاره خواهد شد.

۶ - بَنَدَنیجین: یکی از شهرهای مهم عراق در جنوب راه خراسان و نزدیک خوزستان است و اکنون آن را «مَنْدَلی» گویند. نام آن به آشوری «اردلیکا» یا اردریکا و به فارسی قدیم «وردنیکا» بوده است. هرودت آن را به نام «اردریکا» یاد کرده است. چنین می‌نماید که کلمه «مندلی» از وردنیکا یا اردنیکا یا اردریکا به وندیکان و بندنیکا تحول یافته و آن‌گاه به بندنیج و بندنیجین و آن‌گاه به مندلی نام شایع امروز تعریب و تصحیف شده است.<sup>(۵)</sup> طبق نوشته یاقوت، این شهر در قرب «رَدّ» ماسبذان بوده و آبهای جاری اریوجان بدان جا سرازیر می‌شده است.

۷ - رَدّ: قریه‌ای بوده است در ماسبذان که قبر مهدی خلیفه عباسی در آن قرار داشته است. بنابراین این قریه دقیقاً در محل شهر ایلام فعلی بوده است.<sup>(۶)</sup>

۸ - ده بالا: همان رَدّ بوده است زیرا وصفی که یاقوت از آن به دست داده، همان وصف رَدّ می‌باشد. یاقوت نوشته است که «ده بالا» قریه‌ای است در ماسبذان در ناحیه جبل نزدیکی

۱ - قوم لر، سکندر امان اللهی بهاروند، ص ۵۳

۲ - سفرنامه ابن حوقل، ابن حوقل، ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ص ۱۰۵

۳ - آثار باستانی و تاریخی لرستان، حمید ایزد پناه، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۴، صص ۴۰ - ۳۹

۴ - از جمله عباد بن سلیمان صیمری، ر.ک: آیین بلاغت (شرح مختصر المعانی)، احمد امین شیرازی، جلد سوم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۳، ص ۲۵۴

۵ - برگزیده مشترک یاقوت حموی، ص ۱۵۷، پاورقی به نقل از متن و حاشیه ص ۸۸ ترجمه عربی سرزمینهای خلافت

۶ - معجم البلدان، یاقوت حموی، جلد ۲ اسلامی

بندینجین که قبر امیرالمؤمنین مهدی بن منصور در آن قرار دارد و کسانی به ترتیب و خدمت آن مشهد مشغولند و حقوق دریافت می‌کنند و مستنجد در سال ۵۶۴ اموالی را بر ساکنان آن تقسیم کرده است.

شهر ایلام تا پیش از نامگذاری اخیر «ده بالا» یا به گویش محلی «دیوالا» گفته می‌شد. یکی از طوایف قدیمی این استان نیز به همین نام امروزه در دو محله شادآباد و نوروزآباد ایلام ساکن‌اند.

جز شهرها و جاهایی که ذکر شد در حاشیه سیمره و نقاط دیگر استان شهرها و شهرک‌هایی دیگر بوده که باستان شناسان به آنها اشاره کرده‌اند.<sup>(۱)</sup> آثار بسیاری از دوره ساسانی شامل چهارتاقی، پل، راههای باستانی، قلعه‌ها و گورهای باستانی و غیره از دوره ساسانی در استان ایلام بر جای مانده است.

### استان ایلام در دوره اسلامی

این منطقه در سال ۱۶ هجری به دست اعراب مسلمان تصرف شد. در تاریخ کامل ابن اثیر چنین آمده است:

«چون هاشم [هاشم بن عتبة بن ابی وقاص] از جلولاء به مداین بازگشت، گزارش به سعد رسید که آذین بن هرمزان لشکری گرد آورده است و ایشان را به دشت بیرون برده است. او ضرار بن خطاب را با سپاهی به سوی ایشان فرستاد که در دشت ماسبذان با نیروهای آذین دیدار کردند و به پیکار در ایستادند. مسلمانان با شتاب، کار بت پرستان [آذرستایان] را ساختند. ضرار آذین را به اسیر گرفت و گردن او را زد سپس به جست و جو بیرون آمد تا به سیروان رسید و ماسبذان را به زور گرفت که مردم آن به کوهستانها گریختند. ایشان را فراخواند که او را پاسخ گفتند و سخنش پذیرفتند. او در آن جا ماندگار شد تا سعد به کوفه رفت و کس را به نزد او فرستاد که بازگشت و در کوفه ماندگار گشت. ابن هذیل اسدی را بر ماسبذان گذاشت. ماسبذان یکی از دروازه‌های کوفه شد.»<sup>(۲)</sup>

۱ - مانند لارت، رودبار و...

۲ - تاریخ کامل ابن اثیر، عزالدین ابن اثیر، برگردان دکتر محمد حسین روحانی، انتشارات اساطیر، تهران، جلد چهارم،

بلاذری مؤلف کتاب فتوح البلدان فتح ماسبذان را پس از تصرف نهاوند؛ یعنی، سال ۲۱ هـ ق ذکر کرده است.<sup>(۱)</sup> و اقبال آشتیانی نوشته است: «در همین سال فتح نهاوند لشکریان عرب به سرداری ابوموسی اشعری آن چه از بلاد غربی ایران باقی بود مثل سیروان و دینور و صیمره (در پشتکوه) تسخیر کردند».<sup>(۲)</sup> یاقوت حموی ضمن شرحی سال ۱۶ هـ ق را به عنوان سال فتح ماسبذان ذکر کرده است.<sup>(۳)</sup>

این شهرها خاصه صیمره هر چند در جنگ با اعراب خساراتی دیدند اما همچنان آبادانی خود را حفظ کردند. استان ایلام در دوره اسلامی جزء ایالت بزرگی بود که آن را جبال؛ یعنی کوهستان می‌نامیدند.

در حدود العالم درباره جبال چنین آمده است: «ناحیتی است مشرق وی بعضی از حدود پارس است و بعضی از بیابان کرگس کوه و بعضی از خراسان، و جنوب وی حدود خوزستان است و مغرب وی بعضی از حدود عراق است و بعضی از حدود آذربادگان، و شمال وی کوه دیلمان است. و این [ناحیتی است] بسیار کشت و برز و از وی کرباس و جامه... [بریشم] و زعفران خیزد».<sup>(۴)</sup>

واقعیت آن است که تا نیمه دوم سده چهارم هـ ق از وضعیت سیاسی این منطقه بی‌خبریم؛ جز خبرهایی جسته‌گریخته مانند این که: علی بن هشام از سرداران مأمون الرشید در ۲۱۴ هجری حاکم جبال بوده است؛ یا ابودلف قاسم ابن عیسی عجلی از سرداران خلفای عباسی تا ۲۳۵ هـ ق حاکم نواحی جبال بوده است یا این که کسی به نام موسی ابن بغا معروف به کبیر حاکم جبل بوده است و سپس مرداوید زیاری و پس از آن آل بویه بر این نواحی تسلط داشته‌اند.<sup>(۵)</sup>

واقعۀ‌ای که در این سالها تاریخ نویسان ضبط کرده‌اند و به مناسبت آن راجع به ایلام فعلی نوشته‌اند، واقعۀ مرگ مهدی، خلیفه عباسی در ماسبذان است. در تاریخ یعقوبی چنین آمده است:

«مهدی یازده شب گذشته از محرم [سال] ۱۶۹ از بغداد رهسپار عراق عجم شد و در

۱ - فتوح البلدان، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، ترجمه دکتر محمد توکل، نشر نقره، تهران، ۱۳۷۶، ص ۴۳۳

۲ - تاریخ مفصل ایران (ضمیمه تاریخ ایران از...)، عباس اقبال آشتیانی، انتشارات کتابخانه خیام، ص ۵۶

۳ - معجم البلدان، یاقوت حموی، جلد ۵، ذیل واژه ماسبذان

۴ - حدود العالم، ص ۱۴۰

۵ - تاریخ سرزمین ایلام، ناصر راد، صص ۱۵۷-۱۴۸ به نقل از تاریخ بروجرد

قریه‌ای به نام «رذ» از قرای ماسبذان فرود آمد و برای شکار بیرون رفت و تمام روزش را سرگرم تعقیب شکار بود و سگهای [شکاری] به تعقیب آهوپی شتافتند و مهدی هم به دنبال آهو همچنان می‌تاخت تا آن‌که آهو به درون ویرانه‌ای جست و سگها در پی او تاختند و اسب مهدی او را در پی آهو به درون [ویرانه] کشید و در ویرانه او را صدمه زد و به سراپرده‌اش حمل گردید و هشت روز مانده از محرم [سال] ۱۶۹ در چهل و هشت سالگی درگذشت.<sup>(۱)</sup>

یاقوت به نقل از مسعر بن مهلهل می‌نویسد: قبر مهدی در «رذ» قرار دارد که جز بنایی خرابه، اثری از آن نمانده است.<sup>(۲)</sup> و در جایی دیگر گفته که قبر مهدی بن منصور، خلیفه عباسی در ده بالا واقع است و کسانی هستند که به نگهداری و سرپرستی آن مشغولند و حقوق دریافت می‌دارند و مستنجد در سال ۵۶۴ اموالی را بر اهالی آن تقسیم کرده است.<sup>(۳)</sup>

این مقبره که گنبدی کله قندی داشته و از سنگ و گچ ساخته شده بود و در محلی منطبق بر ضلع جنوب غربی پارک کودک واقع در خیابان پاسداران فعلی شهر ایلام قرار داشت، بر اثر پاره‌ای تعصبات مذهبی در سالیان نه چندان دور ویران گردید.

به گزارش یعقوبی، بیعت برای هادی موسی بن محمد مهدی، در ماسبذان صورت گرفته است.<sup>(۴)</sup> نیز هارون الرشید، در همان سالی که خلافت یافت پس از گزاردن حج، به ماسبذان بر سر قبر مهدی رفت و «برای او مالهای بسیار تصدق داد و آن را همه ساله مرسوم کرد».<sup>(۵)</sup>

و این که راولینسون اثری از قبر خلیفه نیافته است، تعجبی ندارد زیرا ایشان «الرذ» را «الرود» شینده و آن را همان رودبار در حاشیه سیمره فرض کرده و آن‌جا در جستجوی قبر مهدی برآمده است.<sup>(۶)</sup>

ظاهراً، شهرهای آباد و پررونق ایالات ماسبذان و مهرجان قذق از نیمه قرن چهارم رو به ویرانی نهاده‌اند. دلیل این ویرانی واقعاً بر ما پوشیده است؛ چرا باید شهرهایی که آن همه اعتبار داشته‌اند به ناگهان از تاریخ ایران گم شوند و جز خرابه‌هایی از آنها نماند و آن‌چنان از یادها رخت بر بندند که حتی اسمشان از ذهن نسلهای بعدی ساکن در آن‌جا پاک شود. به نظر می‌رسد تسلط آل بویه بر بغداد و کاستن از ارج و اعتبار آن، ضعف خلفا، نیز گسترش ناامنی و

۱ - تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (ابی واضح یعقوبی)، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، شرکت انتشارات علمی و

فرهنگی، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۶، ص ۴۰۳ ۲ - معجم البلدان، یاقوت حموی، جلد ۵

۳ - همان، جلد دوم ۴ - تاریخ یعقوبی، ص ۴۱۶

۵ - همان، ص ۴۱۱ ۶ - سفرنامه راولینسون، ص ۶۱

درگیری‌هایی که در اواخر حکومت آنها روی داد، نقش ایالات واقع در استان ایلام فعلی را به عنوان مسیر ارتباطی به بین‌النهرین و خوزستان و همدان و نواحی مرکزی ایران از بین برد و به نابودی مدنیت و شهرنشینی که صلح و امنیت و اقتدار لازمه آن است منجر گردید.

علاوه بر آن بلایای طبیعی نیز گاهی ضربه نهایی را فرود آورده است چنان که زلزله، شهری چون صیمره را در ۲۵۸ هـ ق - چنان که مؤلف احسن التفاسیم و ابن اثیر و حمزه اصفهانی گویند - یا در ۳۴۴ هـ ق. - چنان که مسعودی می‌نویسد - کاملاً ویران کرد و دیگر از آن ضربه هولناک قد برنیفراخت البته دلیلی هم برای خیزش دوباره نبود چون شرایط برای شهرنشینی و مدنیت از بین رفته بود.

بسیار معنی دار است که یاقوت حموی هنگامی که به مناسبت دیدار مستنجد در ۵۶۴ هـ ق از محل قبر مهدی سخن می‌گوید، محل آن را نه به نام قدیمی «ردّ» که به نام طایفه ای «ده بالا» معرفی می‌کند.

باری چنین مقدر شد که سیروان، شهری که به قول ابن فقیه: قباد پادشاه ساسانی حکما و اطبا را به آن شهر آورد، و به گفته ابن حوقل: شهری که اغلب بناهای آن از گچ و سنگ بود و میوه و درخت و کشتهای بسیار داشت و در جایی مصفا واقع بود، در غبار زمان گم گردید. و صیمره، شهری که ظاهراً بر خرابه‌های «ماداکتو» بنا شد و در عهد اشکانیان حیات یافت و در عهد ساسانی محل بیلاق امراء بزرگ ساسانی بود و در دوره اسلامی به قولی متجاوز از پنج هزار خانه داشت و دارای دژ و بارو و زیباترین خانه‌ها بود و دژها و برجهای آن، شهره عام و خاص بود، جز خرابه‌هایی از آن چیزی به یادگار نماند.

پس از نابودی و زوال شهرهای باستانی در این منطقه، انزوای ایلام آغاز گردید. در واقع، پس از آغاز این انزوا که قاعدتاً بایستی در نیمه‌های قرن چهارم شروع شده باشد. از آن چه در تاریخ این بخش از کشور گذشته است، آگاهی چندانی نداریم. به درستی نمی‌دانیم چه کسانی مستقیماً در این حدود حاکمیت داشته‌اند؛ مردم چه وضعی داشته‌اند؛ زبان، فرهنگ، مذهب و معیشت آنها چه و چگونه بوده است؛ فقط این را می‌دانیم که از این پس خاندان گُرد حَسَنویه و بنی عیار و پس از آن اتابکان لر و والیان فیلی بر آن جا حکم می‌رانده‌اند.

سرزمینی که پیشتر به ماسبذان و مهرجان قذق معروف بود، به نام بامسمای «پشتکوه» معروف شد و هویت خود را از دست داد و در سالیان بعد جزئی از لرستان قلمداد گردید.

حکومت آل حسنویه<sup>(۱)</sup>

حسنویه پسر حسین، از رؤسای طایفه کرد برزیکانی و معاصر و خراجگزار رکن الدوله دیلمی بود که در حدود سال ۳۴۸ هـ ق در کردستان قدرتی به هم رسانید و به حدود دینور و همدان و نهاوند نیز دست‌اندازی نمود و از حال گرفتاری رکن الدوله در کشمکش‌های او با وشمگیر و سپهسالاران اردوی خراسان استفاده کرد و چون غالباً سپاهیان به یاری رکن الدوله می‌فرستاد، امیر دیلمی هم زیاد متعرض او نمی‌شد. رکن الدوله نهایتاً در سال ۳۵۹ هـ ق به قصد حسنویه لشکرکشی کرد که بر اثر مرگ ابن‌العمید فرمانده سپاه کاری از پیش نرفت.<sup>(۲)</sup> حسنویه حدود ۲۰ سال بر سرزمینهایی چون دینور، کردستان، همدان، و ماسبدان و لرستان فعلی حکومت کرد و در سال ۳۶۸ هـ ق درگذشت.<sup>(۳)</sup>

بعد از حسنویه پسرش بدر به حکومت رسید و در ۳۸۸ هـ ق اقتدار یافت؛ چنان‌که از جانب دارالخلافه بغداد لقب ناصر الدوله را دریافت کرد. او از همدان تا خوزستان و بروجرد و استرآباد و نهاوند و قلعه‌ها و کوه‌ها و دشت‌های آن‌جا را در تصرف داشت.<sup>(۴)</sup>

ظاهراً در ۴۰۵ هـ ق بدر بن حسنویه به دست سپاهیان خود که از محاصره دشمن خسته شده بودند، به قتل رسید. او را اهل کرم و عمران و آبادی معرفی کرده‌اند.<sup>(۵)</sup> پس از بدر بن حسنویه طاهر (یا ظاهر) بن هلال نوه او به حکومت رسید اما بیش از یکسال حکومت نکرد.<sup>(۶)</sup> آخرین آنها بدر بن طاهر بن هلال بود که در سال ۴۰۶ هـ ق به وسیله امرای آل بویه از بین رفت.<sup>(۷)</sup>

## بنی عیار

بعد از آل حسنویه طایفه‌ای دیگر به نام بنی عیار که از کردان شاذنجان (شاذیجان، شانجان)

۱ - در کتاب تاریخ مفصل ایران، اقبال آشتیانی، ص ۱۶۲، به فتح حاء و سین ضبط شده است. آقای امان‌اللهی در کتاب قوم لر، ص ۳۳ «حسنویه» ضبط کرده است.

۲ - تاریخ مفصل ایران، اقبال آشتیانی، ص ۱۶۳

۳ - ایلام و تمدن دیرینه آن، افشارسیستانی، ص ۱۲۹

۴ - شرفنامه، امیر شرف خان بدلیسی، تصحیح محمد علی عونی، مصر، ص ۴۰

۵ - تاریخ سرزمین ایلام، ناصر راد، ص ۱۵۹ به نقل از تاریخ بروجرد، ص ۴۲۹

۶ - ایلام و تمدن دیرینه آن، افشار سیستانی، ص ۱۳۰ ۷ - همان، ص ۱۳۰

بودند، به حکومت رسیدند و بیش از صد سال بر قسمت عمده لرستان شمالی، استان ایلام کنونی و کرمانشاه فرمانروایی کردند. بانی بنی عیار ابوالفتح محمد بن عیار بود که در خدمت بدر بن حسنویه انجام وظیفه می‌کرد. دیگر امیران بنی عیار عبارت بودند از: ابوالشوک بن محمد بن عیار، مهلهل پسر محمد عیار، سرخاب پسر محمد، سعد پسر ابوالشوک، سرخاب پسر محمد، که ۵۶ سال امارت کرد. او تسلیم شجاع الدین خورشید، سرسلسله اتابکان لر کوچک شد. بعد از او ابو منصور به حکومت رسید؛ نهایتاً سلسله بنی عیار گرد به وسیله اتابکان لر منقرض شد.<sup>(۱)</sup>

### اتابکان لر کوچک

از قرن پنجم به بعد سرزمینی را که لرستان نامیده شده است، تحت عنوان لر بزرگ و لر کوچک شناخته‌اند. لر بزرگ شامل کهگیلویه و بوختری و لر کوچک شامل پیشکوه و پشتکوه بود.

حاکمان لر کوچک از ۵۷۰ تا ۱۰۰۶ ه‍.ق بر استانهای لرستان و ایلام امروزی حکومت کردند.<sup>(۲)</sup> اتابکان لر بزرگ و کوچک چنان که تاریخ نویسان نوشته‌اند، اصلاً از کردان جبل السّماق شام بودند که گویا در سال پانصد هجری قمری، جلای وطن کردند و به لرستان آمدند.<sup>(۳)</sup>

در این جا با عنایت به این که پرداختن به تاریخ این اتابکان، گرهی از مشکل تاریخ ایلام باز نمی‌کند، تنها به ذکر اسامی آنها و گاه اندک توضیحی بسنده می‌شود:

- ۱ - شجاع الدین خورشید ابن ابوبکر بن محمد بن خورشید (۵۷۰ - ۶۲۰ ه‍.ق)
- ۲ - سیف الدین رستم بن نورالدین محمد بن ابوبکر بن محمد خورشید
- ۳ - شرف الدین ابوبکر بن نور الدین محمد
- ۴ - عز الدین گرشاسف بن نورالدین محمد؛ مغولان او را به شحنگی لر کوچک منصوب کردند.

۱ - شرفنامه، امیر شرف خان بدلیسی، ص ۴۱. نیز ایلام و تمدن دیرینه آن، ص ۱۳۰

۲ - ایلام و تمدن دیرینه آن، افشارسیستانی، ص ۱۳۳

۳ - شرفنامه، امیر شرف خان بدلیسی، ص ۴۴. نیز قوم لر، ص ۳۳. نیز اقبال آشتیانی، ص ۵۸۷



- ۵ - حسام الدین خلیل بن بدر بن شجاع الدین خورشید؛ در ۶۴۰ کشته شد.
- ۶ - بدرالدین مسعود بن بدر بن شجاع الدین خورشید؛ از سوی هلاکو به حکومت لرستان منصوب شد و در ۶۵۸ وفات یافت.
- ۷ - تاج الدین شاه بن حسام الدین خلیل بن بدر بن شجاع الدین خورشید؛ در ۶۷۷ هـ ق به دستور اباقاخان به قتل رسید.
- ۸ - فلک الدین حسن و عز الدین حسین؛ به صورت مشترک حکومت کردند اما با هم نساختند و در ۶۹۲ در جنگ با هم از بین رفتند یا این که توسط گیخاتو، شاه مغول، معزول شدند.
- ۹ - جمال الدین خضر؛ در ۶۹۳ کشته شد.
- ۱۰ - حسام الدین عمر بیگ؛ در ۶۹۳ معزول شد.
- ۱۱ - صمصام الدین محمود (۶۹۳-۶۹۵ هـ ق)
- ۱۲ - عزالدین محمد (۶۹۵-۷۰۶ هـ ق)
- ۱۳ - دولت خاتون؛ همسر عز الدین محمد که در ۷۱۹ هـ ق سلطان ابوسعید، آخرین شاه مغول او را معزول کرد.
- ۱۴ - عز الدین حسین؛ برادر دولت خاتون که در ۷۲۰ هـ ق وفات یافت.
- ۱۵ - شجاع الدین محمود (۷۳۰-۷۵۰ هـ ق)
- ۱۶ - ملک عزالدین بن شجاع الدین محمود؛ در ۸۰۴ هـ ق به دست مأموران تیمور به قتل رسید.
- ۱۷ - سیدی احمد بن ملک عز الدین (۸۰۴-۸۱۵ هـ ق)؛ در کوههای کبیر کوه سالها به مبارزه با سپاه تیمور پرداخت.
- ۱۸ - شاه حسین بن ملک عزالدین (۸۱۵-۸۷۳ هـ ق)
- ۱۹ - شاه رستم بن شاه حسین؛ ۸۷۳ به حکومت رسید و معاصر شاه تهماسب صفوی بود.
- ۲۰ - اغور بن شاه رستم (وفات ۹۴۰ هـ ق)؛ معاصر شاه طهماسب بود.
- ۲۱ - جهانگیر بن شاه رستم (۹۴۰-۹۴۹ هـ ق)؛ به فرمان شاه تهماسب کشته شد.
- ۲۲ - شاه رستم بن جهانگیر؛ او یکی از سران لر بود که در پی زندانی شدن رستم پسر جهانگیر در قلعه الموت به علت شباهت، خود را رستم پسر جهانگیر معرفی کرد و چون این

ادعا را زن رستم بن جهانگیر تأیید کرد چند مدتی حاکم بود و نهایتاً به مجازات رسید.

۲۳ - محمدی بن جهانگیر؛ بعد از مرگ شاه اسماعیل دوم از سلطان مراد سوم عثمانی اطاعت نمود ولی به علت بدرفتاریهای عمال عثمانی مجدداً به اطاعت شاه صفوی، سلطان محمد خدابنده در آمد.

۲۴ - شاهوردی خان؛ بعد از پدر به حکومت رسید اما بر اثر اختلافات و منازعاتش با شاه عباس، سرانجام شاه عباس او را در خاک عثمانی دستگیر کرد و در ۱۰۰۶ ه‍.ق کشت. با مرگ او امارت اتابکان لر پس از قرن‌ها به پایان رسید.<sup>(۱)</sup>

## والیان لرستان

با مرگ شاهوردی خان، سلسله دیگری تحت عنوان والیان لرستان بر منطقه پیشکوه (لرستان فعلی) و پشتکوه (ایلام امروزی) مسلط شدند. این والیان مطابق شجره نامه‌ای که در نزد بازماندگان آنها در ایلام، مشاهده شد، نسلشان به ابوالفضل عباس کشیده می‌شود.<sup>(۲)</sup>

در باب تبار آنان آراء دیگری هست. اسکندر بیگ، حسین خان،<sup>(۳)</sup> سرسلسله والیان لرستان را، از میرهای ربیعه ندانسته بلکه از اعراب مهاجر جبل السّماق شام دانسته است. عده‌ای دیگر از جمله مؤلف «رجال ایران» آنها را از طایفه سلپورزی دانسته‌اند.<sup>(۴)</sup>

در باب شجره نامه‌ای که در دست است، ظاهراً نمی‌توان تردید کرد، اما این که در طول تاریخ حکام و شاهان به قصد مقبولیت و محبوبیت در بین مردم، خود را به خاندان اهل بیت منتسب کرده‌اند، نیز نکته‌ای در خور اعتنا است. به هر حال آنان از هر تبار که بودند، بر لرستان و

۱ - این فهرست و توضیحاتش بر اساس شرفنامه (چاپ مصر)؛ و «ایلام و تمدن دیرینه آن» تنظیم شده است.

۲ - و از آن پس سلسله شجره چنین است: و امه ام‌البین فاطمه بنت حزام بن ربیعه بن الوحید بن کعب و امه‌الیلی بنت السهیل بن مالک اباسیره ملاعب الاسنه بن مالک بن جعفر بن کلاب بن ربیعه بن عامر بن صعصعه و مادر ابو عمره بنت الطفیل بن عامر بن الطفیل بن مالک و امه‌اکبشه ابنه عروه الرجال بن عتبه بن جعفر بن کلاب و امه‌ا فاطمه بنت عبد شمس بن عبد مناف بن کلاب.

این شجره نامه که ظاهراً در «خمس و اربعین و مائتین بعد الالف» یعنی ۱۲۴۵ ه‍.ق توسط محمد جعفر بن محمد علی مجدداً تحریر شده است، از شجره نامه‌ای نقل شده که به ادعای کاتب قریب الاضمحلال بوده و به مهر علامه بحر العلوم و مرحوم فتونی و مرحوم هزار جزیبی [جریبی؟] مختم بوده است.

۳ - ایلام و تمدن دیرینه آن، افشار سیستانی، ص ۱۵۳

۴ - شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۸

ایلام حاکم شدند و در سرنوشت این دو استان نقش آفرین گردیدند. آنان عبارتند از:

۱ - حسین خان پسر منصور بیک؛ از خویشاوندان شاهوردی خان، آخرین اتابک لر بود. که به سبب این خویشاوندی در دستگاه شاهوردی خان ترقی کرد. و در سال ۱۰۰۶ هـ ق پس از مرگ شاهوردی از سوی شاه عباس به سمت اولین والی لرستان منصوب شد و موقعیت او را تحکیم نمود. حسین خان تلاشهایی در جهت سرکوبی اعراب و ممانعت از نفوذ قوای عثمانی در غرب ایران به عمل آورد. او بر پشتکوه و پیشکوه حکم می‌راند؛ خرم آباد مرکز حکومتش بود و سرانجام در ۱۰۴۰ هـ ق درگذشت.

۲ - شاهوردی خان؛ پس از پدر به حکومت رسید و در ۱۰۴۴ هـ ق به کمک کردها از مرزهای کشور در برابر عثمانی دفاع کرد و اغلب اوقات در خدمت شاه صفوی بود. او بر اثر حادثه‌ای در سال ۱۰۵۱ هـ ق در اصفهان درگذشت.

۳ - علی قلی خان؛ به وصیت شاهوردی خان فرزندش علی قلی خان که خردسال بود، در ۱۰۵۱ هـ ق جانشین پدر شد اما بر اثر بی‌تجربگی و عدم تمکین رؤسای ایلات، شاه صفوی او را برکنار و حکومت را به عمویش منوچهرخان محول نمود.

۴ - منوچهرخان؛ او پسر حسین خان اولین والی لرستان بود. شاه عباس دوم به او مأموریت داد تا عهده دار امور خوزستان شود اما توفیقی حاصل نکرد؛ علت این ناکامی را طمع ورزی منوچهرخان به اسبان و اموال اعراب خوزستان دانسته‌اند.<sup>(۱)</sup>

۵ - حسین خان دوم؛ او معاصر شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی بود.

۶ - شاهوردی خان؛ پس از مرگ حسین خان دوم بین برادران اختلاف درگرفت و نهایتاً شاهوردی به کمک سپاه قزلباش برادرش علی مردان خان را دستگیر و به کرمان تبعید نمود. پس از حمله افغانها علی مردان خان به لرستان برگشت و علی رغم بی‌مهری، شاهوردی خان با او بر سر صلح آمد و در صدد دفاع از اصفهان در برابر افغانها برآمد. علی مردان خان سپس با مشاهده خیانت‌های شاهوردی خان او را دستگیر کرد و خود به حکومت رسید.

۷ - علی مردان خان؛ او با افغانها جنگید و پس از خلع شاه تهماسب صفوی به خدمت نادر رسید و مورد توجه او واقع گردید. سرانجام در سال ۱۱۵۱ هـ ق هنگامی که به دستور نادرشاه افشار به همراه مصطفی پاشاه برای حل اختلاف‌های مرزی، از قندهار به عثمانی رفت، به

۱ - ایلام و تمدن دیرینه آن، افشار سیستانی، ص ۱۴۹. و تاریخ سرزمین ایلام، ص ۲۰۰ به نقل از تاریخ بروجرد

طرزی مشکوک در گذشت.

۹ - اسماعیل خان؛ حوادثی که بر اسماعیل خان و خانهای بعد از او گذشت، در حوزه کار این کتاب؛ یعنی آگاهی از زندگی غلامرضا ارکوازی قرار دارد. برای درک درست‌تر زندگی او، دقت در وضعیت تاریخی، سیاسی و اجتماعی این برهه حائز اهمیت است؛ از اینرو با اطناب بیشتری بدان خواهیم پرداخت.

پس از درگذشت علی مردان‌خان، برادرزاده‌اش اسماعیل خان پسر شاهوردی خان والی شد. دوران فرمانروایی‌اش مصادف با مرگ نادرشاه و نابسامانی‌های ناشی از آن بود. در جنگ قدرتی که میان سرداران نادر در گرفته بود، از کریم خان زند حمایت کرد اما بعداً به پشتیبانی از علی مردان خان بختیاری، رقیب کریم خان برخاست و به انتقام مرگ علی مردان خان به سپاه زند حمله کرد که به سختی شکست خورد و متواری شد.

کریم خان پس از عزل اسماعیل خان خواهرزاده خود را به جای او برگزید اما اسماعیل خان این امر را نپذیرفت. کریم خان لشکری برای سرکوبی‌اش گسیل داشت؛ این لشکر نیروهای اسماعیل خان را در پشتکوه که پناهگاهش بود، شکست داد و اسماعیل خان از آن پس به کوهستانها گریخت.<sup>(۱)</sup> اسماعیل خان تا زمانی که کریم خان زنده بود، در کوهستانهای ایلام به سر برد. هنوز بقایای قلعه‌ای بر بلندترین ارتفاع کوه «اماراو»<sup>(۲)</sup> که کاملاً از حیث نظامی در امان است، به چشم می‌خورد. این قلعه در شمال شهر ایلام قرار دارد و مشرف بر دشتی است، که شهر در آن بنا شده است. این قلعه را که مردم ایلام «قلای اسمایل خان» می‌نامند، از سه سو مشرف به پرتگاههای ژرف است و از یک سو که حفاظ طبیعی کمتری دارد، دیواری برآورده‌اند که آثار آن دیوار تا حد زیادی محفوظ مانده است اما از ساختمان قلعه جز خرابه برج نگهبانی چیزی نمانده است. چشمه آب «اماراو» در جنب آن قرار دارد و از سوی دیگر مشرف بر دره «دالاب» است و به آسانی می‌توان آن را زیر نظر داشت.

باری اسماعیل خان تا آنگاه که کریم خان زنده بود، در همان پناهگاهش در پشتکوه ماند. پس از مرگ کریم خان، از فراز کوهساران و شکاف دره‌ها بیرون آمد و حکومت را تصاحب کرد و

۱ - جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ساکی، ص ۳۰۴

۲ - emārāw به معنی انبار آب. ظاهراً وجه تسمیه به خاطر چشمه‌ای است به همین نام در آنجا.

برای ابقای خود هدایایی برای آغا محمدخان قاجار به تهران فرستاد؛<sup>(۱)</sup> اما آغا محمدخان با توجه به شرارتهای اسماعیل خان ظاهراً چندان تمایلی به ادامه حاکمیتش بر لرستان و پشتکوه نداشت لذا به گونه‌ای مسالمت آمیز زمینه را برای انتقال مقر حکومت والیان لرستان به ایلام آماده ساخت.

این ایام مقارن با پیری اسماعیل خان بوده است و او که زمینگیر و نابینا شده بود،<sup>(۲)</sup> حکومت را به دست پسران خود، اسدخان، محمدخان و کلبعلی خان سپرد و خود عزلت گزید. پیشکوه را به محمدخان و پشتکوه را به اسدخان و کلبعلی خان واگذار کرد. محمدخان در لرستان شروع به بیدادگری نمود؛ بدانسان که رؤسای «سلسله» و «دلفان» متحد شدند و او را از میان برداشتند. اسماعیل خان بر اثر این واقعه از حکومت کنار گرفت و مجاور بقعه امام موسی کاظم گردید و به جانشین خود توصیه کرد که انتقام خون فرزند او را بستاند.<sup>(۳)</sup>

مؤلف تحفة العالم که او را دیده است می‌نویسد: «اسمعیل بن حسین خان را که از غلام زادگان صفویه و از امرای نادرشاهی بود، آن‌جا دیدم که در کنجی عزلت‌گزیده و مردی کهن سال و جهان‌دیده، به شجاعت و دلاوری طاق و به قساوت قلب و خونریزی شهره آفاق بود و به این سبب طبایع اهالی عموماً از او متنفر، و گردن به قلاده اطاعت او در نمی‌آوردند».<sup>(۴)</sup> رویه ستمگرانه‌ای که اسماعیل خان در پیش گرفته بود و بعداً اعقابش از جمله محمدخان و کلبعلی خان و حسن خان در پیش گرفتند از عوامل اصلی ضعف و فتور والیان لرستان بود. به سبب سختکشی‌هایشان، مردم لرستان آنان را نپذیرفتند؛ از این رو جانشین اسماعیل خان یعنی حسن خان پسر اسدخان پس از خونریزیهای بسیار در لرستان و کشتن سران طوایف سلسله و دلفان، چاره‌ای جز انتقال حکومت به پشتکوه و اکتفا به سیطره بر آن نداشت. حکومت قاجاریه نیز خواهان محدود کردن آنان بود تا ضمن بر آمدن این مراد، دفاع از مرزهای غربی در برابر تجاوز عثمانی‌ها و سرکوب طوایف یاغی عرب و کرد و لک و لر به دست آنان میسر گردد.

۱ - جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ساکی، ص ۳۰۴

۲ - همان، ص ۳۲۲

۳ - همان، ص ۳۲۲

۴ - همان، ص ۳۰۵

## والیان پشتکوه

والیانی که مرکز حکومت آنها ایلام بوده است، عبارتند از:

۱ - حسن خان؛ پس از مرگ محمدخان و کناره‌گیری و عزلت اسماعیل خان و سفارش او به انتقام‌گیری از قاتلین محمدخان، ظاهراً چند سالی بر لرستان و پشتکوه حکومت کرد اما بر اثر انتقام‌گیری از رؤسای لرستان و عدم مقبولیتش و نیز بر اثر امر حکومت قاجار، خرم آباد را به قصد ایلام فعلی که در آن زمان «ده بالا» گفته می‌شد، ترک کرد و حکومتش تنها به آن جا منحصر شد.

از آن‌جا که حسن خان، معاصر غلام‌رضا ارکوازی بوده و به امر او شاعر، زندانی و آواره شده است، دقت در رخداد‌های ایام حکومت حسن خان ضروری است.

به ظن قوی حسن خان مقرر حکومت را در سال ۱۲۱۶ ه‍.ق از خرم آباد به پشتکوه منتقل کرده است و گویا پیش از این تاریخ است که رؤسای طوایف لرستان را به انتقام قتل محمدخان می‌کشد. ساکی در این باب می‌نویسد: «حسن خان فرزند اسدخان با تأیید شاه قاجار به انجام امور مشغول شد. رؤسای طوایفی که محمدخان را کشته بودند از کار خود پشیمان شده و عبدالحسین، جد خاندانهای فعلی کرمانی را که مردی سخنور بود، نزد والی فرستادند و برای عذرگناه اجازه ملاقات خواستند و حسن خان نیز ظاهراً ایشان را امان داده و به حضور پذیرفت ولی دستور داد همه را سربریدند».<sup>(۱)</sup>

در همین سال او برای کمک به حاکمان بروجرد و سیلاخور و به قصد ممانعت از فرار حسین‌قلی خان برادر شورشی فتحعلیشاه به عثمانی، وارد لرستان شد و پس از دستگیری حسین‌قلی خان به بهانه حمایت بعضی سران لرستان از حسین‌قلی خان، به آنها حمله کرد و بسیاری از سران طوایف لرستان خاصه پیرانوند را کشت.<sup>(۲)</sup> این مسأله که نوعی انتقام‌گیری در بطن آن نهفته بود، بیش از پیش باعث تنفر اهالی لرستان از او گردید.

بیش از این تاریخ نیز محمدخان زند را که چندگاهی در لرستان نیرو گرفته بود، دستگیر و نابینا کرد و به فتحعلیشاه سپرد. نیز به همراه محمدعلی میرزا دولتشاه در جنگ با عثمانی‌ها و فتح سلیمانیه شرکت داشت.<sup>(۳)</sup>

۲ - همان، ص ۳۰۹

۱ - همان، ص ۳۲۳

۳ - تاریخ سرزمین ایلام، ناصر راد، ص ۲۱۷

کهنسالان ایلام داستانهایی از قتل عام سران طوایف پشتکوه را نقل می‌کنند که صحت آنها اثبات نگردیده است. او به طوایف لرستان و پشتکوه چندان اعتماد نداشته است و همیشه در صدد اضمحلال و استیصال آنها بر آمده است. ظاهراً او - چنان‌که کهنسالان می‌گویند - طوایف ریزه‌وندی و سوره میری را که از طوایف قدیمی و اصیل پشتکوه بوده‌اند، متفرق و مضمحل کرده است. این که باقیمانده طایفه ریزه‌وندی در دو سه استان پخش گردیده و در ضمن طوایف دیگر جای گرفته‌اند این سخن را پذیرفتنی می‌کند.

در این ارتباط اشاره به نکته‌ای خالی از فایده نیست؛ در نزد یکی از کهنسالان طایفه ده‌بالایی قباله‌ای یافته شد که طی آن طایفه زنگنه کوههای شمال شرقی شهر ایلام را به طایفه ده‌بالایی فروخته و در آن نام غلام‌رضا ارکوازی به عنوان شاهد به همراه نام رؤسای طوایف دیگر آمده است. تاریخ این قباله که گویا خود رونوشتی قدیمی از نسخه اصلی است، خالی از ایراد نمی‌تواند باشد زیرا تاریخش «۱۱۰۶» است که پیداست باید ۱۱۱۶ یا ۱۱۰۶ باشد. این عدد نیز اشکال دارد زیرا در حکم مرحمت‌آمیزی که حسن خان خطاب به غلام‌رضا ارکوازی صادر کرده، تاریخ ۱۲۱۹ آمده است؛ پس قاعدتاً باید این عدد ۱۲۱۶ یا ۱۲۰۶ باشد. نظر به اینکه سال ورود حسن خان به پشتکوه ۱۲۱۶ است، رقم اخیر پذیرفتنی‌تر می‌نماید؛ باری این نکته این احتمال را تقویت می‌نماید که طایفه زنگنه با ورود حسن خان املاک و مراتع خود را فروخته و به طور کلی پشتکوه را به قصد کرمانشاه ترک کرده است.

حسن خان به همراه خود کسان بسیاری را به عنوان میرزا و کاتب و قاضی و صنعتگر و خدم و حشم به پشتکوه آورد و همپای آن طوایفی از اهالی لرستان نیز بدانجا کوچیدند. بازمانده این اطرافیان اینک عمدتاً در شهر ایلام ساکن هستند و شرایط فرهنگی جدید را پذیرا شده‌اند.

مطابق وصفی که غلام‌رضا ارکوازی به دست داده، حکومت حسن خان دارای زندانهای وحشتناک، مأموران سختگیر و زورگویی بوده است که عرصه را بر مردم تنگ می‌کرده‌اند، و به نظر نمی‌رسد او در رفاه و آبادانی پشتکوه کوشیده باشد.

راولینسون در سفرنامه‌اش درباره حسن خان و وضعیت حکومتش چنین می‌نویسد:

«پشتکوه، هنوز زیر سلطه والی است و حسن خان [والی] که تشنه قدرت است، از زمان فوت محمدعلی میرزا [دولتشاه] با دولت مرکزی بیعتی مصلحت‌آمیز نموده است. کمی پیش از دیدار من اختلاف کوچکی بین حسن خان والی و دو پسر بزرگتر او روی داده بود و طوایف بین

آنها تقسیم شده بودند. حکومت کرمانشاه از این موقعیت استفاده نموده به مداخله پرداخته بود و با پشتیبانی از پسرهای بر مسند پدر توانسته بود جزئی نفوذی در منطقه کسب کند. حسن خان معزول گردید و علی خان و احمد خان مشترکاً به عنوان والی انتخاب شدند. پیرمرد که اکنون نود سال دارد به میان اعراب جلگه‌های آسور پناهنده شد و در آنجا مدت‌ها حملات دشمن را دفع نمود. ایلات، اکنون دریافته‌اند که در کشمکش‌های بین حکمرانان در این میان تنها خود آنان آسیب دیده و نفوذ دولت مرکزی در بین آنها گسترش یافته، در نتیجه پدر را با پسران وادار به آشتی کردند و فعلاً حسن خان با توانایی و قدرت یک شاهزاده خود مختار دوباره بر پشتکوه حکومت می‌کند.<sup>(۱)</sup>

حسن خان مطابق آنچه در کتیبه «تخت خان» آمده است در سال ۱۲۵۵ ه‍.ق درگذشته و در کشیک خانه نجف اشرف دفن گردیده است. این کتیبه بر تخته‌سنگی در حاشیه جاده ایلام - صالح آباد قرار دارد و شامل شرح مختصری از تاریخ والیان است که به فرمان آخرین والی پشتکوه، غلام‌رضا خان نوشته شده است.

پس از مرگ حسن خان، فرزندان او به نامهای احمد خان، حیدرخان و علی خان حکومت مناطق مختلف پشتکوه را بین خود تقسیم کردند.<sup>(۲)</sup> حکومت قاجار والی گری حیدرخان را به رسمیت شناخت.<sup>(۳)</sup> حیدرخان و برادرانش از شهرت چندانی برخوردار نیستند و حتی نامشان در شجره نامه‌ای که پیشتر بدان اشاره شد، نیامده است.

بعد از حیدر خان که در سال ۱۲۷۳ ه‍.ق درگذشت، حسین قلی خان فرزند او از سوی ناصرالدین شاه به حکومت پشتکوه رسید. او یکی از برجسته‌ترین والیان است. حسین قلی خان مطابق آنچه سفرنامه‌نویسان نوشته‌اند، خشن و خونریز و سختکش و بهانه جو بوده است. او طوایف یاغی عرب خوزستان و ایل‌های سرکش لرستان و تعرضات مرزی عثمانی‌ها را سرکوب می‌کرده است و از سوی حکومت مرکزی به درجه امیر تومانی یا ژنرالی رسیده است و ملقب به القابی چون «صارم السلطنه» و «سردار اشرف» و «ابو قداره» بوده است. این لقب آخری همچنان در خاندان والی ماند و امروز هم نام خانوادگی پاره‌ای از بازماندگان آنان است.

حسین قلی خان نام مقر حکومت خود «ده بالا» را به حسین آباد یا حسینیّه برگرداند و در آن

۲ - کتیبه تخت خان

۱ - سفرنامه راولینسون، ص ۵۲

۳ - ایلام و تمدن دیرینه آن، افشار سیستانی، ص ۱۵۶



قلعه‌ای مکعبی شکل ساخت و ارتشی مرکب از ۷۰۰ سوار و ۲۰۰۰ پیاده - که می‌توانست تا هزاران نفر در هنگام لزوم افزایش یابد - ترتیب داد.<sup>(۱)</sup>

حسین قلی خان مانند دیگر والیان، کوچ‌نشین بوده است و در واقع شهری مهاجر داشته است که همراه با خان جابجا می‌شده است. دمرگان، لردکرزن و حاج سیاح محلاتی او را دیدار کرده‌اند و اوصافی درباره‌اش نگاشته‌اند که علاقه‌مندان می‌توانند بدان مآخذ رجوع کنند. آن چه به بحث ما نزدیک‌تر است، وضعیت اجتماعی و معیشت مردم در عصر والیان است. در این باره حاج سیاح محلاتی در ربیع الثانی ۱۲۹۷ قمری برابر با اسفند ۱۲۵۸ شمسی شرحی دقیق اما دردآور در خاطراتش آورده است؛ بدین ترتیب که:

«راه آبادی ندیدم تا رسیدم به رود عریضی که رود «دیز» می‌گفتند، عمقی نداشت، شاهزاده از آن جا برگشت و گفت: از آن طرف رود متعلق است به حسین قلی خان والی. حرکت کردیم. چه جاهای قابل آبادی و چه مراتع و آبها و دره‌ها که همه خالی و بایر افتاده! در بعضی جاها اشخاص فقیر بیچاره دیده می‌شدند که لباس تنشان از کهنگی و پارگی مثل رشته و پاره که به درختها می‌بندند از تنشان آویزان بود و بعضی پاره نمدی به خود پیچیده بودند که اگر دور می‌انداختند کسی رغبت نمی‌کرد برداشته، به کار جل الاغ بیاورد. ایشان چند رأس گوسفند و بز در جلو انداخته، می‌چرانیدند و در میان چرک و کثافت و برابر آفتاب سوخته، از زحمت و گرسنگی پوست و استخوانی بیشتر نبودند. رسیدیم به آبادی [ای] که عمارت ساخته‌ای نداشت بلکه از نی یا جگن به هم بسته، مثل آشیانه حیوانی ساخته‌اند؛ خالی از هراثاث البیت جز ظرفی گلین نداشتند و یا چادری از موی سیاه بز، چوبی به میانش زده، بر پا داشته بودند. در راه و هر طرف، خرابه‌های قدیمه زیاد دیده می‌شد. حیرت می‌کردم از این که مردمانی پریشان و نادان چگونه راهزنی و قتل نفس نمی‌کنند؟ تحقیق کردم؛ گفتند: والی بهانه جو است، به یک بهانه جمعی را تمام می‌کند لهذا از خوف، بهانه به دست نمی‌دهند. گاهی کسی دیده می‌شد که لباس یا اسبی داشت، بعد از تحقیق معلوم می‌شد که از نوکران والی است! گله گوسفند یا رمه اسبی دیده می‌شد؛ بعد از تحقیق معلوم می‌شد مال خود والی است! رعایا و سکنه به چیزی مالک نیستند. تعجب کردم از این که آبها با این که به آن زمینهای پرفایده می‌نشیند از آنها هیچ استفاده نمی‌شود. آب به دریا می‌رود و زمین بایر می‌ماند. انسانها عور و بی

چیز. نمی‌دانم حسین قلی‌خان که از هفتصد سال پیش خود و پدرانش را سرپرست یا مالک رقاب این مردم پریشان می‌داند باز ایشان را بیگانه می‌شمارد یا نفع خود رانمی‌خواهد؟! چه منظور از ضعف و بدحالی این بیچارگان دارد؟ به گمان من این یک اعتقاد مهلکی است در هر مستبد خودپرست که می‌خواهد هر کس را دستش می‌رسد چنان ضعیف کند که بر خاطرش تمرّد خطور نکند یا بالفطره از شدت تذلل و حقارت زیر دستان خوشحال می‌شوند. به هر حال در بعضی چادرها نزول کردیم.

باز صبح حرکت کردیم تا یک منزل به پایتخت والی مانده، رسیدیم. گفتند: «جایی است ده بالا می‌گویند، عمارت و باغ و حمام دارد لکن مسکن والی که اردویش هم در آن جا است؛ جایی است که «عَمَلَه» می‌گویند از آن جا هم حرکت کردیم. در راه بعضی رمه‌ها می‌دیدم و خیال می‌کردم خوب است اگر این مردم عور، کلاه و چادر و معجر ندارند، باز از حیوانات متمتع می‌شوند لکن معلوم شد همه مال والی است. بعضی از این مردم به حالی می‌گفتند: والی حمام دارد. مثل این که یکی بگوید شاه دریانورد است! به بعضی گفتم: ای مردم بیچاره! چرا بر خود و نسل خود رحم نمی‌کنید و در این آتش ظلم می‌سوزید؟ می‌گفتند: چه بکنیم؟ قوه‌گریز نداریم. یک نفر با چشم پراشک، دست طفل دوساله‌ای را گرفته؛ گفت: این را چه بکنم؟ کجا برم؟

فردا وارد عَمَلَه شدیم. به محض ورود به والی اطلاع دادند. میرزا رشیدخان را که منشی او خیلی آدم قابلی است، فرستاد. مرا برده، امر کرد در نزدیکی چادر خودش برای من چادر زدند و میرزا قاسم را جای دیگر دادند. سرپرده بزرگی از سیاه چادر، بیرونی داشت و چادرهای دیگر اندرونی داشت. چون من قدری آسوده شدم، خودش چادر من آمد؛ بسیار با شکوه، ریش بلند سیاه انبوه، قد بلند و سینه پهن و انگشتان فراخ درشت با مهابت و سطوت بود. بعد از جلوس و تعارفات رسمیه گفت: چند ماه پیش در سفر طهران شما را دیدم حالا شما هم آمدید بیابانهای ما را ببیند؟ گفتم: آبادی و عمارت مثل این جنگلها نیست که خودرو باشند یا مثل حبوبات نیست که آن را بپاشند بلکه همین که امن و راحت و عدل و اطمینان شد مردم جمع شده، خود بنا می‌کنند و کم کم یکی از دیگری بهتر می‌سازند و اسباب و اثاثیه و تجملات پیدا می‌شود تا به مرتبه کمال می‌رسد. گفت: صحیح است! من عمارت را که شروع کردم مردم این اطراف مرا دیوانه نامیدند و می‌گفتند مال تو باید پادار و منقول باشد نه ثابت؛ زیرا فردا اگر یکی از دولتیان به فرض خود تو را متهم کرد و یاغی نامید، تحقیق که در کار نیست، می‌بینی دچار

مخمسه شدی باید بتوانی اموال و ائقال خود را به سهولت به طرف امن ببری. آیا تو به قسم و عهد و قول دولتیان اطمینان داری در حالی که با کسانی عهد و قول و اطمینان داده، قران مهر کرده، فرستادند بعد فریب دادند؛ تیرباران کردند و همان قران در بغل ایشان سوراخ و غرق خون گشت. پس اگر تو عمارت ساختی و تو را خواستند؛ رفتی، اطمینان نیست. اگر نرفتی برای خرج تراشی به دولت تو را یاغی به خرج داده، لشکرکشی می‌کنند. در واقع یاغیگری و خلاف به دولت صحیح نیست. هم سبب ریختن خون مسلمانان می‌شود و هم برای مملکت، ضعف دولت خوب نیست و باید اهل مملکت دولت خود را قوی دارند. بعد پسرش غلام‌رضا خان وارد شد. خیلی شبیه به پدر بود. تمام ارکان اداره والی و اغلب خدام او سیاهان بودند و صاحبان مال و خانه و جلال، تنها میرزا رشیدخان سفید بود و پسر عمویی داشت میرزا موسی نام، که غیر اینها در میان کسان والی صاحب خط و سواد نبودند. والی عیال متعدد داشت. حتی گفتند: دو خواهر را با هم در نکاح دارد و گفته: این عیبی ندارد شاه هم این کار را کرده!<sup>(۱)</sup>

برای پسر بزرگش از شاهزادگان (برادرزاده شاهزاده حشمت‌الدوله) را تزویج کرده؛ او هم جوان رشیدی است ریاضت و مشق تیراندازی دارد. پسر کوچکش علی رضا خان هم جوان است. اغلب به کار سواری و شکار و تاخت مشغول می‌شوند. قبل از سفارت فخری بیک سفیر عثمانی، سواران او به خاک عثمانی تاخت برده، غارت می‌آوردند؛ بعد از آن به سختی جلوگیری شده است. بالجمله از تمدن زیاد دورند. از دیدن آن اوضاع و پریشانی ایل و رعایا که واقعاً مرده متحرک بودند، زیاد دلتنگ شدم و نخواستم زیاد تماشای آن اوضاع را بنمایم. اظهار کردم اگر مرخصم کنید سیاحتی به پیشکوه هم بکنم. اصرار کردند چند روز دیگر بمانم؛ قبول نکردم. پس تهیه حرکت را دیدند.

این والی با این نحو که از مردم می‌گیرد، بسیار است که از سادات و طلاب از کربلا و نجف و خصوصاً از آن رنود که از هر جا دخل می‌برند به نزد او آمده، اظهار حاجت می‌گفتند؛ به ایشان بذل می‌کند، شاید برای اشتها و تمجید علماء عتبات باشد. من گفتم: خوب است نه از این فقرا بگیرد و نه به این اشخاص که اکثر اغنیا هستند، بدهید. گفت: «اینان رعیت هستند؛ رعیت خود ظلم می‌خواهد. رعیت تابع ظلم است و احسان بر نمی‌دارد». گفتم: بعکس، رعیت به عدالت آباد

۱ - این دو عبارت بودند از: ملک زاده و حمیده دختران لطفعلی خان بالاوند. ر.ک: تاریخ سرزمین ایلام، ناصر راد، ص

می‌گردد - رعیت چون رعایت دید ملک آباد می‌گردد - به هر حال دیدم آنان تا ترتیب کلی در مملکت نباشد از وضع و ترتیبی که دارند، دست بردار نیستند، چون بنای حرکت می‌رزا رشیدخان از طرف والی پنجاه تومان پول و یک قاطر برای مرکوب من حاضر کرد، امتناع از قبول پول کردم. گفت: چرا قبول نمی‌کنید؟ گفتم: می‌بینم از چه کسانی گرفته شده! گفت: اولاً اگر شما نگیرید، قطعاً به صاحبش خواهد رسید. ثانیاً قطعاً از شما رنجیده بلکه بعد از این قطع احسان خواهد کرد. ثالثاً من می‌دانم پول از قیمت قاطرهاست که فرستاد در بغداد فروخته شده و این قاطر هم از رمة خود او است.

می‌دیدم که منزل مرا می‌پایند و قدغن کرده‌اند کسی نزد من نیاید و خبر از اوضاع و رفتار ایشان ندهد به هر حال قاطر قبول کرده، عازم شدیم یک نفر سوار همراه ما کرد، قاطر را میرزا قاسم سوار شده من هم قاطری کرایه کردم. فردا به راه افتادیم.

سوار که بلد بود ما را از راهی می‌برد که سخت نبود لکن اطراف ماکوه و ناهموار و جنگل بود. چه آبها هدر می‌رود! چه زمینهای قابل، بایر افتاده و کمی باگاوهای لاغر زرع شده! در هر طرف آثار خرابه‌های قدیم ظاهر است. واقعاً تسلط ایلات الوار و اکراد که غالباً کارشان حیوان‌داری و تاخت و تاز است این زمین‌ها را از انتفاع مانع شده. یک منزل راه رفتیم. میرزا قاسم و چارپادار در خلوت به من گفتند: شما که ظلم خوش ندارید، این سوار را برگردانید؛ این هر جا می‌رسد از این مردم بیچاره که نان جو نمی‌یابند پلو و مرغ بریان می‌گیرد و خرج خود و اسبش را به مردم تحمیل می‌کند و اگر شما با این ضعفا احسانی کنید، قدغن می‌کند که نگیرید و اگر گرفتند از دستشان می‌گیرند. پس سوار را راضی کردیم برگردد و نوشتیم که خودمان او را برگردانده‌ایم<sup>(۱)</sup>.

حسین‌قلی خان ابوقداره، در مقر خود حسین آباد (ایلام فعلی) عمارت و باغ و حمام ساخت که اثری از آنها بر جای نمانده است اما ویرانه‌های قلعه‌ای که در حاشیه رود «کنجانچم» به عنوان مقر زمستانی ساخت، هنوز به چشم می‌خورد. او پس از ۶۸ سال زندگی، به سال ۱۳۱۸ هـ ق در گذشت و در وادی السلام نجف اشرف مدفون شد.<sup>(۲)</sup>

۱ - خاطرات حاج سیاح (یا دوره خوف و وحشت)، به کوشش حمید سیاح، به تصحیح سیف الله گلکار، مرکز پخش کتابخانه ابن سینا، چاپ (؟)، تهران، ۱۳۴۶، صص ۲۲۹ - ۲۲۴  
۲ - کنبیه تخت خان

پس از درگذشت حسین قلی خان؛ یعنی در سال ۱۳۱۸ ه‍.ق پسرش غلامرضا خان، والی شد. غلامرضا خان مانند پدرش با اقتدار تمام بر پشتکوه حکومت کرد و طوایف سرکش را سرکوب نمود. از رخدادهای برجسته زمان او می‌توان به شکست دادن عثمانیها در منطقه مهران و پایان دادن به تجاوزات مرزی آنها و شورش امان‌الله خان، فرزند ارشدش، علیه او و همدستی با دشمنان مشروطه اشاره کرد.

او نسبت به پدرش با تدبیرتر و معتدل‌تر بود. سرانجام پس از خلع احمد شاه و انقراض سلسله قاجار در ۱۳۰۴ ه‍.ش و تعلق سلطنت به رضا شاه، او دریافت که ابامش به سر آمده است. هنگامی که از سوی رضا شاه به تهران احضار شد، امتناع کرد و همراه با نقدینه و جواهرات و دارایی بسیار خود که حاصل استثمار چندین ساله رعیت‌های پشتکوه بود، در ۱۳۰۷ ه‍.ش به بغداد گریخت و در آنجا مقیم شد.

رضا خان، پشکوه را به دست سرتیپ محمد صادق کویال فتح کرد و پاره‌ای مقاومتها را که یدالله خان، فرزند غلامرضا خان هدایت می‌کرد، در هم شکست. گرچه در سال ۱۳۰۸ ه‍.ش برای بازگشت به ایران به او تأمین داده شد اما با مشاهده سرنوشت سران لر - که بدانها تأمین داده شده بود، اما تیر باران شدند - از آمدن به ایران صرف نظر کرد.<sup>(۱)</sup>

غلامرضا خان والی در ۱۳۱۸ ه‍.ش در بغداد فوت کرد و همان‌جا به خاک سپرده شد. عده زیادی از فرزندان و وابستگانش به ایرن بازگشتند و اینک بازماندگان او که به نامهای خانوادگی ابوقداره، علوی، فیلی، یاسان و.... معروف هستند، در ایلام، آبدانان، تهران، کرج، و... ساکن هستند. از این خاندان پس از غلامرضا خان عده قابل توجهی به مناصب دولتی و حکومتی رسیدند. این خانواده‌ها اینک جزء خاندانهای اصیل و محترم و با فرهنگ ایلام محسوب می‌شوند و بدیهی است هیچ‌گونه نقد و نظری در باب والیان پشتکوه متوجه آنان نمی‌باشد. والیان پشتکوه از حیث مزدداری و دفاع از کشور کارنامه مقبولی دارند. در حالی که دولت مرکزی حتی یک سرباز در پشتکوه نداشت، آنان به آسانی این منطقه را حفظ و حراست می‌کردند و هرگونه تعرض و تحرک عثمانی‌ها را سرکوب می‌نمودند، که در این میان نقش حسین قلی خان و غلامرضا خان برجسته‌تر است. اما اگر کارنامه آنان را از حیث رعایت عدالت و

انصاف و ایجاد رفاه و آبادانی و فرهنگ در نظر گیریم، متأسفانه کارنامه درخشانی ندارند. هوگو گروته در سفرنامه‌اش می‌نویسد:

«والی نظیر امرای قرون وسطی، فرمانروایی مطلق و مالک الرقاب این سرزمین به شمار می‌رود و بر جان و مال مردم تسلط دارد. تمام مالیاتها، اعم از مالیات اراضی زیرکشت، مالیات چراگاه و نگاهداری اغنام و احشام را دریافت می‌کند و از آن‌جا که عالی‌ترین مرجع قضایی نیز محسوب می‌شود، به دعاوی قتل، سرقت، اختلافات ملکی و حتی اختلافات زناشویی نیز رسیدگی می‌کند. والی، سالانه فقط بیست هزار تومان (هشتاد هزار مارک) به عنوان مالیات به دولت ایران می‌دهد؛ تازه نیمی از این مبلغ را هم بابت مواجب حکمرانی و کمک به مخارج نگاهداری ارتش کوچکش، از آن کسر می‌کند؛ در عوض با حکومت مستبدانه بر ساکنین سی هزار چادر یعنی ۲۵۰ تا ۳۰۰ هزار نفر و با برخورداری از استقلال نسبی و داشتن ارتشی نیرومند، در مرزهای غربی ایران، سدی در مقابل توسعه طلبی عثمانیها ایجاد کرده است که گذشتن از آن کار ساده‌ای نیست.»<sup>(۱)</sup>

نیز می‌نویسد:

والی مایل بود در خصوص خط آهن بغداد که می‌دانست قرار است توسط آلمانها ساخته شود، اطلاعاتی داشته باشد. اما با عقیده من مبتنی بر این که خط آهن از نزدیکی مندلی می‌گذرد و محصولات سرزمینش را زودتر به بازار خواهد رساند و در نتیجه تأثیر مثبتی بر اقتصاد پشتکوه خواهد گذاشت، چندان موافق نبود. او بیشتر به این فکر می‌کرد که نتیجه احداث چنین وسیله حمل و نقل سریعی، فقط تهدیدی برای استقلال کنونی سرزمینش خواهد بود.»<sup>(۲)</sup>

در زمان سلطه والیان، بسیاری از طوایف جلای وطن کردند. کهنسالان روایت می‌کنند چه بسا طوایفی که نمی‌توانستند از عهده پرداخت مالیات برآیند و شبانه به عراق می‌گریختند. از این میان حکایت گریز فاجعه آمیز طایفه دهبالایی به «قوله و دکه (ناحیه‌ای در عراق)» را خود از شاهدان و حاضران آن واقعه شنیده‌ام. آنان هیچ‌گاه نتوانستند در دل این مردم مقبولیت یابند کما این که نتوانستند در نزد همولایتی‌های خود در لرستان نیز مقبول شوند. این که اهالی پشتکوه

۱ - سفرنامه هوگو گروته. ترجمه محمد جلیلود، نشر مرکز، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۹، ص ۴۱

۲ - همان، ص ۶۸

رضاخان را - علی رغم خشم‌ها و خشونت‌ها و بی‌توجهی به سنن و فرهنگ آنها- بر والی ترجیح دادند و آمدنش را غنیمت شمردند، از این واقعیت که ذکر شد، پرده برمی‌دارد.

پس از زوال حاکمیت خانها برایلام، رضا شاه با تخته قابو کردن عشایر و گشودن راههای ارتباطی و دایر کردن ادارات و فعال کردن تجارت و تأسیس مؤسسات آموزشی زمینه را برای پیوستن دوباره ایلام به کلیت ایران فراهم کرد. گرچه او نیز رفتاری چندان مهرآمیز با مردم نداشت و سیاستهای خشک و خشن خود را بی هیچ آماده سازی منطقی به کار می‌بست.

خانم دیم فریا مادلین استارک، جهانگرد انگلیسی که طی سالهای ۱۳۴۶ و ۱۳۵۰ ه‍.ق (۱۹۲۷-۱۹۳۱ میلادی و ۱۳۰۷-۱۳۰۰ ه‍.ش) از پشتکوه دیدار کرده است، خاطرات خود را که حاوی اطلاعاتی جالب درباره حاکمیت جدید است، در کتاب خود تحت عنوان «سفرنامه الموت، لرستان و ایلام» آورده است.<sup>(۱)</sup>

در ۱۳۱۴ ه‍.ش طبق نظر و تصویب فرهنگستان، اسم حسین آباد به ایلام تغییر یافت.<sup>(۲)</sup> این اسم گذاری با اعتراض کسانی چون ملک الشعرای بهار روبرو شد. او می‌نویسد:

«من در سنه ۱۳۱۳ شمسی در اصفهان تبعید بودم. در جراید خواندم که بعد از گریختن و هجرت والی پشتکوه به بغداد، دولت حاکمی نظامی به حسین آباد فرستاد و اخیراً وزارت فرهنگ اسم آن محل را «ایلام» اعلام داشته است. بی‌درنگ نامه به وزارت فرهنگ نوشتم و توضیحات کافی دادم که تمام این محل «ماسبدان» یا «سیروان» بوده است و هرگاه صلاح نمی‌دانید، باز هم آن‌جا را پشتکوه بنامید، لااقل همان نام تاریخی قدیم یا سیروان را به آن بدهید. چه ایلام اولاً به آن‌جا نمی‌خورد و نام مملکتی وسیع بوده است، شامل تمام خاک (انزان) یعنی خوزستان و خاک ارجان و کوه گیلویه و بختیاری و لرستان پیشکوه و پشتکوه تا برسد به همدان و سرزمین ماد، که مناسبت ندارد شما یک قطعه کوچک را به این نام بنامید.»<sup>(۳)</sup>

۱ - سفرنامه الموت، لرستان و ایلام، فریا استارک، ترجمه علی محمد ساکی، انتشارات علمی، چاپ سوم، صص ۲۱۹

۶۷-

۲ - فرهنگ فارسی، دکتر معین، ذیل واژه ایلام. نیز ر.ک: ایلام و تمدن دیرینه آن، ص ۲۸۸

۳ - ایلام در گذرگاه تاریخ (مقاله ارسالی به کنگره بزرگداشت غلامرضا ارکوازی)، رثوف توکلی به نقل از مجله یغما، شماره ۳ و ۲، اردیبهشت ۱۳۲۹

این اعتراض به‌جایی نرسید و اسم «ایلام» علی‌رغم بی‌تناسبی‌اش بر این سرزمین ماند. در سال ۱۳۱۶ ه.ش در تقسیم‌بندی جدید کشور، ایلام با نام شهرستان ایلام جزء استان پنجم؛ یعنی کرمانشاهان در آمد، و در ۱۳۳۹ ه.ش در تقسیم‌بندی مجدد کشور همچنان جزء استان کرمانشاه بود. سپس در ۱۳۴۳ ه.ش ایلام با بخشها و شهرهای تابعه مانند موسیان، دره شهر، ایوان، دهلران و بدره به یک واحد مستقل به نام فرمانداری کل ایلام و پشتکوه نامیده شد. در تقسیم‌بندی آبان‌ماه ۱۳۴۵ ه.ش کشور همچنان به صورت فرمانداری کل باقی ماند و نهایتاً در ۱۷ فروردین ۱۳۵۳ ه.ش به استان تبدیل شد.<sup>(۱)</sup>

استان ایلام مطابق جدیدترین تقسیم‌بندی، ۷ شهرستان و ۳۶ دهستان دارد. شهرستانهای استان عبارتند از: ایلام، آبدانان، ایوان، دره شهر، دهلران، شیروان و چرداول و مهران.<sup>(۲)</sup> این استان بالغ بر پانصد هزار نفر جمعیت دارد.



۱ - ایلام و تمدن دیرینه آن، افشار سیستانی، ص ۲۸۸  
 ۲ - آمارنامه استان ایلام (۱۳۷۵)، سازمان برنامه و بودجه ایلام، معاونت اطلاعات و آمار.



# **فصل سوم**

---

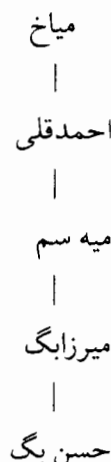
**زندگی و شعر**  
**غلامرضا ارکوازی**

---



### شجره‌نامه

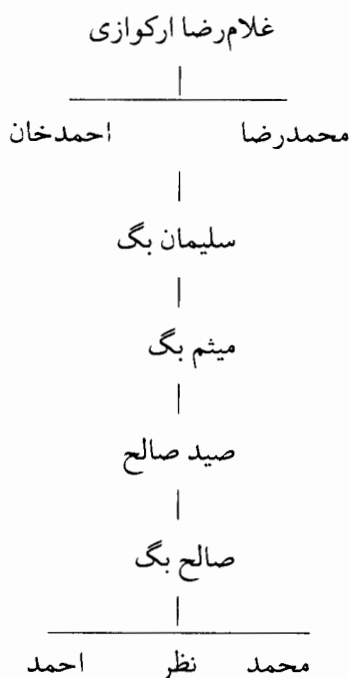
مطابق گفته کهنسالانی که از اعقاب شاعر می‌باشند، غلام‌رضا ارکوازی فرزند حسن بگ، حسن بگ فرزند میرزابگ، میرزابگ فرزند «میه‌سم»<sup>(۱)</sup> «میه‌سم» فرزند احمدقلی و او فرزند «میاخ»<sup>(۲)</sup> است. از سوی دیگر به سمت زمان حال، غلام‌رضا ارکوازی پدر محمدرضا و احمدخان<sup>(۳)</sup> محمدرضا پدر سلیمان بگ، سلیمان بگ پدر میثم بگ، میثم بگ پدر صید صالح، صید صالح پدر صالح بگ و او پدر محمد، نظر و احمد می‌باشد که اینک سنین میانسالی و جوانی را سپری می‌کنند.



۱ - ظاهراً شکل دیگری است از «محسن» یا «میثم»

۲ - mayâx

۳ - این همان فرزند شاعر است که در جوانی درگذشت و پدر در سوگ او شعر معروف «باویال» را سرود.



### غلام‌رضا یا غلام‌رضا خان؟

عده‌ای او را غلام‌رضا خان ارکوازی و عده‌ای دیگر غلام‌رضا ارکوازی می‌گویند. در حکمی که حسن خان به سال ۱۲۱۹ صادر کرده، از شاعر به نام «تژمال غلام‌رضا (بیگ؟)» ذکر شده است. همچنین نام او در تمام نسخ خطی‌ای که نگارنده این سطور دیده است و نیز در قبale‌ای که نامش به عنوان شاهد معامله کوههای اطراف ایلام بین طوایف زنگنه و ده‌بالائی ذکر گردیده، «غلام‌رضا ارکوازی» است لذا ما در این کتاب عنوان دوم را ترجیح داده‌ایم.

### زادگاه

زادگاه شاعر «سرچفته»<sup>(۱)</sup> است. سرچفته جزء منطقه‌ای است که «بان ویزه»<sup>(۲)</sup> خواننده

می‌شود و امروزه در گوشه‌ای از آن روستایی به همین نام وجود دارد. «بان ویزه» جزء بخش چوار از توابع شهرستان ایلام است. فاصله روستای مذکور تا مرکز بخش و مرکز استان به ترتیب ۶۲ و ۷۰ کیلومتر می‌باشد و در طول جغرافیایی ۴۶ درجه و ۱۱ دقیقه و عرض جغرافیایی ۳۳ درجه و ۳۷ دقیقه واقع است.<sup>(۱)</sup>

زادگاه شاعر را که در شمال غربی استان و در حاشیه مرز ایران و عراق قرار دارد، کوههایی چون باوینال،<sup>(۲)</sup> سرویشه،<sup>(۳)</sup> هانی سوتز<sup>(۴)</sup> و بَلَوان<sup>(۵)</sup> احاطه کرده است که شاعر از آنها نام برده است.

### طایفه و تبار او

عده‌ای او را اهل «ارکواز ملکشاهی» دانسته‌اند که البته درست نیست. منشاء اشتباه این عده جز ناآشنایی با زندگی شاعر، آن است که «یاء» آخر کلمه «ارکوازی» را یاء نسبت فرض کرده‌اند. در ایلام، یاء نسبت را در بسیاری از موارد ذکر نمی‌کنند خاصه در نسبت به طوایف؛ چنان‌که کسی را که منسوب به ایل «ملکشاهی»<sup>(۶)</sup>، «ارکوازی»، «خزل»<sup>(۷)</sup> یا «شوهان»<sup>(۸)</sup> است، همان ملکشاهی، ارکوازی، خزل و شوهان گویند. با این توضیح «ارکوازی»؛ یعنی اهل ایل «ارکوازی».

دلیل دیگر که این انتساب را قطعی می‌کند وجود طایفه و اعقاب و بازماندگان اوست که همه از ایل «ارکوازی»‌اند.

غلامرضا ارکوازی از تیره «میه سم»، یکی از تیره‌های مختلف ایل ارکوازی است. این ایل یکی از ایل‌های عمده گرد استان ایلام است که در گستره بخش «چوار» پراکنده‌اند و به دامداری و کشاورزی مشغولند و عده‌ای نیز در مرکز بخش چوار و شهر ایلام زندگی شهرنشینی را برگزیده‌اند.

این ایل به تیره‌های چون: میر، قیتول، کاره شوند، ملگ شوند، قره شوند، مورتی، مومی،

۱ - مطالعات توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی استان ایلام، سازمان برنامه و بودجه استان ایلام، ۱۳۷۳، ص ۴۱

sarwēša - ۳

bāwāyāi - ۲

balawān - ۵

hāni sawnz - ۴

xezel - ۷

malegšāhi - ۶

šuhān - ۸

بگ بگ، حداد، ریزه‌وند و حاج بختیار و میه‌سم تقسیم می‌شود.<sup>(۱)</sup>

### زمان تولد

سال دقیق تولد او بر ما معلوم نیست. تنها همین را می‌دانیم که حسن خان والی به سال ۱۲۱۹ هجری قمری، طی حکمی که موجود است، او را مورد نواخت و نوازش خود قرار داده است. اگر سن غلام‌رضا ارکوازی را هنگام صدور این حکم سی یا سی و پنج فرض کنیم، طبعاً بایستی در ۲۳۰ یا ۲۲۵ سال پیش، بین سالهای ۱۱۸۹ و ۱۱۸۴ هجری قمری چشم به دنیا گشوده باشد.

### پرورش و زندگی او

در باب سالهای آغازین عمر و کیفیت پرورش و تربیت و تحصیلات او مطلب بسیاری نمی‌دانیم؛ جز آن که بر پایه اظهارات کهنسالان و اعقاب او، و نیز بر طبق پاره‌ای قرائن و شواهد، شاعر در محیطی عشایری در خانواده‌ای نسبتاً مرفه و باسواد پرورش یافته است. پدرش حسن بگ، ملا و اهل خط و کتاب بوده است. احتمالاً شاعر آموزشهای اولیه را نظیر خط و سواد و قرائت قرآن و پاره‌ای مواد درسی معمول آن عصر را در نزد پدر و دیگر ملاهای زادگاه خود آموخته است.

بدیهی است که کل آموخته‌های غلام‌رضا ارکوازی نمی‌تواند منحصرأ نتیجه این آموزشهای محدود باشد زیرا با توجه به عمق و پهنایی که در اشعار خود خاصه «مناجات نامه» اظهار می‌کند، می‌بایستی در مکاتب و مدارس در سطوح بالاتر تحصیلات خود را تکمیل کرده باشد مگر آن که این آموخته‌ها را نتیجه نبوغ و هوش فوق‌العاده او فرض کنیم. اما اظهارات و اشاراتی هست که نشان می‌دهد شاعر به شهرهایی چون نجف و کربلا که کانون جهان تشیع و دارنده مدارس بزرگ علمیه بوده‌اند، سفرها کرده و در محضر اساتید به تلمذ و تعلم پرداخته است<sup>(۲)</sup> و

۱ - مجموعه آرا درباره ساکنین سرزمین پشتکوه ایلام، جعفر خیتال، انتشارات کتابفروشی اسماعیلی، چاپ اول، ایلام، ۱۳۶۹، صص ۱۷۱ - ۱۷۲

۲ - فاصله کم زادگاه شاعر با عراق امکان چنان مسافرتها را به آسانی میسر می‌کرده است. عشایر و ساکنان شهرهای مرزی تا چهل پنجاه سال پیش مایحتاج خود را از عراق تهیه می‌کردند چنان که اگر کسی صبح زود به راه می‌افتاد می‌توانست غروب به خانه برگردد.

قاعدتاً باید چنین باشد تا اطلاعات گسترده شاعر و احاطه اش بر قرآن و حدیث و کلام و معارف دینی و مذهبی توجیه گردد.

غلامرضا ارکوازی یک طلبه علوم دینی به معنایی که امروز می شناسیم نبوده است بلکه او در جنب زندگی عادی و طبیعی خود به آموختن علوم نیز توجه داشته است و مابقی اوقات را به فراگیری مهارتهایی چون سواری و تیراندازی و شکار و جنگاوری و انجام امور مربوط به زندگی ایلی و عشیره ای می پرداخته که در آن زمان و مکان ناگزیر از آموختن آنها بوده است. اشارات او به تفنگ و شکار و اصطلاحات آن از علاقه و اشتیاق شاعر به این امر دلالت دارد نیز به گواهی اشعار او خاصه «باویال» و «غربت» بسیار علاقه مند به سیروساحت در طبیعت بوده است. او در شعر غربت از این که نتوانسته است چون سالهای پیش در طبیعت ایلام و کوهها و تفرجگاههایی که نام می برد، به تماشای بهار و شنیدن قهقهه کبکان بنشیند، سخت اظهار دلتنگی می کند.

موقعیت خانوادگی و نزدیکی به والیان، امکان آشنایی با زندگی اشرافی آن زمان را برایش فراهم می کرده است. در پاره ای ابیات منسوب به او گوشه هایی از این زندگی اشرافی نمایان است، او از شانه شیرماهی و عطر و عنبر و آرایش و سان سپاه سخن می گوید.

غلامرضا ارکوازی با دختری که احتمالاً دختر عموی او بوده، ازدواج کرده که حاصل آن حداقل دو فرزند پسر به نامهای محمدرضا و احمدخان معروف به «کلولای» (Kalwalây)<sup>(۱)</sup> بوده است. از ازدواجهای احتمالی و فرزندان دیگر او خبری در دست نیست.

احمدخان همان است که در عنفوان جوانی برفراز کوه «باویال» ظاهراً بر اثر مارگزیدگی درمی گذرد. مرگ او به شدت شاعر را متأثر می کند و خاطر دردپرورش را برمی انگیزد. حاصل این انگیزش، شعر والا و برجسته «باویال» است. در این شعر که پاره هایی از آن در دست است و ابیاتش در مویه زنان گرد رسوخ کرده است، شاعر در مرگ احمدخان شیون سر می دهد؛ کوه باویال را مورد خطاب قرار می دهد و با او پیمان می بندد که تاگاه مرگ او را مه و میغ فراگیرد و وی را اندوه. سپس درختان و مرغان خوشنوا را می بیند که سوگواری را، سیاه پوشیده اند و

۱ - بازماندگان شاعر همه جا از پسر ناکام و جوانمرگش به همین نام یاد می کنند و مرحوم غضنفری «احمدخان» ضبط کرده است. ظاهراً «کلولای» kalwalây لقبی بوده است برای احمدخان. در مورد معنی این اسم یا لقب توافقی نیست و معنی درست آن مشخص نمی باشد.

خاموش و بی‌نوا شده‌اند؛ کوهها را نظاره می‌کند که از دودِ دل او غرق در مه و ابر شده‌اند. به خاطرات خوشی گریز می‌زند که پژواکِ تفنگ «ماژدم» احمدخان در میان دره‌ها می‌پیچید و «کل»ها را به خاک می‌افکند. این لحظاتِ خوشِ گذشته حسرتش را دامن می‌زند؛ چه، اینک آن جگرگوشه در خاک آرمیده است و دشمنان و بدخواهان را به کام رسیده درمی‌یابد.

علت مرگ احمدخان را مارگزیدگی ذکر می‌کنند. گویند طایفه شاعر به انتقام مرگ احمدخان کوه باوِیال رابه آتش می‌کشند؛ بادا که آن مارِ سنگدل به کیفر برسد و البته پیداست که این شیوه انتقام ستانی روی در عجز دارد و ریشه در محبوبیت احمدخان.

شاعر به دشمنکام شدن و شماتت دشمنان اشاره دارد. معلوم نیست دشمنان او چه کسانی بوده‌اند که از مرگ آن جوان خشنود شده‌اند. به هر حال این نکته نشانگر نوعی تضاد و اختلاف خانواده شاعر با دشمنانی است که احتمالاً وابسته به والی یا طوایف رقیب بوده‌اند.

شعر باوِیال که باید در میانسالی شاعر سروده شده باشد از تسلط و استادی او در شاعری حکایت دارد. استعارات، تشبیهات و عبارات او به کمال و پخته است. او این پختگی را قاعدتاً بر اثر مطالعه و شنیدن آثار اساتید پیشین و هوشمندی و نبوغ خود یافته است اما نباید انتظار داشت که این مهم را با دود چراغ خوردن و غوطه در کتابها و قیل و قال مدرسه حاصل کرده باشد. شعر کردی از حیث وزن و قالب بسیار ساده و طبیعی است. کافی است خرده هوشی و سرسوزن ذوقی داشته باشی تا ترنم طبیعی وزن در درونت جاری شود. شعر گُردی هماهنگ با طبیعت است و از تکلف در آن خبری نیست. و بدین گونه طبیعت بکر، هول پلنگ، هیاهوی شبانان در فصول کوچ، عشقهای ایلی پرخطر، سادگی و صداقت عریان افراد، ذهن و زبان شاعر ما را جلا می‌داد. شاعر ایل ذهنش را نه بنگ و باده که نشئه نسیم و درخشش گلهای وحشی تشحیذ می‌کرد.

در شعر باوِیال که پیش از مناجات نامه سروده شده است، نشانی از گرایش‌های عرفانی نیست و از اصطلاحات آن استفاده نشده است. اما آیا او با عرفان و تصوف و صوفیه ناآشنا بوده است؟ می‌دانیم که عرفان و تصوف همواره در مناطق کردنشین طرفداران زیادی داشته و دارد. بسیاری از شاعران قدیمی گُرد اهل عرفان بوده‌اند و اشعاری نغز از آنان شنیده شده است. نمی‌توان انتظار داشت که غلام‌رضا ارکوازی اشعار آنان را مطالعه نکرده و نشنیده باشد. علاوه بر این، تا سالیان نه چندان دور قلندران و دراویش فرقه‌های گوناگون در روستاها و جاهای



مختلف ایلام به سیاحت و گاه به دریوزه مشغول بودند و نغمه‌ها و نعره‌های مستانه عارفانه سر می‌دادند که نام پاره‌ای از آنان هنوز در اذهان کهنسالان هست.

نامهایی چون باوئیل که تحریف شده «بابا ئه فُدا»<sup>(۱)</sup> به معنی بابا ابدال است، خود دلالت بر وجود پیرها و صوفیانی دارد که مردم بدانها «ئه فُدا» (= ابدال) می‌گفتند.

غلام‌رضا ارکوازی به باور کهنسالان آگاه و بازماندگانش اهل کشف و کرامت بوده است و کراماتی بدو نسبت می‌دهند. گرچه صحت این ادعا به آسانی قابل اثبات نیست باری از مقام و منزلت شاعر در نزد مردم حکایت می‌کند. شرح آن واقعیات که به شاعر منسوب می‌کنند، شنیدنی است اما به دلیل رعایت اختصار از آوردن آنها در این مقال خودداری، و تنها به ذکر یک خاطره بسنده می‌شود: یکی از کهنسالان<sup>(۲)</sup> به یاد می‌آورد زمانی که خردسال بوده، به همراه پدر خود بر فراز کوه باوئیل سنگجینی محراب مانند و صومعه گونه دیده است و هنگامی که از پدر درباره آن سؤال می‌کند، گریان پاسخ می‌دهد که خدا رحمت کند غلام‌رضا ارکوازی را که این محل اعتکاف و عبادت او بوده است. اگر این سخن را راست بپنداریم می‌توان تصور کرد که شاعر سر و سری با عوالم معنوی و سیروسلوک باطنی داشته است.

سالهای پیش از سرایش مناجات نامه سالهایی بوده است که غلام‌رضا ارکوازی به ریاست ایل خود مشغول بوده و با دم و دستگاه والی ارتباط نزدیک داشته است. از آن‌جا که والی؛ یعنی حسن‌خان در سرنوشت و سرگذشت شاعر نقش داشته است، سخنی در باب حسن‌خان ضروری به نظر می‌رسد.

در بخش تاریخی این نوشته درباره حسن‌خان مطالبی نسبتاً مشروح ذکر شد؛ دیگر نیازی به تکرار آنها نیست. تنها همین را متذکر می‌شویم که حسن‌خان فرزند اسدخان پس از این‌که عمویش محمدخان به دست رؤسای طوایف سلسله و دلفان کشته شد به اشاره اسماعیل‌خان، پدربزرگ خود که به دلیل پیری و ضعف از حکومت کناره گرفته و گوشه‌نشین بود، رؤسای طوایف سلسله و دلفان را می‌کشد. به دنبال این واقعه که پایگاهش را در لرستان تضعیف کرد و نیز به صلاح‌دید و خواست پادشاه قاجار که می‌خواست قدرت این والیان را محدود کند، مرکز حکومتش را از خرم‌آباد به پشتکوه (= ایلام) منتقل نمود. این انتقال ظاهراً ۱۲۱۶ هـ ق صورت

۱ - «ف» واجی است که بین صدای «و» و «ف» تلفظ می‌شود و نشانه آن در آوانویسی لاتین «v» است. گویا همان است که قدما بدان «فاء عجمی» می‌گفتند.

۲ - ولی محمد امیدی، شاعر کردی سرای ایلامی

گرفته است.

حسن‌خان با خود عده بسیاری از حواشی و خیل و خدم خود را تحت عنوان، مشاور و منشی و قاضی و لشکری و خدمتگذار و... همراه آورد.

او در همان سالهای اولیه ورودش به پشتکوه (=ایلام)، به سال ۱۲۱۹ حکمی که پیشتر بدان اشاره شد، در حق غلام‌رضا ارکوازی صادر کرد. این امر نشان از دوستی و اعتماد حسن‌خان و شاعر در آغاز کار دارد.

پس از مدتی دوستی و همکاری میان والی و شاعر به دشمنی و عناد مبدل می‌شود. حسن‌خان غلام‌رضا ارکوازی را به زندان می‌افکند و او را با غل و زنجیر مقید می‌کند. این آزارها مطابق آن‌چه شاعر در مناجات‌نامه ذکر کرده است به دست یکی از عوامل والی به نام «شهباز» که «سرهنگ و سالار» بوده، صورت می‌گرفته است. شاعر خود به کرات شکایت می‌کند که او را به سختی شکنجه کرده‌اند؛ علاوه بر «گند»<sup>(۱)</sup> پاهایش را با چهار زنجیر بسته‌اند؛ آن شکنجه‌ها و آزارها حتی مطابق عرف و رسم قرون وسطایی آن زمان نبوده است و خارج از رسم او را آزرده‌اند؛ این شکنجه‌ها به حدی بوده که شاعر، ایام را به ناله و زاری سپری می‌کرده است، چنان‌که مردم از ناله او به تنگ می‌آمده‌اند.

علت اختلاف و دشمنی حسن‌خان با غلام‌رضا ارکوازی به درستی مشخص نیست. مؤلف کتاب «گلزار ادب شعرای لرستان» در این باب افسانه‌ای جالب پرداخته است. او می‌نویسد: «شاعر به دختری علاقه‌مند می‌شود ولی خان والا قبل از این که عقد ازدواج صورت گیرد با شنیدن زیبایی چشمگیر دختر چنان‌که معمول او بوده هم دختر را از دست شاعر شیدا می‌گیرد و هم او را به زندان می‌اندازد. و چون گرفتاری‌اش به درازا می‌کشد و کسی به دادش نمی‌رسد دست به دامن شاه ولایت زده و طی ابیاتی بسیار شیوا رهایی خود را مسئلت می‌کند...»<sup>(۲)</sup> داستان قشنگی است اما هیچ مدرکی حتی روایتی شفاهی نیز پشتوانه این حکایت نیست و شاعر خود مطلقاً اشاره‌ای به این مورد نکرده است.

بازماندگان و اعقاب شاعر برآنند که دشمنی خان با او بدان دلیل بوده است که شاعر همراه

۱ - «گند» از آلات شکنجه بوده است که زندانی را بدان مقید می‌کرده‌اند.

۲ - گلزار ادب لرستان، اسفندیار غضنفری امرابی، به کوشش غلامحسین رضایی، چاپ اول، ۱۳۶۴، ص ۲۸

با رؤسای طوایف پشتکوه و پیشکوه در قتل «ماخان (=محمدخان)» شریک بوده است. حسن خان بدین دلیل علاوه بر این که بسیاری از رؤسای طوایف پشتکوه از جمله رئیس طایفه ریزه‌وندی را به فجیع‌ترین وضع می‌کشد، غلامرضا ارکوازی را نیز مورد قهر و غضب قرار می‌دهد. این سخن‌پذیرفتنی نمی‌نماید زیرا واقعه قتل محمدخان چنان‌که نویسنده کتاب جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان<sup>(۱)</sup> روایت می‌کند، پیش از ۱۲۱۶ ه‍.ق هنگامی که مقرر حکومتش در لرستان بوده، صورت گرفته است؛ حال آن که حسن خان در ۱۲۱۹ ه‍.ق او را مورد نواخت و نوازش قرار داده است.

شاعر در مناجات‌نامه‌اش دلیل اختلاف را ذکر نمی‌کند؛ تنها می‌گوید: خدمت کردن به ناکس مانند پرورش درخت پید است که از آن حاصلی به دست نمی‌آید و «أف» بر آن همه رنج که من در راه خدمت به او متحمل شدم. او کراراً حسن خان را ظالم و ستمگر می‌نامد اما مصادیق ستمش را بازگو نمی‌کند.

عده‌ای دیگر انگیزه دشمنی خان را با او، اتهام شرکت غلامرضا ارکوازی در قتل یکی از بستگان خان به نام «شاهوردی» می‌دانند که مطابق نظر این عده جوانی فاسد و تبه‌کار بوده است. هیچ دلیل و سندی جهت اثبات این قضیه جز آن‌چه پاره‌ای از کهنسالان می‌گویند، در دست نیست. اما به نوعی یادآور خاطره قتل محمدخان (=ماخان) است. شاید نظر بازماندگان شاعر در باب شرکت در قتل محمدخان به این واقعه - که صحتش قطعی نیست - ربطی داشته باشد.

نقش اطرافیان و وابستگان نزدیک خان در سعایت از شاعر و دامن زدن به آتش اختلاف نیز مطمح نظر است. آقای محی‌الدین صالحی از شاعران و صاحب‌نظران کرمانشاه معتقد است: «آشورخان رشنو دایی حسن خان بیشتر به آتش این حسد و رشک دامن زده و کار غلام رضاخان را به زنجیر و زندان کشانده است».<sup>(۲)</sup> پاره‌ای از نظرها به نقش زنها و محارم خان در حبس و زجر او اشاره دارند، اما نمی‌دانیم چرا.

یکی از انگیزه‌های اختلاف خان با شاعر به احتمال قوی پیگیری سیاست سرکوبی و

۱ - جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، علی محمد ساکی، ص ۳۲۲

۲ - «زندگینامه غلامرضاخان ارکوازی» (مقاله ارائه شده به کنگره بزرگداشت غلامرضا ارکوازی)، محی‌الدین صالحی،

استیصال طوایف ایلام می‌باشد. آنان پس از آن که به دنبال انتقام‌کشی از اهالی لرستان به نوعی مطرود شدند، مقر حکومت خود را به پشتکوه (= ایلام) منتقل کردند. در همان سالهای نخست جهت سرکوبی هر گونه مقاومت و مخالفت احتمالی، به استیصال طوایف عمده و قدیمی ایلام پرداختند.

در خاطرات کهنسالان است که حسن‌خان<sup>(۱)</sup> دو طایفه عمده و قدیمی ایلام؛ یعنی «ریزه‌وند» و «سوره‌میری» را مستأصل و متفرق کرد. چنان‌که تشکل ایلی آنها از هم گسیخت و در ضمن طوایف دیگر جا گرفتند. این که امروز نشانه‌هایی از طایفه ریزه‌وند را در اکثر طوایف ایلام، بخشهایی از کرمانشاه و همدان می‌بینم، از این واقعیت تلخ حکایت دارد. اصولاً سیاست والیان در حکمرانی سیاست «خاکهای سوخته» بوده است. همان‌گونه که در خاطرات حاج سیاح خواندیم، حسین‌قلی‌خان (یکی از والیان پس از حسن‌خان) به صراحت معتقد بود که رعیت ظلم می‌خواهد نه عمران و آبادانی.

یکی از سیاحان و سفرنامه نویسان اروپایی که مقارن حکومت صفویه از ایران دیدار کرده است، هنگام دیدن نواحی غرب کشور که درمانده و تار و مار شده بودند، می‌نویسد: «به بهترین برج و باروی نظامی سرحدات یک مملکت نیز نمی‌توان مثل اراضی لم‌یرزع و صحرا برای حفظ امنیت اطمینان داشت زیرا اهالی بدبخت چنین سرزمینی که محتاج لقمه‌ای نان هستند نمی‌توانند خطری به وجود بیاورند.»<sup>(۲)</sup>

باری این طوایف که احتمالاً نمی‌خواسته‌اند قیود ستمگرانه والیان را بپذیرند، با خشونت تمام برکنده شدند. این سرنوشت تلخ گریبانگر بخشی از طایفه ارکوازی نیز گردید. گویا این طایفه که به دو بخش «ژیرتوه»<sup>(۳)</sup> و «پیش‌توه»<sup>(۴)</sup> تقسیم می‌شد بر سر تصاحب منصب ریاست کل ایل ارکوازی با هم رقابت داشته‌اند. چنان‌که نقل می‌کنند سمپاشی و سعایت تیره رقیب دیگر در برانگیختن دشمنی خان بی‌تأثیر نبوده است و علاوه بر آن هنگامی که خان شاعر را به زنجیر می‌کشد در غارت و چپاول طایفه و تبار شاعر به هواداری از خان شریک می‌شوند؛ بسیار معنی دار است که ریاست ایل ارکوازی پس از آن به دست رقیب می‌افتد.

۱ - نویسنده کتاب «مجموعه آراء، درباره ساکنین سرزمین پشتکوه ایلام»، معتقد است این امر در زمان حسین‌قلی‌خان اتفاق افتاده است.

۲ - سفرنامه پیتر و دلاواله، ترجمه دکتر شجاع‌الدین شفا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۰، ص ۸

مجموعه این عوامل دست به دست هم داد تا غلامرضا ارکوازی به زندان افکنده شود؛ با غل و زنجیر مقید گردد؛ خاندان و عشیره اش آواره شوند و خود پس از رهایی از زندان، غربت نشین گردد و به یاد یار و دیار زار بگرید. شاید نیز تقدیر این بازی را برانگیخت تا مشام جان ما از عطر سروده هایش بی نصیب نماند.

مکانهای مختلفی را حبسگاه شاعر ذکر کرده اند که به احتمال قوی همه آن مکانها حبسگاه او بوده اند زیرا والیان یکجانشین نبودند بلکه مانند طوایف، کوچ نشین بودند و همراه با خدم و حشم خود قشلاق - ییلاق می کردند.

غلامرضا ارکوازی در زندان اثر عمده اش یعنی مناجات نامه را سرود. در هشت بند از ۲۴ بند مناجات نامه خداوند را مورد خطاب قرار می دهد؛ او را می ستاید؛ صنعتش را تحسین می کند؛ در آفرینش او دقیق می شود؛ به حیرت دچار می آید و از درگاهش می خواهد تا گناهانش را ببخشد.

از بند هشتم به بعد، منحصراً حضرت علی (ع) را به یاری می خواند. از حضرت می خواهد تا بر جسم خسته او رحم کند و از قید و بند ظالمان رهایی اش دهد. به نظر نمی رسد شاعر در سرودن مناجات نامه از پیش طرحی داشته است؛ بدین معنی که مشخص کرده باشد ابتدا چه کسی را و بعد چه کسی را بستاید و پایمرد قرار دهد یا در هر بند چه مضامین و مواردی را باز گوید. از این رو آشفتگی و تکرار در آن بسیار می بینم. این عدم انسجام را نباید به ضعف شاعر در حفظ محور عمودی شعر تعبیر کرد که باید به اصالت موضوع و صداقت شاعر نسبت داد. او مناجات نامه را سروده تا شعری سروده باشد. مناجات نامه ترجمان دردهایی است که در درونش شعله می کشیده اند. اگر کسی خود را به جای او فرض کند در حالی که مورد قهر و غضب دستگاه خشن و خونریز حاکم قرار گرفته است؛ بر دست و پایش غل و زنجیر بسته اند؛ دژخیمانی دریده به آزار او برگماشته اند؛ کسی نیست از او حمایت کند و هر آن بیم آن می رود که سر به نیست شود، قطعاً با شاعر در شیوه پرداختن مناجات نامه همداستان خواهد شد.

در مناجات نامه احساسات تندی جاری است. امیدواری، ناامیدی، لحن متضرعانه و بلافاصله معترضانه و پرخاشگرانه و سپس عذر اعتراض خواستن، به مناجات نامه تأثیر و تازگی شگفتی می بخشد. شاعر قضایا را نه از زاویه دید سنت و حافظه ادبی که بی واسطه از دید خود می نگرد. نگاهش تقلیدی نیست؛ تازه است. لحنش تضرع آمیخته با خواری نیست؛ استغاثه

آکنده از تهور است.

مناجات نامه آینه‌ای است که در آن سیمای علی (ع) را از دید غلام‌رضا ارکوازی می‌بینم. علی (ع) را از نظر گاهی اسطوره‌ای و حماسی می‌بیند و در آن به چشم واقعیت می‌نگرد. او به شدت تحت تأثیر حماسه‌های مذهبی نظیر حمله حیدری، خاوران نامه و دیگر جنگ‌نامه‌ها است. حمله حیدری، خاوران نامه، متون مختلف شیعی و هر چه کشف و کرامت و حتی اغراقها و افسانه‌های منسوب به حضرت علی (ع) را بی‌تردید عین واقعیت می‌پندارد. او شک ندارد که علی (ع) در سرزمین خاوران آن شگفتیهای خیالی را آفریده است. او جنگ علی (ع) را با «مره بن قیس» واقعی می‌پندارد؛ و داستان چاه «بئر العلم» را تاریخی، و قضیه گشودن دست عفریت و رهانیدن سلمان از چنگ شیر را توسط حضرت علی عین حقیقت می‌انگارد. نباید بر این ساده‌دلی او خرده گرفت؛ آن چه امروز در ذهن ما افسانه و اسطوره می‌نماید در نظر قاطبه شیعیان آن زمان حتی علما و اکابر مذهب نیز واقعی انگاشته می‌شده است. کافی است نگاهی به متونی چون مناقب آل‌ابی طالب نوشته ابن شهر آشوب، حدیقه الشیعه مقدس اردبیلی، حلیه‌المتقین علامه مجلسی، حمله حیدری باذل، ملابمانعلی کرمانی و آثاری از این دست افکنده شود تا درستی این مدعا آشکار گردد.

آنان اکثراً این قضایا را در کتابهای علمی و خردورزانه خود نقل کرده‌اند و شاعر ما در یک اثر ادبی که اغراق و حماسه و اسطوره می‌تواند در آن محملی و توجیهی داشته باشد، آورده است. در حدیقه الشیعه آمده است که حضرت بر ابر سوار شد و تا کوه قاف رفت و با انبیاء دیدار کرد و بسیاری وقایع شگفت دیگر از او ظاهر گردید.<sup>(۱)</sup> در کتابهایی چون حمله حیدری ملابمانعلی کرمانی و خاوران نامه و جنگنامه به معجزات و کراماتی اشاره شده است که بسیار اغراق‌آمیز و افسانه‌ای‌تر از مواردی است که غلام‌رضا ارکوازی در مناجات نامه آورده است. عده‌ای بر پایه آن‌چه در باب پاره‌ای اغراقها در وصف حضرت علی توسط شاعر ذکر شده، احتمال داده‌اند که نوعی دلبستگی و وابستگی به فرقه‌های غلات نظیر «اهل حق» داشته است. این احتمال به طور قطع مردود است. زیرا چنان‌که گذشت ذکر این موارد منحصر به او نیست؛ بزرگان و علماء و شاعران شیعی دیگر در ابعاد بزرگتر نیز بیان کرده‌اند. اگر جایز باشد که شاعر

۱ - حدیقه الشیعه، احمد بن محمد معروف به مقدس اردبیلی، انتشارات معارف اسلامی، تهران، ۱۳۵۰، صص ۳۸۴.

را بدین بهانه منتسب به فرق مذکور کنیم چاره‌ای نیست جز این که این شک را درباره آن بزرگان نیز جایز بدانیم حال آن که می‌دانیم کسانی چون ابن شهر آشوب و مقدس اردبیلی و علامه مجلسی از زعمای قوم و اکابر جهان تشیع بوده‌اند و به هیچ وجه این گمان در حق آنان صادق نمی‌باشد.

از سوی دیگر بر پژوهنده آگاه پوشیده نیست که مذهب غلات ترکیبی از اسلام، مسیحیت، زرتشت و بودیسم است که به باورهای نظیر: هفت‌توانه و سرسپاری یا جوز سرشکستن، جامه‌پوشی و مظهریت، روزه سه روزه و جشن خوانندگان و نیاز و...<sup>(۱)</sup> اعتقاد دارند. هیچ یک از این موارد حتی ایهاماً در اشعار او نیامده است. و چنین باورهایی در طایفه شاعر؛ یعنی ارکوازی نیز سابقه نداشته است.

این موارد اعتقادات در حق امام علی (ع) در حدود همان اعتقادی است که صوفیه در حق «ولی» دارند. استاد زرین‌کوب در این باب می‌نویسد: «صوفیه برای ولایت و ولی اهمیت خاصی قایل بوده‌اند. بعضی از آنان مقام ولایت را برتر از مقام نبوت می‌دانسته‌اند و مدعی بوده‌اند که نبی علم وحی دارد و ولی علم سرّ. ولی به علم سرّ چیزها داند که نبی را از آن خبر نیست. به اعتقاد صوفیه فرق بین ولی و نبی همان است که بین خضر بود و موسی. از آن که خضر ولی بود و موسی نبی. خضر علم لدنی داشت و موسی از آن بی‌بهره بود... در تعیین مقام ولی صوفیه می‌گفتند که خداوند از مقربان خود انبیاء را برای دعوت به سوی خلق فرستاد اما اولیاء را مأمور دعوت نکرد. بدین گونه ولایت و نبوت دو صفت است از آن پیغمبران و ولی از این دو صفت یکی بیش ندارد».<sup>(۲)</sup>

غلامرضا ارکوازی گر چه حضرت علی (ع) را در سیمای اساطیری وصف کرده است اما به گواهی اشعار او همه جا پیامبر اسلام را برتر از او شمرده است و به هیچ وجه از حدودی که مذهب و تصوف مشخص کرده‌اند فراتر نرفته است. شاعر این نگرش به «ولی» و «ولایت» را از طریق اعتقادات و آموزش‌های مذهبی یافته است زیرا می‌دانیم صفویان بسیاری از آموزه‌های صوفیانه را به سبب سابقه تصوف اجداد خود در تشیع وارد کردند.

۱ - ر.ک: نوشته‌های پراکنده درباره یارسان (اهل حق)، صدیق صفی‌زاده (بوره‌که‌بی)، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۱، نیز ر.ک: لغت‌نامه ذیل «علی‌اللهی»

۲ - ارزش میراث صوفیه، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۱، ص ۹۱

### غلام‌رضا ارکوازی و تصوف

گر چه مناجات نامه عُلُو روح و معنویت شاعر را در آن زمان و آن مکان می‌نمایاند اما نمی‌توان به قطع داوری کرد که او یک عارف و صوفی به معنایی که می‌شناسیم، بوده است. در هیچ جا از اشعارش در باب این که به دسته‌ای از صوفیه تعلق داشته؛ خرقه از پیری ستانده و نظایر آن، نشانی دیده نمی‌شود. تنها دو بار<sup>(۱)</sup> به کلمه «عارفان» و «صوفی» اشاره کرده است بدین گونه که: این عارفان هستند که ذات خداوند را می‌شناسند. یا تنها خداوند است که صوفی را به «برج الله اکبر» می‌برد. این دو نکته نشان می‌دهد که به هر حال شاعر با این مقوله بیگانه نبوده است خاصه آن که در آن زمان قلندران و دراویش همه جا بوده‌اند و شاعران پیش از او از تصوف دم زده‌اند.

غلام‌رضا ارکوازی باهوش‌تر و مسئولیت‌پذیرتر از آن بوده است که چونان یک صوفی و قلندر در کنج خانقاه، عزلت اختیار کند و نسبت به آنچه در پیرامونش می‌گذرد، توجهی نداشته باشد و تنها در اندیشه به‌دربردن گلیم روح خود از موج حوادث باشد. او انسانی طبیعی و سالم است؛ ابعاد وجودش دارای زوایای متنوع است. از سویی به رخدادهای اجتماعی حساس است و از سویی دیگر به معنویت، مذهب و کمالات عنایات دارد. در واقع اگر او تنها یک صوفی رسمی و متعارف بود نمی‌توانست این چنین حس احترام ما را نسبت به خود برانگیزد. او در آن سالها یک تنه به نشر معارف اسلامی و تبلیغ تشیع پرداخته است و آنچه ما در مناجات نامه می‌بینیم که با شور و اشتیاق بیان شده است همانا اظهار این دردمندی مذهبی است.

### ظلم ستیزی او

در کنار بعد مذهبی و معنوی شاعر باید به بعد اجتماعی و ظلم ستیزی او اشاره داشت. او علی‌رغم تمکن مالی و تقرب در دستگاه حاکمه زمان خود و ریاست بر یکی از طوایف عمده، به دلایلی که ریشه در ظلم ستیزی او دارد، با حاکمانی که سیطره‌شان به مرزهای کرمانشاه و لرستان و خوزستان و عثمانی می‌کشیده است، مخالفت می‌کند. خطر این ستیز را می‌پذیرد؛ به زنجیر و شکنجه گرفتار می‌آید و مقام دنیایی‌اش را از دست می‌دهد. او زیرک‌تر از آن بوده است که به



مبارزه فیزیکی با دستگاه حاکم پردازد؛ چه می دانست که این نوع مبارزه اولاً راه به جایی نمی برد و ثانیاً نمی تواند ضربه ای کاری بر مشروعیت و حیثیت آنان وارد کند؛ از این رو مبارزه فرهنگی را در پیش می گیرد، درست همانند امام سجاد و در شرایطی کاملاً مشابه با او. شاعر از مقتدای خود الگو می گیرد؛ به مناجات و نیایش می پردازد؛ مناجات نامه را می سراید؛ چون زنجیره در یک شبخوانی طولانی خواب ظالمان را می آشوبد و آنان را رسوا می سازد. او به اندیشه ها و سوز و گدازهایش وزن و قافیه می بخشد؛ از صور خیال و فنون ادبی سود می جوید تا آن شراره های درونی را در افق تیره و تاریک نظام قرون وسطایی حاکمان مستبد برافروخته نگاه دارد و به نسلهای بعدی بسپارد.

حسن خان در این مبارزه بازنده واقعی است. او تنها توانست جسم شاعر را به اسارت در آورد اما روح او را هرگز. شاعر حسن خان را به صلابه اشعارش کشید؛ در معرض دید نسلها قرار داد؛ خشونت و بی ارحی اش را باز نمود و البته مجبورش کرد تا آخر زمان، بار این شکست و رسوایی را به دوش کشد.

غلامرضا ارکوازی شایسته تمجید است زیرا در فضایی عاری از علم و کتاب، پاره ای از خاک ایران اهورایی را به آموزه های معنوی و مذهبی خود روشنی بخشید. در خور احترام است زیرا تشیع را نه برای تخدیر توده که برای ترغیب و انگیزش مردم به سرخی فریاد زد. سزاوار تکریم است چون که با مبارزه ای فرهنگی به تعهد اجتماعی خود عمل کرد و نهایتاً شایسته سپاس است بدان دلیل که آثاری گرانسنگ چون «مناجات نامه» و «باوایل» را آفرید و پاره هایی درخشان از ذوق و ادب را برای کشور و زادگاهش به یادگار نهاد و صفحاتی ارجمند بر پشتوانه فرهنگی ایران و قوم گرد افزود.

### بقیه سرگذشت شاعر

باور عوام بر آن است که بر اثر توسل والاح و ابرام شاعر، کرامت شاه ولایت زنجیرها را از دست و پایش می گسلد و از زندان رهایی اش می دهد. اگر بند آخر مناجات نامه را که تنها در نسخه ای قدیمی متعلق به آقای محمدعلی سلطانی آمده، از شاعر بدانیم شاعر خود به این واقعه صراحتاً اشاره می کند<sup>(۱)</sup> و می گوید: شاه! فدای اعجاز تو گردم که زنجیرها ذوب شد و

دروازه زندان بی‌صدا گشوده گشت و ظالم در بستر به خواب سنگین فرو رفت.

او پس از رهایی از زندان به غربت می‌گریزد. شاعر در بیتی<sup>(۱)</sup> گفته است: مجبور شده است به «خاک مخالف» پناه ببرد. اما این خاک که متعلق به مخالفان است، کجاست؟ بازماندگان و اعقاب شاعر اجماعاً این محل را «کرد» می‌دانند و ظاهراً این سخن درست است زیرا هنوز خانواده‌هایی در آن‌جا زندگی می‌کنند که خود را از نسل غلام‌رضا ارکوازی می‌دانند.

شاعر در بیتی گفته که همراه ترکانی است که زبان او را نمی‌فهمند. نشانه‌ای نیست که ثابت کند به خاک عثمانی یا نواحی ترک‌نشین کشور مهاجرت کرده است بلکه باید دانست عثمانیها در آن زمان «کرد» را تحت تسلط خود داشته‌اند و این حشر و نشر با ترکان را در آن‌جا دریافته است. شاعر پناه بردن به سرزمین مخالفان را با لحنی شرمسارانه بیان می‌کند و پیداست از این حیث در اضطراب بوده است. در بیتی دیگر که منسوب به اوست اظهار می‌دارد که «مخمل کوه» و «یافته» لرستان قرارگاه اجباری او بوده است.<sup>(۲)</sup> اگر این بیت از او باشد می‌توان تصور کرد که در سفر غربت خود مدتی در آن‌جا نیز بوده است.

شاعر در شعری که ما عنوان «غربت» را برایش برگزیده‌ایم، بیان می‌کند که در غربت شب و روز را در میان کوچه‌ها و بازارها پرسه می‌زده و با ترکانی که زبانش را نمی‌فهمیده‌اند، معاشر بوده است، او در غربت آرزوی دیدار هم‌زبانان و دوستان خود را می‌کند و با لحنی حسرت‌بار کوههای زادگاه خود و پشتکوه (ایلام فعلی) را بر می‌شمارد.

ظاهراً غلام‌رضا ارکوازی دیگر نتوانسته است به زادگاه برگردد. مطابق آن چه روایت می‌کنند، در غربت وفات می‌کند اما دوست دارانش جنازه او را مطابق سنتی که تا سالیان اخیر مرسوم بود، به عتبات عالیة عراق و به احتمال قوی به نجف منتقل می‌کنند و در محلی که بر ما نامعلوم است، به خاک می‌سپارند.<sup>(۳)</sup> سال وفات او همانند سال تولدش به درستی مشخص نیست بلکه از روی حدس و گمان باید گفت که اگر جمر او را شصت یا هفتاد سال فرض کنیم قاعدتاً بین سالهای ۱۲۵۰ تا ۱۲۶۰ هجری قمری در گذشته است.

۱ - مناجات نامه، بیت ۶۹۵

۲ - مناجات نامه، بیت ۶۸۲

۳ - بازماندگان شاعر در این باره معتقدند که او هنگام مرگ می‌گوید: زمانی که مُردم، کسی خواهد آمد؛ جنازه‌ام را به او بسپارید. روز بعد که او می‌میرد یکی می‌آید و جنازه را تحویل می‌گیرد.

## آثار شاعر

آنچه از او بر جای مانده، اشعاری است که تحت عناوین زیر مشخص می‌شوند:

۱ - مناجات نامه: اثر اصلی و عمده او همین شعر است که در بیست و چهار بند سروده شده است. تعداد ابیات آن مطابق آن چه ما گردآورده‌ایم ۶۱۰ بیت است. اکثر نسخ خطی بیست و چهار بند دارند با این توضیح که دو بند از آنها در حقیقت پاره‌های یک بند هستند. به این ترتیب بندهای مناجات نامه در اکثر نسخ ۲۳ بند است. در نسخه متعلق به آقای سلطانی بندی با عنوان «ختم کلامن» به معنی «این پایان سخن است»، آمده که در هیچ یک از نسخه‌های دیگر موجود نیست. در آن بند شاعر صراحتاً گفته است که مناجات نامه را در ۶۶۶ بیت سروده است. این شمار قاعدتاً باید مربوط به سی و سه بند مذکور باشد نه بند بیست و چهارم. از این رو کسانی که کوشیده‌اند شمار ابیات مناجات نامه را به شمار مذکور برسانند، مجبور شده‌اند ابیات الحاقی و ضعیف را در متن اصلی وارد کنند.<sup>(۱)</sup> آنچه ما گردآورده‌ایم - کل مناجات نامه به انضمام بندی که در نسخه آقای سلطانی آمده است - کمتر از شمار مذکور است و این نشانگر آن است که پاره‌ای از ابیات به هر طریق به دست ما نرسیده است.

مناجات نامه از حیث زبان و فرم تحت تأثیر فضای مذهبی حاکم بر شعر و اطلاعات و سواد عربی و احتمالاً فارسی شاعر است. در صد بالایی از واژگان آن عربی است. شاعر در مناجات نامه اطلاعات گسترده خود را از قرآن، حدیث، کلام، تاریخ، اسطوره، باورهای عامه و معارف اسلامی اظهار می‌دارد. این عامل باعث شده است تا زبان شعر آن طنطنه و غنای لفظی اشعار دیگرش را نداشته باشد. این خصیصه در مناجات نامه‌های دیگران نیز بعینه دیده می‌شود.

بسامد کاربرد بیان و صنایع بدیعی در آن نسبت به شعر «باوایل» و «غربت» کمتر است. اما نسبت استفاده از «معانی» بیشتر. و باید نیز چنین باشد زیرا شاعر تنها در تکاپوی بیان درد و برآمدن مراد و تأثیر بر مخاطب است و به رقص کلام و آرایش آن توجهی ندارد. اطناب‌ها، ایجازها و شیوه‌های خطاب او همه از این نکته مایه می‌گیرد.

از آن جاکه در شرح مناجات نامه مقدمه‌ای درباره محتوا و معرفی هر یک از بندهای آن نوشته شده است و نیز در ضمن شرح زندگی شاعر، راجع به مواردی که متضمن عقاید و باورهای او است، مطالبی کافی آمده است، از توضیح بیشتر درباره مناجات نامه خودداری

می‌شود. تنها این را می‌افزاییم که مردم به سبب عشق و عرقشان به مذهب، آثاری را که مربوط به آن بوده، حفظ کرده و چندان عنایتی به ضبط و ثبت اشعار غیرمذهبی نداشته‌اند. بدین سبب است که می‌بینیم در گستره وسیعی از مناطق کردنشین نسخه‌هایی خطی از این مناجات نامه دیده می‌شود و اشعار آن در محافل مختلف و متنوع و گاه متباین دینی و مذهبی و فرقه‌ای خوانده می‌شود و گاه دم گرفته می‌شود. باری در معرفی اهمیت مناجات نامه همین بس که در کنار قرآن، گلستان، دیوان حافظ و شاهنامه یکی از متون ادبی مکتب خانه‌های قدیم در مناطق جنوبی کردنشین بوده است.

۲ - باوایل: این شعر که شاعر آن را در رثای فرزند جوانش احمدخان، سروده است، بی‌شک در زمینه مرثیه شاهکاری است و با هر مرثیه وزینی - شاید در هر زبانی - قابل مقایسه می‌باشد. گر چه ممکن است این سخن گزافه نماید اما آنان که با این زبان آشنایی نزدیک دارند، به درستی می‌دانند که شاعر در مرگ فرزندش چه قیامتی برانگیخته است. گر چه می‌توان بخشی از زیبایی این شعر را توسط ترجمه منتقل کرد اما طبیعت و تأثیر و موسیقی زلال آن را نمی‌توان با ترجمه اظهار داشت.

در شرح زندگی شاعر شمه‌ای در باب این شعر آورده‌ایم. شاعر، باوایل را مخاطب قرار داده بر زمین و زمان نفرین می‌فرستد؛ خاطرات گذشته را مرور می‌کند و به دردناکی اشعارش را در سوگ فرزند ناکامش، می‌گریاند.

شعر «باوایل» از حیث فرم و زبان عالی است. مشتمل بر واژگان اصیل، شکوه کلام، روانی و یک دستی لفظ، متناسب بودن معنی و مضمون با قالب، بهره‌گیری هوشمندانه از بدیع و بیان و معانی، نگاه تازه به هستی، درد واقعی، و بسیاری هنرهای دیگر است.

ما در این مجموعه شعر باوایل را تحت عنوان باوایل (۱) و (۲) آورده‌ایم. باوایل (۱) همان است که مرحوم غضنفری در کتاب خود روایت کرده است. او این اشعار را طی مدت خدمت خود در منطقه ایلام از بازماندگان شاعر شنیده است. باوایل (۲) را نگارنده از بازماندگان شاعر شنیده و آورده است.

ابیات قابل توجهی از این شعر در ادبیات شفاهی و فولکلوریک مردم ایلام و استانهای همجوار رخنه کرده است. زنانِ گُرد در مویه‌های خود این ابیات را که تصریحاً به «باوایل» اشاره دارد، به کار می‌برند. به این ابیات نیز توجه شده و شماری از آنها که در اصلشان شکی نبود، در

میان قلاب به «باوِیال»<sup>(۱)</sup> افزوده گردیده است و در مواردی که ابیات مشترک بوده، نوعی مقابله و تصحیح نیز صورت پذیرفته است.

۳ - شعر غربت: این شعر را شاعر هنگامی که از زندان گریخته و در بلاد غربت بوده، سروده است. این شعر همان قدرت و اعتبار «باوِیال» را داراست؛ یعنی در واقع اگر کسی بخواهد توانایی واقعی شاعر را در خلق زیبایی بجوید، باید به این سه شعر اخیر توجه ویژه کند. شاعر دردپور، از غربت گلایه می‌کند؛ از ناهمگونی خود با فضای غربت می‌نالند؛ وطن و زادگاه را با خاطرات خوش به یاد می‌آورد و از این که نمی‌تواند چون سالهای پیش در «دیزه کمر»<sup>(۱)</sup> و «مانشت»<sup>(۲)</sup> و «دره اودالان»<sup>(۳)</sup> تفرج کند سخت غمناک است.

شعر غربت از بخشهای مختلفی تشکیل شده است. بخشی از آن در ضمن مناجات نامه آمده است که به دلایلی چون سخن گفتن از غربت و آوارگی و نیز اشتراک ابیاتی از آن با دیگر پاره‌های شعر «غربت»، بدان قطعه افزوده گردید.<sup>(۴)</sup>

پاره‌ای دیگر را خود از بازماندگان شاعر به تواتر شنیده‌ام که در ابیاتی با آن چه در مناجات نامه آمده، اشتراک دارد و نهایتاً پاره دیگر را آقای اسماعیل ططری، در کنگره بزرگداشت شاعر که ۲۲ و ۲۳ مهرماه ۱۳۷۳ به همت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزار گردید، روایت کرده است.

#### ۴ - اشعار تغزلی منسوب به او

الف: زلیخام شوران: شعری است تغزلی که آن را ابتدا مرحوم غضنفری روایت کرده است و آقای محی‌الدین صالحی نیز آن را با اندک اختلافاتی در ضبط و شمار ابیات در کتابچهٔ ارسالی اش به دبیرخانه کنگره بزرگداشت غلام‌رضا ارکوازی، ذکر کرده است. فضای این شعر کاملاً با دیگر اشعار او متفاوت است اما زبان، همان زبان شاعر در اشعار «باوِیال» و «غربت» است و پاره‌ای ترکیبات و مضامین مشترک با مناجات نامه نیز دارد؛ مثلاً:

۲ - mānēšt

۱ - dēza kamar

۳ - darraḡ awdālān

۴ - مرحوم سیدزاده هاشمی در ص ۷۸ کتاب مناجات‌نامه، غلام‌رضاخان ارکوازی ایلامی، به کوشش محمد اسماعیل ططری مله سرخی، چاپ شده در ۱۳۶۲، در حاشیه یکی از نسخ که خود کتابت کرده این ابیات را از شاعر ندانسته است؛ انتساب این شعر به غلام‌رضا ارکوازی قطعی است اما ایشان از روی ذوق سلیم دریافته که آن ابیات ارتباطی با مناجات نامه ندارد.

|                            |                                  |
|----------------------------|----------------------------------|
| نگین دیوبین سلیمان پیمین   | فم باده‌نوش جام بی باخچه‌ی ویمین |
| (زلیخام شوران بیت ۷۲۸)     |                                  |
| نگین اعجاز سلیمان نه مشیت  | ابتدا و آغاز دایستانان گشت       |
|                            | (مناجات نامه/ ۳۷۶)               |
| نام تو نه فوق نگین دا قرار | تسخیر کرد چنی وحش و مور و مار    |
|                            | (مناجات نامه/ ۳۲۰)               |

یا:

|                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| خوفم نین ژ دس گیر و گازشان  | پروا نداروم ژ پروازشان       |
|                             | (زلیخام شوران/ ۷۲۹)          |
| عجوزه‌ی مکار بازی برعکس باز | مدام ژ دستش هام نه گیر و گاز |
|                             | (مناجات نامه/ ۲۱۳)           |

این اشتراکات اصالت آن را تقویت می‌کند و در باب تفاوت فضا، باید دانست که آن چه از شاعر به دست ما رسیده مسلماً کل اشعار او نیست؛ تنها اشعاری که صبغه مذهبی داشته یا به نحوی با زندگی پرماجرایی او در ارتباط بوده، باقی مانده است. جای دریغ است که مردم به این طیف اشعار که سرشار از ذوق و زیبایی است، عنایت چندانی نداشته و در صدد ثبت و ضبط آنها برنیامده‌اند.

شعر زلیخام شوران اگر در انتسابش به شاعر به توافق رسیده باشیم، مربوط به پیش از وقایع تلخ حبس و زجر و مهاجرت شاعر است؛ یعنی زمانی که زندگی آسوده و مرفه‌ای داشته است. او این تغزل را در وصف جمال معشوقی سروده که نمی‌دانیم کیست. اما بزرگزاده‌ای است که موهایش را به قصد شانه کردن پریشان می‌کند و با شانه ساخته از عاج شیرماهی مویش را شانه می‌زند و از جامهای چینی، عطر و گلاب برمی‌گیرد و آن را معطر می‌سازد. گیسوانش چون دو ازدهاست که از سهمشان کسی را تاب نگریستن به معشوق نیست و...

ب: زلیخام ژچین: این شعر از حیث سند و روایت و مضمون و زبان و فرم همانند «زلیخام شوران» است با این تفاوت که تخلص «غلام» اصالت آن را بیشتر تأکید می‌کند. در این شعر شاعر زیبارویی را وصف می‌کند و اجزاء و اندام او را به چیزهای مختلفی تشبیه می‌کند؛

«مشبه به» های او اشیاء اشرافی و تجملی هستند؛ زلف یار به ابریشم خام، دندانش به صدف و مرجان، زنج به فنجان زرین و گردن به مینای بزم پادشاهان کیانی تشبیه شده است.

### قالب اشعار

قالب غالب اشعار گردی مثنوی است. تنها در سالهای اخیر است که در قالبهایی چون غزل یا قصیده به تقلید از شعر فارسی اشعاری سروده شده است. البته در گویشهای دیگر کردی چون سورانی سابقه استفاده از قالبهایی جز مثنوی بیشتر است.

شاعران کرد جهت آن که آغاز هر شعری مشخص باشد، ابتکاری جالب اندیشیده‌اند بدین صورت که پاره دوم مصراع دوم را به صورت یک نیم مصراع در مصراع اول تکرار می‌کنند تا با ایجاد تفاوت آهنگی، خواننده را متوجه آغاز شعر کنند؛ مثلاً:

و باو یال دیم..... او رو و او یلا و باو یال دیم

و پس از آن، بیت دوم هم قافیه با بیت اول است:

حاواس پریشان حالش حالحال دیم سرتاپا برگش سیا زخال دیم

غلامرضا ارکوازی در دو بند، از مناجات نامه، ابتکارات و بدایعی در خلق قالبهای جدید به کار بسته است. از جمله این که در بند بیستم پس از دو بیت مصرع با قافیه‌هایی هماهنگ در بیت سوم ییتی می‌آورد که مصراع دوم آن پس از هر خانه عیناً تکرار می‌شود اما مصراع اول آن با مصراع اول ابیات سوم دیگر هم قافیه است. این قالب ابداعی ترکیبی از مسقط و ترجیع‌بند می‌باشد. جهت ارائه نمونه، دو خانه از این بند می‌آید:

|                          |                            |
|--------------------------|----------------------------|
| یا والی نه ملک عرب و عجم | یا مولود ایجاد کعبه ی معظم |
| یا انوار صلب حضرت آدم    | یا روح روان عیسی بن مریم   |
| یا سردار خیل سید ابرار   | یا لافتی سیف الاذوالفقار   |

|                           |                          |
|---------------------------|--------------------------|
| یا مشکل‌گشای آشکار و غایب | یا نادعلی مظهر عجایب     |
| یا علی عمران بن ابی طالب  | یا شیرخدا و دشمن غالب    |
| یا واقف ژسکرار کردگار     | یا لافتی سیف الاذوالفقار |

در بند بیست و دوم، همین قالب را با اندک تغییری به کار برده است. بدین گونه که به جای دو بیت مصرع با قافیه‌های هماهنگ، یک بیت مصرع آورده است؛ اما بیت بعدی دارای همان ویژگیهای بیت سوم در خانه‌های بند بیستم است. این تغییر، قالب را به شکل ترکیبی از مثنوی، مسمط و ترجیع‌بند در آورده است.

دو خانه از این بند چنین است:

|                            |                                 |
|----------------------------|---------------------------------|
| یا منصور دین یا ناجی نجات  | یا کعبه‌ی مقصود یا قبله‌ی حاجات |
| یا شهنشای دین آمان صد آمان | یا دس بالای دس نام بالای نامان  |
| یا قاپی خیبر قیمة قیمة کر  | یا مره‌ی بن قیس و دو نیمه کر    |
| یا شهنشای دین آمان صد آمان | یا کام دهنده‌ی جمله ناکامان     |

بند بیست و دوم تا پایان به همین نظم و نسق است اما بند بیستم در پایان به مثنوی تبدیل شده است.

### وزن اشعار

وزن شعر کردی هجایی است. منظور از هجایی آن است که به تعداد مساوی در هر دو مصراع هجا وجود داشته باشد. در این نوع وزن، کیفیت هجا مهم نیست؛ یعنی هجای کوتاه می‌تواند در برابر هجای بلند یا کشیده قرار گیرد؛ تنها شمار آنها لحاظ می‌شود. در شعر کردی معمولاً هر مصراع ده هجا دارد که به دو دسته پنج‌تایی تقسیم می‌شوند. پس از پنج هجای نخست مکثی صورت می‌گیرد و سپس پنج هجای بعدی بیان می‌شود. در این نوع وزن، هجای کشیده تنها یک هجا محسوب می‌شود.

مثال:

|                            |                           |
|----------------------------|---------------------------|
| آواره و پشیو سودام هانه سر | دسم دامانت یا آقای قنبر   |
| آ / وا / رَو / پَ / شِیو   | سَو / دام / ها / نه / سَر |
| د / سِیم / دا / ما / نت    | یا / آ / قای / قَن / بَر  |



گاهی برخلاف این قاعده بعد از هجای پنجم کسرۀ اضافه را بروزن تحمیل می‌کنند که شاید بتوان آن را نوعی اختیار یا اضطرار شاعری فرض کرد؛ اما به هر حال در وزن خلل ایجاد می‌کند و ضعفی برای آن محسوب می‌شود.

یادگیری این وزن بسیار ساده و بی‌تکلف است. این وزن ساده و طبیعی به افراد مختلف در هر سطحی اجازه می‌دهد که از آن بهره‌گیرند و بدان شعر بسرایند. ابوالقاسم لاهوتی شاعر نام‌آشنای معاصر که خود اصلاً کُرد و اهل کرمانشاه بود، این نوع وزن را در شعر فارسی تجربه کرد که مورد پسند واقع نشد و در نظر فارسی‌زبانان موزون نیامد. نمونه‌هایی از آن چنین است:

|                         |                         |
|-------------------------|-------------------------|
| یادم می‌آید گرسنه بودیم | پیراهنی هم در برنداشتیم |
| بجز چشم‌تر بجز دردسر    | ما هیچ چیز دیگر نداشتیم |

دلیل این که این تجربه نتوانست توفیقی یابد دو عامل بود؛ اول این که در خواندن، به قاعدۀ مکث بعد از هجای پنجم توجهی نشد. دوم: این که لاهوتی هجاهای کشیده را مطابق عروض رسمی دو هجا حساب کرد. نظر به این که این نوع وزن، قيود دست و پاگیر اوزان عروضی را ندارد، هنوز می‌تواند مورد توجه کسانی قرار گیرد که از یک سو ملول از افاعیل عروضی هستند و از سوی دیگر نمی‌توانند دل به آهنگ بی‌آهنگی شعرهای بی‌وزن بسپارند.

### صنعت‌پردازی در شعر غلامرضا ارکوازی

چنان‌که ذکر شد شاعر در مناجات نامه به صنعت‌پردازی و بدیع عنایت چندانی نداشته است بلکه بیشتر از علم معانی و بیان سود جسته است؛ تشبیه، استعاره کنایه و مجاز در آن چشمگیر است. مناجات نامه به دلیل فضای ویژه‌اش نمی‌تواند عرصۀ اظهار صنعت‌پردازی باشد بلکه شاعر در تلاش است تا به مقتضای حال سخن بگوید و نظر مخاطب را که پروردگار و حضرت علی (ع) است به سوی خود جلب کند؛ از این رو عتاب و خطاب‌ها و اطناب و ایجازها و مانند آن، بسته به شرایط سخن آمده است. در دیگر اشعار او صنعت‌پردازی چشمگیر است. تشبیه، استعاره، انواع صنایع لفظی و معنوی در آنها دیده می‌شود. اکثر تشبیه‌ها از نوع حسی به

حسی است. او «مشبه»‌های خود را به اشیاء و امور اشرافی و طبیعی تشبیه کرده است و ظاهراً آشنایی با والیان و زندگی تجملی آنان در این امر بی‌تأثیر نبوده است. طبیعت، سخت مورد توجه و علاقه‌اوست. به آبشار و حبابی که بر سطح آب پدید می‌آید؛ به مرغابی‌ان شناگر زیبا، به بزهای کوهی و به کوهستانهای زادگاهش علاقه‌مند است و بدانه‌ها عشق می‌ورزد. در این جا نمونه‌هایی از صنایع مختلف لفظی و معنوی و نکات بیانی در شعر شاعر - عمدتاً مناجات نامه و باویرال - آورده می‌شود:

#### تشبیه اضافی:

|                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| مرغ دل وو طور ژ تن کرد پرواز | ویسه‌ی کبوتر ژ چنگال باز    |
| مقراض مرگت تیژ بالم گتن      | شور و شوق و ذوق زنگانیم سنن |
|                              | (باویرال یک/۶۲۳)            |
|                              | (مناجات نامه/۲۱۴)           |

#### تشبیه غیر اضافی:

|                             |                                 |
|-----------------------------|---------------------------------|
| غلام کمترین کلب درگائن      | چون صنعان ژ کار کرده‌ی ویش ماتن |
| نوتول نمایی پی ویم کردم سوز | سای نه دیدم بق چۆ سول نه رۆ حوض |
|                             | (باویرال/۶۸۱)                   |
|                             | (مناجات نامه/۵۲)                |

#### اضافه استعاری:

|                           |                          |
|---------------------------|--------------------------|
| باب رحمت ملجای عبادن      | لاتقنط نه روی عباد گشادن |
| نه قائمه‌ی عرش نامت ثباتن | یک نصف قران مدح و ثناتن  |
|                           | (مناجات نامه/۲۲۹)        |
|                           | (مناجات/۶۰)              |

#### استعاره مکنیه غیراضافی:

|                           |                             |
|---------------------------|-----------------------------|
| اسد مایه‌ی اسم اسدالله تن | مشتري حیران شوق و لقانن     |
| برس و دادم یا شا دادن داد | شو سنگ ژ نالهم آمان و فریاد |
|                           | (مناجات نامه/۴۰۳)           |
|                           | (مناجات نامه/۳۶۶)           |

## مجاز:

یکسر طمع‌ه‌خوار خوان نعماتن

مستفیض و فیض بی‌متهاتن

(مناجات نامه/۶۳)

هی تیر شهاب شس خداه‌هی

دسم دامت دس خدا هی

(مناجات نامه/ ۳۵۰)

## کنایه:

ولی آقای من ناله‌ی من نشنفت

کوس‌گفته‌ی من هفتادکوش گفت

(مناجات نامه/۵۷۷)

هانای هامدلان زامم‌کارین

الامان دردم نادیارین

(باوبال یک/۶۳۱)

## مراعات نظیر:

فطور بار لیو سحور آه سرد

پوشاک پوس‌گیان سرینگام ژ برد

(مناجات نامه/۱۹۸)

آب و باد و خاک، آتش چنی هم

چارعنصرت یکجا کردن جم

(مناجات نامه/۳۰۰)

## تلمیح:

باب رحمت ملجای عبادن

لاتقنط نه روی عباد گشادن

(مناجات نامه/۶۰)

ای آقای قنبر هی داد هی بیداد

چو نجم و رای عقیده‌ی شداد

(مناجات نامه/۵۹۱)

## تضاد:

رای راس نه عقب رای چفتم نه ور

گمرای شیت و شوم ترسای رو محشر

(مناجات نامه/۱۷)

دنیا و مافیها عالی اسافل

پیدا و ناپیدا دل‌دار و بی‌دل

(مناجات نامه/۲۹۲)

## اغراق:

- بهرام گردون بهره‌دارتن  
پراش ز برق ذوالفقارتن  
(مناجات نامه/ ۳۵۸)
- نباتات ز بطن خاک اوپا میو  
ابتدا و مدح تو گویا میو  
(مناجات نامه/ ۵۵۶)

## اشتقاق و شبه اشتقاق:

- یا عالم علم عالمان دهر  
حکوم تاج‌بخش شاهان سرور  
(مناجات نامه/ ۱۲)
- کلیم کلیمه‌ی وصف توش زانا  
چن معجز و ضرب عصا نما  
(مناجات نامه/ ۳۵۹)

## واج آرایی:

- خورشید ز لمعه‌ی نور پاکتن  
سحاب صرعی صوت سهمناکتن  
(مناجات نامه/ ۵۵۴)
- رهمی ماردمی ژی درونوه  
ای کاو ژ او کاو دنگ مسوه  
(باویال/ ۶۷۰)

## زبان شعری شاعر و قضیه‌ای به نام زبان شعری هورامی (گورانی)

پیش از آنکه کردی کرمانجی در ترکیه و کردی سورانی در ایران و عراق رونق و رواج امروزین را بیابند و به عنوان گویش‌های معیار و زبان ادبی شناخته شوند، زبان ادبی کردن گونه‌ای بود نزدیک به گویش هورامی و ممزوج با لغات و واژگان کردی جنوبی که این ترکیب اصطلاحاً «گورانی» خوانده می‌شد و در همه جا به این نام معروف است. ما در این کتاب به سبب آنکه مشخصه بارز این زبان ادبی استفاده از خصایص گویش هورامی است، آن را زبان ادبی و شعری هورامی یاد کرده‌ایم. نسبت هورامی به منطقه اورامانات است که شامل اورامان تخت، نوسود، پاوه در ایران و تویله و بیاره در عراق است و خود به لهجه‌های اورامی تخت،

ژاوری و لهنوی تقسیم می‌شود.<sup>(۱)</sup>

این گویش نوعی مرکزیت را در زبان شعری کردان به وجود آورده بود. کردان اکثر مناطق کردنشین اشعار خود را به این گویش یا نزدیکِ بدان می‌سرودند؛ البته نه بدان معنا که آنان گویش خود را به کنار نهند بلکه بدین گونه که حروف اضافه و افعال را به ویژه افعال معین به اسلوب این گویش می‌آوردند و از پاره‌ای واژگان و ترکیبات و اصطلاحات آن استفاده می‌کردند و عناصر گویش خود را با آن ترکیب می‌نمودند. این امر به محصولات شعری کردها با هر نوع گویشی وحدت و یگانگی می‌بخشید. این عامل باعث می‌شد که زبان شعری غلامرضا ارکوازی ایلامی و شفیع کلیایی اردلانی و خانای قبادی شهرزوری آن چنان به هم نزدیک باشد که اگر پاره‌هایی از اشعار آنها را با هم ترکیب کنی، تمیزشان از هم آسان نخواهد بود.

حُسن دیگرش آن بود که همه کردها حول محور این گویش گرد می‌آمدند و از دیگر سو غنا و ظرفیت‌های زبان خود را موجوار به سوی این نقطه مشترک گسیل می‌داشتند که زمینه‌آشنایی و همسانی زبانی و فرهنگی کردها را باعث می‌شد. از زمانی که این تجربه موفق به فراموشی سپرده شد و هر یک از اهالی گویشهای مختلف راه جستن از این دایره وحدت‌بخش را در پیش گرفتند و پيله‌ای فراگرد خود تیدند، جدایی و افتراق زبانی و فرهنگی آنان تشدید شد.

شاعران ایلام و کرمانشاه به تبعیت از این پدیده، شعرهای خود را خاصه اشعار مذهبی به همین زبان، یعنی زبان ادبی هورامی می‌سرودند. غلامرضا ارکوازی نیز از این قاعده مستثنا نیست. او سروده‌هایش به این اسلوب است؛ مخصوصاً مناجات‌نامه که یک اثر مذهبی است. عده‌ای از اهل قلم که به این نکته توجه نداشته‌اند، زبان شعری غلامرضا ارکوازی را لری یا لکی نوشته‌اند. گفتنی است که نگارنده این سطور بسیاری از ابیات و واژگان و اصطلاحات اشعار غلامرضا ارکوازی را با استفاده از دیوان صیدی هورامی و مولوی کرد معنی کرده است. زبان شعری غلامرضا ارکوازی همان گویش معیار ادبی است که ما تحت عنوان «هورامی» می‌شناسیم.

برای نشان دادن این زبان ادبی مشترک، شعر غلامرضا ارکوازی از حیث افعال، واژگان و حروف مورد بررسی قرار گرفته است که همنشینی و ترکیب گویش هورامی با گویش بومی شاعر، یعنی کردی جنوبی یا به عبارت دقیق‌تر «فیلی» مشخص می‌شود:

۱ - فرهنگ ماد، صدیق صفی‌زاده (بوره‌کبی)، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۱، ص ۲۵

| اصطلاحات و کلمات                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                         | اصطلاحات و کلمات                                                                                                                                                                                                                                    | کلمات مشترک                                                                                                                                                                                                                                                                                                              | حروف اضافه کردی جنوبی                              | حروف اضافه                                                                | افعال کردی جنوبی                                                                                                             | افعال هورامی                                                                                                                                                                                                                                                                                                |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <p>[قبلی]</p> <p>بلاتش (بلاتشیه)</p> <p>تیژبال (کندن شاهپورهای پرنده)</p> <p>درون (درو)</p> <p>سزوه (سنگ بزرگ آسیا)</p> <p>کوس گفتن (به مصیبت و رنج گرفتار آمدن)</p> <p>نه لاژکا (جایی که شکار را از آن آویزند)</p> <p>هانا (صوتی بزرگ به استرحام)</p> <p>زژخار (خوتابه)</p> <p>چوکابه</p> <p>نیکه (سوت)</p> <p>ژله (جروت، بارستن)</p> <p>چمان (گرمی)</p> <p>رالچی (کسی که شکار را با هیاهو به مسیر مشخص می‌زند)</p> <p>شون (نشانه، اثر)</p> <p>و...</p> | <p>هورامی</p> <p>هتی (دیگی)</p> <p>چتی (نیز، همراه)</p> <p>اید (این)</p> <p>آه (آن)</p> <p>روی (روزی)</p> <p>تنخوا (به جایی)</p> <p>بلسه (شراره)</p> <p>هون (خون)</p> <p>کناچان (دختران)</p> <p>پیکا (به هدف زد)</p> <p>پانه (خانه)</p> <p>و...</p> | <p>دوگیش</p> <p>نوپه</p> <p>(جوانه، شاخه)</p> <p>نورس</p> <p>نوتول (شاخه)</p> <p>نورس</p> <p>ماردم (نوعی)</p> <p>تنگ</p> <p>شوه رنگ (نوب)</p> <p>دیجور</p> <p>لیلاری</p> <p>(کوری، ناپینایی)</p> <p>گلگو (مزار، تیر)</p> <p>کلوم (رمة بزمای)</p> <p>کوهی</p> <p>پیشو (آشفته، پریشان)</p> <p>روله (نوزند)</p> <p>و...</p> | <p>[قبلی]</p> <p>ژ (درو، از)</p> <p>آژا (برای)</p> | <p>هورامی</p> <p>نه (در)</p> <p>چه (از)</p> <p>یحی پوری</p> <p>(پوری)</p> | <p>[قبلی]</p> <p>پژای (اکاش، باشی)</p> <p>پیششای</p> <p>(اکاش، می نشستی)</p> <p>دیم (دیدم)</p> <p>بام (بشوم)</p> <p>و...</p> | <p>افعال هورامی</p> <p>چچن (رفته است)</p> <p>گژدن (کرده است)</p> <p>ویژدن (گذشته است)</p> <p>یاوا (رسید)</p> <p>مژانو (ام) (می دانم)</p> <p>باچی (بگویی)</p> <p>مگیلوم (می گردم)</p> <p>نیهان (بست)</p> <p>میو (می شود)</p> <p>ندارو (ندارد)</p> <p>ونن (خوانده است)</p> <p>شین (آشفته است)</p> <p>و...</p> |

## تأثیرپذیری و تأثیرگذاری شاعر

به دلایل بسیار که به پاره‌ای از آنها اشاره شد، متأسفانه عمده آثار ادبی کردی به دست ما نرسیده است. از این رو داوری در باب میزان تأثیرپذیری و تأثیرگذاری شاعر دشوار است. همین را می‌دانیم که پیش از غلامرضا ارکوازی اساتیدی چون ملاپیشان، نجف، ترکه‌میر، خانه‌داجیوند، نوره، شاکه، خان منصور، خان‌الماس، ملانوشاد و... وجود داشته‌اند، که پاره‌ای از اشعارشان به دست ما رسیده است. گرچه در زمان زیست این شاعران رسانه‌ها و مطبوعات نبودند، اما شعرشان در گستره مناطق حوزه کردی جنوبی و هورامی رواج تمام داشته است زیرا شاعران این مناطق در تماس با همدیگر بوده‌اند چنان‌که در مناظره‌ها و پاسخگویی‌هایشان با هم آشکار است. رسم بر آن بوده است که این شاعران دو به دو یا بیشتر به سیاحت می‌پرداختند و اشعار همدیگر را کامل می‌کردند؛ چنان‌که نجف و ترکه با هم شعر می‌گفتند و شاکه و خان منصور با هم. اشعاری نیز در دست است که چهار شاعر مانند نجف، خانه، ترکه و نوره با هم به مسافرت پرداخته‌اند و مشترکاً در موضوعی واحد اشعاری سروده‌اند؛ حال آن‌که هریک از این افراد، اهل مناطق مختلف و بعضاً دور از هم بوده‌اند.

مقصود از این مقدمه آن است که غلامرضا ارکوازی از اشعار دیگران آگاه بوده و آثار آنها را خوانده یا شنیده است اما این که مشخص شود تحت تأثیر که بوده است، کاری است بس دشوار؛ چه مطالعات کردشناسی و پژوهش در تاریخ ادبیات کردی مخصوصاً کردی جنوبی هنوز در مراحل بسیار مقدماتی است و فی‌الواقع کار چشمگیری صورت نگرفته است و آنچه صورت گرفته، تا حدود زیادی غیرعلمی و غیرقابل اعتماد است.

بی‌شک غلامرضا ارکوازی در سرایش مناجات نامه به آثار دیگران نظر داشته است؛ چه مثلاً کسی چون خانای قبادی (متوفی ۱۱۳۸ شمسی)<sup>(۱)</sup> پیش از او مناجات نامه‌ای سروده است، که با این ابیات آغاز می‌شود:

قدیم ——— طلق....

یا قایم بذات قدیم مطلق

حی بیزوال قیوم بر حق

نگارنده‌ی نقش نه طاق ازرق<sup>(۲)</sup>

نیز مولا خالد شهرزوری ((۱۱۹۳ - (۱۲۴۶ ه‍.ق) و میرزا شفیع کلیایی (زنده در نیمه

۱ - مناجاتهای جاویدان ادب کردی، محمدعلی سلطانی، ص ۷۹

۲ - همان، ص ۸۰

اول قرن سیزدهم) که تقریباً معاصر شاعر ما بوده‌اند، مناجات نامه‌هایی به یک سبک و سیاق سروده‌اند که بیت‌های آغازین آنها چنین است:

|                               |                                                       |
|-------------------------------|-------------------------------------------------------|
| یا فـرد اعظم                  | یناحی یا قیوم یا فرد اعظم                             |
| یا شنونده‌ی ناله‌ی صبحدم      | پنای بندیان بندیخانه‌ی غم... <sup>(۱)</sup>           |
| تا ک <sup>(۲)</sup> توانا.... | (مولانا خالد شهرزوری)                                 |
| علیم حلیم حکیم دانا           | الله لاشریک تاک توانا                                 |
|                               | بستر ضمیر نیک و بد <sup>(۳)</sup> زانا <sup>(۴)</sup> |
|                               | (میرزا شفیع کلیایی)                                   |

غلام‌رضا ارکوازی با این دست اشعار از نزدیک آشنا بوده است زیرا مناجات‌نامه‌ او از حیث زبان و فرم و محتوا بسیار نزدیک به این مناجات نامه‌هاست. اگر در نمونه‌های فوق دقیق شویم، می‌بینیم که ذهن و زبان در تمام مناجات نامه‌ها به نحو عجیبی یکسان و همانند است حال آن‌که هر یک از این شاعران در محیط جغرافیایی متفاوتی می‌زیسته‌اند؛ مثلاً خانای قبادی در محدوده‌ی استانهای کرمانشاه و کردستان، خالد شهرزوری در محدوده‌ی کردستان ایران و عراق، میرزا شفیع در کردستان، و غلام‌رضا ارکوازی در ایلام زندگی کرده است.

آن‌چه همه بدان اذعان دارند، آن است که اوج مناجات‌نامه سرایی همانا مناجات نامه غلام‌رضا ارکوازی است چنان‌که دیگر آثار مشابه را از قُر و فروغ انداخته است.

اگر دو شعر تغزلی «زلیخام شوران» و «زلیخام ژچین» را از شاعر بدانیم - که البته دلیل قاطعی هم برای رد آنها نداریم - می‌توان رد پاره‌ای تأثیرپذیری‌ها را ببینیم. مطابق آن‌چه در کتاب «گلزار ادب لرستان» آمده، شاعرانی پیش از غلام‌رضا ارکوازی اشعاری به این عنوان و مضمون سروده‌اند. از جمله «نجف» که گفته است:

زلیخام شوران، زلیخام شوران      خادمان خیاط خمیش مشوران<sup>(۵)</sup>

۱ - همان، ص ۶۱

۲ - تاک: تنها، تک

۳ - نیک و بد زانا: داننده نیک و بد

۴ - مأخذ پیشین، ص ۹۳

۵ - گلزار ادب لرستان، اسفندیار غضنفری امرایی، ص ۵۵



از مقایسه شعر غلامرضا ارکوازی با آثار مشابه، به طبع وقاد و تصویرگرا و موسیقایی‌اش پی می‌بریم. زبان در شعر غلامرضا ارکوازی آهنگین‌تر و مطمئن‌تر از دیگران است و از حیث تأثیرگذاری در مخاطب برجسته‌تر می‌باشد.

در باب تأثیرگذاری او می‌توان گفت که پس از او، هر که مناجات نامه‌ای سروده، بی‌شک در سایه او مانده است. شاید دلیل این که پس از غلامرضا ارکوازی به مناجات نامه سرای برجسته‌ای بر نمی‌خوریم، آن بوده است که کسی برای خود امکان توفیق تصور نمی‌کرده است. از کسانی که صراحتاً به نام غلامرضا ارکوازی در اشعار خود اشاره کرده و مقام شاعری‌اش را ستوده‌اند، می‌توان صید صالح ماهیدشتی (۱۲۵۰-۱۳۲۵ ه‍.ق) را نام برد. او که خود از بزرگان فرقه «شاه نعمة الهی» در غرب کشور است، می‌گوید: <sup>(۱)</sup>

|                               |                            |
|-------------------------------|----------------------------|
| کس چو سید یعقوب نفس نکرد اسیر | بشنو ژ نجف شاکه و ترکه میر |
| وو دیسه ی خمار چو شهبازه      | تو نیاز نیته وو نیازوه     |
| چو موسی له طور قاضی الحاجات   | غلامرضانیه و شور مناجات    |

ترجمه: از «نجف» و «شاکه» و «ترکه میر» بشنو و این که کسی چون «سید یعقوب» نفس را اسیر نکرد. تو «نیاز» را با آن همه نیاز، و آن دو چشم خمار چون شهباز ندیدی؟ تو غلامرضا را با آن شور مناجات ندیدی که در پیش خداوند، راز و نیاز می‌کرد؛ همان‌گونه که حضرت موسی در کوه طور چنان می‌کرد.

شاعر در مناجات نامه به شدت تحت تأثیر آموزه‌های دینی است و جا به جا از قرآن و حدیث و معارف اسلامی در پروردن مضامین شعر خود سودجسته است. نظر به گستردگی این تأثیرپذیری توجه خوانندگان گرامی را به شرح مناجات‌نامه جلب می‌کنم. در این جا تنها به ذکر دو نمونه بسنده می‌شود:

|                        |                               |
|------------------------|-------------------------------|
| حی لاینام بینای لم یزل | بی خورد و بی خاو یکتای بی بدل |
| (مناجات نامه/ ۳۵)      |                               |

۱ - کنزالعرفان، سید محمد صالح الحسنی النعمة اللهی الماهیدشتی، به سعی و اهتمام محمدعلی سلطانی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸، ص ۸۰

که اشاره دارد به: **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ** (بقره/۲۵۵)

(ر.ک: ترجمه و شرح بیت ۳۵)

یک‌نصف قران مدح و ثناتن

نه قائمی عرش نامت ثباتن

(مناجات نامه/۲۲۹)

که اشاره دارد به حدیث قدسی: **رَأَيْتُ الْأَسْرَاءَ مَكْتُوباً عَلَى قَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ: أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا خَلَقْتُ جَنَّةَ عَذْنٍ بِيَدِي مُحَمَّدٍ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي أَيْدِيَهُ بَعْلِي وَنَصْرَتُهُ بَعْلِي**.

(ر.ک: ترجمه و شرح بیت ۲۲۹)

### شعر فارسی در عصر شاعر

دربار پادشاهان و خوانین معمولاً خالی از شعر نبوده است. آنان به سبب فراغت و آسایش، و نیازمندی به مدح و ستایش جهت تبلیغ حکومت خود، شاعران را می‌نواختند. شاعران نیز این صلا را لبیک می‌گفتند و از خوان نعمات و آسایش و امکانات دربارها سود می‌بردند. دربار والیان ایلام نیز از این حیث رونق مناسبی داشته و شاعران بسیاری مدحشان گفته‌اند. به موازات شعر کردی، شعر فارسی نیز در عصر والیان در میان خاصگان و کاتبان و منشیان رواج داشته است. والیان در ایام خاص شعر می‌شنیده‌اند و صله می‌بخشیده‌اند و گاه از روی ظرافت شاعران را به مطایبه و هجو ترغیب می‌کرده‌اند.

شعرهای فارسی به دست آمده از این دوران، از حیث سبکی ادامه سبک بازگشت است زیرا در ایام حکومت والیان که مقارن با اوایل و اواخر قاجاریه بود، سبک بازگشت در ایران رواج عام داشت و بی‌شک شاعران دربار والیان که عمدتاً منشیان و میرزاها بودند و با مراکز قدرت و دربار قاجاریه ارتباط داشتند، نمی‌توانستند از این تأثیر برکنار بمانند. از غلامرضا ارکوازی شعر فارسی به دست ما نرسیده است اما می‌توان اطمینان داشت که با زبان و ادبیات فارسی آشنایی داشته است زیرا پاره‌ای از این تأثیرات را که از رهگذر مطالعه کتابهایی چون *حملة حیدری* یا *خاوران* نامه پذیرفته، در اشعارش نمود یافته است؛ ضمن این که اشعار تغزلی منسوب به او از نظر محتوایی همان فضای اشرافی و مطمئن و تشبیهی و شاد و برون‌گرایانه سبک خراسانی است، که از طریق احیای سبک‌های گذشته، به وسیله سبک بازگشت رواج یافته بود.

جمع‌آوری اشعاری که به تفاریق در نزد بعضی خاندانهای ایلامی به ویژه منسوبین و احفاد

والیان ایلام است، می‌تواند عمق و گستره زبان و ادبیات فارسی را در نفوذناپذیرترین بخش کشور در آن برهه زمانی خاص نشان دهد. در این جا به عنوان نمونه قصیده بهاریه‌ای را که «میرزا موسی رشنوادی» در وصف حسین قلی خان ابوقداره سروده است، ارائه می‌شود:<sup>(۱)</sup>

نسیم بباد نوروزی جهان را گشت زیست‌گر  
فرو گسترد فرش از گونه گونه دیبه اخضر  
ندیدی داد پس اندر خور جوانان چمن یکسر  
ز بیم سطوت یغماگران خسرو آذر  
شقایق را برآراید صف هم چون صف سنجر  
نشاید در چنین روزی خزید اندر دل بستر  
که هستی رشک مهرویان [ملک] خلغ و کشر  
زپا افتم چنان ندهم تمیز پای را از سر  
شوم از جان و دل مدحت‌گر دارای گردون فر  
شرر در مغز خاقان است، خون اندر دل قیصر  
به گردن پالهنک عجز بنهد پور زال زر  
زبهر قرب گردد خسرو پرویز رامشگر  
چو بوتیمار بگذارند سر از غم به زیر پر  
به راه خدمت گویم به ترک مال و جان و سر

بر اورنگ حمل بگرفت جا چون خسر و خاور  
فضای صحن گیتی ساخت از خار و خشک خالی  
بریدی از نسیم صبح تازان شد سوی بستان  
که اینک لشکر دی بر شکست و منهزم آمد  
صنوبر را بیارایید قد چون بیرق بهمن  
زجاخیزید و بگزینید از نو تازه عیشی را  
الا ای ساقی سیمین تن شمشاد قد من  
بیار از آن می گلگون که تا مست و خراب افتم  
بده داروی بیهوشی که با فرهنگ و هوش آیم  
امیر دهر ابوقداره [آن] کز برق صمصامش  
به گاه رزم چون اسفندیار از کینه بخروشد  
چه<sup>(۲)</sup> روز جشن<sup>(۳)</sup> دمی اندر بساط قرب جاگیرد  
شود محروم و منکوب از جهان بدخواه عدوانت  
اگر چه در تخلص «مجرم» م اما بجان و دل

۱ - این شعر را جناب آقای شاهرخ ابوقداره در اختیام گذاشتند؛ با سپاس از ایشان

۳ - «ن» جشن از وزن خارج است.

۲ - چه: چو



# **فصل چهارم**

**متن انتقادی**

**اشعار**





## بندیکم

|                                        |                                              |
|----------------------------------------|----------------------------------------------|
| یا لالم <sup>(۱)</sup> یزل، علی کل حال | علی کل حال.....                              |
| یا بینای بی عیب دارای بلند مال         | یا لالم یزل بی همتا و زوال                   |
| طیب مریض، مخفی آشکار                   | یا پناهی <sup>(۲)</sup> مخلوق سه پنج سه هزار |
| یا خالق ارض سبعة تا و یم               | یا رب سیغ <sup>(۳)</sup> سما و لوح قلم       |
| طیب مریض، مخفی پنهانی                  | یا صانع صنع سر سبحانی                        |
| خالق مخلوق، بی همتا و قرین             | مرید مدرک ارحم راحمین                        |
| واجب الوجود واحد بی بدل                | غفور لایزال غافر لم یزل                      |
| فضا بخش فیض روضات بهار                 | قادر مدیر <sup>(۴)</sup> لیل چنی نهار        |
| ابتدا ژ نور ویت کردی ایجاد             | عزت بخش خمس تن اهل عباد <sup>(۵)</sup>       |
| نور بخشای و جمع پریراد حور             | ۱۰ اربع ملایک آراستی ژ نور                   |

۱ - کلیه نسخ خطی چنین است؛ س: الله لم یزل

۲ - ح، م، خان: مطابق متن؛ س: بینا. در اینجا این تذکر ضروری است که «ی» بعد از مصوت بلند «ا» و مصوت «ه» ساکن و مجهول است و به جای کسره اضافه می آید. در نسخ خطی «ی» بعد از «ا» به شکل «ی» و در نسخه خان «ی» بعد از «ه» به شکلی شبیه «۴» آمده است.

۳ - کلیه نسخ: سبعة

۴ - م: قدیر

۵ - عز، ح، م: عزت بخش تن او اهل عباد؛ س، خان: مطابق متن

- ۱۵ یا عزیز کرده‌ی جمع پیغمبر  
یا عالم علم عالمان دهر  
هفتاد دو<sup>(۳)</sup> ملت ایجادت کردن  
کس نین شریک یاوری یارت  
بلی ای بنده‌ی کمینه‌ی کمتر  
هر ژ طفلی علم ابلیسم و نن  
رای راس نه عقب رای چفتم نه ور  
حرف کج و تلخ بدی نگار<sup>(۷)</sup> بیم  
فرمایش تو رهنمای رسول  
غیر<sup>(۹)</sup> ژ کار زشت شومی فعل بد  
نکاشتم بذر نیکی نه عالم  
ایسا شرمنده‌م ژ کردار ویم  
عاصی عصیان بار بدی کردارم  
روحم هراسان خوف محشرن  
۲۵ اُذن<sup>(۱۱)</sup> آطروش نه ترس<sup>(۱۲)</sup> نکیر منکرن  
یک ذره ژ کار ویم نیم خاطر جم  
مرهم یا حق ویت پیم بیو رامت<sup>(۱۴)</sup>  
ژی دام طره‌ی گردون واجبات
- نماز و امامان اثنی عشر در<sup>(۱)</sup>  
حکوم<sup>(۲)</sup> تاجبخش شاهان سرور  
کس پی و سرّکارت نوردن  
کسی ندارو اطلاع<sup>(۴)</sup> ژ کارت  
رو سیا میوم<sup>(۵)</sup> ژ روز محشر  
مدام بذر فعل بدکاریم شنن  
گمراه شیت و شوم ترسای رو محشر<sup>(۶)</sup>  
دایم غیبت گر گُفر گفتار<sup>(۸)</sup> بیم  
ژ شومی طالع نکردم قبول  
پی خمه مانع خماری بیحد<sup>(۱۰)</sup>  
ژ شومی اقبال بدبختی طالم  
لالم ژ پرسان منکر پرسو لیم  
ایسا سخت ژ کار ویم شرمسارم  
تن لرزان ژ بیم نار سقرن  
زوان لال ژ ذکر الله و اکبرن  
بلکم روی<sup>(۱۳)</sup> محشر سزام بدن کم  
رحم کری وی کلب کمینه‌ی عامت  
نپرسون چنم رای پل صراط

- ۱ - این مصراع در کلیه نسخ مغشوش است؛ خان: ناز و امامان خاصان سرور؛ ح: ناز و امامان اگی ان ده در<sup>(۲)</sup>؛ متن از س.
- ۲ - ح: حکوم بخش؛ م: یا تاج بخش و حکم؛ س: حکم بخش؛ غ: حکوم بخش؛ متن: تصحیح قیاسی
- ۳ - خان، ح، عز: هفتاد دو ملت؛ س: هفتاد و دو ملت؛ حدس می‌زنم «هفتاد و دو ملت» صحیح باشد.
- ۴ - خان، ح، م: مطابق متن؛ س: آگا
- ۵ - متن مطابق م، عز: خان: نیوم؛ غ و ح: نویم
- ۶ - خان: هنگام روز محشر؛ س: ترسا و محشر
- ۷ - خان: چنین است؛ سایر نسخ: کفار
- ۸ - عز: چنین است؛ سایر نسخ: کفار
- ۹ - خان: مدام
- ۱۰ - این مصراع در کلیه نسخ مغشوش است؛ ح، خان: ردی منع خمس؛ س: رونه منع خمس؛ متن از «عز» و «م» است.
- ۱۱ - عز: اذان
- ۱۲ - خان، م «نه ترس» ندارند.
- ۱۳ - خان: روز
- ۱۴ - ح: راحت؛ سایر نسخ: مطابق متن



۳۰. نـکـیـر و مـنـکـر دـل و قـیـنـو ه  
نـکـر و نـ(۱) سـوـال گـنـای عـظـیـم  
غـلام (۲) «کاف» و «لام» «بی» نه در گاتن  
نـمـیـو اوصاف و صفت سرانجام  
هـر دـو و و عـمـود آهـنـیـنـو  
نـوین یارب راحم رحیم  
عاصی ژ کردار یوم صراطن  
مختصر کردیم پری خاص و عام

## بند دوم

۳۵. رازق رازق رازق رازق رازق.....  
اسای (۳) سما و ارض نه چرخ و هفت طاق  
حی لایـنـام بـیـنـای لـم یـزل  
قـاـهـر العـدو قـیـوم لـایـزل  
نور بخش جلای شمس و القمر  
صفحه ییوم و لیل ژ هم سوا کر  
غفور لایزال لم یزل غفار  
۴۰. کردیشان (۴) ژ سر صنعت نوازان (۵)  
هفت طبقه ی ارض ساختی (۶) ژ وجود  
و الحاصل و و تـای یـکـتـایی ذـیـنـت (۸)  
و و هزار و یک اسم عظیم  
و عیسی و انجیل داود و زبور  
۴۵. و عزت نور ادریس و ایوب  
و صد و چارده سوره ی قرآنت  
یا رازق رزق رازق رازق رزاق  
نجات دهنده ی رفرف و براق  
بی خورد و بی خاو یکتای بی بدل  
خالق مخلوق یکتای بی خلل  
قاضی الحاجات مالک محشر  
طیب مریض مخفی دوا کر  
رازق رزق بخش سه پنج سه هزار  
هر یک پی نوای یه ی کاری تازان  
قراردای و (۷) پشت بقر چنی حوت  
و و نور جلای باب الحسینت  
و آیه ی تورات موسای کلیمت  
تو خلق خلیل آراستی ژ نور  
اسماعیل، اسحاق، یوسف و یعقوب  
و مصطفی ختم پیغمبرانت

۱ - خان: نکردن؛ س: نکران؛ حق: مکرون.

۳ - س، ط ۴: استاد معمار. ح با ضم «ا» ضبط کرده است.

۴ - س، ط ۴: غ: گردیشان

۶ - ش: مطابق متن؛ س، ح، خان: ساختن

۸ - متن مطابق «س»؛ ح، خان: زینت، ک: دنیت

۲ - جز س کلیه نسخ: حیدر

۵ - خان: سازان؛ س: منوازی... سازی

۷ - ش: نه

والحاصل و جمع گروی پیغمبر  
و دوازده امام برگزیده‌ی ویت  
عاصی عصیان‌بار دؤر ژ طاعتم  
ژ خوف پرسیان منکر ماتشان ۵۰  
عفو کری ردی بدی کردارم<sup>(۳)</sup>  
غلام<sup>(۴)</sup> کمترین کلب درگاتن  
و عکس جلای مرتضای صفدر  
و جمع خاسان<sup>(۱)</sup> گیان طفیل ریت  
گمرا‌ی شیت<sup>(۲)</sup> و شوم رای عبادتم  
ژ کـردار ویم خجالاتشان  
ایسا ژ کنشده‌ی ویم شرمسارم  
چون صنعان ژ کار کرده‌ی ویش ماتن

## بند سوم

معبود جبار.....  
یا فرد واحد قیوم قهار  
عصیان کبیرن عسرت بیشمار ۵۵  
یا مألوف بین جسم ثلج و نار  
قوت نمندن یا بینای مبین<sup>(۷)</sup>  
لطیفی الطاف لطفت عمیم  
ار و عدالت بازخواز بکی لیم  
باب رحمت ملجای عبادن ۶۰  
گسبر و نصارا ترسا و بت پرهن  
وحش و طیورات مرغ و مور و مار  
یا مالک ملک معبود جبار  
یا عالم غیب سرپوش ستار  
ربنا<sup>(۵)</sup> اغفر لی توبه و استغفار  
یا قابل التوب یا حی غفار<sup>(۶)</sup>  
یا من یحب من الصابرین<sup>(۸)</sup>  
کرم‌ت ارزان نامت کریم  
امیدوار نیم و افعال ویم  
«لا تَقْنُطْ» نه روی عباد گشادن  
نابینا و اعرج دس‌دار و بی‌دس<sup>(۹)</sup>  
مجموعه‌ی اخوات<sup>(۱۰)</sup> دله‌ی دریا بار

- ۱ - س، غ: راسان  
۲ - ش، خان، ط ۴، ک: کجرفنار  
۳ - چنین است در خان؛ ح: عفو کری روی بدی کردارم؛ س: عفو کر و روی بدی کردارم؛ ط ۴، ش: و رحمت عفو کر  
۴ - جز، س کلیه نسخ «حیدر»؛ تصحیح به قیاس تخلص در بندهای دیگر.  
۵ - ط ۳، ش: ربنا  
۶ - خان، ط ۳، ش: جبار  
۷ - ط ۴، ش: بینای بی‌عین؛ خان: بینای بین (۲)؛ عز، ح، م: بینائی بین؛ س، ک، ط ۳: مطابق متن  
۸ - چنین است در: ح: خان، عز، ک، حق، غ، ش، م؛ س، ط ۳: یا ان الله مع الصابرین  
۹ - غالب نسخ: پرست / دست‌دار / بی‌دست؛ متن: تصحیح قیاسی  
۱۰ - چنین است در، خان، عز؛ س، ط ۴: ذرات؛ ح، غ، م: اخوات

- یکسر<sup>(۱)</sup> طعمه خوار خوان نعماتن  
 عفوت و<sup>(۲)</sup> عصیان یکی هزاران  
 ۶۵ صانعا صنعت<sup>(۳)</sup> تو آشکارن  
 تعجب ژ ریزان قطره‌ی امطارن  
 حالوب<sup>(۵)</sup> چنی ثلج مطر چنی هم  
 ژ بطن سحاب مکرو ستیز  
 سخن ژ مایه‌ی مطر افراد<sup>(۶)</sup> میو  
 ۷۰ وقتای<sup>(۷)</sup> شعله‌ی شمس خاور مدی دم  
 صنع نجومات<sup>(۹)</sup> عجایب کارن  
 سیاران ژ سیر ثوابت ثابت  
 دایم دایره‌ی چرخ نه دوران  
 ار دریا مداد اشجار اقلام بو  
 ۷۵ قادر نین وضع تو تحریر کردن  
 هر اید مزانوم<sup>(۱۱)</sup> یکتای فردنی  
 یگانه‌ی واحد تنیا<sup>(۱۲)</sup> و طاقنی  
 پادشای عادل ذوالجلالنی  
 چه جای اظهارن حالن حالیتن  
 ۸۰ فرمان رحمت نازل که پریم  
 تا حمد و شکرت باورم و جا
- مستفیض و فیض بی متها تن  
 یکی ژ اسمات آمرزگارن  
 معلوم ژ تبدیل لیل و نهارن  
 ژ یک قطره آو<sup>(۴)</sup> سه نوع اظهارن  
 یکدم مریزو بی زیاد و کم  
 ثلج پریشانن حالوب قالب ریز  
 مبدل ژ روی ارض ایجاد میو  
 یکدم اساسش مشانوَ ژ<sup>(۸)</sup> هم  
 اکثر ثوابت بعضی سیارن  
 هر و و منواله نمیو هابط  
 ثوابت نه جای ویش برقرارن  
 ارض قرطاس کاتب کل عوام بو  
 و کنه<sup>(۱۰)</sup> کارت کس پی نوردن  
 بی جسم و جوهر بی خاو خوردنی  
 هم رب هم رحیم هم رزاقنی  
 عالمی آگای کل حالنی  
 امیدم و لطف لایزالیتن  
 سرافراز وینوم<sup>(۱۳)</sup> ویم و دیده‌ی ویم  
 زوان جاری کم و حمد و ثنا

۱ - چنین است در، س، ط ۳، ۴، ش؛ نسخ دیگر: اکثر

۲ - چنین است در، خان، عز، م، ش، حق؛ ح؛ ژ؛ س؛ جه؛ ط ۴: پی

۳ - ش؛ صنع  
۴ - جز عز و ط ۳ سایر نسخ: آب

۵ - ح، خان، ک، حق؛ حالوب؛ ط ۳، ش؛ هالوب؛ م، غ؛ صالوب؛ عز؛ صالوت یا حالت (؟)؛ س؛ هباچنی تلخ

۶ - خان، ک؛ افراط؛ ح، عز، م، غ؛ مطابق متن (= افراط)؛ س؛ مصراع را ندارد.

۷ - ط ۴؛ وختای؛ س؛ وقتی  
۸ - س؛ جه۹ - س، ط ۳؛ نجوموت  
۱۰ - ط ۴؛ کنج

۱۱ - ح؛ مزانان؛ ط ۴، ۳، ش، س؛ مطابق متن؛ عز؛ مزانو

۱۲ - متن مطابق ط ۳، س  
۱۳ - متن مطابق ط ۳، س؛ ح؛ بینم؛ عز، م؛ بوم

## بند چهارم

|                                           |                                                 |
|-------------------------------------------|-------------------------------------------------|
| یا عالم <sup>(۱)</sup> الغیب آگای کل حال  | آگای کل حال.....                                |
| یا بی‌چند و چون بی‌مثل و مثال             | یا حی قیوم <sup>(۲)</sup> بینای ذوالجلال        |
| یا «قادر علی کل شیء قدیر»                 | یا فرد واحد بینای بی‌نظیر                       |
| یا دایم‌الفضل بخشنده‌ی ذی‌جود             | یا صانع صنع بی‌همتای معبود                      |
| شنوای بی‌گوش بینای بی‌بصیر <sup>(۳)</sup> | یا مالک‌الملک کبریای کبیر                       |
| یا دانای دایم دین‌ان داور                 | یا بی‌خورد و خاو بی‌جسم و جوهر                  |
| یا «لمن‌الملک» «واحد‌التهار»              | یا رب رحیم رحمت بی‌شمار                         |
| یا حی قیوم دانای لم یزل                   | یا «انت‌الباقی» یا «لا حول و لا» <sup>(۴)</sup> |
| یا من لم یزل یزیل الاشیا                  | یا کونین و لفظ «کن» کرده بنیا <sup>(۵)</sup>    |
| یا لطیف لطف «واهب‌العطا»                  | یا «قابل‌التوب» «غافر‌الخطا»                    |
| یَفْعَلْ ما یشاء، یَحْکُمْ ما یرید        | یا ذوالکبریا ذوالعرش مجید                       |
| یا خالق خلق، ارض و سماوات                 | لاسمع مستمع سامع الاصوات                        |
| ذوالجلال، جلیل، یکتای بی‌همتا             | یا نقاش نقش انجم <sup>(۶)</sup> نه سما          |
| حکم تو بالای حاکمان تمام                  | یا حاکم حکم، احکم <sup>(۷)</sup> حکام           |
| بی‌تعدا و جور ظلم و ضلالت                 | حاکمان و حکم تو کردن <sup>(۸)</sup> حکمت        |
| ژ و سواسه و فعل اغوای شیطان               | آنه گشت ژ کسب فعل ویشان                         |
| حق‌ستان تونی یا احقاق حق                  | ظلم مکن نه <sup>(۹)</sup> حق عباد و ناحق        |
| رهام و رحمت بی‌متهم <sup>(۱۰)</sup> کر    | بی‌ضرر ژ چنگ ظالم رهام کر                       |

۱ - ح: عالم غیب

۲ - ح: قدیم

۳ - عز، حق: بی‌نظیر

۴ - ح، م، ط ۱، ط ۲، ط ۳، ش: لا حول و لا اول؛ س: یا لا حول و لا

۵ - ح، عز، حق، غ: بینا؛ س، ط ۴: بنیاد... ایجاد؛ م: بنیا ۶ - ط ۴، س: انجم و سما

۷ - ط ۱، ط ۴، س: احکام ۸ - متن مطابق ط ۱، ط ۲، س؛ ح، عز، حق، ط ۴: مکن

۹ - س، ط ۱، حق: و؛ ط ۴: ژ

۱۰ - چنین است در، ح، س، ط ۱، ط ۲، غ؛ ش، عز، حق: منتها

## بند پنجم

- ۱۰۰ یا رب امیدن .....  
 ژ عدالتت عادل بعیدن  
 ار صد معصیت کسب و کارمن  
 تو رب رحیم رحمت عامنی  
 دریای احسانت، بحر عمیقن  
 ۱۰۵ ار من ژ اغوای شیاطین شویم<sup>(۴)</sup>  
 تو مؤاخذت و عدالت بو  
 راحم ژ رحمت تو اینه عارن  
 من عبد ذلیل عصیان بی حساب  
 ربا رحیما حیا غفارا  
 ۱۱۰ بو<sup>(۷)</sup> پیغمبران اولوالعزامت  
 الخصوص خاتم ختم المرسلین  
 وو دو گوشواره‌ی عرش مجیدت  
 و زاهدی زهد زین العبادت  
 و عفو و رحمت رهام کر ژ بن
- و قاپی یانت یا رب امیدن<sup>(۱)</sup>  
 عبت نه پنجه‌ی ظالم مقیدن<sup>(۲)</sup>  
 ژی<sup>(۳)</sup> بدتر بدی سزاوارمن  
 دانای ذوالجلال و الاکرامنی  
 لطف تو لطیف! کشتی توفیقن  
 فیلی<sup>(۵)</sup> کرده بوم بد و حال ویم  
 دایماً عبت نه ضلالت بو  
 یکی ژ اسمات آمرزگارن  
 تو قابل التوب شدید العقاب  
 پا کا<sup>(۶)</sup> الهها پروردگارا  
 موجودن و حق جود و اکرامت  
 شیر شجاعت شهسوار دین  
 وو دو کمعه‌ی نور ماه و خورشیدت  
 و اثنی عشر مجد امجادت<sup>(۸)</sup>  
 و عشق او شای باج نه<sup>(۹)</sup> معراج سن

۱ - متن مطابق ط ۱؛ ح، غ: قاپی رحمت باب امیدن؛ عز، حق؛ ط ۳: یا رب و رحمت قاپی امیدن؛ س: باب رحمت قاپی امیدن

۲ - چنین است در، ح، س، ش، عز، حق، ط ۱، ط ۲؛ ط ۴: نه قیدن

۳ - س: لی

۴ - س: شیطان رجیم؛ ح، عز، حق، ط ۱، ط ۲، م: شیاطین شویم. تلفظ: صحیح آن ظاهراً «Šwēm» است.

۵ - در غالب نسخ: خیلی؛ در عز: فیلی (۹) یا: خیلی (۹)؛ متن تصحیح قیاسی است. معتقدم دراصل فیلی «fêlê» (= فعلی) بوده است که با توجه به عدم انعکاس یا ء مجهول و «لام مفخم» کاتبان به «خیلی» تبدیل کرده‌اند (ر.ک. شرح

ابیات). ۶ - ط ۱، ط ۲، س، م: یا بارالها

۷ - چنین است در خان، ح، غ، عز، ک؛ حق: وو؛ ط ۱، ط ۲، ط ۴، س: و

۸ - چنین است در، م، غ، عز، ک، ط ۲؛ ح، خان: مجید امجادت؛ س: و طول رکوع سجده سجدات

۹ - خان، ح، م و بعضی نسخ دیگر: له

## بند ششم

- ۱۱۵ معصیت بـارم.....  
 ژ فعل قبیح ویم شرمسارم  
 من عبد ذلیل شرمسار شویم<sup>(۱)</sup>  
 بالقوه<sup>(۲)</sup> قلیل<sup>(۳)</sup> عذابم کردن  
 نه آیه‌ی کلام مجید اظهارن  
 ۱۲۰ من استغفارم کردن و اوراد  
 یارب و حرمت اسامی اعظم  
 حق چار کتاب مجید موجود  
 انجیل عیسی، فرقان احمد  
 و رتبه‌ی روان<sup>(۵)</sup> شای کونین وقار  
 ۱۲۵ معمار کونین، کهای کاینات  
 و باقر وارث علم نبیین<sup>(۶)</sup>  
 و صدق صادق صدیق<sup>(۷)</sup> معصوم  
 وو دو لمعه‌ی نور دو بدر دُجی  
 و تقی، نقی سالکان دین  
 ۱۳۰ و پاکی طینت اظهار<sup>(۸)</sup> عسکر  
 و لب تشنگان دشت کربلا  
 و مُحَدَّرَات<sup>(۹)</sup> طهارت مآب
- معبودا من عبد معصیت بـارم  
 و سزای اعمال بدگرفتارم  
 تو ربّ راحم رحمان رحیم  
 راحم ژ رحمت رحمان ویردن<sup>(۴)</sup> (۹)  
 صد عصیان لاحول، یک استغفارن  
 یا قایل التوب اغفر العباد  
 و پنج فخر آل نبی خاتم  
 تورات موسی، زبور داوود  
 محمد محمود، احمد محمد  
 بی‌تعلیم علم عالم الاسرار  
 ستون ایوان سبع سماوات  
 ستون روشن آسمان دین  
 ستون مذهب وارث علوم  
 موسی ابن جعفر علی بن موسی  
 دو بدر کامل دو نور مبین  
 و میهدی، هادی آقای دین پرور  
 ژ جور ظالم بلا مبتلا  
 عصمت نشینان پرورده‌ی حجاب

۱ - چنین است در ح، خان، عز، ک، غ؛ س: شوم... بخشایش معلوم

۲ - ح، خان، ک: بالقوم،

۳ - س: قبول

۴ - خان، ح: گیرن... و ویرن؛ س: مطابق متن

۵ - خان، م، عز، ک: روی؛ س، ش: مطابق متن

۶ - س: علم العبین؛ سایر نسخ: مطابق متن

۷ - ش، س، ح: صدیقه

۸ - چنین است در کلیه نسخ

۹ - م: مطابق متن؛ عز: مخدورات؛ سایر نسخ: مختصر و ذات

## بند هفتم

- رب العالمین.....
- ذکر ن نه کلام مجید مبین
- ۱۳۵ هایه چن<sup>(۱)</sup> و قتن نه مقام صبر
- قلب راغب و ذکر حمد<sup>(۲)</sup> و ثناتن
- اگر مَشیت<sup>(۳)</sup> تو یافتن<sup>(۴)</sup> قرار
- تا دلنیا بوم ژ پلهی نجات
- لاحول ولا قوت بدر پیم
- ۱۴۰ هنی شفاعت نمکم پی ویم
- ونه یانی چه یارب رحیم
- [چه حد ویردن زبان درازیم
- ژی بیشتر قوهی عذابم نین
- اینه بعیدن ژ رب رحمان
- ۱۴۵ ار باچی ایوب صبوریش کردن
- یا نوح طوفانش ژ سر ویردن
- یا یعقوب کلبهی احزان مقام کرد
- آوان انبیای اولوالعزم بین
- قادر قیوم رب العالمین
- آیهی «اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰبِرِیْنَ»
- ژ من صبورى ژ جابران جبر
- منتظر و رحم بی متها تن
- دایم درساق<sup>(۵)</sup> بوم ژ دست جبار
- سینه سپر کم رضام و قضات<sup>(۶)</sup>
- الا بالله العلی العظیم
- رضام و قضات هر چ بیویم
- تا کی صبر و تاب عذاب الیم
- هر چ تو راضیت منیش<sup>(۷)</sup> هم راضیم<sup>(۸)</sup>]
- توانای ایراد عتابم نین
- یا مضاعفن عفتو ژ عصیان
- یا یونس نه بطن ماهی خم ووردن<sup>(۹)</sup>
- چن سال واو منوال طاقت آوردن
- یا صابر چن سال صبرش تمام کرد
- صاحب کتاب وحی و الهام بین

۱ - جز «غ» سایر نسخ: چند

۳ - ح، غ: ارنه مشیت

۵ - س: درساخ؛ ح و خان با ضم «د» ضبط کرده‌اند.

۷ - س: منیچ

۸ - س: بیت متن را اضافه دارد؛ در ط ۳ این بیت با جابجایی آمده است.

۹ - ح، خان: گیر ووردن؛ م، عز، حق: ویردن؛ س: مطابق متن

۲ - خان، عز، ش: حمد ثناتن

۴ - س: گرتن

۶ - چنین است در، س، م، ح، خان: و رضای قضات

۱۵۰ ژ ارض تا سما دارو تفاوت<sup>(۱)</sup>  
 من خاکی خلقت اوان خلق نور  
 منیش هم و حد جسم خاکی ویم  
 رحیما<sup>(۳)</sup> و ذات بی‌همتات قسم  
 و دلدل سوار دین پنات قسم  
 هنی نداروم<sup>(۴)</sup> توانای صبور  
 ۱۵۵ یا رب و حرمت معراج نبی  
 رهنمام و رای راگهی راسان کر  
 فرق فی مابین انبیا و امت  
 خاکی کم طاقت نورانی صبور  
 فریم کیشاگن<sup>(۲)</sup> عذاب الیم  
 و روح اشرف انبیات قسم  
 و شای شهیدان کربلات قسم  
 یا رب رحمان غفار غفور<sup>(۵)</sup>  
 و شای حیه‌در<sup>(۶)</sup> نه مهد صبی  
 خلاصم ژ چنگ حق شناسان کر

## بند هشتم

کریم کارساز کریم.....  
 رحیم راحم رحمان رحیم  
 حق اسماء الاعظم العظیم  
 ۱۶۰ و سوره‌ی الحمد الف، لام، و میم  
 و آیه‌ی القاب رسول امجد  
 کریم کارساز کریم  
 غفور غافر غفار علیم  
 حق بسم الله الرحمن الرحیم  
 حق پنج «الحمد»، چار «قل»، هفت «حائیم»<sup>(۷)</sup>  
 یأتی من بعدی إسمه احمد

۱ - خان، ش: فرقن

۲ - چنین است در، ح، خان؛ ک، عز: فریم کشیدن؛ س: فره بد کیشام؛ ط، ۴، غ: حق: فره کیشامه

۳ - س، ش، ط: ۴: کریمما

۴ - ح، م: مطابق متن؛ سایر نسخ: ندارم

۵ - س، در همین بند و پس از بیت ۱۵۴ پنج بیت اضافه دارد که علی رغم صحت و استحکام آنها، با این بند از نظر وحدت موضوعی سازگاری ندارند. ط، ۳، چند بیت از این پنج بیت را با اختلافاتی در ضبط، پس از بندی آشفته اما با عنوان «مرتضی زور مشت» آورده است. مصحح ضمن مقابله آن دو متن، ابیات مذکور را از این بند به بند هجدهم منتقل کرد.

۶ - س: دین

۷ - س، این ابیات را اضافه دارد:

مائه اربع عشر سوره کلام  
 جبریل پی خلیل و الهام آورد

ومد و تشدید اخفاء و ادغام  
 و حق آیه (نارکون برد)



- و ارکان رکن<sup>(۱)</sup> کعبه‌ی معظم  
 و ولفظ<sup>(۳)</sup> البیک حاجیان حاج  
 و وچوار ملایک مقربین  
 ۱۶۵ و و نیرو قوت حاملان عرش  
 و تسبیح<sup>(۵)</sup> گویان دایره‌ی افلاک  
 هر و حاجتی عشر و اثنین  
 خصوصاً خاتم پرده‌نشین  
 و زور بازوی یدالله علی  
 ۱۷۰ و حق اعزاز صدیقه‌ی کبری  
 و شرافتی<sup>(۸)</sup> شای خونین کفن  
 و ضعف و آزار<sup>(۹)</sup> زین العابدین  
 و زهد باقر و صدق صادق  
 و موسائی کاظم شمع فانوس  
 ۱۷۵ و بقی، نقی ژ هر عیب<sup>(۱۰)</sup> بریت  
 و مهدی هادی هدایت قرین  
 و باقی اولاد ائمه‌ی اطهار  
 ژی قنید و دامه بکر آزاد
- و و عظمتی اسماء الاعظم<sup>(۲)</sup>  
 و و شرافتی لیلة المعراج  
 و و تیژی تیژبال روح الامیت  
 و ذکر تسبیح عابدان<sup>(۴)</sup> فرش  
 حق معرفت و ما عرفناک  
 و رای رسولان محکم و دینت  
 همراز و کلیم<sup>(۶)</sup> عرش برینت  
 اشرف ژ تفسیر انما ولی<sup>(۷)</sup>  
 و حلم حلیم شاه مجتبی  
 و و جسم مجروح هفتاد و دو تن  
 خلف الحسین باب المعصومین  
 شافی شفاعت حکیم حاذق  
 و هشتم امام غریب طوست  
 و جود و سخای حسن عسکریت  
 خلافت مکان ختم الوصیین  
 تفرقه‌ی طغیان طایفه‌ی کفار  
 و امید و لطف بکر دلشادم<sup>(۱۱)</sup>

۱ - س: خاص

۲ - س: اضافه دارد:

و دو تبارک دو یا الها

۳ - مطابق ط ۱، ط ۲، س: سایر نسخ: و و لیک گویان

۴ - خان، ح، ش، م، غ: حاملان؛ س، ط ۱، ط ۲، ط ۳: فراشان فرش؛ متن از ط ۴

۵ - اکثر نسخ: و مستجابات... سبحان نحن و ما عرفناک؛ متن از س، ط ۳

۶ - خان: همراز کلهم

۷ - متن مطابق، خان، ح: س: اشرف ژ نقش انما ولی؛ غ، ط ۴: اشرف و تفسیر؛ ط ۱، ط ۲: مضمون آیه

۸ - متن مطابق ط ۱، ط ۲، ح: حق؛ نسخ دیگر: و سرگردانی

۹ - س: عذار

۱۰ - متن مطابق ط ۴، س: خان، م: غایت؛ ح، ط ۳: غایب

۱۱ - بعضی از نسخ این بیت را اضافه دارند:

## بند نهم

- آگای سرّ غیب.....
- ۱۸۰ گستاخ خلوت بی‌همتای لاریب  
مولای خافقین میر ممالک  
خانه‌زای خالق عاری آب و خاک  
عالم الاسماء عرش اعظم طور<sup>(۱)</sup>  
آیت الکـرسی فرقان ثانی
- ۱۸۵ منشی چارکتاب مفتی چار دفتر  
مرتضای فرقان ایلای<sup>(۲)</sup> تورات  
شهسوار دین شای نصرت شعار  
کلید مفتاح<sup>(۴)</sup> ابواب خیر  
فدات بام مظهر کل عجایب
- ۱۹۰ هایه چن وقتن عبد ثناگو  
طوقم<sup>(۶)</sup> گردن گیر قره<sup>(۷)</sup> بغرا تنگ  
پا قید نه بُغاو<sup>(۱۰)</sup> کند هم علاون  
مخلوقات عاجز شو بیدار یمن
- یا علی عالی آگای سرّ غیب  
پاک و منزّه مبرّا ژ عیب  
هادی، مجتبی، رهنمای سالک  
خواجehی هشت بهشت زبیده‌ی لولاک  
هم سرّ صانع هم سراج نور  
واقف ژ الهام حی ربّانی  
وصی مصطفی وکیل داور  
معمار کونین ارض و سماوات  
قلاع ماده‌ی<sup>(۳)</sup> بتخانه‌ی کفار  
قاضی منع باز ناجی کبوتر  
غنی ژ اوصاف آشکار<sup>(۵)</sup> و غایب  
ژ عین عذاب شو مکم او رو  
زوان ژ عسرت<sup>(۸)</sup> لاحول وانا<sup>(۹)</sup> لنگ  
شو دیده‌م ژ ایش بُغاو بی‌خاون  
بیداریم ژ جور عسرت باریم<sup>(۱۱)</sup>



- و پاک‌ی دامان خانربا محشر
- ژای ظلماته باورم ویر
- ۱ - س: علم الاسمای موسی ژکوی طور؛ سایر نسخ: مطابق متن
  - ۲ - خان، ح، م، عز، ک: شنبلیا؛ حق؛ الیا؛ س، ط: ایلیا
  - ۳ - ضبط این ترکیب به درستی مشخص نیست؛ خان، ح، حق؛ قلدرمایه؛ عز: قداح باده؛ س: قانع باده؛ ک: قلاز مایه؛ م، ط: قلاع ماده
  - ۴ - جز، س، در کلیه نسخ چنین است؛ س: مفتاح کلید
  - ۵ - س: حاضر و غایب
  - ۶ - خان، ح: طوق هم گردن گیر
  - ۷ - م: حلقه‌ی بغرا
  - ۸ - خان: کثرت؛ م، عز: خشکی
  - ۹ - متن مطابق خان؛ ح: ونا؛ ط، ۱، س: وانان
  - ۱۰ - چنین است در، ح، خان، م؛ عز: بضا<sup>(۹)</sup>؛ حق: بنا<sup>(۹)</sup>؛ س: یخاو
  - ۱۱ - س، این بیت را اضافه دارد:

- بوم و باوه قوش ژ ناله‌م عاصن  
 ۱۹۵ محبوسیم نین و رسم قانون  
 کند ژهام<sup>(۱)</sup> بالای بالام زیادن  
 ماه مبارک مخصوص داور  
 فطور بار لیو سحور آه سرد  
 کسان میلشان و خاسی نین  
 ۲۰۰ قطع امیدم ژ انسان کردن  
 یاشا فدای کلک معجز نemat<sup>(۲)</sup> بام  
 دست یدالله<sup>۳</sup> مرتبیل بین  
 بلاتش مر زور بازوت نم  
 و کوچی او زور بازوی عفریت بن  
 ۲۰۵ یا علی بین بنه<sup>(۵)</sup> بی تقصیر  
 زام زنجیرش من زنه‌ار کردن<sup>(۷)</sup>  
 دشوارتر نین ژ قاپی خیبر  
 هنی نداروم<sup>(۸)</sup> من قوه‌ی عذاب  
 ای حاضرالوقت جار هانایی  
 ۲۱۰ غیر ژ تو یا شافر یادرس نین
- باوه قوش مدهوش بوم هم‌هراسن  
 طرح تازه یون اخترای ژ نون  
 پام دو زنجیر چار پریش آمان  
 پری من بین و یوم المحشر  
 پوشاک پوس گیان سرین گام ژ برد  
 حق ناسان نه فکر حق ناسی نین  
 ویم و شهنشای نجف سپردن  
 سرگرد انگشت خیبرگشت بام<sup>(۳)</sup>  
 علاقه‌ت ژ ظلم<sup>(۴)</sup> ظالمان نین  
 ظالم رای نجات ژ مظلوم سنن  
 کو انگشت فتح باب خیبرکن  
 یه<sup>(۶)</sup> گردن دو طوق دو پا چار زنجیر  
 زنجیر هانه پا طوق هانه گردن  
 یاغوث الغالب یا ساقی کوثر  
 فرّ جنا عنی<sup>(۹)</sup> یا نصرت مآب  
 تو دسگیر دست ناتوانایی  
 کس علاج‌نمای کار کس نین



گرددن گسیر طوق زخم قلاون دیده شو جه ایش بسخاو بی‌خاون

۱ - چنین است در، خان، ح، عز، ک، م؛ ط: ۱، س: کند هم ژ بالای

۲ - س، ط: ۱: معجز نemat؛ سایر نسخ، مطابق متن

۳ - س، این ابیات را اضافه دارد:

نناخوان اعجاز گشت بی‌همتای توم

هور کندی جه بیخ سلمان رها کر

باشا من مدام وصف ثای توم

خو سخت‌تر نین ژ قاپی خیبر

۴ - چنین است در، خان، ج، م، عز، حق، ک، ط: ۵، س، ط: ۱: بند

۵ - مطابق ح و خان؛ سایر نسخ: بنده

۷ - س: زیانه‌ار کردن؛ سایر نسخ: مطابق متن

۹ - س: عینی؛ سایر نسخ: عنی

۶ - مطابق عز؛ سایر نسخ: یک

۸ - متن مطابق «س»؛ در سایر نسخ: بالقوه

## بند دهم

شیر سرافراز.....  
یا مشکل گشای فراوان اعجاز  
عجوزه‌ی مکار بازی برعکس باز  
مرغ دل وو طور<sup>(۱)</sup> ژ تن کرد پرواز  
۲۱۵ تاب و توانای پروازم نین  
شنفتم ژ ی ور شیروانی بازی  
یه‌ی روژ پرواز کرد پهی عزم نخجیر  
باز پرواز و قصد کبوتر کردش  
پوسه‌ی<sup>(۳)</sup> سام تو غالب بی و باز  
۲۲۰ باز هم باز او تو التجا آورد  
واتش یا وکیل کهای کردگار  
من محروم مکر ژ شکار ویم  
حالا شکارم و تو دخالن  
واتی طعمه‌ی تو هم نه لای ویم  
۲۲۵ پارچه‌ی گوشت ژ بال بازوی پر اعجاز  
فدات بام او رو خو خورسیت کرد  
یاشا معجزات ظاهر و باطن

یا شهنشای دین شیر سرافراز  
یا بی‌کسان کس مسکینان نواز  
مدام ژ دستش هام نه گیر و گاز  
وینه‌ی کبوتر ژ چنگال باز  
افساقه و امید نیازم نین  
شاهین شش‌دنگ شکار اندازی  
پی ویش شکاری باورو و<sup>(۲)</sup> گیر  
کبوتر پناه و تو آوردش  
کبوتر ساکن باز من ژ پرواز  
کبوتر طلب پی طعمه‌ی ویش کرد  
قاسم الارزاق وحش و مور و مار  
قادر نیم و حفص غذای نفس شویم<sup>(۴)</sup>  
باجه طعمه‌ی من و کی حوالن  
ژ گوشت بازوی یدالله ویم  
تنخوای کبوتر دای<sup>(۵)</sup> و طعمه‌ی باز  
او سرافراز بی آی طعمه‌ی ویش برد  
اظهار انگشت خیبرگشتان

۱ - ط ۵، س: و بطور

۲ - خان، ح: نه

۳ - س، خان: مطابق متن؛ ح، م: بوسه؛ ک: بوزه؛ حق: اوسه؛ ط ۵: اوسا

۴ - اغلب نسخ: قادر نیم و نفس غذای نفس شویم؛ س: قادر نیم و نفس غذای ناوشیم؛ غ: قادر نیم و ضبط هاوای نفس شویم؛ متن: تصحیح قیاسی.

۵ - خان: دای طعمه‌ی باز

- هر اموراتی نه کایناتن  
 نه قائمهی عرش نامت ثباتن  
 ۲۳۰ ذات تو مظهر عجایاتن  
 مجموعهی اعجاز پرعجوباتن  
 خازن خوشه چین خولن نعماتن  
 فدای ذات بام پر ژ صفاتن  
 غلامت ذلیل نه ششدر ماتن  
 ۲۳۵ یا علی هانای فرد فریادرس  
 اگر ژی دم<sup>(۳)</sup> دا رسیت وهانام  
 ار مشکل گشا کسی هنی هس<sup>(۵)</sup>  
 هر ژ روی الست تا حال تحریر  
 غیر ژ توکس حل مشکلات نین  
 ۲۴۰ داور دس ویش ندادن و کس  
 یا شا و حرمت فخر کاینات  
 ژ گگیان بیزارم و ولات قسم  
 اگر ژی دم دا پیم ندی نجات<sup>(۸)</sup>
- موقوف فرمان حکم رضاتن  
 یک نصف قران مدح و ثناتن  
 ذات سفینهی مایهی نجاتن  
 قطرهی ژ امواج بحر عطاتن<sup>(۱)</sup>  
 بوی بهشت ژ عطر بی متها تن<sup>(۲)</sup>  
 کم نظر و حال کلب درگاتن  
 چون یوم المعاد عدم حیاتن  
 برس و هانای درمنه ی بیکس  
 ونه<sup>(۴)</sup> نمن تاب و توانام  
 تا بچم دامان او بگرم و دس<sup>(۶)</sup>  
 عالمان اعجاز تو کردن تقریر  
 کس کهای امور کاینات نین  
 بغیر ژ اوکس دس<sup>(۷)</sup> عفریت بس  
 نجات من د یا ناجی نجات  
 و سینهی معدن سر اللهات قسم  
 هنی نمکم الحاح نه<sup>(۹)</sup> درگات

۱ - س: اداتن

۳ - س: دمه

۵ - مطابق ح، خان؛ م: اگر مزانی کسی هنی هس؛ س: اگر مزانی آقای تری هس

۶ - این ابیات که از روایت های شفاهی به دست آمده، به نظرم اصیل می نمایند.

یا علی هاوار به ده ریای نیلن

نه گهر مه زانی په سی پیشی هس

یا علی هاوار فهدر فهدر یاد رهس

موسه لهان وه دهس کافر زلهین

دهس بالآ دهس بی نه نشی هس

تا بچم دامان نهو بگرم وه دهس

راوی: آقای کاظم نوری از کهنسالان شهرستان ایلام

۸ - خان، م، ک: اگر ژ وعده رد مکی نجات

۷ - خان: شست

۹ - م: و

## بند یازدهم

|                                                      |                                              |
|------------------------------------------------------|----------------------------------------------|
| عَلَّامِیْ عِلْمِ عَلَمِ نَامَعْلُومِ <sup>(۱)</sup> | عِلْمِ نَامَعْلُومِ.....                     |
| داننده‌ی اسرار سیار نجوم                             | ۲۴۵ پی <sup>(۲)</sup> کشف مشکل مخفیات مفهوم  |
| لَا فُخْلَعُ نَعْلَیْکَ قَدَمِ فِرْسَایِ فِرَشِ      | حامی حاملان برازنده‌ی عرش                    |
| زبور و تورات فرقان و انجیل                           | معنای چار کتاب جبار جلیل                     |
| شَنطِیایِ تَوَرَاتِ اِیْلِیایِ زَبُورِ               | تخلص لفظ چار کتاب منشور <sup>(۳)</sup>       |
| مَنادِیْ نَدایِ حِیْ رِبانِی <sup>(۴)</sup>          | بوالعلائی انجیل علی فرقانی                   |
| قَتَمِامِ رُوزِیْ ذِی حِیاتی                         | ۲۵۰ یا شا تو کهای کایاتنی                    |
| واقف ژ اسرار رای نجاتنی                              | حلال جمله مشکلاتنی                           |
| ذِینَتِ زَلالَنِ نَه قاپیِ قادَرِ <sup>(۵)</sup>     | حکمت رواجن و امر داور                        |
| ژ جورِ عسرت ضعیف اقبالَمِ <sup>(۷)</sup>             | [مَن کِ ژ <sup>(۶)</sup> عالمِ پشیونِ حالمِ] |
| سپایِ هم و غم غلامِ پامالِ کرِ                       | [حالمِ حال گردانِ احسنِ الحالِ کرِ]          |

## بند دوازدهم

|                                     |                         |
|-------------------------------------|-------------------------|
| یا معجزنما اعجازت کامن              | ۲۵۵ اعجازت کامن.....    |
| التَّجَامِ ژ هَوَلِ خُوفِ وَ رِجامن | دایم و درگای تو التجامن |

- ۱ - ضبط این بیت در نسخ مختلف متفاوت است؛ خان، ح، ک، حق، غ: مطابق متن؛ ط ۳، س: علامه عالم عالم علوم؛ ط ۵: علم لم نه علوم عالی عالمان نه علوم
- ۲ - خان: بو؛ ح، ک، حق: تو؛ ط ۵؛ و: متن مطابق س
- ۳ - ط ۳، س: تو اظهار کردی هر کام و دستور
- ۴ - ط ۳ و س، این ابیات را اضافه دارند:
- سر حلقه‌ی اوتاد سلسله‌ی یاسین  
آسمان کننده جمع مشکلات  
و امرت جبریل بی و فرمانبر
- ۵ - چنین است در «ح»؛ س: نامت روا جن نه قاپی قادَر؛ م: ذینت زلالن قضائی قدر، قافیه خالی از اشکال نیست.
- ۶ - س: جه.
- ۷ - ابیات داخل قلاب تنها در س آمده‌اند.
- مشی کرامت کلام مبین  
سالک و ناطق رای راست نجات  
دخیل صد دخیل قادر مقتدر

مداحیت ورد شام و صبا من  
مجموعه‌ای مخلوق ونم بیرامن<sup>(۱)</sup>  
یا غوث الغالب به اقتضامن  
۲۶۰ من غلام تو نامم غلامن  
ار نجات مدی حد اکرامن  
قلبم ژ لای تو قایم مقامن  
یا ساقی کوثر میل شفا من  
به شرط طریق خواجه و غلامن  
غلامیم و شوق حسب الرضامن  
ونه غلامیم ونت حرامن

## بند سیزدهم

یا شا کم بین.....  
یا حکم علوم سلونیت نین  
مر معجزات نم و یاد  
۲۶۵ اگر مزانی کسی هنی هس  
مر هر کس غلام شهنشای دینن  
راس باچه پریم تا رستگار بوم  
ونه تو منصوب من خاطر حزین  
من ویم مزانم دستلات هس  
۲۷۰ کی بی و باطن شست عفريت بس  
کی گدا نه شار بربر و شا کرد  
کی نه ارجنه سلمان رها کرد  
کی پی سایل سنگ و کیمیا کرد  
مر قدرت ژ لای قادر کم<sup>(۲)</sup> بین  
یا حل مشکل ژ یادت چین  
هی هاوار هی رو هی داد هی بیداد  
تا بچم دامان او بگرم و دس  
متصل نه چنگک ظالم زوینن  
ار تو معزولی من عذاببار<sup>(۳)</sup> بوم  
بعیدن ژلات شهسوار دین  
ژ حال تحریر تا روژ الس  
و ظاهر قلعه‌ی خیبر دا شکس<sup>(۴)</sup>  
کی بی تنگ شیر و ازدها کرد  
و انگشت مرّهی بن قیس دو تا کرد  
پی اعمی تراب و توتیا کرد

۱ - چنین است در، ح، خان، ک، حق، ط ۵، غ، س، ط ۱، ط ۲، ط ۳: عذابم عظیم لطف تو عامن.

۲ - این مطلع چنین است در، ح، خان، عز، حق، ک، س: یاشا چیش بین خاطر جم نین

۳ - س: عذاببار

۴ - در، س، پس از این بیت، دو بیت زیر آمده است:

غیر ژ ذات تو کس نین رهبر

هنی ندارم توانای صبور

ادرکنی یاشای سلمان رها کر

یا رب رحیم غفار غفور

- [<sup>(۱)</sup> کی بی تمام امت بخشان پیش  
 ۲۷۵ حکم آفتاب نه روی سما کرد  
 کی نه مهد حلقوم حیه شکاوا  
 [کی بی تعلیم روح الامین دا  
 خواجهی عرصات روی حشر کونین<sup>(۵)</sup>  
 [خانه‌زای حرم کعبه‌ی خدا کین  
 ۲۸۰ [وکیل مطلق قائم مقام کین  
 [حامی حاملان عرش کبار کین  
 [سلونی دیوان قضا و قدر کین  
 هَلْ آتَى وَعَمَّ و شان کی هات  
 سوای تو کی حل مشکلات کردن  
 ۲۸۵ نجات من در شه‌نشاه دین
- کی لوا و عرش بی خوف و اندیش<sup>(۲)</sup>  
 چی او برج ظهر نماز ادا کرد<sup>(۳)</sup>  
 کی چرخ‌ناوه خور ژ خور آوا  
 کی درس اسرار لوکُثِف وانا<sup>(۴)</sup>  
 و کی مواچان مولای خافقین  
 والی والاشان ولی الله کین<sup>(۶)</sup>  
 شای عالی وقار چرخ اجرام کین  
 شمس منظومه‌ی هشت و چهار کین  
 وصی مصطفی ولی داور کین  
 کی تاج طاها بردن و خلایق<sup>(۷)</sup>  
 کی فتح ابواب رای نجات کردن<sup>(۸)</sup>  
 و حق خاتم خیر المرسلین

۱ - این بیت در، خان، ح، عز، م، و بعضی نسخ دیگر نیست

۲ - پس از این بیت، س، اضافه دارد:

کی مشکل گشای مشکلاتش کرد

کی نامش نویسان چه قاپی رضوان

۳ - س، اضافه دارد:

کی بی و تنها رای دین کرد رواج

۴ - این بیت در بسیاری از نسخ نیست.

۵ - مصراع چنین است در، ط ۳، س؛ خان، ح، ک: کی سر خدا کهای کونین؛ ط ۵: کی شیر خدا کیهانی کونین

۶ - ابیات ۲۷۹ تا ۲۸۲ در خان، ح، حق، عز، ک و بعضی نسخ دیگر نیست

۷ - پس از این بیت، س، اضافه دارد:

استاد تعلیم روح الامین کین

انا فتحتا وصف نام کین

خواجه هشت بهشت ساقی کوثر کین

کی ابواب رای نجاتش سپرد

۸ - س، پس از این بیت اضافه دارد:

غیر چه تو کس حل مشکلات نین

کی خورشید لنگ کرد تا صلاتش کرد

بی و سیف الله انبیا و عرفان

و راگهی معراج نگین سن و باج

سابق‌تر ژ سام سما و رمین کین

بای عرش اعظم جای مقام کین

شفیع شافع یوم المحشر کین

حکمش و خورشید سمانیان کرد

کس کیمیای امور کاینات نین



## بند چهاردهم

شای عالی مقدار.....  
 وصی پیغمبر ولی کردگار  
 ورژ باو آدم چندین هزار سال<sup>(۱)</sup>  
 شای صف سلام رواج رای دین<sup>(۲)</sup>  
 ۲۹۰ هر ژ باو آدم تا و نفع صور  
 کلید مفتاح<sup>(۳)</sup> قاپی شار و شار  
 دنیا و مافیه‌ها عالی اسافل  
 فام‌دار و بی‌فام<sup>(۵)</sup> دیوانه و عاقل  
 ژ عرش تا و فرش تا کرویان  
 ۲۹۵ منشی دفتر دار کارخانه‌ی غیبی  
 ژ قاف تا و قاف خبردارنی  
 قسیم جنت نار و سقری  
 غیر ژ مصطفی انبیای اطهار  
 رضا و نارضا و قضا و قدر  
 ۳۰۰ آب و باد و خاک آتش چنی هم  
 روشنی بیضا ظلمات دیجور  
 نقش نباتات نه روی سربساط<sup>(۷)</sup>

یا شه‌نشای دین شای عالی‌مقدار  
 خواجه‌ی پرده‌ی غیب محرم اسرار  
 اسای جبرئیل و بی‌پر و بال  
 ستون و لنگر سما و سرزمین  
 ژ پیغمبران ایجاد کرده‌ی نور  
 حل مشکلات<sup>(۴)</sup> کاران دشوار  
 پیدا و ناپیدا دل‌دار و بی‌دل  
 هر یک نام تو موانان ژ دل  
 واقفی ژ راز بینای لامکان  
 مفتی<sup>(۶)</sup> حسابات یکتای لاریبی  
 قسام روزی مور و مارنی  
 ژ پیغمبران یک سر اوسری  
 خلوتی رازان مخفی کردگار  
 تو فرمان فرمای و امر داور  
 چار عناصرت یکجا کردن جم  
 حساب چار فصل نه عالم مشهور  
 رنگ رزی گلان چنی بوی عطرات

۱ - ح، خان: مطابق متن؛ نسخ دیگر: استاد جبریل

۲ - ضبط صحیح این مصراع مشخص نیست؛ متن از س، ح، خان، ک: پای صوت و سلام؛ حق: پای صوت و سلات؛ ش،

ط: جای صف سلام؛ شاید در اصل چنین بوده است: بی صوم و صلات رواج رای دین

۳ - چنین است در کلیه نسخ بجز، س ۴ - ش: مشکلان

۵ - چنین است در، ح، خان، م، ک، حق؛ س، غ: نام دارو بی‌نام

۶ - چنین است در، ح، خان، حق؛ ک؛ ط؛ ۵: س: مفتوح ۷ - ح، خان، ک، حق، غ، م: کاینات، متن مطابق س

سرما و گرما سردی یخ‌ونان<sup>(۱)</sup>  
 حسابات سال بروجات تمام  
 ۳۰۵ چن سوره‌ی قرآن چن آیه‌ی کلام  
 جم مخلوقات گرو تا گرو  
 دنیا پی وجود تو خلقت کردن  
 نوح ژ تلاطم دریای خشمناک  
 ایوب ژ جفای کرمان خونخوار  
 ۳۱۰ کرمان طعمه‌خوار گوشت اعضا بی  
 تا خالق موسی و پیغمبر کرد  
 اسم اشرفت موانا ژ دل  
 عیسی روح الله تا نامت نورد  
 ژ الطاف لطف شیر حق شناس  
 ۳۱۵ داود وو حکمت پیشه و فنوه  
 هر دم مواتش یا ابوتراب  
 کی آشکارا کرد دین پیغمبر  
 شکس دای و قلب کافر و ستیز<sup>(۵)</sup>  
 سلیمان وو بان تاخت بادوه  
 ۳۲۰ نام تو نه فوق نگین دا قرار  
 و ید قدرت اشاره کردی  
 یعقوب ژ احزان یوسف ژ زندان  
 میر میران گیر ژ سران او سر

باد مخالف ولگ‌ریز<sup>(۲)</sup> خزان  
 هر یک نه جای ویش تو کردی نظام  
 یکایک اوصاف وصف تون تمام  
 پنا‌ی روی محشر یکسرها و تو  
 یکسر گُل پنا و تو آوردن  
 تو محفوظ کردی سپردی و خاک  
 ژ رنجوری درد کرم بیشمار  
 اسم اشرفت مایه‌ی شفاش بی  
 رتبه‌ی کلیمی و شانش آورد  
 کاران مشکل پی‌ش موی حاصل<sup>(۳)</sup>  
 مرده‌ی صدساله کی احیا مکرد  
 ابراهیم ژ نار نمرود کرد خلاص  
 وو زره و تاسک<sup>(۴)</sup> فولاد ژنوه  
 آهن نرم مکرد متاوا چون آب  
 صوفی برد او برج الله اکبر  
 بت و بتخانه کرد و ریزه ریز  
 وو نظم و نظام عدل و دادوه  
 تسخیر کرد چنی وحش و مور و مار  
 یوسف نه عمق یم برآوردی  
 او هم شاد کردی و امر سبحان  
 سلمان ژ چنگ ضیغم رها کر

۱ - چنین است در، خان، ح، م؛ ک، ش: یخ بنان؛ س، ط، ۵: یخ بنیان

۲ - خان، ح چنین است.

۳ - چنین است در، ح، خان، م؛ س، حق: ویش موی حاصل؛ ط، ۵: پی موسی حاصل

۴ - چنین است در، خان، س، ک؛ ح: تاسنگ؛ حق: قالب؛ م: بی دم و دستگاه

۵ - مصراع باندکی تغییر از ط، ۵، س، است و البته پیدا است که اصلتی ندارد. این مصراع در نسخ دیگر آشفته است: ح: قوت داوین کافر وست و بیز (۹)؛ خان: قوت و قلن کافروست و بیز (۹)؛ ک: قوت دا و دین کافر دست ریز!

- ۳۲۵ کی بسند بربر و ذوالفقار بس  
کی آشنا کرد باز و کبوتر  
کی گدانه شار بربر و شاگرد  
کی ژ<sup>(۲)</sup> پیغمبر نگین سن و باج  
کی شیر زورمشت پروردگاره  
کشنده‌ی مرحب و تیغ دو سر  
عمر<sup>(۴)</sup> و عترکش رواج<sup>(۵)</sup> دینی  
شاهسوار داد میر میرشکار  
حاضر الوقتی چون تیر شسی  
اسم لافتات هانه قاپی عرش  
اژدر پاره کر ژ مهد زرین  
هامراز رسول بی مثل و نظیر  
واقف ژ اسرار سر الهی  
ژ ماه تا ماهی خبردارنی
- بعد ژ چندین سال کردی پاره پار  
کی حق<sup>(۱)</sup> برد اوسر تا آخر نفس  
کی عالی تبار کی والا گهر  
کی تنگ اسد و اژدها کرد  
کی تاج گوهر بخشا و محتاج  
قهرمان و ضرب صمصام کرد پاره  
قلعه‌ی خیرگیر و یاری داور<sup>(۳)</sup>  
برهم زنده‌ی خاور زمینی  
قابض ارواح طایفه‌ی کفار  
هانای فریادرس کس بی کسی  
لاسیف موانان ژ عرش تا و فزش  
ساقی هشت بهشت شافع روی دین  
بی خوف ژ دشمن شیر قلعه گیر  
ژ فوق سما تا گاو ماهی<sup>(۶)</sup>  
با خبر ژ حال مور و مازنی<sup>(۷)</sup>

۱ - ح، خان، حق، ک، م، غ: سردا و او سر؛ متن مطابق، س، ش، ط، ۵.

۲ - س: جه

۳ - چنین است در، ح، خان، ک؛ ط: بی یار و یاور؛ س، م: و امر داور

۴ - نسخ خان، ک، حق، ابیات ۳۳۲ تا ۳۳۶ را ندارند. ۵ - س: دروازه

۶ - ح و خان پس از ۳۳۷ این بیت را اضافه دارند:

صاحب اختیار بی مال و غنی

قسام روزی شیعه و ارمنی

۷ - کلیه نسخ پس از این بیت ابیاتی آورده‌اند که پاره‌ای از یک شعر مستقل است که شاعر در غربت به یاد زادگاهش سروده است. از این رو این ابیات که ذیلاً می‌آید از متن مناجاتنامه حذف و به شعر غربت اضافه شده است. ابیات پاورقی عیناً از «س» نقل می‌شود.

هر چند من بنده کمینۀ کم فام  
آواره وطن خیال پرگنه  
هام راز ترکان نوزان زوانم  
گردش فلک سامانم کنن  
طالهی بخت ویم هانه کمینم

عاصی محنت بار سرسری سرسام  
خیالان خاوان ژ دیده‌م سته  
دیری ژ یاران همکلامانم  
هوام و هوس جاران نم  
روزی که مچو بیشتر غمینم

فدات بام ای شای شه‌نشای شاهان  
 ۳۴۰ ژ روح‌انیان فرشته‌ی ملک  
 چون غواص<sup>(۱)</sup> نه بحر<sup>(۲)</sup> بی‌پایان منه  
 غیر ژ ذات پاک بینای لاینام  
 درارم ژی بحر دریای غمانه  
 هادی رهنمای گم کرده راهان  
 ژ فوق زمین تا و روی فلک  
 کس نمزانو اوصافت چنه  
 کس وصف ذات نکردن تمام  
 بخش<sup>(۳)</sup> بخشایش بحر‌العمانه

## بند پانزدهم

شیر یکرنگ هی.....  
 ۳۴۵ هی جبل‌المتین هانای روی تنگ هی  
 روی سلیمان آقای سلمان هی  
 هی یاوام و نزع موت مردن هی  
 هی معجز<sup>(۵)</sup> نه<sup>(۶)</sup> شار بربر اظهار هی  
 هی آگای اسرار محرم راز هی  
 ۳۵۰ هی تیرشهاب‌شس‌خدا هی  
 هی هی عذابیم<sup>(۸)</sup> بشمارن هی<sup>(۹)</sup>  
 غلامت ذلیل چنگ ظالمن  
 هی اسدالله شیر یکرنگ هی  
 هی طاقت نم‌گیان نین ژ سنگ هی  
 هی هانا هی<sup>(۴)</sup> شای نجف مکان هی  
 زنجیر ها نه پام طوق نه گردن هی  
 اژدها و تنگ<sup>(۷)</sup> اسد حمار هی  
 ناجی کبوتر ژچنگ باز هی  
 دسم دامانت دس خداهی  
 هی آقای قنبر و تو عارن هی  
 مخلوقات عاجز ژ شونالمن



مگیلوم نه دور کوچه و بازاران  
 مبفلس و بدبخت ستاره لیلیم  
 مسکین و غمگین وینه غمباران  
 آواره و پشیر سودام هانه سر

بلکم باری کی طاله‌م چون جاران  
 مدام چون انجم نه گشت و گیلیم  
 درمنه و بی‌کس نه گوشه‌ی شاران  
 دسم دامانات با آقای قنبر

۲ - م: نه؛ ط: ۵؛ د: سایر نسخ: چون غواص بحر

۴ - ط: ۵؛ هی هانا و شای

۶ - مطابق ح، خان، ک.

۸ - خان: عذاوم

۹ - این مصرع در پاره‌ای از نسخ چنین است: هی سختی عذاب بشمارن هی

۱ - خان: خواص

۳ - ط: ۳، س: جودت

۵ - ط: ۳، موجز

۷ - ح، خان، ک: قرس؛ غ: قرص

اسداللهی دین قاتل کفار<sup>(۱)</sup>  
 بی‌ریای<sup>(۲)</sup> اخلاص کمترین غلام  
 ژ موجودی تو جهان آبادن  
 میکائیل خادم خاندانستن  
 ملک شرمنده‌ی کوی<sup>(۴)</sup> وقار تن  
 پرر آتش ژ برق ذوالفقارتن  
 چن معجز و ضرب عصا نما  
 و امر قادر نجات یافت ژ نار  
 مکانش مضیق چای ظلمات بی  
 درآما ژ بطن حوت و خاطر شاد  
 وو درد و فغان آه سروده  
 اسم لافتات مایه‌ی شفاش بی  
 ثابتان ژ قرب تو برقرارن  
 مشتری حیران شوق لقان  
 سرطان سرسام کراماتن  
 خواجه‌ی خزاین بهشت باقی

برس و دادم شای گردون وقار  
 عرضه داشت و عرض کمینه‌ی کم فام  
 ۳۵۵ مداحان و مدح تو شا دلشادن<sup>(۳)</sup>  
 جبریل جاروکیش پای ایوانستن  
 حاملان عرش انتظارتن  
 بهرام گردون بهره‌دارتن  
 کلیم کلیمه‌ی<sup>(۵)</sup> وصف توش زانا  
 ۳۶۰ خلیل‌الله مدح تو کردش تکرار  
 یونس که نه بطن حوت خجالات<sup>(۶)</sup> بی  
 اسم لافتی تو آورد اویاد  
 ایوب وو آذاب<sup>(۷)</sup> ایش و درده  
 کرمان طعمه‌خوار گوشت اعضاش بی  
 ۳۶۵ شمس وو شعشی نورش مدارن  
 اسد مایه‌ی اسم اسدالله تن  
 میزان مملو<sup>(۸)</sup> مدح معجزاتن  
 فدای نامت بام شای کوثر ساقی

۱ - س پیش از آن، این بیت را اضافه دارد:

امیر عرب شیر شتاب هی  
 ستاره حیران کچی طاله من

۲ - س: اخلاص بی‌ریا (رک: توضیحات).

۳ - س: مداحاً و مدح تو شا دلشادن؛ سایر نسخ: مقربان مدح توشان دلشادن؛ متن، تصحیح قیاسی.

۴ - حق: کوه  
 ۵ - چنین است در، خان، ک، حق؛ ح، س، ط: ۵: کلمه

۶ - چنین است در، خان، ح، م؛ س: ممات؛ ط: ۵: خجالات

۷ - خان، ح، س: مطابق متن؛ حق: آزار

۸ - چنین است در، ح، م، س، حق، غ؛ ک: محو؛ خان: مملوح.

یدالله قدرت تیر شهاب هی  
 مخلوقات عاجز نه شو ناله من

## بند شانزدهم

|                                            |                                               |
|--------------------------------------------|-----------------------------------------------|
| شهنشای شاهان امیر صفدر                     | امیر صفدر.....                                |
| خواجی هشت بهشت منشی چار دفتر               | ۳۷۰ مالک مالک شجاع داور                       |
| زبده‌ی معجزات ساخته‌ی نقش نور              | یدالله دین سراللهی صبور                       |
| شیر شجاعت معركة‌ی مصاف                     | هل اتی خلعت، لافتی اوصاف                      |
| وارث علوم وصی ولایت                        | ساقی سلسیل دارنده‌ی رایت                      |
| مولای موالی والی والاشان                   | کشنده‌ی قمیس <sup>(۱)</sup> هارون و عمران     |
| واقف اعیان <sup>(۲)</sup> هفت سما و نه طاق | ۳۷۵ سردار سرخیل سلطان آفاق                    |
| ابتدا و آغاز داستانان گشت                  | نگین اعجاز سلیمان نه مشت                      |
| قشام روزی موران و ماران                    | مسموع <sup>(۳)</sup> منطق وحش و طیوران        |
| هام‌راز یوسف حال زان یعقوب                 | مدرس ادريس عذر خوی ایوب                       |
| گوینده‌ی آواز بانگ لاتخف                   | راکب دلدل ذوالفقار نه کف                      |
| وارث علوم وصی <sup>(۵)</sup> مصطفی         | ۳۸۰ نه معراج روان هر لامکان لا <sup>(۴)</sup> |
| میکائیل سامع <sup>(۶)</sup> سینجلیا        | جبریل منادی نادر علیا                         |
| بوی بهشت ژ عطر بی‌متهان <sup>(۷)</sup>     | خازن خوشه‌چین خوان نعماتن                     |
| نه گهواره بیت ازدر پاره‌ت کرد              | فری معجزات بی‌شماره‌ت کرد                     |
| جبریل ژ سما مدحت واناوه                    | سلمانت ژ چنگ اسد ساناوه                       |
| ضربت دای و غار جای بشرالعلم                | ۳۸۵ دروازه‌ی خیبر شکاوی و هم                  |

۱ - چنین است در، ح، خان، حق، ک، غ؛ ط ۵: بن قیس؛ س: قیس

۲ - مطابق، ح، خان، م، ک، غ؛ عیان؛ س: واقف نه اسرار

۳ - چنین است در کلیه نسخ

۴ - با اندک اختلافاتی چنین است در، ح، خان، م، ک، غ؛ ط ۵: س: روان و معراج حی لامکان

۵ - خان، ح: علم

۷ - این بیت در اکثر نسخ تکرار شده است.

۶ - کلیه نسخ: صفحه؛ متن به قیاس از بیت ۵۵۱

عمر و عترت و یک ضرب پیکا  
یا اسدالله باجگیر معراج  
یا قسمت نمای جحیم و جنت  
وو<sup>(۱)</sup> شرافتی اسم کبیرت  
۳۹۰ و پاکی عصمت فاطمه‌ی زهرا  
و نوحه و زاری سیدان پاک  
[نه<sup>(۲)</sup> ای تنگنا باورم و در<sup>(۳)</sup>  
رسول وات صدق یا اسدالله  
عرض عاجزیم و تون احتیاج  
اَنا فتحنا ابواب رحمت  
وو زور بازوی مملکت گبیرت  
واو شهیدان شاه کربلا  
و رای شهیدان گشت غلطان و خاک  
پی حاجتی ذات پاک پیغمبر]

## بند هفدهم

مشکل گشایی.....  
هر جا ناینا تو رهنمایی  
۳۹۵ مولای مدینه قاضی روی محشر  
و حکم معجز فولاد و آوکر  
ارباجی<sup>(۵)</sup> نین دستلات هس  
کی بی نگه داشت چن<sup>(۷)</sup> سال دهی<sup>(۸)</sup> گل  
کی بی پی سایل نیست نه ترازو<sup>(۹)</sup>  
۴۰۰ هانام ها و تو شهسوار هانا  
من عفريت آسا شس دس بَسَم<sup>(۱۰)</sup>  
یا دلدل سوار مشکل گشایی  
دسم دامانت اسداللهی  
کشنده‌ی کفار در کن ژ خیر  
ذوالفقار<sup>(۴)</sup> نه کف خیر خراوکر  
او دس کی بی بنگه‌ی<sup>(۶)</sup> بربر بس  
کی در کن ژ بیخ قلعه‌ی سلاسل  
خیر شکاوا و ضرب بازو  
هنی ژی بیشتر نین توانا  
آمانن دخیل رحم کر و جَسَم

۲ - این بیت در، س، آمده است.

۴ - ط ۳، س: صاحب ذوالفقار

۶ - ح، م، ط ۳: بند

۸ - س: چپه

۹ - مطابق س، ط ۳، حق، ک؛ ح، غ، م: کی بی سایل نیست او نه ترازو

۱۰ - ط ۳، س: بسته م... بسته م

۱ - خان، ح: بو

۳ - س: بر؛ متن تصحیح قیاسی است.

۵ - ط ۳، س: ارباجی

۷ - ط ۲، ط ۳، س: صد

رحم کر و حرمت یکتای بی‌نظیر  
 برس و دادم یا شا دادن داد  
 برس و دادم یا بابای شبر  
 ۴۰۵ برس<sup>(۱)</sup> و دادم یا شا ننگ نین  
 معجز نما نا حساتم زنده کر  
 اسلام گننده‌ی کافران زشت  
 فنادر و گشت بت و بستخانه  
 نصر من الله نقشن نه<sup>(۲)</sup> شانت  
 ۴۱۰ داد و کی بروم و قتم ضرورن  
 هاوار یا علی شیر کردگار  
 ۴۱۵ ز<sup>(۳)</sup> گسرداب کیل برآرم و بر  
 او دس کی بی نه راگه‌ی معراج  
 ز بیت المعمور رسول سرور  
 حاضر بین نه و دم پی ادای نماز  
 کی قامت بسا نماز ادا کرد  
 کی آورد و جا امر سبحانی  
 او دس<sup>(۵)</sup> کی بی نه<sup>(۶)</sup> توی پرده وه  
 کی تناول کرد خوان رضوانی  
 ۴۲۰ لَحْمُكَ لَحْمِي و کی وات رسول  
 معجز او معجز ذات هر او ذاتن  
 دری ز رحمت پریم بکر واز  
 خیلی حسرت من هم گرفتارم

قادر علی کُل شیِ قدیر  
 شو سنگ ز نالهم آمان و فریاد  
 ز چنگ ظالم در آرم او در  
 کس چون غلامت خاطر تنگ نین  
 رواج در و دین پاک پیغمبر  
 ناصر و منصور مولای زور و مشت  
 قاتل الکفار مولای زمانه  
 تمامی کونین ها نه فرمات  
 فریادرس تونی نامت مشهورن  
 معجزه‌ی پریم بکره و کار  
 دادرس تنگی حیدر صفدر  
 ز<sup>(۴)</sup> رسول سندش انگشتر و باج  
 چنی مَلکان تمامی یکسر  
 و امر فرمان دانای بی‌نیاز  
 سدرالمستهاش و نظر آورد  
 عازم بی و پشت پرده‌ی پنهانی  
 نیم سبب ز خوان بهشت برده وه  
 چنی محمد دوست ربانی  
 و کی حلال بی فاطمه‌ی بتول  
 فرد فریادرس باب نجاتن  
 قَسمت و ذات دانای بی‌نیاز  
 گگردش دوران مدی آزارم

۱ - ابیات ۴۰۵ تا ۴۲۳ تنها در ط ۳ و س آمده‌اند.

۲ - س: جه

۳ - س: جه

۴ - ط ۳: ز

۵ - ط ۳، س: دسته؛ متن تصحیح قیاسی است.



## بند هجدهم

حیدر صفدر مرتضای زورمشت  
 شس بن دیوان بد خو بدسرشت  
 شای زورق نشین استاد اخی  
 یک یک و تدبیر<sup>(۳)</sup> باورو<sup>(۴)</sup> و ذکر  
 هل آتی اوصاف لافتی خللات  
 ذات بی موجود تنها و مطلق  
 و معجزه‌ی تو او هم بی عیان  
 علم الهی سخی کرامات  
 پری تو آمان امیر صفدر  
 اردهای عظیم چون کردن قصت  
 فرقت گرت و شس اردهات بن کرد  
 حی ژ هم درّیت پیت ماچان حیدر  
 طلب کردی شیر پی حمل نه بیشه  
 یاوانات و شار شیرت رها کرد  
 سایی آما احسان طلب کرد  
 قنبر چنی شان احسان کردی پیش  
 ویش وست<sup>(۷)</sup> نه دامان خاکپای دل دل  
 آگا ژ<sup>(۸)</sup> معنای حامیم و یاسین<sup>(۹)</sup>

مرتضای زورمشت.....  
 ۴۲۵ کشنده‌ی گوران<sup>(۱)</sup> کافران زشت  
 جیحون کرم سربخش سخی  
 ژ کرامات هرکس کرو<sup>(۲)</sup> فکر  
 نمیو تمام مادام الحیات  
 [هفتصد هزار سال و رجه ما خلق  
 ۴۳۰] اوسا ستاره‌ی شفق نمایان  
 [دل دل چنی سیف فتح سر بساط  
 تمام و یک جا و امر داور  
 نه گهواره بیت پیچا بی دست  
 ژو دمدا دیت ژ مهد بر آورد  
 ۴۳۵ ابتدا نه دم تا و فرق سر  
 دروازه‌ی خیبر کندی ژ ریشه  
 سرتنگ حملت ژ اردها کرد  
 روژی تشریفت و مدینه برد  
 هفت<sup>(۶)</sup> قطار شتر چنی حمل ویش  
 ۴۴۰ قنبر ژو بخشش خوف آورد نه دل  
 [خواننده‌ی کلام مجید مبین

۱ - س: کفار؛ سایر نسخ بجز، م: هلاک؛ متن از «م» با اندک تغییری در ابدال «باء» به «و» به قیاس از بیت ۴۹۲»

۲ - حق، س: کردن

۳ - س: تسبیح

۴ - مطابق خان، ش: ط ۳، س، حق: آوردن؛ ح: ماورو

۵ - ایات ۴۲۹ تا ۴۳۲ در س، و ط ۳، آمده است.

۶ - س: هشت

۷ - چنین است در خان، س، ط ۳؛ ط ۵: بست؛ ش، م: دست؛ ح «دست» یا «وست» (۹)

۸ - س: جه

۹ - ایات ۴۴۱ تا ۴۴۳ در، س، و ط ۳ آمده است.

[اینه چن وقتن چه عرض کم خور  
 [من صبور پیشه ظالم ستمکار  
 او دریای رحمت بشوره گنام  
 ۴۴۵ [ار من عصیانم ترارزوکیشن  
 [من علی الحام<sup>(۲)</sup> پی وقت تنگن  
 [هر کام میلتن و میل رازیم  
 و حاجتی لیل معراج رسول  
 دادرس هر تونی و کی بنام  
 ظلم ظالمان لیم کردن اثر]  
 طاقت پیم نم صاحب ذوالفقار]  
 نداروم طاقت صبوری چن عام<sup>(۱)</sup>]  
 میل مرحمت شای مردان چیشن]  
 شفا م او رحمت شیر یکرنگن]  
 یا موت یا راحت یا سرفرازیم]  
 عرض عاجزیم بکرو قبول  
 غلام گدای تو احسانش لازم

### بند نوزدهم<sup>(۳)</sup>

۴۵۰ ور ژ احیا حی.....  
 علام علوم کس نورده پی  
 استاد جبریل معمار کونین  
 مولود کعبه خانه‌زای خالق  
 ناجی منجنیق خلیل محزون  
 ۴۵۵ پرستار عجز آزار<sup>(۴)</sup> ایوب  
 آگای مراتب لیلة المعراج  
 محرم مضیف پرده‌ی لامکان  
 دس یداللهت ژو روی پرده وه  
 وقتای لواوه شای گردون وقار  
 سابق الوجود ور ژ احیا حی  
 قاسم الارزاق روزی کل شی  
 میر ممالک مولای خاقین  
 علم الاسماء صحیفه‌ی ناطق  
 تنزیل آیه‌ی «قُلْ یا نارُ کون»  
 شافی شفای عین نابینای یعقوب  
 راگیر رسول ستاننده‌ی باج  
 حامی اکل و شرب مصطفای دیان  
 ژو دانه‌ی سیه نصفش برده وه  
 یاوا<sup>(۵)</sup> و مکان مدینه‌ی اطهار

۱ - ابیات ۴۴۴ تا ۴۴۷ با اختلافاتی در بند و شماره ابیات در، س و ط آمده است.

۲ - س و ط ۳: اعلام: متن به قیاس از بیت ۲۴۳ تصحیح شد (=الحاح م).

۳ - این بند در «ح» و «خان» بند آخر یعنی مطابق با بند ۲۳ این مجموعه می‌باشد. در «س» پس از بند «مرتضی زورمشت...» و بعد از بند «مشکل‌گشای...» آمده است. ۴ - س: آزاو

۵ - ح: آوا؛ متن مطابق خان، س، م.

نه سمای هفتم نگین دام و باج  
 پریم آوردن و رسم تعظیم  
 دسی گذر کرد نه روی خوانه‌وه  
 فدات بام رسول مجتбай امجد  
 نه مهد حلقوم حیه پاره کرد  
 دستیون قاپی خیبر شکستن  
 قریب الحضور بزم یزدانی  
 ثناگوی اعجاز بی‌پایان‌توم

۴۶۰ تقریر کرد پریش شرح رای معراج  
 خوانسی ژالوان اطعمه‌ی نعیم  
 دیام ژو پرده‌ی لامکانه‌وه  
 تبسم کردش واتش یا احمد  
 او دسته و خوان تو اشاره کرد<sup>(۱)</sup>  
 ۴۶۵ مگر نزنای او دس چ دستن  
 حقا تو معدن سر سبحانی  
 یا شا من واصف و صف‌شان توم

## بند بیستم

یا سلطان تخت یا شای نجف مال  
 یا محرم راز بینای ذوالجلال  
 یا لافتی سیف الا ذوالفقار  
 یا مولود ایجاد کعبه‌ی معظم  
 یا روح روان عیسی بن مریم  
 یا لافتی سیف الا ذوالفقار  
 یا ناد علی مظهر عجایب  
 یا شیر خدا و دشمن غالب  
 یا لافتی سیف الا ذوالفقار  
 یا شیر خدای جبار و جلیل<sup>(۴)</sup>  
 یا رهنمای رای اخی جبرئیل

یا شای نجف مال.....  
 یا ذات<sup>(۲)</sup> قدرت بی‌مثل و مثال  
 ۴۷۰ روی سلمانن یا علی‌هاوار  
 یا والی نه ملک عرب و عجم  
 یا انوار صلب حضرت آدم  
 یا<sup>(۳)</sup> سردار خیل سید ابرار  
 یا مشکل‌گشای آشکار و غایب  
 ۴۷۵ یا علی عمران بن ابی طالب  
 یا واقف ژ سرکار کردگار  
 [یا رونق نمای بیت‌اللهی خلیل  
 [یا دسگیر دس فگار و ذلیل

۱ - متن؛ مطابق س؛ ط ۲؛ ح، خان، م (با اختلافاتی در حرف اضافه): او دسته نه عین تو گهواره کرد.

۲ - چنین است در، خان، م، حق، ک، ط ۳؛ س، ط ۱، ط ۵؛ ید

۳ - «یا» مطابق «م» اضافه شده است؛ سایر نسخ ندارند.

۴ - ابیات ۴۷۷ تا ۴۷۹ از «س» اضافه شده است.

|                                           |                                           |
|-------------------------------------------|-------------------------------------------|
| یا لافتی سیف الا ذوالفقار                 | جبرئیل و وصف تو کردش تکرار                |
| یا عفريت رها و اشاره کر                   | ۴۸۰ یا مری بن قیس و دو پاره کر            |
| یا میلان <sup>(۱)</sup> خیر و هزاره کر    | یا نه گهواره اژدر پاره کر                 |
| یا لافتی سیف الا ذوالفقار                 | یا برآرنده‌ی دمار ژ کفار                  |
| یا مظلوم ژ چنگ ظالم رها کر                | یا دیوان‌نمای <sup>(۲)</sup> باز و کبوتر  |
| یا رواج کرده‌ی دین پیغمبر                 | یا عالم علم عالم سراسر                    |
| یا لافتی سیف الا ذوالفقار                 | ۴۸۵ یا وصی رسول سر خیل ابرار              |
| یا ذات بی‌عیب سرّ نزاناکس                 | یا پنا‌ی مخلوق دس بالادس                  |
| یا دسگیر دس بیچاره و بی‌کس                | یا نه ارجنه فریای سلمان رس                |
| یا لافتی سیف الا ذوالفقار                 | یا کاشف سرّ محرم اسرار                    |
| یا عزیز کرده‌ی جهان آفرید                 | یا ناطق نطق کلام مجید                     |
| خالق پی نصرت و تو دا کلید                 | ۴۹۰ و باطن قدیم و ظاهر جدید               |
| یا لافتی سیف الا ذوالفقار                 | کننده‌ی تقسیم نعیم چنی نار <sup>(۳)</sup> |
| یا شیر شجاع سرکن ژ بُوران                 | یا قاتل کفر <sup>(۴)</sup> کشنده‌ی گُوران |
| یا سالار دین پنا‌ی اصحابان                | یا نصرت قرین شاهان نه میدان               |
| یا لافتی سیف الا ذوالفقار                 | یا قشمش نام حیدر کرار                     |
| یا رواج دین الله اکبر                     | ۴۹۵ یا زور بازوی سید سرور                 |
| یا صاحب سیف <sup>(۵)</sup> دلدل و قنبر    | یا پنا‌ی مخلوق بعد ژ پیغمبر               |
| یا لافتی سیف الا ذوالفقار                 | یا بخشاینده‌ی قنبر و قطار                 |
| یا ساقی کوثر شهنشای کونین                 | یا زوج بتول باب‌الحسنین                   |
| یا قاتل کفر <sup>(۶)</sup> روی بدر و حنین | یا وارث علم علوم ثقلین                    |
| یا لافتی سیف الا ذوالفقار                 | ۵۰۰ یا مکان جود کرم بی‌شمار               |

۱ - چنین است درح، م، خان، ط ۳، ک؛ حق؛ میدان؛ غ؛ سیلان؛ س؛ یا بلال خیر و مناره بر

۲ - س، ط ۲، حق؛ یا قاضی دیوان

۳ - مطابق ط ۳؛ خان، ح، ک؛ کننده‌ی تقسیم نعیم و اشار؛ س؛ یا قسیم رزق صغار و کبار

۴ - س؛ یا شاه شجاع؛ ح؛ مطابق متن؛ سایر نسخ؛ یا قاتل قتل (ط ۳، ط ۵، خان، م، ک، غ)

۵ - مطابق س؛ سایر نسخ؛ تیغ

۶ - ح، م، خان، ک؛ یا قاتل قتل؛ س؛ قاتل کفار؛ ط ۱؛ یا قاتل کفار؛ متن به قیاس از بیت ۴۹۲ تصحیح شد.

یا علی من سخت درمنده کارم  
میل کرم کرم ای کرم دارم  
ار صد روسیا صد عصیان بارم  
[تف واو رنجه بو من پی او بردم  
۵۰۵] خدمت و ناکس چو داره بیده  
ژ دس شهbaz سرهنگ سالار  
طلاپوش هانا وقت تنگمن  
[دامان<sup>(۴)</sup> خلقان مگیروم و چنگ  
همنی التجام و کس نمندن  
۵۱۰] پسنای التجام نمندن و کس  
غیر ژ تو یا شافریادرس نین  
دشووارتر نین ژ قاپی خییر  
هانا صد هانا برس و هانام

سر طوق زنجیر مدی آزارم  
حسن خان بازن من چون شکارم<sup>(۱)</sup>  
من و لطف تو امیدوارم  
ابله بیم باور و ناکس کردم  
باغبان بید هر ناامیده  
بسانموه یا علی هاوار  
برس و هانام شوه زنگمن<sup>(۳)</sup>  
شوان ژ ناله گشت آمان و تنگ  
داد و خلق بردن آبروم سندن  
مشهورن چرخ خداوند فرس  
کس علاج نمای کار کس نین  
یا غوث الغالب یا ساقی کوثر  
نمن طاقت تاب و توانام

## بند بیست و یکم

عالی مکان هی .....  
۵۱۵ والی ولایت شای والاشان هی  
واقف حضور پروردگار هی  
هی مکان بالای عرش برین هی

هی علی اعلاهی عالی مکان هی  
وکیل مطلق سرّ غیب زان هی  
حجت یزدان<sup>(۵)</sup> کبر الکبار<sup>(۶)</sup> هی  
علم الاسماء علم الیقین هی<sup>(۷)</sup>

۱ - ح، خان، ک و بعضی نسخ دیگر پس از بیت ۵۰۲ این بیت را اضافه دارند:

یا لافنی سیف الا ذوالفسار

رای جارم مسدود نین جای هاوار

۳ - س: پرده لیلای شوه زنگمن؛ خان: برس و دایم

۲ - ابیات ۵۰۴ و ۵۰۵ در س آمده است.

۴ - ۵۰۸ تا ۵۱۰ در س آمده است.

۵ - ح، خان، ک، ط ۱، ط ۲، م: حجت البرهان؛ ط ۳، س: حجت یزدان؛ ضبط دقیق این ترکیب مشخص نیست. متن از، س، ط ۳، انتخاب شده است.

۶ - س، ط ۳: جمع ایرار؛ سایر نسخ: مطابق متن

۷ - متن مطابق با، ح، خان، ط ۱، ط ۲، غ؛ ط ۳: هی مکان سایه عرش برین هی؛ س: اسکان پایه ی عرش زمین هی

[هی عالم علم سلونی زان هی  
 هی شیر غران راگهی معراج هی<sup>(۱)</sup>  
 ۵۲۰ داماد بن عم زوج بتول هی  
 هی شیر یزدان شجاعت تاب<sup>(۲)</sup> هی  
 حاکم محکم حبل‌المتین هی  
 هی و عاصیان ضرب<sup>(۳)</sup> ضارب هی  
 هی حلال حل مشکلاتان هی  
 ۵۲۵ هی شفادر کل بیماران هی  
 هی گشت گمراهان حق‌شناس کر هی  
 هی و حاجتی آل<sup>(۵)</sup> اسیرت  
 و زاهدی زهد زین العبادت  
 و زهد باقر و صدق صادق  
 ۵۳۰ و امام موسی شمع فانوست  
 و تقی نقی ژ هر عیب<sup>(۶)</sup> بریت  
 و مهدی هادی مولائی دین پناات  
 الوعده یاشا دردم دوا کر  
 باعث ایجاد کون و مکان هی  
 هی ستاندهئی نگین و باج هی  
 هی آگا ژ کار خدا و رسول هی  
 ناصر و منصور نصرت مآب هی  
 هی عمدهی عماد عمود دین هی  
 شارق‌المشرق و المغارب هی  
 هی قاضی نجات<sup>(۴)</sup> محالاتان هی  
 هی هی عارفان ذات ناسان هی  
 هی سلمان ژ چنگ شیر خلاص کر هی  
 وو دو گوشواره‌ی عرش کبیرت  
 و طول رکوع سجدهی سجدات  
 شافی شفاعت حکیم حاذق  
 و هشتم امام غریب طوست  
 و جود و سخای حسن عسکریت  
 و شای شهیدان دشت کربلات  
 مقضی المرام حاجت روا کر

## بند بیست و دوم

معجز<sup>(۷)</sup> بی‌پایان .....  
 ۵۳۵ یا نقش زینت آیه‌ی کلامان  
 یا معجز نمای معجز بی‌پایان  
 یا شهشای دین آمان صدآمان

۱ - متن از ط ۱، س؛ خان، ک، م؛ هی با جبرئیل راهی معراج هی  
 ۲ - چنین است در اکثر نسخ؛ س؛ باب؛ ط ۱، ط ۲؛ بار ۳ - س؛ ضربت  
 ۴ - چنین است در کلیه نسخ ۵ - س؛ اهل  
 ۶ - س؛ غایب؛ سایر نسخ؛ غایب؛ متن به قیاس بیت ۱۷۵ تصحیح شد.  
 ۷ - ط ۲؛ موجز بی سامان

|                                         |                                               |
|-----------------------------------------|-----------------------------------------------|
| وکیل کونین کهای کاینات                  | یا ید خدا سرالهی ذات                          |
| یا شهشای دین آمان صدآمان                | چین <sup>(۱)</sup> ژ بارم ظلم بی سامان        |
| یا منصور دین یا ناجی نجات               | یا کعبه‌ی مقصود یا قبله‌ی حاجات               |
| یا شهشای دین آمان صدآمان                | یا دس بالای دس نام بالای نامان <sup>(۲)</sup> |
| یا قاپی خیر قیمة قیمة کر                | یا مری بن قیس و دو نیمه کر                    |
| یا شهشای دین آمان صدآمان                | یا کام‌دهنده‌ی جمله ناکامان                   |
| ژ لطف عامت باورم و ویر                  | یا خلیفه‌ی حق روی خم غدیر                     |
| یا شهشای دین آمان صدآمان                | یا خاص‌تر ژ کل خاصان و عامان                  |
| دیگر التجا و امید و کیمین               | تا شاهی وینه‌ی تو آقای ویمین                  |
| یا شهشای دین آمان صدآمان <sup>(۳)</sup> | غیر ژ تو و کی بوم دس و دامان                  |

## بند بیست و سوم

|                          |                                 |
|--------------------------|---------------------------------|
| هانای شہسوار در کن ژ خیر | در کن <sup>(۴)</sup> ژ خیر..... |
| دخیلن ساقی سرچشمه‌ی کوثر | آمانن امیر کشنده‌ی عتتر         |
| یا دلدل سوار دیوبن دوران | فرد فریادرس ارجنه‌ی سلمان       |
| دیدم دیده‌بان رای نجاتن  | چم چم‌رای معجزاتن               |

۱ - مطابق خان، ط ۲؛ م، ح، ک: چنی؛ س: بین

۲ - اغلب نسخ: یا دست بالای گشت بالادستان؛ متن از ط ۲

۳ - در «س» پس از این، ابیاتی آمده است که غیر از آن که مست هستند از نظر قافیه با این شعر که نوعی تسمیط در آنها رعایت شده، همخوانی ندارند؛ از جمله:

و معجزات ژ غم رهام کر  
یا رهنمای راه گم کرده راهان  
یا جان جانان ارای جان جان

یا منتهای تن رای معراج طی کر  
یا آقای قنبر پادشاه شاهان  
یا بخشاینده عاصی گناهان

ط ۲، نیز ابیات و مصراعهایی اضافه دارد، از جمله:

یا شنطیا نام یا شجاع دین

بنا آل عبا یا آل یاسین....

۴ - چنین است در، ح، خان، م، ک؛ ط ۲: در کند خیر؛ ط ۱، ۵، س: کننده‌ی خیر

- ۵۵۰ خازن خوشه‌چین خوان نعماتن  
جبریل منادی نادِ علیاً  
طاها طرح وصف طره‌ی تاجتن  
علم لَدُنْی ثبت سینه‌تن  
خورشید ژ لمعه‌ی نور پاکتن  
۵۵۵ و شش جهت دا تو هشیارنی  
نباتات ژ بطن خاکِ آوِپا میو<sup>(۲)</sup>  
تیغ تو ژ ابر ظفر دادن آب  
دس بداللهت چی و ذوالفقار  
معلومن نامت فتح خیرین  
۵۶۰ بسم‌الله و اسم بسم‌اللهی عظیم  
ونجات ذات بی‌همتای بی‌چون  
یا رب و حرمت صاحب حرمتان  
و پاک‌کی دامن خاتون محشر  
لاله و التجام بکری قبول
- بوی بهشت ژ عطر بی‌متهاتن<sup>(۱)</sup>  
میکائیل سامع سَیْنَجَلِیاً  
لطف حق حامی رای معراجتن  
ثابت نه سینه‌ی بی‌قرینه‌تن  
سحاب صرعی صوت سهیما کتن  
نه سما و سمک خبردارنی  
ابتدا و مدح تو گویا میو  
ژ و بوت، پیت ما چان شای نصرت مآب<sup>(۳)</sup>  
جوی خون جاری کرد ژ لاشه‌ی کفار  
اعجازت مملوک<sup>(۴)</sup> بنگه‌ی بربرین  
وعفو الطاف کارخانه‌ی کریم  
و حق آیه‌ی «قل یا نارُ کون»  
و تقوی و طریق طاهرطیتان  
و پنج فخر آل عبای پیغمبر  
وو دوازده امام جادار رسول<sup>(۵)</sup>

## بند بیست و چهارم

- ۵۶۵ ختم کلامن.....  
جه<sup>(۶)</sup> غلامی تو دی تبرامن  
خدا و ستاران<sup>(۷)</sup> چنی لاله‌من
- و ذات قسَم ختم کلامن  
قبول ستم رای تولامن  
عریضه‌ی شکات<sup>(۸)</sup> موج ناله‌من<sup>(۹)</sup>

۱ - این بیت در بندهای پیش نیز آمده است. ۲ - چنین است در، ح، خان، ک؛ ط ۱، ط ۲، س؛ رویا

۳ - چنین است در، ح، خان؛ س و ط ۱: ژو بابت ماچن شای نصرت مآب؛ ط ۲: ژ و بی بیت ماچن شای نصرت مآب

۴ - در کلیه نسخ چنین است. ۵ - این بیت در، س، آمده است.

۶ - ظاهراً به قیاس بندهای پیش «ژ» صحیح است. ۷ - چنین است در «س»؛ معنی مبهم است.

۸ - کلمه ابهام دارد.



بیدار هر خدا و جسم زار من  
 او آگما و حال پشیویای من  
 ۵۷۰ نه جبری مذهب نه اختیاریم  
 ار فکر تفویض ساتی مکرم  
 عدل خدایت لازم الاجرا  
 پناهی دروازه‌ی شار علم برد  
 امامت ارای ایمنم قبولن  
 ۵۷۵ تا شارای امرت علی الدوام بو  
 و تو باورو فریاد مظلوم  
 ولی آقای من ناله‌ی من نشفت  
 هاوار و درگاش و چندین شیوه  
 کردم و تعداد آیات بی‌غش  
 ۵۸۰ شش هزار آهیش نه درون کیشام  
 نیمه‌ی حلقه‌ی دام زنجیر دستم  
 تا دو نیمه کی کند و زنجیرم  
 ناله‌م ار و پای کوسار بکردا  
 ولی تو خالق جماد و نبات  
 ۵۸۵ ایتر آدابم کافین کسافی  
 حیات و ممات ارپی امام هس  
 بسوزم و سوز ناله‌ی درد ویم  
 اگر انکار اعجازت بکم  
 بلیسه‌ی عصیان نه فرقم سرکرد  
 ۵۹۰ دسم ژ دنیا و ماسوا بریاس  
 ای آقای قنبر هی داد هی بیداد  
 وینه‌ی بایه‌قوش هر رورو رومن  
 یا تونیج<sup>(۱)</sup> چون من آخر کارتن

او قادر من صید معدوم دژمن  
 نگارنده‌ی بخت پست و سیای من  
 و عدلت بستن امیدواریم  
 پناو درگات چنی مبردم  
 کار ظلم جه تو فعل ناروا  
 هاوار و خاتم رسولم آورد  
 ریشه‌ی اعتقاد اصل و اصولن  
 صاحب الامری صاحب زمام بو  
 هانای بی‌کسان طاله‌سیای شوم  
 کوس گفته‌ی من هفتاد کوشش کفت  
 تکرار ابیات چون بیت لیوه  
 یعنی ششصد بیت چنی شصت و شش  
 شاید رحمت بای و بخت سیام  
 بیست و سه بند عجز و درگاش بستم  
 یا رستگار بوم یا تا بمیرم  
 و جمادی ویش جوابم مدا  
 پی آزادی من جوابت نهات  
 حیاتم ستن رای بی‌انصافی  
 تا ختمم ببو و ختم ققش  
 منجیق بستن چون خلیل پریم  
 پس ای گشت رجاء و چه جا بوم  
 نه رای اطاعت خداوندیم برد  
 لباس حیای حیاتم دریاس  
 چو نچم و رای عقیده‌ی شداد  
 یا کریم کریم یا هو یا هومن  
 ناشنویبی، رای هاوارتن

- وی گشت ناله‌وه ار ناامید بوم  
 ۵۹۵ خو ناامیدی کفرن نه درگات  
 هیچکس نمندن تا بروم نیاز  
 یاشا باز عرش ارض و سماوات  
 ار تو نرسی و فریای غلام  
 کی بو و کاوه‌ی ای فریدونه<sup>(۲)</sup>  
 ۶۰۰ ارو خشم و قین پرخاشم کردن  
 نازکیش غلام ار خواجه نبون  
 دس پیچ دامان خاتون محشر  
 دلسوز و رهبر زمره‌ی عاشقان  
 و سپهسالار بی دست حسین  
 ۶۰۵ لطفی و جسته‌ی خسته‌ی بستم کر  
 نیمی ژ ظلمت مسا ویردن  
 ار نجات مدی واده‌ی وختش<sup>(۳)</sup>  
 اگر بیدار بو حیاتم بریاس  
 فدای اعجازت زنجیر بی و آو  
 ۶۱۰ فدای نامت بام شیر لافتی
- جارو مکران حجره‌ی آبروم  
 جای هانای بی‌کس روی روژ نهات  
 باز و درگای تو مگیلوم و باز  
 یا بابوی<sup>(۱)</sup> سقای لب‌تشنه‌ی فرات  
 غلام درمنده‌ی ضحاک ایام  
 چندی نه زنجیر ظالم ز بونه  
 نازم و آقای قنبر سپردن  
 پس غلام کامن اجر خواجه کون  
 اثبات آیه‌ی سوره‌ی الکوتر  
 چم و رای ظهور امام زمان  
 خورشید حجاز ثانی الاثنین  
 ژ گجیاو هون عبودت در آور  
 هاوار یا علی واده‌ی نبردن  
 ظالم نه بستر خواب سختن  
 زنگ بدنامی غلامت زریاس  
 نگهبان شوم چم نیا نه خاو<sup>(۴)</sup>  
 دروازه‌ی زندان بی‌صدا گشا<sup>(۵)</sup>

## باویال (۱)

- و باویال دیم.....  
 حاواس پریشان حالش حالحال دیم  
 سر قله‌ی کاوان و سیاتم دیم
- او رو و اوویلا و باویال دیم  
 سر تا برگش سیا زخال دیم  
 درختان ژ خم چو چوگان چم دیم

۱ - (ر.ک: توضیحات).

۲ - س: فریدون... زبون

۳ - س: وختش؛ به اعتبار قافیه بعد، بدیهی است «وخت» درست است کما اینکه این گونه هم تلفظ می‌شود.

۴ - از پاورقی «س» به نقل از «ش»

۵ - از پاورقی «س» به نقل از «ت»

داران درختان کلاغی پوش دیم  
 ۶۱۵ کپو واو شین<sup>(۲)</sup> گال گرمه وه  
 من و باو یال عهدمان کردن  
 کپو کم دماخ بلبل خاموش دیم<sup>(۱)</sup>  
 چمان مرده ی داشت و رو ترمه وه  
 من خم و او تم تا روژ مردن

□

روله به آئار شکارگاهته [ن]  
 ارا چو جارار دیارت نین  
 [گل و بانم کن گل و بانت دیم  
 ۶۲۰ گلی ژکلان مخواس<sup>(۴)</sup> مزگانی  
 بی تو چو<sup>(۵)</sup> ماهی افتاده ی خاکم  
 روله ژ هجرت افسرده گیانم  
 مقراض مرگت تیژبالم کنن  
 شو خامو شریک تاف تیژاو [ن]  
 ۶۲۵ شو تار و روژ تار هردگ<sup>(۷)</sup> تار و من  
 چو صید زده ی تیر گرفتار و من  
 کنراس چاکچاکی یخه<sup>(۸)</sup> دریامه  
 فدای گالاگال راوچیان بام  
 فدای مکنزی آتشارت بام  
 ۶۳۰ مکنزیت ساخته ی دس حسن بی<sup>(۹)</sup>  
 به جاگی کلرم شون راهته [ن]  
 مر گلکو و بان مزارت بین  
 ای دنیا و کام دژمنانت دیم<sup>(۳)</sup>  
 احمد خان مردن و نوجوانی  
 برگم پلاسن جامه چاکچاکم  
 جز رو روگویا نین زوانم  
 شور و شوق و ذوق زنگانیم سنن  
 یا حباب نه روژیژه گرداو [ن]<sup>(۶)</sup>  
 دل چو تافه ی آو بیقرار و من  
 چو وی نه رو آو لرزان کار و من  
 چو صید زخمی ژ گل بریامه  
 شل و پل کفته ی آهوانت بام  
 بزم بی همال روژ شکارت بام  
 چوماخ نورعلی کریم پسن بی

□

۱ - در شعر «باو یال (۲)» این بیت چنین آمده است:

داران درختان کل سیابوش بو

کپو بد دماخ بلبل میهوش بو

۲ - غ: شیون؛ متن مطابق آن چه امروزه در میان زنان مویه گر ایلام رواج دارد، تصحیح شد.

۳ - این بیت از روایت های شفاهی به متن افزوده شد. ۴ - غ: مخواست

۵ - غ: چی

۶ - غ: تیژاوه... گرداوه؛ ص (=روایت محی الدین صالحی): آو لیژاوه

۷ - «غ» چنین ضبط کرده است؛ احتمال می دهیم با توجه به تفاوت سبک شعر، این واژه در اصل «هر دو» بوده باشد.

۸ - ص: سینه

۹ - «غ» چنین است؛ احتمال می دهیم در اصل «بو bō» بوده است.

|                                                       |                                                             |
|-------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------|
| هائای هامدلان <sup>(۱)</sup> زامم کارین               | الامان دردم نادیارین                                        |
| زامم کارین کار چین ژ دس                               | مینای شکسته‌م نمبو <sup>(۲)</sup> پیوس                      |
| شو و پزاره روژ و هولمه [ن]                            | چو سره‌ی آسیاؤ دوما <sup>(۳)</sup> دولمه [ن] <sup>(۴)</sup> |
| [هرچگه مَیم دلالت و دل                                | دی دلالت <sup>(۵)</sup> هوج نیه کم حاصل]                    |
| ۶۳۵ [هرچگه مَیم هور و فامه‌وه                         | نیشته‌جا نیه‌ن دل و لامه‌وه]                                |
| [خیال پرگنه‌ی دل ترف توئم                             | چو فرهای شهید پای بیستونم]                                  |
| [خیالان سنن ژ دیدم خاوان                              | شوان گوش مَیم و تافه‌ی آوان]                                |
| [خیم و خوصگت بق و پزارم                               | بق و ایش سخت کفت نه گلارم]                                  |
| عاجز وینه‌ی مرخ شکسته بالم                            | ملان کوان ملول ژ حالم                                       |
| ۶۴۰ فلک و فیکه‌ی پایام کردن                           | شوگارم شومه [ن] نازارم مردن                                 |
| خم خورا کمه [ن] خم خلانمه [ن]                         | یه آخر سلات روژ نهاتمه [ن]                                  |
| بیان <sup>(۶)</sup> بنورن <sup>(۷)</sup> وی زاریمه‌وه | وی کوس کفته‌ی دیاریمه‌وه                                    |
| وینه‌ی سرسوز کلاوه کنه                                | پر پوم ژ دور گولاولان منه <sup>(۸)</sup>                    |
| دوه‌ی <sup>(۹)</sup> درونم کوان تم کردن               | دلم خاپوره [ن] شادیم رم کردن                                |
| ۶۴۵ آلوده‌ی دردم شکسته بالم                           | مدام پشیوم دایم حالالم                                      |
| شرط بو بپوشم جامه‌ی قطرانی                            | چو مجنون پتم سر نه ویرانی                                   |
| شرط بو خوراکم و لخته‌ی خون کم                         | و ناخن سینم چو بیستون کم                                    |

۱- ص: هامسران

۲- ص: نمبو

۳- غ: دما

۴- پس از این بیت در «غ» آمده است:

هر چن مدرم دلالت ژ دل

دل‌ها و خطر چی لانه‌ی بلبل

نظر به خلل ضبط و عدم امکان تصحیح، جهت حفظ یک‌دستی شعر به باورقی منتقل شد.

۵- در مورد تلفظ «و» در کلمات هوج، هور، تونم، بیستونم و بو رجوع شود به باورقی مربوط به بیت ۶۶۴

۶- در، غ، «بورن» آمده است. اما این کلمه که لکی است در کردی ایلام و کرمانشاه؛ یعنی، کلهری و فیلی رایج نیست گر چه در پاره‌ای از متون شعری قدیمی چون «کنز العرفان» صید صالح ماهید شتی سابقه دارد. ضبط این واژه مطابق روایت مشهور آن در ایلام است. روایت دیگر از این کلمه: بیون (bayun)

۷- غ: بگریون؛ متن مطابق آن چه در ایلام معروف است، تصحیح شد.

۸- غ: من وینه‌ی سر سوز کلاوه کنه پر پوت ار دور گولاولان منه

۹- غ: دویه؛ «و» در این واژه را باید به صورت «ö» تلفظ کرد که مصونی مدغم از «ی» و «و» است.

شو تا سو قوقوی بایه قوشان کم  
ای برگه کفن روژ مرگم بو  
نمینی ژ گوشت غیر له سخانم  
شعارم افغان بیقراری بو  
تا باچان غلام احمدش مردن

شرط بو<sup>(۱)</sup> اندامم پلاس نشان کم  
تا روژ مردن سیا برگم بو  
۶۵۰ او روژه موران سرکن و گیانم  
شوگار تا و روژ کارم زاری بو  
بنورن خلقان رخسارم زردن

□

زید هر او زیده [ن] لیش نین یاران  
زنگانیم بین و بار گردن  
تا بوگه رنگوس یقه و دامانم  
وی درد گگران ورمگسردوه  
سر یتم او بان سان سردوه  
شوان تییریک بی چراخه وه  
زره ی خاک بیل دینم بکه ی کور  
هامدمان بیان نزانن من کیم  
مردن بهتره ژ زوخواو خوردن  
نه ری نازاران کژ و پیلان بو  
نزیك و نجف داخل و نوربو<sup>(۴)</sup>  
و جاگه ی مچم کس کس موینه [ن]  
نه یار نه دیار نه شته ی دنگه [ن]

چاوم کفت او زید مینگه ی<sup>(۲)</sup> هر جاران  
دنگ دوس نین مرخ دل مردن  
۶۵۵ بیلابتکی زوځ ژ چاوانم  
بیلا بمرم هر وی دردوه  
[بیلا بمرم هر وی دردوه<sup>(۳)</sup>]  
[بیلا بمرم هر وی داخه وه]  
[بیلا بمرم ونم بچو زور]  
۶۶۰ [بیلا بمرم بیاوان بوجیم]  
بیلا بمرم راضیم و مردن  
[بیلا قورگم نه ری خیلان بو]  
[بیلا قورگم ژه قوریل دؤربو]  
عزراییل و قرار<sup>(۵)</sup> گیانم شرینه [ن]  
۶۶۵ سراش تاریکه [ن] گذرگاش تنگه [ن]

۱ - در «غ» این واژه نیامده است، ظاهراً غلط چاپی بوده است.

۲ - غ: میگه؛ چنان که در متن آمده است ضبط درست آن «مینگه *miṅga*» است با این توضیح که صامت‌های «ن» و «گ» در هم ادغام می‌شوند و مجموعاً صامتی ترکیبی تشکیل می‌دهند.

۳ - ابیات ۶۵۰ تا ۶۵۴ برگرفته از ادبیات فولکلوریک و مویه‌های زنان ایلامی است و در «غ» نیامده است.

۴ - به احتمال زیاد این ابیات نیز از مجموعه باوئال هستند:

شا کامی دانه وه تییر خارم  
هم توهن وه بهخت سیای ویم واران  
نیشتهر دای نه بان زام به یوه سه م

- هآمده مه بیل هاتن تهو سر لارم  
- قاومه بیل براگه بیل چو بکه م یاران  
- خودا چه خواسی ژه حال و جه سه م

۵ - غ: یواش؛ متن مطابق آن چه در ایلام معروف است.

## ❧ باویال (۲) ❧

«و باویال دیم.....»

امروژ کو خم کو زخال دیم  
مرخان مرده موکل وحشیان دیم  
یه چ زمزمه و عزاداریته [ن]  
یه ی نوچه و نوتول صاحب ششخانی...

□

ای کاو ژ او کاو دنگ مَته وه  
جای نشات وکل سو ایوارشه [ن]  
کله ی کل دی داکله مناره [ن]

□

نیشتم نه سای بیراخت روله

□

خلکان بنیش نه خاک سیا  
کو نشاقنی سو نه نسا ران  
ژ اول کتوره وهار نجوشی  
شای چتو کیخسرو نیشی او تخت  
بلبل نسخونی نغمه ی وهاران  
داران درختان کل سیاپوش بو  
چتونا بیخمن خوزو و خوتان  
سای نه دیده م بۆ چتو سول نه رتو حوض  
سولم الکنا من مام بی سایه  
نوتول تمامم کنی ژریشه<sup>(۲)</sup>

امروژ واویلا و باویال دیم  
داران نه تکلیف سنگ نه فغان دیم  
پرسیم باویال یه چ زاریته [ن]  
باویال پری یه ی نوجوانی

۶۷۰ رمه ی ماردمی ژی درونه وه  
یه جای تلارگاؤ جای شکارشه [ن]  
شون تلارگائی میرزام دیاره [ن]

یه من مردم ژ داخت روله

۶۷۵ واران موارو سونز نکه ی گیا  
واران موارو شونمه داران  
کاو ان گترته چین قلم نپوشی  
کورپه کناچان نرسن و بخت  
کپو نیشی او تل داران  
کپو بددماخ بلبل میهوش بو  
۶۸۰ برزان بلینان داران درختان  
نوتول نامی پی ویم کردم سهوز  
فلک هات برده ی و نَوَویه<sup>(۱)</sup>  
ستون یاتم تاشا و تیشه

۱ - در این شعر تنها پاره‌ای از حروف اضافه که به صورت «د» یا «له» بود به پیروی از ویژگی سبکی شاعر به «ژ» و «نه» برگردانده شد.

۲ - مرحوم منصور الفتی این بیت را چنین روایت کرده است:

## غربت

۶۸۵ راهی و رحمت لایزال بتوای  
 چشمه‌ی هانی سونز سرویشه و میان  
 بنیشتای واو برج سرچشمه‌ی هانی  
 بنوشیای ژو آو پاک و زلاله  
 سیر بکردام نه خاک گرمسیر زمین  
 ۶۹۰ جول جولانگ و جاهلی دیم  
 [یافته سراوناز سواوارمه‌ن]  
 برزی بلوان شوخی نور کو  
 گردش فلک سامانم کنن  
 مفلس و بدبخت ستاره لیلیم  
 ۶۹۵ مسکین و غمگین وینه‌ی غمباران  
 مگیلوم نه دور کوچه و بازاران  
 یاران چو طلا ژ خم قال بتوای  
 یان وارد و زید باوایال بتوای  
 کفت نه خیالم وینه‌ی بیماران  
 فارغ بکردای زمانه‌ی فانی  
 ژو سرچشمه و حوض کوثر مثاله  
 جول جولان شون مال جمین  
 جول پابرجا مین آواره بیم  
 مخمل کو ماوای بدقارمه‌ن]  
 چوتم دیارن رو و یانهم رو<sup>(۱)</sup>  
 هوام و هوس جارن نمین  
 مدام چون انجمن نه گشت و گیلیم  
 درمنه و بی‌کس نه گوشه‌ی شاران  
 بلکم یاری کی طالم چو جارن

□

←

سهول بی‌وايه چگ من مام بی‌سايه

فهلک به‌ردشه‌ی وه نه‌وه‌وايه

متن مطابق روایت آقای رحیم بساطی.

۱ - پس از ابیات ۶۸۲، بعضی از روایان این ابیات را نیز روایت می‌کردند:

قاج شنچیر قولی ویش درون

برزی بلوان رکبیه و لوزن

پری طاله‌ی مین ژ نور سریشه

چون وراپورم قله‌ی مانیشه

توضیح: «بلوان»، رکبیه و «لوزن» کوههای زادگاه شاعرند و «شنچیر» (= شاه نجیر)، «ویش درون» و «مانیشت» از کوههای معروف حوالی ایلامند.

مفهوم ابیات فوق چنین است: ... [آرزومند] کوههای بلوان، رکبیه، لوزن، ارتفاع شنچیر و ژرفای ویش درون [هستم].

کوه مانشت در روبروی من است، و این دلالت بر نیکبختی من دارد.

[غریب نه‌شاران اگر و شا بو  
[سپای ژ سپای شا جمشیر نو کم

□

هم‌راز ترکان نـزان زوانم ۷۰۰ آواره‌ی وطن خیال‌پرگنه  
دورم<sup>(۱)</sup> ژ یـاران هامکلامانم  
خیالان خـاوان ژ دیدم سـنه  
روژی کـ مـچو بـیشتر خـمینم  
عاصی مینت<sup>(۲)</sup> بار سـرسری سـر سام  
دسم دامانت یـا آقـای قـنبر  
طاله‌ی بخت ویم هانه کمینم  
هر چن من بنده‌ی کمین‌ی کم فام  
آواره و پشیو<sup>(۳)</sup> سودام هانه سر

□

هی دو یک هـاورد دومیره‌ی نردم ۷۰۵ صد لعنت وی بخت سیای تار من  
هی نصیو و خاک مخالفم بردم<sup>(۴)</sup>  
وی محرومی سیر نوبهار من  
نشـنفتیم و لـوت انـارانه‌وه  
قـاقله‌ی کـوکان و دارانه‌وه  
دیده<sup>(۵)</sup> چه زرتن هامدمان گشت بزم  
هی آرزومند کاو مانت بزم  
نـنیشـتیم او بان دره‌ی اودالان  
نـنیشـتیم او بان دیزه کمردا  
پی دین طفلان همزوان ویم ۷۱۰

□

بـچـیـام او سـر ایل پـرگنه  
تـاگر آوازه‌م پخش بتـا نه عام  
قوم و اقروای جور ژ جاکنه  
هاته جاگه‌ی ویش هاتوه غلام

۱ - کلیه نسخ خطی مناجات‌نامه: دیری؛ کلیه روایت‌های شفاهی: دورم (dörem).

۲ - متن از خان؛ سایر نسخ: محنت

۳ - آقای اسماعیل ططری این کلمه را «پشتکوه» خوانده است (سخنرانی در کنگره بزرگداشت غلام‌رضا ارکوازی، ایلام، ۱۳۸۳).

۴ - ابیات ۶۹۵ تا ۷۰۱ را آقای ططری روایت کرده است (در همان جا).

۵ - آقای ططری: دیده‌م



## ❧ زلیخام شوران ❧

- یهی روژ حوری دیم حوریزای حوران  
 شانهی شیرماهی محکم گرت نه چنگ  
 ۷۱۵ داواداو ماورد و طغرای چین دا  
 صف صف چو<sup>(۲)</sup> سر سان سپای سرداران  
 هر ژ حقعی فم تا و باخچهی<sup>(۴)</sup> بی  
 نم دا و عرق نعناء ماءالورد  
 عود قماری<sup>(۵)</sup> عبیر و عنبر  
 ۷۲۰ شن و خمیلیان ریحان نمون دا  
 هنی ارادهی آیینه و جام کرد  
 دو شهمار نه تیپ سپای حی دستور  
 دم ژ شهماران شا<sup>(۹)</sup> ضحاک مدا  
 هبی هی ژ اجحاف<sup>(۱۰)</sup> ای حیتارانه  
 ۷۲۵ ژای سان سپای درهم جوشانه  
 زلهی کس نین<sup>(۱۲)</sup> نگاکهی و گنج  
 بلی من و حکم آبهی عزایم  
 نگین دیو بن سلیمان پیمن  
 خوفم نین ژ دس گیرو گازشان<sup>(۱۳)</sup>
- میل خاطر کرد و خمیلی شوران  
 بی تعمیر زلف سیای<sup>(۱)</sup> طاوس رنگ  
 پخش کرد و صفحهی جام چین دا  
 یورش<sup>(۳)</sup> کرد نه بان نارنجی ادا  
 سپاردن و دس حیتاران حس  
 تعبیهی فنجان افلاطونیش کسر  
 سطل چینی مشک عطر جام پرور<sup>(۶)</sup>  
 فتوای قتل عام ربع مسکون دا  
 تار ناچل چنگ او و<sup>(۷)</sup> نظام کرد  
 کرد و یاساول<sup>(۸)</sup> گنج، وینهی گنجور  
 تقلید ژ ماران مغزخوراک  
 ژای سان سنگین سیا مارانه<sup>(۱۱)</sup>  
 ژای سرستانان شرفروشانه  
 ژ حی صد گزند ژ ثعبان صد رنج  
 بو عزایمات یومیه و دایم  
 فم بادهنوش جام بی باخچهی وین  
 پروا نداروم<sup>(۱۴)</sup> ژ پروازشان<sup>(۱۵)</sup>

۱ - غ: سیاه؛ متن مطابق «ص»

۳ - غ: زیوش؛ متن مطابق «ص»

۵ - غ: عماری

۷ - ص: هم

۹ - غ: شاه

۱۱ - ژی سپای سنگین سیا مارانه

۱۳ - غ: گیز و گازشان

۱۵ - در، غ، پس از ابیات ۷۰۴، ۷۱۲ و ۷۱۶ به ترتیب این سه بیت که ذکر می شود آمده است؛ نظر به خلل معنای لفظ.

۲ - غ: چی

۴ - غ: باغچه

۶ - ص: سنبل چنی عطر جام مشک پرور

۸ - غ: پاساون

۱۰ - ص: دسته ی

۱۲ - غ: نیه

۱۴ - غ: ندارم

۷۳۰ [چ باکم ژ دس سپای حیانی پی عالم اژدر پی من ریحانن]<sup>(۱)</sup>

## زلیخام ژ چین

زلیخام ژ چین.....  
 ژ طاوس طغرای الوانی مشکین  
 ژ غواص قوسین غزاجو پرکین  
 عشق ژ کموتر<sup>(۲)</sup> قوطه ژ بورچین  
 ۷۳۵ گوناش ژ گلنار لیو<sup>(۴)</sup> ژ لعل کان  
 دنان چو صدف یا لؤلؤ مرجان  
 گردن ژ مینای بزم‌آرای کیان  
 سینه‌ش ژ صدف یا ژ تخته‌ی عاج  
 یان ژ تصویرات شاپور نساج  
 ۷۴۰ ممان ژ رمان یا لیموی نورس  
 کمر چو<sup>(۵)</sup> جیران جُولان<sup>(۶)</sup> ماوا  
 قیام ژ سولان قامت ژ پری  
 وفا ژ شیرین طاق‌ ژ لیلی  
 هم لیل هم شیرین هم گل اندامن

چین زلف سنن ژ خیاطه‌ی چین  
 عطریات ژ عطر ریح ژ ریاحین  
 عین ژ غزالان وحشی بعید بین  
 چالاکی ژ باز هلمت<sup>(۳)</sup> ژ شاهین  
 فم ژ ینایع سرچشمه‌ی حیوان  
 زنج ژ لیمو زنج ژ زرفنجان  
 پیچان و گردن بلورین حیانی  
 خالان موردن ژ ماچین خراج  
 یان دانه‌ی الماس نصب جیقه‌ی تاج  
 یا ژ شامان نوخیز یا نیمرس  
 شفین شعشه‌ی زرد خوراوا  
 شعاع ژ خورشید شوق ژ مشتری  
 نیم‌نگا مک‌کرد هم و بی‌میلی  
 پوسه<sup>(۷)</sup> نمایان دیده‌ی غلامن

←

جهت حفظ یکدستی شعر به پاورقی منتقل شدند.

پای کلاف ژ هم تور نای (ص: نار نای) توران

کرد و دو دسته سپای حیتاران

پای رن (ص: پرن) گرتن چی کمینگوی کل

۱ - این بیت را آقای محی‌الدین صالحی روایت کرده است.

۲ - شاعر همه جا در مناجات‌نامه «کبوتر» گفته است. به احتمال قوی ضبط درست «کبوتر» باشد.

۳ - غ: حلمت.

۴ - غ: لو؛ مرحوم اسفندیاری در مناجات‌نامه نیز «لیو» را به «لو» برگردانده است.

۵ - غ: چی

۶ - غ: جولانی

۷ - غ: پوسه‌ی

پا و نام چاو عاشقان پوران

اربین کتفین لنگر و یاران (ص: ناران)

پی زوخاو نوشی ریشه‌ی جرگ و دل

## فصل پنجم

---

متن اشعار به  
رسم الخط کردی

---

The first part of the paper is devoted to the study of the asymptotic behavior of the solutions of the system (1) as  $t \rightarrow \infty$ . It is shown that the solutions of the system (1) are bounded and tend to zero as  $t \rightarrow \infty$ .

$$\frac{d}{dt} \left( \frac{1}{t} \right) = -\frac{1}{t^2}$$

$$\frac{d}{dt} \left( \frac{1}{t} \right) = -\frac{1}{t^2}$$

where  $\frac{d}{dt}$  is the derivative with respect to  $t$ . It is shown that the solutions of the system (1) are bounded and tend to zero as  $t \rightarrow \infty$ .

## «۱»

عه لا کولل حال...

یا لا لهم یه زهل عه لا کولل حال

یا لا لهم یه زهل بی هه متاؤ زه وال

یا بینائی بی عه یب دارائی بوله ند مال

یا په نائی مه خلووق سی په نج سی هزار<sup>(۱)</sup>

ته ییب مه ریز مه خفی ئاشکار

یا ره پ سه بعه سه ماؤ له ووح قه له م

یا خالق ئه رز سه بعه تا وه یه م

یا سانع سونع سپر سوبحانی

ته ییب مه ریز مه خفی پنھانی

مورید مودرک ئه رحه م راحمین

خالق مه خلووق بی هه متاؤ قه رین

غه فوور لایه زال غافر له م یه زهل

«واجب الوجود» واحد بی به ده ل

قادر مودیر له یل چه نی نه هار

۵

- فەزابەخشی فەیز رەوزات بەهار  
 عززەت بەخش خەمس تەن ئەهلی عەباد  
 ئبتدا ژە نوور ویت کەردی ئیجاد  
 ۱۰ ئەر بەع مەلایک ئاراستی ژە نوور  
 نوور بەخشای وە جەمەع پەریزاد حوور  
 یا عەزیز کەردە ی جەمەع پەیغەمبەر  
 ناز وە ئیمامان ئەسنائە شەر دەر  
 یا عالم علم عالمان دەر  
 حە کووم تاجبەخشی شاهان سەرور  
 هەفتاد دو مللەت ئیجادت کەردەن  
 کەس پەئی وە سەرکارت نەوەر دەر  
 کەس نیەن شەریک یاوهری یارت  
 کەسی نە داروو ئتلاع ژە کارت  
 ۱۵ بەلئی ئئی بەندەئی کەمینەئی کەمتەر  
 روو سیا مە یووم ژە رووژ مە حشەر  
 هەر ژە تفلئ علم ئبلیسم وە نەن  
 مدام بەزر فیعل بەدکاریم شەنەن  
 رایی راس نە عەقەب رایی چە فتم نەوەر  
 گو مرائی شیت و شووم تەرسای روو مە حشەر  
 حەرف کەج و تەلخ بەدی نگار بیم<sup>(۱)</sup>  
 دایم غەیبەت گەر کو فر گو فتار بیم  
 فە رمایش تو رە هەنمائی رە سوول  
 ژە شومی تالە نە کەردم قە بوول  
 ۲۰ غەیر ژە کار زشت شوومی فیعل بەد  
 پەئی خەمسە مانع خو ماری بی حەد

نه کاشتم به زر نیکی نه عالم  
 ژه شوومی ئقبال به دبەختی تالم  
 ئیسا شهرمه‌ندهم ژه کردار ویم  
 لالم ژه پرسان مونکه‌ر پرسوولیم  
 عاسی عسیان بار به دی کردارم  
 ئیسا سه‌خت ژه کار ویم شهرمسارم  
 رووحم هه‌راسان خه‌وف مه‌حشه‌ره‌ن  
 ته‌ن له‌رزان ژه بیم نار سه‌قه‌ره‌ن  
 ۲۵ ئوزن ئه‌ترووش نه‌ ته‌رس نه‌ کیر مونکه‌ره‌ن  
 زوان لال ژه زکر ئه‌للاؤ ئه‌کبه‌ره‌ن  
 یه‌ک زه‌په‌ ژه کار ویم نیم خاترجه‌م  
 به‌لکم روئی مه‌حشه‌ر سزام بده‌ن که‌م  
 مه‌رهم یا حق ویت پی‌م به‌یو ورامه‌ت  
 ره‌حم که‌ری وه‌ی که‌لب که‌مینه‌ی عامه‌ت  
 ژه‌ی دام توپه‌ی گه‌ردوون واجبات  
 نه‌پرسوون چه‌نه‌م رای پیل<sup>(۱)</sup> سرات  
 نه‌کیر و مونکه‌ر دل وه‌ قینه‌وه  
 هه‌ر دو وه‌و عه‌موود ئاهنینه‌وه  
 ۳۰ نه‌که‌روون سوئال گونای عه‌زیم  
 نه‌وینن یاره‌ب راحم ره‌حیم  
 غولام «کاف» و «لام»، «بی» نه‌ ده‌رگاته‌ن  
 عاسی ژه کردار یه‌وم سراته‌ن  
 نمه‌یو ئه‌وساف وه‌سفت سه‌ره‌نجام  
 موخته‌سه‌ر که‌ردیم په‌ری خاس و عام

## «۲»

رازق ره‌زاق...

یا رازق رزق رازق ره‌زاق

ئسائی سه‌ماژ ئه‌رز نو<sup>(۱)</sup> چه‌رخ و هه‌فت تاق

نجات ده‌هه‌نده‌ی ره‌فره‌ف و بوراق

حه‌ی یی لایه‌نام بینائی له‌م یه‌زه‌ل ۳۵

بی‌خوهرد و بی‌خاو یه‌کتائی بی‌به‌ده‌ل

«قاھر العدو» قه‌ییووم لایه‌زه‌ل

خالق مه‌خلووق یه‌کتائی بی‌خه‌له‌ل

نوور به‌خش جه‌لای شه‌مس وه‌لقه‌مه‌ر

«قاضی الحاجات» مالک مه‌حشه‌ر

سه‌فحه‌ی یه‌وم و له‌یل ژه‌ هه‌م سه‌واکه‌ر

ته‌یب مه‌ریز مه‌خفی ده‌واکه‌ر

غه‌فوور لایه‌زال له‌م یه‌زه‌ل غه‌ففار

رازق رزق به‌خش سی‌په‌نج سی‌هزار

که‌ردیشان ژه‌ سږ سونعه‌ت نه‌وازان ۴۰

هه‌ر یه‌ک په‌ی نه‌وائی یه‌ی کارئی تازان

هه‌فت ته‌به‌قه‌ی ئه‌رز ساختی ژه‌ وجوود

قه‌رار دای وه‌ پښت به‌قه‌ر چه‌نی حووت

وه‌لحاسل وه‌و تائی یه‌کتائی زه‌ینت

وه‌و نوور جه‌لای باب‌ولحوسه‌ینت»

وه‌و هزار و یه‌ک ئسم عه‌زیمت

وه‌ ئایه‌ی ته‌ورات مووسای که‌لیمت



- ۴۵ وه عیسا و ئنجیل داوود و زه بوور  
 تو خهلق خهلیل ئاراستی ژه نوور  
 وه عززهت نوور ئدریس و ئه یووب  
 ئسماعیل، ئسحاق، یووسف و یه عقووب  
 وه سهد و چارده سوورهی قورئانت  
 وه موسته فا خهتم په یغه مبه رانت  
 وه لحاسل وه جهمع گروی په یغه مبه ر  
 وه عه کس جه لائی مورته زای سه قدهر  
 وه دوازده ئیمام بهرگوزیدهی ویت  
 وه جهمع خاسان گیان توفه یل ریت  
 عاسی عسیان بار دۆر ژه تاعه ته م  
 گومرایی شیت و شووم رای عباده تم  
 ۵۰ ژه خهوف پرسان مونکه ر ماتشان  
 ژه کردار ویم خجالاتشان  
 عه فو که ری ره دی به دی کردارم  
 ئیسا ژه که رده ی ویم شهر میسارم  
 «غولام» که مته رین که لب ده رگاته ن  
 چون سه نعان ژه کار که رده ی ویش ماتهن

### « ۳ »

مه عبوود جه بیار...  
 یا مالک مولک مه عبوود جه بیار  
 یا فهد واحد قه ییوم قه هار  
 یا عالم غه یب سپر پووش سه تتار

- ۵۵ عسیان که بیرهن عسرهت بی‌شمار  
 «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي» توبه و ئستغفار  
 یا مه‌ئلووف به‌یْن جسم سه‌لج و نار  
 یا «قَابِلَ التَّوْبِ» یا حه‌ی یّ غه‌ففار  
 قوه‌ت نه‌مه‌ندهن یا بینای مویین  
 یا «مَنْ يُحِبُّ مِنَ الصَّابِرِينَ»  
 له‌تیفی ئه‌لتاف لوتفت عه‌میمهن  
 که‌ره‌مت ئه‌زران نامت که‌ریمهن  
 ئه‌ر وه عدالت بازخواز بکه‌ی لیم  
 ئمیدوار نیم وه ئه‌فعال ویم  
 باب ره‌حمه‌تت مه‌لجای عبادهن  
 «لَا تَقْطَعْ» نه‌روئی عباد گوشاده‌ن  
 گه‌بر و نه‌سارا ته‌رسا و بت پره‌س  
 نابینا و ئه‌عره‌ج ده‌س‌دار و بی‌ده‌س  
 وه‌حش و توبوورات مورغ و موور و مار  
 مه‌جموعه‌ی ئه‌حوات دله‌ی ده‌ریابار  
 یه‌کسه‌ر توعمه‌خار خوان نه‌عماته‌ن  
 موسته‌فه‌یز وه‌فه‌یز بی‌موتته‌هاته‌ن  
 عه‌فوت و عسیان یه‌کی هزارهن<sup>(۱)</sup>  
 یه‌کی ژه‌ ئه‌سمات ئامورزگارهن  
 ۶۵ سانه‌ا سه‌نعه‌ت تو ئاشکارهن  
 مه‌علووم ژه‌ ته‌بدیل له‌یل و نه‌هارهن  
 ته‌عجب ژه‌ ریزان قه‌تره‌ی ئه‌متاره‌ن  
 ژه‌ یه‌ک قه‌تره‌ ئاوس‌ی نه‌وع ئزه‌اره‌ن  
 حالووب چه‌نی سه‌لج مه‌ته‌ر چه‌نی هم

یه کدهم مه پیزوو بی زیاد و کهم  
 ژه به تن سه حاب مه کهروو ستیز  
 سه لچ پهریشانهن حالووب قالب ریز  
 سوخن ژه مایه یی مه تر ئفراد<sup>(۱)</sup> مه یوو  
 موبه ددهل ژه روی ئرز ئیجاد مه یوو  
 ۷۰ وه قتای شوعله یی شه مس خاوهر مه دهی دهم  
 یه کدهم ئه سانش مه شانوو ژه هم  
 سونع نجوومات عه جایب کاره ن  
 ئه کسه ر سه وابت به عز یی سه یاره ن  
 سه یاران ژه سه یر سه وابت سابت  
 هه ر وهو متواله نمه یوو هابت  
 دایم دایره یی چه رخ نه ده واره ن  
 سه وابت نه جای ویش به رقه راره ن  
 ئه ر ده ریا مداد ئه شجار ئه قلام بوو  
 ئه رز قرتاس کاتب کولل عه وام بوو  
 ۷۵ قادر نین وه زع تو ته حریر که رده ن  
 وه کونه کارت کهس په یی نه وه رده ن  
 هه ر ئید مه زانووم یه کتای فه رده نی  
 بی جسم و جه وهه ر بی خاو خوه رده نی  
 یگانه یی واحد ته نیا و تاقه نی  
 هم ره ب هم ره حیم هم ره زاقه نی  
 پادشای عادل زولجه لاله نی  
 عالمی ئاگای کولل حاله نی  
 چ جای ئزهاره ن عالم حالیتنه  
 ئمیدم وه لوتف لایه زالیتنه

- ۸۰      فرمانِ رحمت نازل که پهریم  
 سهره‌فراز وینووم ویم وه دیده‌ی ویم  
 تاحمد و شکرت باوهرم وه جا  
 زوان جاری کهم وه حمد و سه‌نا

## «۴»

- ئاگای کوللی حال...  
 یا «عالم الغیب» ئاگای کوللی حال  
 یا حه‌ی قه‌ییوم بینای زولجه‌لال  
 یا بی چه‌ند و چوون بی‌مسَل و مسال  
 یا فەرد واحد بینای بی‌نه‌زیر  
 یا «قادر علی کل شیء قدیر»  
 یا سانع سونع بی‌هه‌متای مه‌عبود      ۸۵  
 یا «دایم الفضل» به‌خشه‌نده‌ی زیجوود  
 یا «مالک‌الملک» کبریای که‌بیر  
 شنه‌وای بی‌گووش بینای بی‌به‌سیر  
 یا بی‌خوهرد و خاو بی‌جسم و جه‌وه‌هر  
 یا دانای دایم ده‌بیان داوهر  
 یا ره‌ب ره‌حیم ره‌حمه‌ت بی‌شمار  
 یا «لَمَنِ الْمُلْكُ، واحِدُ الْقَهَّارِ»  
 یا «انْتَ الْبَاقِي» یا «لَا حَوْلَ وَلَا»  
 یا حه‌ی قه‌ییوم دانای له‌م یه‌زه‌ل  
 یا که‌ونه‌ین وه له‌فَر «کُن» که‌رده بنیا      ۹۰  
 «یا مَنْ لَمْ يَزَلْ، يَزِلْ الْأَشْيَا»

«یا قَابِلُ التَّوْبِ غَافِرُ الْخَطَا»  
 یا له تیف لوتف «واهِبُ الْخَطَا»  
 «یا ذوالکبریا ذوالعرش مجید»  
 «یَفْعَلْ مَا یَشَاءُ یَحْکُمُ مَا یُرِید»  
 لا سه مع موسته مع «سامع الاصوات»  
 یا خالق خهلق ئهرز و سه ماوات  
 یا نه ققاش نه قش نه نجوم نه سه ما  
 زولجه لال جهلیل یه کتائی بی هه متا  
 یا حاکم حوکم ئه حکمه حوککام ۹۵  
 حوکم تو بالائی حاکمان ته مام  
 حاکمان وه حوکم تو که ردهن حکمهت  
 بی ته عه دداؤ جهور زلم و زلالهت  
 ئانه گشت ژه که سب فیعل ویشانهن  
 ژه وه سواسه و فیعل ئغوائی شهیتانهن  
 زلم مه کهن نه حق عباد وه ناحهق  
 حق ستان تونی یا ئیحقاق حق  
 بی زره ر ژه چهنگ<sup>(۱)</sup> زالم رهام<sup>(۲)</sup> کهر  
 رهام وه ره حمهت بی موته هام کهر

## «۵»

۱۰۰ یاره ب ئمیدهن...  
 وه قاپی یانهت یاره ب ئمیدهن  
 ژه عدالتهت عادل به عیدهن

عه‌بدت نه په‌نجه‌ئی زالم موقیده‌ن  
 ئه‌ر سه‌د مه‌عسیه‌ت که‌سب و کارمه‌ن  
 ژه‌ئی به‌دتر به‌دی سزاوارمه‌ن  
 تو ره‌ب ره‌حیم ره‌حمه‌ت عامه‌نی  
 دانائی «ذوالجلال و الاکرام»ه‌نی  
 ده‌ریائی ئی‌حسانت به‌حر عه‌میه‌ن  
 لوتف تو له‌تیف که‌شتی ته‌وفیه‌ن  
 ۱۰۵ ئه‌ر من ژه‌ ئغوائی شه‌یاتین شویم  
 فیلی که‌رده بووم به‌د وه حال ویم  
 تو موئاخزه‌ت وه عداله‌ت بوو  
 دایمه‌ن عه‌بدت نه زلاله‌ت بوو  
 راحم ژه‌ ره‌حمه‌ت تو ئینه‌ عاره‌ن  
 یه‌کی ژه‌ ئه‌سمات ئامورزگارهن  
 من عه‌بد زه‌لیل عسیان بی حساب  
 تو «قابل التوب شدید العقاب»  
 ره‌بیا ره‌حیما حه‌یا غه‌فقارا  
 پا‌کا ئلا‌ها په‌روه‌ردگارا  
 ۱۱۰ به‌و په‌یغه‌مبه‌ران ئولولعزامت  
 مه‌وجووده‌ن وه حه‌ق جوود و ئکرامت  
 ئه‌لخسوس خاته‌م «ختم‌المرسلین»  
 شیر شجاعه‌ت شه‌هسه‌وار دین  
 وه دو گووشواره‌ئی عه‌رش مه‌جیدت  
 وه دو له‌معه‌ئی نور ماه و خورشیدت  
 وه زاهدی زوهد زه‌ین‌ولعبادت  
 وه ئه‌سناعه‌شه‌ر مه‌جد ئه‌مجادت  
 وه عه‌فو و ره‌حمه‌ت ره‌ام که‌ر ژه‌ به‌ن

وه عشق ئه و شا باج نه میعرّاج سهن

## « ۶ »

- ۱۱۵ مه عسیهت بارم...  
 مه عبوودا من عهبد مه عسیهت بارم  
 ژه فیعل قه بیح ویم شه رمسارم  
 وه سزائی ئه عمال بهد گرفتارم  
 من عهبد زه لیل شه رمسار شویم  
 تو ره ب راحم ره حمان ره حیم  
 «بالقوه» قه لیل عه زابم که ردهن (؟)  
 راحم ژ ره حمهت ره حمان ویه ردهن  
 نه ئایه ئی که لام مه جید ئه هارهن  
 سهده عسیان لاهول یه ک ئستغفارهن  
 ۱۲۰ من ئستغفارم که ردهن وه ئه وراد  
 یا «غافر التوب اغفر العباد»  
 یا ره ب وه ره حمهت ئه سامی ئه عزهم  
 وه پهنج فه خر ئال نه بی ئی خاتهم  
 حه ق چار کتاب مه جید مه وجود  
 ته ورات مووسا زه بوور داوود  
 ئنجیل عیسا فورقان ئه حمهده  
 موحه ممهده مه حموود ئه حمهده موحه ممهده  
 وه رته ئی ره وان شائی که ونه ئین وه قار  
 بی تعلیم علم «عالم الاسرار»  
 ۱۲۵ میعمار که ونه ئین که هیائی کائینات

ستوون ئه‌یوان سه‌بعه سه‌ماوات  
 وه باقر وارس علم نه‌بین  
 ستوون ره‌وشه‌ن ئاسمان دین  
 وه س‌دق س‌دق س‌د‌د‌یق مه‌عسووم  
 ستوون مه‌زه‌ب وارس علووم  
 وه دو له‌معه‌ی نوور دو به‌در دوجا  
 موسا بن جه‌عفر عه‌لی بن موسا  
 وه ته‌قی نه‌قی سالکان دین  
 دو به‌در کامل دو نوور مو‌بین  
 وه پاکی تینه‌ت ئه‌ته‌ار عه‌سکه‌ر ۱۳۰  
 وه مه‌هدی هادی ئاقای دین په‌روه‌ر  
 وه له‌ب تشنه‌گان ده‌شت که‌ریه‌لا  
 ژه‌ جه‌ور زالم به‌لا مو‌بته‌لا  
 وه موخه‌ده‌رات ته‌هاره‌ت مه‌ئاب  
 عسمه‌ت نشینان په‌روه‌رده‌ی حجاب

## «۷»

«رَبُّ الْعَالَمِينَ»...  
 قادر قه‌ییوم «رَبُّ الْعَالَمِينَ»  
 زک‌ره‌ن نه‌ که‌لام مه‌جید مو‌بین  
 ئایه‌ی «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»  
 هایه‌ چهن وه‌قته‌ن نه‌ مه‌قام سه‌بر ۱۳۵  
 ژه‌ من سه‌بووری ژه‌ جابران جه‌بر  
 قه‌لب راغب وه‌ زک‌ر حه‌مد و سه‌ناته‌ن



موتنه زر وه ره حم بئی موتنه هاتن  
 نه گهر مه شیهت تو یافتهن قه رار  
 دایم دورساق بووم ژه دهست جه بیار  
 تا دلنیا بووم ژه پلهئی نجات  
 سینه سپهر کهم رزام وه قه زات  
 «لاحول و لا» قوهت بدهر پیم  
 «الّا بالله العلیّ العظیم»

۱۴۰ هه نی شه فاعهت نمه کهم بهئی ویم

رزام وه قه زات هه رچ به یوو پیم  
 ونه یانی چه یا ره ب ره حیم  
 تاکهئی سه بر و تاب عه زاب نه لیم؟  
 جه هه و نه ردهن زه بان درازیم  
 هه رچ تو رازیت منیش هه رازیم  
 ژهئی بیشتر قوهئی عه زابم نیهن  
 ته وانائی ئیراد عه تابم نیهن  
 ئینه به عیدهن ژه ره ب ره حمان  
 یا موزاعه فنه عه فوت ژه عسیان

۱۴۵ ئه ر باچی ئه یووب سه بووریش که ردهن

یا یوونس نه به تن ماهی خه م وه ردهن  
 یا نوح تووفانش ژه سه ر و نه ردهن  
 چهن سال وه منوال تا قهت ئاوه ردهن  
 یا یه عقووب کولپهئی ئه حزان مه قام که رد  
 یا سابره چهن سال سه برش ته مام که رد  
 نه وان ئه نیبائی ئولولعزام بین<sup>(۱)</sup>

ساحب کتاب، وه حی و ئلهام بین

ژه ئه‌رز تا سه‌ما داروو ته‌فاوه‌ت  
 فهرق فی ما به‌ین ئه‌نبیاؤ ئوومه‌تت<sup>(۱)</sup>  
 ۱۵۰ من خاکی خه‌لقه‌ت ئه‌وان خه‌لق نوور  
 خاکی که‌م تا‌قه‌ت نوورانئ سه‌بوور  
 منیش هم وه‌ حه‌د جسم خاکی ویم  
 فریم کیشاگه‌ن عه‌زاب ئه‌لیم  
 ره‌حیما وه‌ زات بی‌هه‌متات قه‌سه‌م  
 وه‌ رووچ ئه‌شه‌رف ئه‌نیات قه‌سه‌م  
 وه‌ دل‌دل سوار دین په‌نات قه‌سه‌م  
 وه‌ شای شه‌هیدان کربه‌لات قه‌سه‌م  
 هه‌نی نه‌دارووم ته‌وانای سه‌بوور  
 یا ره‌ب ره‌حمان غه‌فقار غه‌فوور  
 ۱۵۵ یاره‌ب وه‌ حورمه‌ت می‌عراج نه‌بی  
 وه‌ شای حه‌یه‌دپ نه‌ مه‌هد سه‌بی  
 ره‌ه‌نمام وه‌ رای راگه‌ئی راسان که‌ر  
 خلاسم ژه‌ چه‌نگ حه‌ق نه‌شناسان که‌ر



کار ساز که‌ریم...  
 که‌ریم کارساز کارساز که‌ریم  
 ره‌حیم را‌حم ره‌حمان ره‌حیم  
 غه‌فوور غافر غه‌فقار عه‌لیم  
 حه‌ق «اسماء الاعظم العظیم»

- ۱۶۰      حەق «بسم الله الرحمن الرحيم»  
 وه سوورهی «الحمد»، «الف، لام و میم»  
 حەق په‌نج «الحمد» چار «قُل» هه‌فت «ح، میم»  
 و ئایه‌ی ئه‌لقاب ره‌سوول ئه‌مجهد  
 «يَأْتِي مِنَ بَعْدِي إِسْمُهُ أَحْمَدُ»  
 وه ئه‌رکان رکن که‌عبه‌ی موعه‌ززه‌م  
 وه وه‌عه‌زه‌مه‌ته‌ی «اسماءُ الاعظم»  
 وه وه‌له‌ف‌ز له‌بیه‌یک حاجیان حاج  
 وه وه‌شرافه‌ته‌ی «ليلة المعراج»  
 وه وه‌چوار مه‌لایک موقه‌په‌بینت  
 وه وه‌تیژی تیژبال رووح‌ولته‌مینت  
 ۱۶۵      وه وه‌نیروو قووه‌ت حاملان عه‌رش  
 وه زکر ته‌سییح عابدان فه‌رش  
 وه ته‌سییح گوویان دایره‌ی ئه‌فلاک  
 حەق مه‌عرفه‌ت «و ما عَرَفْنَاكَ»  
 هه‌ر وه‌حاجه‌ته‌ی عه‌شر و ئسنینت  
 وه رای ره‌سوولان موحه‌که‌م وه‌دینت  
 خوسووسه‌ن خاته‌م په‌رده‌نشینت  
 هه‌مراز و که‌لیم عه‌رش به‌رینت  
 وه زوور بازوی یه‌دوللا عه‌لی  
 ئه‌شرف ژه‌ته‌فسیر «أَنَا وَلِي»  
 ۱۷۰      وه حەق ئیغزاز سد‌دیه‌ی کوبرا  
 وه حل‌م که‌لیم شاه‌موجته‌با  
 وه شرافه‌ته‌ی شای خوونین که‌فه‌ن  
 وه وه‌جسم مه‌جرووح هه‌فتاد ودوته‌ن

وه زه‌عف و ئازار زه‌ین‌ولعابدین  
 «خلفُ الحسین بابُ المعصومین»  
 وه زوهد باقر وه سدرِ صادق  
 شافی شه‌فاعه‌ت چه‌کیم حازق  
 وه موسائی کازم شه‌مع فانووست  
 وه هه‌شتم ئیمام غه‌ریب تووست  
 وه‌ته‌قی نه‌قی ژه‌ هه‌ر عه‌یب به‌ریت ۱۷۵  
 وه‌جوود و سه‌خائی چه‌سن عه‌سکه‌ریت  
 وه مه‌هدی هادی هدایه‌ت قه‌رین  
 خه‌لافه‌ت مه‌کان «ختم الوصیین»  
 وه باقی ئه‌ولاد ئه‌ئمه‌ئی ئه‌ته‌هار  
 ته‌فره‌قه‌ئی توغیانِ تایفه‌ئی کوف‌فار  
 ژه‌ئی قه‌ید و دامه‌ بکه‌ر ئازادم  
 وه ئمید و لوتف بکه‌ر دلشادم

## « ۹ »

ئاگائی سږ غه‌یب...  
 یا عه‌لی عالی ئاگائی سږ غه‌یب  
 گوستاخ خه‌لوه‌ت بی‌هه‌متائی لاره‌یب ۱۸۰  
 پاک و مونه‌ززه‌ه موپرا ژه‌ عه‌یب  
 مه‌ولائی خافقه‌ین میر مه‌مالک  
 هادی موجته‌با ره‌هنمائی سالک  
 خانه‌زائی خالق عاری ئاب و خاک

- خاجه ئی ههشت بهشت زیهنده ئی له ولاک  
 «عالم الاسماء» عهرش ئه عزه م توور  
 هم سپر سانع هم سراج نوور  
 ئایهت ولکورسی فورقان سانی  
 واقف ژه ئلهام حه ئی ره بانی  
 ۱۸۵ مونشی چار کتاب موفتی چار ده فته ر  
 وه سی موسته فا وه کیل داوهر  
 مورته زائی فورقان ئیلیائی ته ورات  
 میعمار که ونه ئین ئهرز و سه ماوایت  
 شه هسه وار دین شائی نوسرهت شعار  
 قه للاح ماده ئی بتخانه ئی کوفقار  
 کلید مفتاح ئه بواب خه ییهر  
 قازی مه نع باز، ناجی که بووته ر  
 فهدات بام مه زهر کولل عه جایب  
 غه نی ژه ئه وساف ئاشکار و غایب  
 ۱۹۰ هایه چهن وه قته ن عه بد سه نا گوو  
 ژه عه ئین عه زاب شه و مه که م ئه و روو  
 ته وقم گهرده ن گیر قهره بوغرا ته نگ  
 زوان ژه عوسرهت لاحه ول وانا له نگ  
 پا قه ید نه بوغاو کوند هم عه لاوه ن  
 شه و دیده م ژه ئیش بوغاو بی خواوه ن  
 مه خلوقات عاجز شه و بیداریمه ن  
 بیداریم ژه جه وور عوسرهت باریمه ن  
 بووم و باوه قوش ژه ناله م عاسه ن  
 باوه قوش مه ده ووش بوم هم هه راسه ن

- ۱۹۵ مه‌جیوسیم نیه‌ن وه ره‌سم قانون  
 ته‌رح تازه‌ییون ئختراي ژه‌ نوون  
 کوند ژه‌ هام بالاي بالام زیاده‌ن  
 پام دو، زه‌نجیر چار پهریش ئاماده‌ن  
 ماه موباره‌ک مه‌خسوس داوهر  
 پهری من پیه‌ن وه یه‌وم ولمه‌حشر  
 فتوور بار لیو سحوور ئاه سهرد  
 پووشاک پووس‌گیان سهرینگام ژه‌ به‌رد  
 که‌سان مه‌یلشان وه‌ خاصی نیه‌ن  
 حق نه‌سان نه‌ فکر حق ناسی نیه‌ن  
 قه‌تع ئمیدم ژه‌ ئنسان که‌رده‌ن ۲۰۰  
 ویم وه‌ شه‌ه‌نشای نه‌جه‌ف سپه‌رده‌ن  
 یا شا فه‌دای کلک موعجز ن مات بام  
 سه‌رگه‌رد نه‌نگوشت خه‌یبه‌ر گوشتات بام  
 ده‌ست یه‌دولات مهر ته‌بدیل بیه‌ن  
 عه‌لاقه‌ت ژه‌ زلم زالمان نیه‌ن؟  
 بلاته‌ش مهر زوور بازووت نه‌مه‌نه‌ن  
 زالم رای نجات ژه‌ مه‌زلووم سه‌نه‌ن  
 وه‌کوو چی ئه‌و زوور بازوی عفريت به‌ن  
 کوو نه‌نگوشت فه‌تح باب خه‌یبه‌ر که‌ن؟  
 یا عه‌لی بیه‌ن به‌نه‌ی بی ته‌قسیر ۲۰۵  
 یه‌ی گه‌رده‌ن دو ته‌وق دوپا چار زه‌نجیر  
 زام زه‌نجیرش من زنه‌ار که‌رده‌ن  
 زه‌نجیر ها نه‌ پا ته‌وق ها نه‌ گه‌رده‌ن  
 دشواره‌تر نیه‌ن ژه‌ قاپی خه‌یبه‌ر

«یاغوثُ الغالب» یا ساقی کهوسەر  
 هه‌نی نه‌دارووم من قوه‌ی عه‌زاب  
 «فرّجنا عنی» یا نوسرەت مه‌ئاب  
 ئە‌ی حازرولوه‌قت جارِ هانائى  
 تو ده‌سگیر ده‌س ناتەوانائى  
 ۲۱۰ غە‌یر ژە تو یا شا فه‌ریاد ره‌س نیه‌ن  
 که‌س علاجِ نمائى کار که‌س نیه‌ن

## «۱۰»

شیر سەرەفراز...  
 یا شه‌ه‌نشای دین شیر سەرەفراز  
 یا موشکل‌گوشای فه‌راوان ئی‌عجاز  
 یا بئى‌که‌سان که‌س مسکینان نه‌واز  
 عه‌جوزه‌ی مه‌کار بازی به‌رعه‌کس باز  
 مدام ژە ده‌ستش هام نه‌گیروگاز  
 مورغ دل وه‌و ته‌ور ژە ته‌ن که‌رد په‌رواز  
 وینه‌ی که‌بووته‌ر ژە چه‌نگال باز  
 ۲۱۵ تاب و ته‌وانائى په‌روازم نیه‌ن  
 ئفاقه‌و ئمید نیازم نیه‌ن  
 شنه‌فتم ژە‌ی وه‌ر شیروانى بازی  
 شاهین شه‌ش دانگ شکار نه‌ندازى  
 یه‌ی رووژ په‌رواز که‌رد په‌ی عه‌زم نه‌خجیر  
 په‌ی ویش شکاری باوه‌روو وه‌گیر

باز پهرواز وه قه‌سد که‌بووته‌ر که‌ردش

که‌بووته‌ر په‌نا وه تو‌ئاوه‌ردش

پووسه‌ئی سام تو‌غالب بی وه باز

که‌بووته‌ر ساکن باز مه‌ن ژه پهرواز

باز هم باز ئه‌و تو‌ئلتجا ئاوه‌رد ۲۲۰

که‌بووته‌ر ته‌له‌ب په‌ئی توعمه‌ئی ویش که‌رد

واتش یا وه‌کیل که‌هیائی کردگار

قاسم‌الارزاق وه‌حش و موور و مار

من مه‌حرووم مه‌که‌ر ژه شکار ویم

قادر نیم وه‌حه‌فیس غه‌زائی نه‌فیس شویم

حالا شکارم وه تو‌ده‌خاله‌ن

باچه توعمه‌ئی من وه کی‌حه‌واله‌ن؟

واتی توعمه‌ئی تو‌هم نه لای ویمه‌ن

ژه گووشت بازوئی یه‌دولائی ویمه‌ن

پارچه‌ئی گووشت ژه بال بازوئی پری‌عجاز ۲۲۵

ته‌نخوایی که‌بووته‌ر دای وه توعمه‌ئی باز

فه‌دات بام ئه‌و روو خوو‌خه‌وپه‌سیت که‌رد

ئه‌و سه‌ره‌فراز بی<sup>(۱)</sup> ئه‌ی توعمه‌ئی ویش به‌رد

یا شا موعجزات زاهر و باتن

ئزه‌ار ئه‌نگوشت خه‌بیه‌ر گوشاتن

هر ئموراتی نه‌کایناته‌ن

موقووف فه‌رمان حوکم رزاته‌ن

نه قائمه‌ئی عه‌رش نامت سه‌باته‌ن

یه‌ک نسف قورئان مه‌دح و سه‌ناته‌ن



- ۲۳۰ زات تو مه زهره ر عه جاییاته ن  
 زات سه فینه ی مایه ی نجاته ن  
 مه جمووعه ی ئیعجاز پر عجوویاته ن  
 قه تره ی ژه ئه مواج به حر عه تاته ن  
 خازن خووشه چین خوان نه عماته ن  
 بوئ بهشت ژه عه تر بی موته هاته ن  
 فه دای زات بام پر ژه سفاته ن  
 که م نه زهر وه حال که لب ده رگاته ن  
 غولامت زه لیل نه شه شده ر ماته ن  
 چون یه وم ولمه عاد عه دهم حه یاته ن  
 ۲۳۵ یا عه لی هانای فورد فه ریاد رهس  
 برهس وه هانای ده رمه نه ی بی کهس  
 ئه گهر ژه ی ده م دا ره سیت وه هانام  
 ونه نه مه نه ن تاب و ته وانام  
 ئه ر موشکل گوشا که سی هه نی ههس  
 تا بچم دامان ئه و بگرم وه دهس  
 هه ر ژه روی ئه له ست تا حال ته حریر  
 عالمان ئیعجاز تو که رده ن ته قریر  
 غه یر ژه تو کهس حهل موشکلات نیه ن  
 کهس که هیای ئموور کاینات نیه ن  
 ۲۴۰ داوهر دهس ویش نه داده ن وه کهس  
 بغه یر ژه ئه و کهس دهس عفريت بهس  
 یا شا وه حورمهت فه خر کاینات  
 نجات من ده یا ناجی نجات  
 ژه گیان بیزارم وه ولات قه سه م

وه سینه‌ی مه‌عده‌ن سرللات قه‌سه‌م  
 نه‌گهر ژه‌ی دهم دا پیم نه‌ده‌ی نجات  
 هه‌نی نمه‌که‌م ئله‌حاح نه‌ده‌رگات

## «۱۱»

علم نا مه‌علووم...  
 عه‌لامه‌ی علووم علم نا مه‌علووم  
 ۲۴۵ په‌ی که‌شف موشکل مه‌خفیات مه‌فهووم  
 دانه‌نده‌ی ئه‌سرار سه‌ییار نوجووم  
 حامی حاملان به‌رازه‌نده‌ی عه‌رش  
 «لا فَخْلَعُ نَعْلَيْكَ» قه‌ده‌م فه‌رسای فه‌رش  
 مه‌عنای چار کتاب جه‌بیار جه‌لیل  
 زه‌بوور و ته‌ورات فورقان و ئنجیل  
 ته‌خه‌للووس له‌فز چار کتاب مه‌نشوور  
 شه‌تییای ته‌ورات ئیلیای زه‌بوور  
 بولعه‌لای ئنجیل عه‌لی فورقانی  
 موندای ندای حه‌ی‌ی ره‌بانی  
 ۲۵۰ یا شا تو که‌هیای کاینا‌ته‌نی  
 قه‌سه‌سام رووزی زی حه‌یا‌ته‌نی  
 حه‌لال جومله‌ موشکلانه‌نی  
 واقف ژه‌ ئه‌سرار رای نجاته‌نی  
 حکمت ره‌واجه‌ن وه ئه‌مه‌ر داوه‌ر

زەینت زلّالەن نە قایی قادەر<sup>(۱)</sup>  
 من کێ ژە عالەم پەشیوون حالم  
 ژە جهور عوسرەت زە عیف ئقبالم  
 حالم حال گەردان ئە حسەن ولحال کەر  
 سپای هەم و غەم غولام پاوال کەر

## «۱۲»

- ۲۵۵ ئیّعجازات کامەن...  
 یا موعجز نما ئیّعجازات کامەن؟  
 دایم وه دەرگای تو ئلتجامەن  
 ئلتجام ژە هەول خەوف و رەجامەن  
 مەداحیت ورد شام و سەبامەن  
 قەلبم ژە لای تو قایم مەقامەن  
 مەجمووعەئێ مە خلوق وەنەم بیرامەن  
 یا ساقی کەوسەر مەیل شەفامەن  
 یا «غوٹ الغالب» یه ئقتزامەن  
 یه شەرت تەریق خاجە و غولامەن؟!  
 ۲۶۰ من غولام تو نامم غولامەن  
 غولامیم وه شەوق حەسب و رزامەن  
 ئەر نجات مەدەئێ حەد ئکرامەن  
 ونه غولامیم وەنەت حەرامەن

## «۱۳»

یا شا کهم بیهن...  
 مهر قه‌درت نه لائی قادر کهم بیهن  
 یا حوکم علووم سه‌لوونیت نیهن  
 یا حه‌لل موشکل ژه یادت چیهن  
 مهر موعجزاتت نه‌مه‌نه‌ن وه یاد  
 هه‌ئی هاوار هه‌ئی روو هه‌ئی داد هه‌ئی یی‌داد  
 ۲۶۵      نه‌گهر مه‌زانی که‌سی هه‌نی هه‌س  
 تا بچم دامان نه‌و بگرم وه ده‌س؟  
 مهر هه‌رکه‌س غولام شه‌هه‌نشای دینه‌ن  
 موته‌سل نه‌چه‌نگ زالم زه‌وینه‌ن؟  
 راس باچه‌پریم تا ره‌ستگار بووم  
 نه‌ر تو مه‌عزوولی من عه‌زاوبار بووم  
 ونه تو مه‌نسوب من خاتر حه‌زین  
 به‌عیده‌ن ژه لات شه‌هسه‌وار دین  
 من ویم مه‌زانم ده‌ستلات هه‌س  
 ژه حال ته‌حریر تا رووژ نه‌له‌س  
 ۲۷۰      کی بی وه باتن شه‌ست عفریت به‌س  
 وه زاهر قه‌له‌ه‌ئی خه‌ییهر داشکه‌س؟  
 کی گدا نه‌شار به‌په‌ر وه شا که‌رد  
 کی بی ته‌نگ شیر وه ئیژده‌ها که‌رد؟  
 کی نه‌ته‌رجه‌نه سه‌لمان ره‌ها که‌رد  
 وه نه‌نگوشت موپه‌ئی بن‌قه‌یس دو تا که‌رد؟  
 کی په‌ئی سایل سه‌نگ وه کی‌میا که‌رد

- په ئی نه عما توراب وه تووتیا که رد؟  
 کی بی ته مام نووم هت به خشان پیش  
 کی لوا وه عهرش بی خهوف و نه ندیش؟  
 ۲۷۵ حوکم ئافتاب نه روئی سه ما که رد  
 چی نه و برج زوهر نه ماز نه دا که رد؟  
 کی نه مه هد حولقووم حه یه شکاوا  
 کی چه رخواه خوه ر ه خوه رئاوا؟  
 کی بی ته علیم رووح وله مین دا  
 کی دهرس نه سرار «لوگشیف» وانا؟  
 خاجه ئی عهره سات روئی حه شرکه ونه ئین  
 وه کی مه و اچان مه ولای خافقه ئین؟  
 خانه زائی حهره م که عبه ئی خودا کین  
 والی والاشان وه لی وللا کین؟  
 ۲۸۰ وه کیل موته لق قائم مه قام کین  
 شای عالی وه قار چه رخ نه جرام کین؟  
 حامی حاملان عهرش کبار کین  
 شه مسی مه نزوومه ئی هه شت و چهار کین؟  
 سه لونی دیوان قه زاؤ قه دهر کین  
 وه سی موسته فا وه لی داوهر کین؟  
 «هل اتی و عم» وه شان کی هات  
 کی تاج «طاها» به رده ن وه خه لات؟  
 سه وائی تو کی حهل موشکلات که رده ن  
 کی فه تح نه بواب رای نجات که رده ن؟  
 ۲۸۵ نجات من دهر شه هه نشاه دین  
 وه حه ق خاتمه خه یرو لمور سه لین

## «۱۴»

شای عالی مقدار...

یا شه‌ه‌نشای دین شای عالی‌مقدار

و ه‌سی په‌یغه‌مبه‌ر وه‌لی کردگار

خاجه‌ی په‌رده‌ی غه‌یب مه‌حرهم نه‌سرار

وهر ژه‌ باوئاده‌م چه‌ندین هزار سال

ئسای جیره‌ئیل وه‌ بی‌ په‌ر و بال

شای سه‌ف سه‌لام ره‌واج رای دین

ستوون و له‌نگه‌ر سه‌ماؤ سه‌رزه‌مین

هر ژه‌ باوئاده‌م تا وه‌ نه‌فخ سوور

۲۹۰

ژه‌ په‌یغه‌مبه‌ران ئیجاد که‌رده‌ی نور

کلید مفتاح قاپی شار وه‌ شار

حه‌لل موشکلات کاران دشوار

دنیاؤ مافیها عالی نه‌سافل

په‌یداؤ ناپه‌یدا دل دار و بی‌دل

نام‌دار و بی‌نام دیوانه‌ و عاقل

هر یه‌ک نام تو مه‌وانان ژه‌ دل

ژه‌ عه‌رش تا وه‌ فه‌رش تا که‌رو بیان

واقفی ژه‌ راز بینای لامه‌کان

مونشی ده‌فته‌ردار کارخانه‌ی غه‌یبی

۲۹۵

موفتی حسابات یه‌کتای لاره‌یبی

ژه‌ قاف تا وه‌ قاف خه‌به‌رداره‌نی

قه‌سسام رووزی موور و ماره‌نی

قه‌سیم جه‌نه‌ت نار و سه‌قه‌ری

- ژه په یغه مبه ران یه ک سهر نهو سهری  
 غه پړ ژه موسته فا نه نیبای ته تهار  
 خه لوه تی رازان مه خفی کردگار  
 رزا و نارزا وه قهزا و قهدهر  
 تو فرمان فهرمای وه نه مړ داوهر  
 ۳۰۰      ثاب و باد و خاک ناتش چهنی هم  
 چار عه ناسرت یه کجا کهردن جهم  
 ره وشه نی به یزا زلمات ده پجوور  
 حساب چار فسل نه عالم مه شهوور  
 نه قش نه باتات نه روی سهریسات  
 رهنگره زی گولان چهنی بوئی عه ترات  
 سه رما وو گهرما سهردی یه خ وه نان  
 باد موخالف وه لگ ریز خه زان  
 حسابات سال برووجات ته مام  
 هر یه ک نه جای ویش تو کهردی نزام  
 ۳۰۵      چهن سووره یی قورئان چهن نایه یی که لام  
 یه کایه ک نه وساف وه سف توون ته مام  
 جهم مه خلوقات گروو تا گروو  
 په نای روی مه حشر یه کسهر ها وه توو  
 دنیا په یی وجود تو خه لقهت کهردهن  
 یه کسهر کول په نا وه تو ئاوهردهن  
 نووح ژه ته لاتم ده ریای خه شمتاک  
 تو مه حقووز کهردی سپهردی وه خاک  
 نه یووب ژه جه فای کرمان خوونخار  
 ژه ره نجووری دهرد کرم بی شمار  
 ۳۱۰      کرمان تو عمه خار گوشت نه عراش بی

ئسم ئه‌شره‌فت مایه‌ی شه‌فاش بی  
 تا خالق مووسا وه په‌یغه‌مبه‌ر که‌رد  
 رتبه‌ی که‌لیمی وه شان‌ش ئاوهرد  
 ئسم ئه‌شره‌فت مه‌وانا ژه‌ دل  
 کاران موشکل په‌یش مه‌وی حاسل  
 عیسای روح‌وللا تا نامت نه‌وهرد  
 مورده‌ی سه‌د ساله‌ که‌ی ئیحیا مه‌که‌رد؟  
 ژه‌ ئه‌لتاف لوتف شیر حق شناس  
 ئبراهیم ژه‌ نار نه‌مروود که‌رد خه‌لاس  
 داوود وه حکمه‌ت پی‌شه‌و فنه‌وه ۳۱۵  
 وه زوور تاسه‌ک فوولاد ژه‌نه‌وه  
 هه‌ر ده‌م مه‌واتش یا ئه‌بو‌توراب  
 ئاهه‌ن نه‌رم مه‌که‌رد مه‌تاوا چون ئاب  
 کی ئاشکارا که‌رد دین په‌یغه‌مبه‌ر  
 سوفی برد ئه‌و برچ ئه‌للاهو ئه‌که‌ر؟  
 شکه‌س دا وه قه‌لب کافر وه ستیز  
 بت و بتخانه که‌رد وه ریزه‌ریز  
 سوله‌یمان وه بان ته‌خت باده‌وه  
 وه نه‌زم و نزام عه‌دل و داده‌وه  
 نام تو نه‌فه‌وق نگین دا قه‌دار ۳۲۰  
 ته‌سخیر که‌رد چه‌نی وه‌حش و موور و مار  
 وه یه‌د قودره‌ت ئشاره‌ که‌ردی  
 یووسف نه‌عومق یه‌م به‌راوه‌ردی  
 یه‌عقوب ژه‌ ئه‌حزان یووسف ژه‌ زندان  
 ئه‌و هه‌م شاد که‌ردی و ئه‌مر سوبحان  
 میر میران گیر ژه‌ سه‌ران ئه‌و سه‌ر



- سه لمان ژه چهنګ زه یغهم رها<sup>(۱)</sup> کهر  
 قوفل به سته یی دهس عفریت به دکار  
 به عد ژه چهن دین سال که ردی پاره پاره  
 کی به ند به پیه پر وه زولفه قار بهس ۳۲۵  
 کی حق برداو سهر تا ئاخر نه فهس؟  
 کی ئاشنا که رد باز وه که بوو تهر  
 کی عالی تبار کی والا گوهر؟  
 کی گدا نه شار به پیه پر وه شا که رد  
 کی تنګ ئه سهد وه ئیژده ها که رد؟  
 کی ژه په یغهم بهر نگین سهن و باج  
 کی تاج گه وهر به خشا وه موختاج؟  
 کی شیر زوور میشت په روهر دگار  
 قهره مان وه زهر ب سه مسام که رد پاره؟  
 کوشنده یی مهرحب وه تیغ دو سهر ۳۳۰  
 قه لعه یی خه ییهرگیر وه یاری داوهر  
 عهر و عه تهر کوش ره و اج دینی  
 بهرهم زه نه نده یی خاوهر زه مینی  
 شه سه وار داد میر شکار  
 قابز ئه وراج تایفه یی کوففار  
 حازرولوه قتی چون تیر شه سی  
 هانای فوریاد رهس کهس بی که سی  
 ئسم لافه تات ها نه قایی عهرش  
 لاسه یف مه وانان ژه عهرش تا وه فهرش  
 ئه ژدهر پاره کهر ژه مه هد زه پین ۳۳۵  
 ساقی ههشت بهشت شافع روی دین

هامراز ره‌سوول بی‌مسل و نه‌زیر  
 بی‌خه‌وف ژه دشمن شیر قه‌لعه‌گیر  
 واقف ژه نه‌سرار سپر تلاهی  
 ژه فه‌وق سه‌ما تا گاو ماهی  
 ژه ماه تا ماهی خه‌به‌رداره‌نی  
 باخه‌به‌ر ژه حال موور و ماره‌نی  
 فهدات بام نه‌ئی شای شه‌ه‌نشای شاهان  
 هادی ره‌هنمائی گوم‌کهرده راهان  
 ژه رووحانیان فریشته‌ئی مه‌له‌ک  
 ژه فه‌وق زه‌مین تا وه روی فله‌ک  
 چون غه‌واس نه به‌حر بی‌پایان مه‌نه  
 که‌س نمه‌زانوو ئاوسافت چه‌نه  
 غه‌یر ژه ذات پاک بینائی لایه‌نام  
 که‌س وه‌سف زاتت نه‌کهرده‌ن ته‌مام  
 دراره‌م ژه‌ئی به‌حر ده‌ریائی غه‌مانه  
 به‌خشت به‌خشایش به‌حر و له‌ومانه

۳۴۰

## «۱۵»

شیر یه‌کره‌نگ هه‌ئی...  
 هه‌ئی نه‌سه‌دوللا شیر یه‌کره‌نگ هه‌ئی  
 هه‌ئی حه‌بل و لمه‌تین هانائی روی ته‌نگ هه‌ئی  
 هه‌ئی تا قه‌ت نه‌مه‌ن گیان نین ژه سه‌نگ هه‌ئی  
 روه‌ئی سه‌لمانه‌ن ئاقائی سه‌لمان هه‌ئی  
 هه‌ئی هانا هه‌ئی شای نه‌جه‌ف مه‌کان هه‌ئی

۳۴۵

ههئى ياوام وه نه زع مهوت مهردهن ههئى  
 زهنجير ها نه پام تهوق نه گهردهن ههئى  
 ههئى موعجز نه شار به پهبه ژهار ههئى  
 ئيژده ها وه تنگ ئسه د حمار ههئى  
 ههئى ئاگائى ئه سرار مه حرهم راز ههئى  
 ناجى كه بووتهر ژه چهنگ باز ههئى  
 ههئى تير شه هاب شهس خودا ههئى ۳۵۰  
 دهسم دامانت دهس خودا ههئى  
 ههئى ههئى عزايم ييشمارهن ههئى  
 ههئى ئاقائى قهنبهر وه تو عارهن ههئى  
 غولامت زهليل چهنگ زالمهن  
 مهخلوقات عاجز ژه شهو ناله مهن  
 برهس وه دادم شائى گهردوون وه قار  
 ئهسه دولائى دين قاتل كوففار  
 عهرزه داشت وه عهرز كه مينهئى كه م فام  
 بئى رباى ئه خلاس كه مته رين غولام  
 مه دداحان وه مه دح تو شا دلشادهن ۳۵۵  
 ژه موجودى تو جهان ئابادهن  
 جبريل جارووكيش پائى ئه يواتتهن  
 ميكائيل خادم خاينداتتهن  
 حاملان عهرش ئنتزارتهن  
 مهلهك شه رمه ندهئى كوئى وه قارتهن  
 به هرام گهردوون به هره دارتهن  
 پر ئاتاش ژه بهرق زولفه قارتهن  
 كهليم كهليمهئى وسف توش زانا  
 چهن موعجز وه زهر ب عهسا نمانا

- ۳۶۰ خه‌لیل وللا مه‌دح تو که‌رده‌ش تکرار  
 وه ئه‌مر قادر نجات یافت ژه نار  
 یوونس که نه به‌تن حووت خجالات بی  
 مه‌کانش مه‌زیق چای زولومات بی  
 ئسم لافه‌تای تو ئاوه‌رد ئه و یاد  
 دهر ئاما ژه به‌تن حووت وه خاترشاد  
 ئه‌یووب وهو ئازاب ئیش وده‌ردوه  
 وهو دهر و فه‌غان ئاه سهرده‌وه  
 کرمان توعمه‌خار گووشت ئه‌عزاش بی  
 ئسم لافه‌تات مایه‌ی شه‌فاش بی  
 ۳۶۵ شه‌مس وهو شه‌عشعشه‌ی نورش مه‌داره‌ن  
 سابتان ژه قورب تو به‌رقه‌راره‌ن  
 ئه‌سه‌د مایه‌ی ئسم ئه‌سه‌دوللاته‌ن  
 موشته‌ری حه‌یران شه‌وق ولقاته‌ن  
 میزان مه‌ملو مه‌دح مو‌ععجزاتنه‌ن  
 سهره‌تان سهرسام که‌راماتنه‌ن  
 فه‌دای نامت بام شای که‌وسهر ساقی  
 خاجه‌ی خه‌زاین بهشت باقی

## «۱۶»

- ئه‌میر سه‌قده‌ر...  
 شه‌ه‌نشای شاهان ئه‌میر سه‌قده‌ر  
 ۳۷۰ مالک مه‌مالک شجاع داوهر  
 خاجه‌ی هه‌شت بهشت مونشی چار ده‌فته‌ر

یه دوللاه دین سرلای سہوور  
 زوبدهی موعجزات ساختہی نہ قش نور  
 «هل اتی» خلعہت «لافتی» ٹہوساف  
 شیر شجاعہت مہرکہی مہساف  
 ساقی سہلسہیل دارہندی رایہت  
 وارس علوم وہسی ولایہت

کوشہندی قہمیس ہارون و عمران

مہولای مہوالی والی والاشان

سہردار سہرخیل سولتان ثافاق ۳۷۵

واقف ٹہعیان ہفت سہماؤ نوہ (نو) تاق

نگین ٹیہجاز سولہیمان نہ میشت

ٹبتداؤ تاغاز داستانان گیشٹ

مہسموع مہتق وہحش و تویوران

قہسسام رووزی مووران و ماران

مودرس ندریس عزرخوای ٹہیوب

ہامراز یوسف حالزان یہعقوب

راکب دلہل زولفہقار نہ کف

گوویہندی ٹاواز بانگ «لا تحف»

نہ میعراج رہوان ہر لامہکان لا ۳۸۰

وارس علوم وہسی موستہفا

جبریل مونادی «ناد علیا»

میکائیل سامع «سینجلیا»

خازن خووشہچین خوان نہ عماتہن

بوئی بہشت ژہ عہتر بی موتہہاتہن

فرہی موعجزات بی شمارت کہرد

نہ گہوارہ بیت ٹہژدہر پارہت کہرد

سه‌لمانت زه چهنک نه‌سه‌د ساناوه  
 جبریل زه سه‌ما مه‌دحت واناوه  
 ۳۸۵ ده‌روازه‌ئی خه‌ییه‌ر شکاوا‌ئی وه هم  
 زه‌رب‌ت دای وه غارِ چائی بشروئه‌له‌م  
 عه‌مر و عه‌تته‌رت وه یه‌ک زه‌رب پیکا  
 ره‌سول وات سه‌ددق یا نه‌سه‌دوللا  
 یا نه‌سه‌دوللا باجگیر مینعراج  
 عه‌رز عاجزیم وه توون ئیحتیاج  
 یا قسه‌مت نمائی جه‌حیم و جه‌ننه‌ت  
 «اَنَا فَتَحْنَا» نه‌بواب ره‌حمه‌ت  
 وهو شرافه‌تی ئسم که‌پیرت  
 وهو زوور بازوئی مه‌مله‌که‌ت گیرت  
 ۳۹۰ وه پاکی عسه‌مت فاته‌می زه‌هرا  
 وهو شه‌هیدان شاهِ که‌ربه‌لا  
 وه نه‌وحه‌و زاری شه‌یدان پاک  
 وه رایی شه‌هیدان گیش‌ت غه‌لتان وه خاک  
 نه‌ ئئی ته‌نگینا باوه‌ره‌م وه ده‌ر  
 په‌ئی حاجه‌تی زات پاک په‌یغه‌مبه‌ر

## «۱۲»

موشکلِ گوشائی...  
 یا دل‌دل سوار موشکلِ گوشائی  
 هه‌ر جا نابینا تو ره‌هنمائی  
 ده‌سم دامانت نه‌سه‌دوللانی

- ۳۹۵ مه‌ولائی مه‌دینه قازی روی مه‌حشر  
 کوشنده‌ئی کوففار ده‌رکهن ژه خه‌پیه‌ر  
 وه حوکم موعجز فوولاد وه ئاو‌کهر  
 زولفه‌قار نه کهف خه‌پیه‌ر خراو‌کهر  
 ئهر باچی نیهن ده‌ستلات هه‌س  
 ئهو ده‌س کی بی به‌نگه‌ئی به‌رپه‌ر به‌س  
 کی بی نگه‌ه داشت چهن سال ده‌سه‌ئی گول  
 کی دهر کهن ژه بیخ قه‌لعه‌ئی سه‌لاس‌ل؟  
 کی بی په‌ئی سایل نیشت نه ترازوو  
 خه‌پیه‌ر شکاوا وه زهر ب بازوو؟  
 ۴۰۰ هانام ها وه تو شه‌هسه‌وار هانا  
 هه‌نی ژه‌ئی بیشتتر نیهن ته‌وانا  
 من عفريت ئاسا شه‌س ده‌س به‌سه‌م  
 ئامانه‌ن ده‌خیل ره‌حم کهر وه جه‌سه‌م  
 ره‌حم کهر وه حورمه‌ت یه‌کتای بی‌نه‌زیر  
 قادر «علی کُل شی قدیر»  
 بره‌س وه دادم یا شا داده‌ن داد  
 شه‌و سه‌نگ ژه ناله‌م ئامان وه فه‌ریاد  
 بره‌س وه دادم یا بابائی شه‌به‌ر  
 ژه چه‌نگ زالم دراره‌م ئهو دهر  
 ۴۰۵ بره‌س وه دادم یا شا نه‌نگ نیهن  
 کس چون غولامت خاتر ته‌نگ نیهن  
 موعجز نما‌نا حاته‌م زنده‌کهر  
 ره‌واج دهر وه دین پاک په‌یغه‌مبه‌ر  
 ئسلام کونه‌نده‌ئی کافران زیشت  
 ناسر و مه‌نسور مه‌ولائی زوور وه میشت

فنا دهر وه گیشْت بت و بتخانه  
 قاتل و لک و وفار مه‌ولائی زه‌مانه  
 «نَصْرُ مِنَ اللَّهِ» نه‌قشه‌ن نه‌شانت  
 ته‌مامی که‌ونه‌ین ها نه‌فرمانت  
 ۴۱۰ داد وه کی به‌رووم وه‌قتم زه‌رووره‌ن  
 فه‌ریاد‌ره‌س‌توننی نامت مه‌شه‌رووره‌ن

هاوار یا علی شیر کردگار  
 مو عجزوی به‌ریم بکه‌ره وه‌کار  
 ژه‌گرداب کین به‌رارهم وه‌به‌ر  
 داد‌ره‌س‌ته‌نگی حه‌یده‌ر سه‌فده‌ر  
 نه‌و ده‌س کی بی نه‌راگه‌ئی می‌عراج  
 ژه‌ره‌سوول سه‌ندش نه‌نگوشته‌ر و باج  
 ژه‌به‌یت ولمه‌عموور ره‌سوول سه‌روه‌ر  
 چه‌نی مه‌له‌کان ته‌مامی یه‌کسه‌ر  
 ۴۱۵ حازر بین نه‌و ده‌م په‌ئی نه‌دای نه‌ماز

وه‌نه‌مر فه‌رمان دانائی بی‌نادر  
 کی قلمه‌ت به‌ساز نه‌مان نه‌دا که‌رد

سدر و لموت‌ته‌هاش وه‌نه‌زهر ناوه‌زد؟  
 کی ناوه‌رد وه‌جا نه‌مر سو‌بحانی  
 عازم بی وه‌پیشْت په‌رده‌ئی پنهانی؟  
 نه‌و ده‌س کی بی نه‌توی په‌رده‌وه  
 نیمئی سیب ژه‌خوان بهشت به‌رده‌وه؟  
 کی ته‌ناول که‌رد خوان رزوانی  
 چه‌نی موحه‌مه‌د دووست ره‌بانی؟  
 ۴۲۰ «لَحْمُكَ لَحْمِي» وه‌کی وات ره‌سوول  
 وه‌کی حه‌لال بی فاته‌مه‌ئی به‌توول؟



موعجز ئه و موعجز زات هه ر ئه وزاته ن  
 فەرد فەریاد رهس باب نجاته ن  
 ده ری ژه ره حمه ت په ریم بکه ر واز  
 قه سه مه ت وه زات دانای بی نیاز  
 خه یلی حه سه ره تمه ن هه م گرفتارم  
 گه ردش ده وران مه ده ی ئازارم

## «۱۸»

مورته زای زوور میشت...  
 ۴۲۵ حه یدەر سه قده ر مورته زای زوور میشت  
 کوشه نده ی گه وران کافران زبشت  
 شه سه به ن دیوان به دخوو به دسریش  
 جه یحوون بکه رم سه ره خش سه خی  
 شای زه ووره ق نشین ئوستاد ئه خی  
 ژه که راماتت هه ر کهس که روو فکر  
 یه کیه ک وه ته دبیر باوه روو وه زکر  
 نمه یوو ته مام مادام ولحه یات  
 «هل آتی» اوصاف «لافتی» خه لات  
 هه فته سه د هزارسال وه رجه ماخه له ق  
 زانت بی مه وجود ته نها و موته له ق  
 ۴۳۰ ئه وسا ستاره ی شه فه ق نمایان  
 وه موعجزه ی تو ئه و هم بی عه یان  
 دل دل چه نی سه یف فه تح سه ر بسات  
 علم ئلاهی سه خی که رامات

ته‌مام وه به‌ک جا وه نه‌مر داوهر  
 پهری تو تا‌مان نه‌میر سه‌قه‌در  
 نه‌گه‌هواره بیت پی‌چا بی ده‌ستت  
 ئیژده‌های عه‌زیم چون‌کهرده‌ن قه‌ستت  
 ژهو ده‌م‌دا ده‌ست ژه مه‌هد به‌راوهر  
 فهرقت گرت و شه‌س ئیژده‌هات به‌ن‌کهر  
 ئبتدا نه‌دوم تا وه فهرق سه‌ر ۴۳۵  
 حه‌ئی ژه هم‌دپیت پی‌ت ما‌چان حه‌یده‌ر  
 ده‌روازه‌ئی خه‌یه‌ر که‌ندی ژه ریشه  
 ته‌له‌ب که‌ردی شیر به‌ئی حه‌مل نه‌یشه  
 سه‌رته‌نگ حه‌ملت ژه ئیژده‌ها که‌رد  
 یاوه‌نات وه شار شیرت رها که‌رد  
 رووژی ته‌شریفت وه مه‌دینه به‌رد  
 سایلنی ئاما ئی‌حسان ته‌له‌ب که‌رد  
 هه‌فت قه‌تار شتر چه‌نی حه‌مل ویش  
 قه‌نبر چه‌نی‌شان ئی‌حسان که‌ردی پیش  
 قه‌نبر ژهو به‌خشش خه‌وف ئاوهرده‌ نه‌ دل ۴۴۰  
 ویش وست نه‌دامان خاک پای دل‌دل  
 خانه‌نده‌ئی که‌لام مه‌جید موین  
 ئاگا ژه مه‌عنای حا، میم و یاسین  
 ئینه‌چه‌ن وه‌قته‌ن چ عه‌رز که‌م خه‌وهر  
 زلم زالم‌ان لیم که‌رده‌ن نه‌سه‌ر  
 من سه‌بوور پی‌شه زالم‌سته‌م‌کار  
 تا‌قته‌ پی‌م نه‌من‌ساحب زولفه‌قار  
 وه ده‌ریای ره‌حمه‌ت بشووره‌گونام  
 نه‌دارووم تا‌قته‌ سه‌بووری چه‌ن عام

۴۴۵      ئەر من عسیانم ترازوو کیشهن  
 مه یل مهرجه مت شای مهردان چیشهن  
 من عهلی ثلحام په ئی وهقت تهنگه  
 شهقام ئهو رهحمت شیر یه کرهنگه  
 ههر کام مه یلتهن وه مه یلت رازیم  
 یاموت یا راحت یا سهرقه رازیم  
 وه حاجه تی له یل میعراج رهسول  
 عهرز عاجزیم بکهروو قه بول  
 دادپرس ههر تونی وه کی بنازم  
 غولام گدای تو ئیحسانش لازم

## «۱۹»

۴۵۰      وهر ژه ئه حیا حه ئی...  
 سابق ولوجوود وهر ژه ئه حیا حه ئی  
 عه للام عولووم کهس نه وه رده په ئی  
 قاسم ولته رزاق رووزی کولل شه ئی  
 ئوستاد جبریل میعمار که ونه ئین  
 میر مه مالک مه ولای خافقه ئین  
 مه ولوود که عبه خانه زای خالق  
 «عَلَّمَ الْأَسْمَاءَ» سه حیفه ئی ناتق  
 ناجی مه نجه نیق خه لیل مه جزوون  
 ته نزیل ئایه ئی «قُلْ يَا نَارُكُونِ»  
 ۴۵۵      په ره ستار عه جز ئازار ئه یووب  
 شافی شه فای عه ئین نابینای یه عقووب

ناگائی مه‌راتب له‌یله‌تولمعراج  
 راگیر ره‌سوول ستانه‌نده‌ئی باج  
 مه‌حرهم مه‌زیف په‌رده‌ئی لامه‌کان  
 حامی نه‌کل و شهر ب موسسه‌فای ده‌ییان  
 ده‌س یه‌دوللات ژهو روی په‌رده‌وه  
 ژهو دانه‌ئی سیبه‌ نسفش به‌رده‌وه  
 وه‌قتای لواوه شای گه‌ردوون وه‌قار  
 یاوا وه مه‌کان مه‌دینه‌ئی نه‌ته‌هار  
 ۴۶۰ ته‌قریر که‌رد په‌ریش شهرح رای می‌عراج  
 نه سه‌مای هه‌فتم نگین دام و باج  
 خوانی ژه نه‌لوان نه‌تعه‌مه‌ئی نه‌عیم  
 په‌ریم ئاوهرده‌ن وه ره‌سم ته‌عزیم  
 دیام ژهو په‌رده‌ی لامه‌کانه‌وه  
 ده‌سی گوزهر که‌رد نه روی خوانه‌وه  
 ته‌به‌سسوم که‌ردش واتش یا نه‌حمه‌د  
 فه‌دات بام ره‌سوول موجته‌بای نه‌مجه‌د  
 نه‌وه ده‌سته وه خوان تو ئشاره‌که‌رد  
 نه مه‌هد حولقوم حه‌یه‌پاره‌که‌رد  
 ۴۶۵ مه‌گه‌ر نه‌زانای نه‌وه ده‌س چ ده‌سته‌ن  
 ده‌ستیوون قابی خه‌یه‌ر شکه‌سته‌ن  
 حه‌قا تو مه‌عده‌ن سپر سوبحانی  
 قه‌ریب ولحوزور به‌زم یه‌زدانی  
 یا شا من واسف وسف شان تووم  
 سه‌ناگوی ئی‌عجاز بی‌پایان تووم

## «۲۰»

|                                   |     |
|-----------------------------------|-----|
| یا شای نه جهف مال...              |     |
| یا سولتان تهخت یا شای نه جهف مال  |     |
| یا زات قودرهت بی مسل و مسال       |     |
| یا مه حرهم راز بینای زولجه لال    |     |
| روهی سه لمانه ن یا علی هاوار      | ۴۷۰ |
| یا «لافتی سیف الا ذوالفقار»       |     |
| یا والی نه مولک عه رب وعه جهم     |     |
| یا مه ولود ئیجاد که عبهی موعه زهم |     |
| یا نه نوار سولب چه زرهت ئاده م    |     |
| یا رووح ره وان «عیسی بن مریم»     |     |
| یا سهر دار خه یل سه یید نه برار   |     |
| یا «لافتی سیف الا ذوالفقار»       |     |
| یا موشکل گوشای ئاشکار و غایب      |     |
| یا «ناد علی» مه زهره عه جایب      |     |
| یا علی عمران بن نه بی تالب        | ۴۷۵ |
| یا شیر خودا وه دشمن غالب          |     |
| یا واقف ژه سپر کار کردگار         |     |
| یا «لافتی سیف الا ذوالفقار»       |     |
| یا ره ونهق نمای به یت ولای خلیل   |     |
| یا شیر خودای جه بیلر و جه لیل     |     |
| یا ده سگیر دهس فگار و زه لیل      |     |
| یا ره هنمائی رای نه خی جبره ئیل   |     |
| جبره ئیل وه وه سف تو که ردش تکرار |     |

- یا «لافتی سیف الّا ذوالفقار»  
 ۴۸۰ یا موردهئی بن قه‌یس وه دو پاره کهر  
 یا عفريت رها وه نشاره کهر  
 یا نه گه‌هواره نه‌زده‌ر پاره کهر  
 یا میلان خه‌یر وه هزاره کهر  
 یا به‌راره‌ندهئی ده‌مار ژه کوفقار  
 یا «لافتی سیف الّا ذوالفقار»  
 یا دیوان نمائی باز و که‌بو‌وته‌ر  
 یا مه‌زلووم ژه چه‌نگ زالم رها کهر  
 یا عالم علم عالم سه‌راسه‌ر  
 یا ره‌واج که‌ردهئی دین په‌نیغه‌مبه‌ر  
 ۴۸۵ یا وه‌سی ره‌سول سه‌رخه‌یل نه‌برار  
 یا «لافتی سیف الّا ذوالفقار»  
 یا په‌نائی مه‌خلووق ده‌یس بالاده‌س  
 یا زات بی‌عذیب سپر نه‌زانا که‌س  
 یا نه نه‌رجه‌نه فریائی سه‌لمان ره‌س  
 یا ده‌سگیر ده‌س بینچاره و بیکه‌س  
 یا کاشف سپر مه‌حرم نه‌سرار  
 یا «لافتی سیف الّا ذوالفقار»  
 یا ناتق نوتق که‌لام مه‌جید  
 یا عه‌زیز که‌ردهئی جهان ثافه‌رید  
 ۴۹۰ وه باتن قه‌دیم وه زاهر جه‌دید  
 خالق په‌ئی نوسره‌ت وه تو دا کلید  
 کونه‌ندهئی ته‌قسیم نه‌هیم چه‌نی‌نار  
 یا «لافتی سیف الّا ذوالفقار»  
 یا قاتل کوفر کوشه‌ندهئی گه‌وران

- یا شیر شجاع سه‌رکه‌ن ژه به‌وران  
 یا نوسره‌ت قهرین شاهان ژه مه‌یدان  
 یا سالار دین په‌نایّ ته‌سحابان  
 یا قه‌شه‌مشهم نام جه‌یدهر که‌پار  
 یا «لافتی سیف الّ ذوالفقار»  
 ۴۹۵ یا زوور بازویّ سه‌یید سه‌روه  
 یا ره‌واج دین «الله اکبر»  
 یا په‌نایّ مه‌خلوق به‌عد ژه په‌یغه‌مبه‌ر  
 یا صاحب سه‌یف دل‌دل و قه‌نبه‌ر  
 یا به‌خشایه‌نده‌یّ قه‌نبه‌ر و قه‌تار  
 یا «لافتی سیف الّ ذوالفقار»  
 یا زه‌وج به‌توول باب‌ولحه‌سه‌نه‌ین  
 یا ساقی که‌وسه‌ر شه‌ه‌نشایّ که‌ونه‌ین  
 یا وارس علم علووم سه‌قله‌ین  
 یا قاتل کوفر رویّ به‌در و حونه‌ین  
 ۵۰۰ یا مه‌کان جوود که‌ره‌م بی‌شمار  
 یا «لافتی سیف الّ ذوالفقار»  
 یا عه‌لی من سه‌خت ده‌رمه‌نده‌ کارم  
 سه‌ر ته‌وق زه‌نجیر مه‌ده‌یّ ئازارم  
 مه‌یل که‌ره‌م که‌ر ته‌یّ که‌ره‌م دارم  
 حه‌سه‌ن خان بازه‌ن من چون شکارم  
 ئه‌ر سه‌د رووسیا سه‌د عسیان بارم  
 من وه‌ لوتف تو ئمیده‌وارم  
 تف واو ره‌نجه‌ بوو من په‌یّ ته‌و به‌ردم  
 ته‌بله‌ بیم باوه‌ر وه‌ناکه‌س که‌ردم  
 ۵۰۵ خدمه‌ت وه‌ ناکه‌س چۆ دار بیده‌

باغ‌بان ییّد هر نائمیده  
 ژه دهس شه‌هباز سه‌ره‌نگّ سالار  
 به‌سانه‌موه یا عه‌لی هاوار  
 تلپووش هانا وه‌قت ته‌نگمه‌ن  
 بره‌س وه هانام شه‌وه زه‌نگمه‌ن  
 دامان خه‌لقان مه‌گیرووم وه چه‌نگ  
 شه‌وان ژه ناله‌م گیشت ئامان و ته‌نگ  
 هه‌نی ئلتجام وه که‌س نه‌مه‌نده‌ن  
 داد وه خه‌لق به‌رده‌ن ئابرووم سه‌نده‌ن  
 په‌نائی ئلتجام نه‌مه‌نده‌ن وه که‌س ۵۱۰  
 مه‌شه‌ووره‌ن چه‌رخ خوداو‌ه‌ند فره‌س  
 غه‌یر ژه تو یا شا فه‌ریاد‌په‌س نیه‌ن  
 که‌س علاج نمائی کار که‌س نیه‌ن  
 دشوار‌ته‌ر نیه‌ن ژه قاپی خه‌ییه‌ر  
 یا «غوٹُ الغالب» یا ساقی که‌وسه‌ر  
 هانا سه‌د هانا بره‌س وه هانام  
 نه‌مه‌نن تا‌قته‌ت تاب و ته‌وانام

## «۲۱»

عالی مه‌کان هه‌ئ...  
 هه‌ئ عه‌لی ئه‌علائی عالی مه‌کان هه‌ئ  
 والی ولایه‌ت شائی والاشان هه‌ئ ۵۱۵  
 وه‌کیل موته‌لق سپر غه‌یب‌زان هه‌ئ  
 واقف حزوور په‌روه‌ردگار هه‌ئ



حوججهت یه زدان کبرولکبار ههئ  
 ههئ مه کان بالائی عهرش بهرین ههئ  
 «عَلَّمَ الاسماء» «عَلَّمَ اليقين» ههئ  
 ههئ عَالَم عِلْم سه لوونی زان ههئ  
 باعس ئیجاد کهون و مه کان ههئ  
 ههئ شیر غوران راگهئ میعراج ههئ  
 ههئ ستانه مند ههئ نگین و بلج ههئ

۵۲۰

داماد بن عهم زهوج به توول ههئ  
 ههئ ناگا ژه کار خودا و ره سوول ههئ  
 ههئ شیر یه زدان شجاعهت تاب ههئ  
 ناسر و مهنسوور نوسرهت مه ئاب ههئ  
 حاکم مو حکه م «حَبْلُ الْمَتِين» ههئ  
 ههئ عومدهئ عماد عه موود دین ههئ  
 ههئ وه عاسیان زه رب زارب ههئ  
 «شَارِقُ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغَارِبِ» ههئ  
 ههئ هلال حلال موشکلاتان ههئ

۵۲۵ ههئ شه فاده ر کول بیماران ههئ

ههئ ههئ عارفان زاتت ناسان ههئ  
 ههئ گیشیت گومپراهان حق شناس کهر ههئ  
 ههئ سه لمان ژه چه نگ شیر خلاص کهر ههئ  
 ههئ وه حاجه تی ئال ئه سیرت  
 وه دو گووشوارهئ عهرش که بیرت  
 وه زاهدی زوهد زهین ولعبادت  
 وه توول رکوع سو جدهئ سه ججادت  
 وه زوهد باقر وه سدق صادق

شافی شه‌فاعهت چه‌کیم حازق  
 ۵۳۰ وه ئیمام موسا شه‌مع فانووست  
 وه هه‌شتم ئیمام غه‌ریب توووست  
 وه ته‌قی نه‌قی ژه هه‌ر عه‌یب به‌ریت  
 وه جوود و سه‌خائی چه‌سه‌ن عه‌سکه‌ریت  
 وه مه‌هه‌ی هادی مه‌ولائی دین په‌نات  
 وه شائی شه‌هیدان ده‌شت که‌ریه‌لات  
 ئه‌لوه‌عه‌ده یا شا ده‌ردم ده‌وا که‌ر  
 «مُقضى المرام» حاجه‌ت ره‌واکه‌ر

## «۲۲»

موعجز بی‌پایان...  
 یا موعجز نمائی موعجز بی‌پایان  
 ۵۳۵ یا نه‌قش زینه‌ت ئایه‌ئی که‌لامان  
 یا شه‌هه‌نشائی دین ئامان سه‌د ئامان  
 یا یه‌د خودا سرپراهی زات  
 وه‌کیل که‌ونه‌ئین که‌هیائی کائینات  
 چیه‌ن ژه باره‌م زلم بی‌سامان  
 یا شه‌هه‌نشائی دین ئامان سه‌د ئامان  
 یا که‌عه‌بی مه‌قسوود یا قبله‌ئی حاجات  
 یا مه‌نسور دین یا ناجی نجات  
 یا ده‌س بالائی ده‌س نام بالائی نامان  
 یا شه‌هه‌نشائی دین ئامان سه‌د ئامان  
 ۵۴۰ یا موریه‌ئی بن قه‌ئیس وه دو نیمه‌که‌ر

یا قاپی خه‌یهر قیحه قیحه کهر  
یا کام ده‌ه‌نده‌ئی جومله ناکامان  
یا شه‌ه‌نشائی دین ثامان سه‌د ثامان  
یا خه‌لیقه‌ئی حق روی خوم غه‌دیر  
ژه لوتف عامت باوه‌رم (باوه‌رم) وه ویر  
یا خاس‌تر ژه کول خاسان و عامان  
یا شه‌ه‌نشائی دین ثامان سه‌د ثامان  
تا شاه‌ئی وینه‌ئی تو ثاقائی وینه‌ن  
دیگر ثلتجاو نمید وه کیمن؟  
۵۴۵ غه‌یر ژه تو وه کی بووم ده‌س وه دامان؟  
یا شه‌ه‌نشائی دین ثامان سه‌د ثامان

## «۲۳»

ده‌رکهن ژه خه‌یهر...  
هانائی شه‌ه‌سوار ده‌رکهن ژه خه‌یهر  
ثامانه‌ن ئه‌میر کوشه‌نده‌ئی عه‌تته‌ر  
ده‌خیله‌ن ساقی سه‌رچه‌شمه‌ئی که‌وسه‌ر  
فهرده‌ر فیه‌ریادره‌س ئه‌رجه‌نه‌ئی سه‌لمان  
یا دلدل سوار دیوبه‌ن ده‌وران  
چه‌مم چه‌مه‌پرائی موعجزاتته‌ن  
دیده‌م دیده‌بان رایی نجاتته‌ن  
۵۵۰ خازن خووشه‌چین خوان نه‌عماته‌ن  
بوی بهشت ژه عه‌تر بی‌موتته‌هاته‌ن  
جبریل مونادی «نادِ علیا»

میکائیل سامع «سَیْنَجَلِیَّا»

«طاها» تهرج وه سف توره‌ی تاجتهن

لوتف حق حامی رای می‌عراجتهن

علم له‌دونی سبهت سینه‌تهن

سابت نه سینه‌ی بی‌قه‌رینه‌تهن

خورشید ژه له‌معه‌ی نورر پاکتهن

سه‌حاب سه‌رعی سه‌وت سه‌همناکتهن

۵۵۵ وه شش جهت دا تو هوشیاره‌نی

نه سه‌ماؤ سه‌مه‌ک خه‌به‌رداره‌نی

نه‌باتات ژه به‌تن خاک ئه‌ویا مه‌یوو

ئبتدا وه مه‌دح تو گوویا مه‌یوو

تیغ تو ژه ئه‌بر زه‌فه‌ر داده‌ن ئاب

ژه بووت پی‌ت ماچان شای نوسره‌ت مه‌ئاب

ده‌س یه‌دوللات چی وه زولفه‌قار

جوی خۆن جاری که‌رد ژه لاشه‌ی کوففار

مه‌علوومه‌ن نامت فه‌تح خه‌یه‌ره‌ن

ئعجازت مه‌ملوک به‌نگه‌ی به‌یه‌ره‌ن

۵۶۰ «بسم الله» وه ئسم «بسم الله» ی عه‌زیم

وه عفو ئه‌لتاف کارخانه‌ی که‌ریم

وه نجات زات بی‌هه‌متای بی‌چوون

وه حق ئایه‌ی «قل یا نأر کون»

یاره‌ب وه حورمه‌ت ساحب حورمه‌تان

وه ته‌قواؤ ته‌ریق تاهر تینه‌تان

وه پاکی دامان خاتوون مه‌حشر

وه په‌نج فه‌خر ئال عه‌بای په‌یغه‌مبه‌ر

لاله و ئلتجام بکه‌ری قه‌بول

وهو داوژده ئیمام جادار رهسول

## «۲۴»

- ۵۶۵ خه تم که لامه ن...  
 وه زات پ قه سه م خه تم که لامه ن  
 جه غولامی تو دی ته به پرامه ن  
 قه بوول سته م رای ته وه لامه ن  
 خودا وستاران چه نی لاله مه ن  
 عهریزه ی شکات مه وچ ناله مه ن (?)  
 بیدار هر خودا وه جسم زار من  
 ئه و قادر من سه ید مه عدووم دژمن  
 ئه و ئاگا وه حال په شیویای من  
 نگاره نده ی به خت په ست و سیای من
- ۵۷۰ نه جه بری مه زه هب نه ئختیاریم  
 وه عه دلت به نده ن ئمیده واریم  
 ئه ر فکر ته فویز ساتی مه که رد  
 په نا وه ده رگات چه نی مه بردم؟  
 عه دل خودائیت لازم وئجرا  
 کار زلم جه تو فیعل ناپره وا  
 په نای ده روازه ی شار علمم به رد  
 هاوار وه خاته م ره سوولم ئاوه رد  
 ئیمامه ت ئه پرای ئینه م قه بووله ن  
 ریشه ی ئیعتقاد ئه سل و ئسووله ن  
 ۵۷۵ تا شارای ئه مرت عه له دده وام بوو

صاحب ولئه‌مری صاحب زمام بوو  
 وه تو باوه‌روو فهریاد مه‌زلووم  
 هانای بی‌که‌سان تاله سیای شووم  
 وه‌لی ئاقای من ناله‌ی من نه‌شنه‌فت  
 کووس که‌فته‌ی من هه‌فتاد کووسش که‌فت  
 هاوار وه ده‌رگاش وه چه‌ندین شیوه  
 تکرار ئه‌بیات چون به‌یت لیوه  
 که‌ردم و تیعداد ئایات بی‌غش  
 یه‌عنی شه‌شسه‌د به‌یت چه‌نی شه‌ست و شه‌ش  
 شه‌ش هزار ئاهیش نه‌ده‌روون کیشام ۵۸۰  
 شایه‌د ره‌حمت بای وه به‌خت سیام  
 نیمه‌ی حه‌لقه‌ی دام زه‌نجیر ده‌ستم  
 بیست و سی به‌ند عه‌جز وه ده‌رگاش به‌ستم  
 تا دو نیمه‌که‌ی کوند وزه‌نجیرم  
 یا ره‌ستگار بووم یا تا بمیرم  
 ناله‌م ئه‌ر وه پای کووسار بکردا  
 وه جه‌مادی ویش جه‌وابم مه‌دا  
 وه‌لی تو خالق جه‌ماد و نه‌بات  
 په‌ی ئازادی من جه‌وابت نه‌هات  
 ئیتر ئازابم کافیه‌ن کافی ۵۸۵  
 حه‌یاتم سه‌نه‌ن رای بی‌ئسافی  
 حه‌یات و مه‌مات ئه‌ر په‌ی ئیمام هه‌س  
 تا خه‌تمم ببو وه خه‌تم قه‌قنه‌س  
 بسووزم وه سووز ناله‌ی ده‌رد ویم  
 مه‌نجه‌نیق به‌سته‌ن چون خه‌لیل په‌ریم  
 نه‌گه‌ر ئنکار ئیعجازت بکه‌م

- پهس ئی گیشْت ره جا و چه جا بوهم؟  
 بلیسه ئی عسیان نه فهرم سه رکهرد  
 نه رای ئتاعهت خوداوه ندم بهرد  
 دهسم ژه دنیاؤ ماسوا بریاس ۵۹۰  
 لباس چه یائی چه یاتم دپریاس  
 نه ئی ئاقای قهنبهر هئی دآد هئی ییْداد  
 چو نه چم وه رای عه قیده ئی شه دآد؟  
 وینه ئی بایه قوش هر روپرو رومه ن  
 یا که ریم که ریم یا هوو یا هوومه ن  
 یا تونیش چون من ئاخر کارته ن  
 ناشنه وائی رای هاوارته ن؟  
 وه ئی گیشْت ناله وه ئهر نائمیْد بووم  
 جاپروو مه که ران حوجره ئی ئاپرووم  
 خوو نائمیْدی کوفره ن نه ده رگات ۵۹۵  
 جای هانای بی کهس روئی رووژ نه هات  
 هیچ کهس نه مه نده ن تا بهرووم نیاز  
 باز وه ده رگائی تو مه گیلووم وه باز  
 یا شا باز عهرش ئهرز و سه ماوات  
 یا بابوئی سه قای لب تشنه ئی فهرات  
 ئهر تو نه پره سی وه فریائی غولام  
 غولام ده رمه نه ئی زه حاک ئه یام  
 کی بوو وه کاوه ئی ئی فره یدوونه؟  
 چه ندی نه زه نجیر زالم زه بوونه  
 ئهر وه خه شم و قین په رخاشم که رده ن ۶۰۰  
 نازم وه ئاقای قهنبهر سپهرده ن  
 نازکیش غولام ئهر خاجه نه بوون

په‌س غولام کامه‌ن ئه‌جر خاجه‌کون؟  
 ده‌س‌پيچ دامان خاتوون مه‌حشه‌ر  
 ئسبات ئايه‌ئ سووره‌ئ «الکوثر»  
 دلسوز و ره‌ه‌به‌ر زومره‌ئ عاشقان  
 چه‌م وه‌ راي زه‌وور ئيمام زه‌مان  
 وه‌ سپه‌ه‌سالار بي‌ده‌ست حوسه‌ين  
 خورشيد حجاز «ثانی الاثنین»  
 ۶۰۵ لوتف‌ئ وه‌ جه‌سته‌ئ خه‌سته‌ئ به‌سته‌م که‌ر  
 ژه‌ گيجاو هوون عه‌بدت ده‌راوهر  
 نيم‌ئ ژه‌ زولمه‌ت مه‌سا وي‌رده‌ن  
 هاوار يا عه‌لي واده‌ئ نه‌به‌رده‌ن  
 ئه‌ر نجات مه‌ده‌ي واده‌ئ وه‌ختشه‌ن  
 زالم نه‌ به‌سته‌ر خاب سه‌ختشه‌ن  
 ئه‌گه‌ر بيدار بوو حه‌ياتم برپاس  
 زه‌نگ به‌دنامي غولامت زه‌پاس  
 فه‌دای ئيعجازت زه‌نجير بي‌ وه‌ ئاو  
 نگه‌ه‌بان شووم چه‌م نيا نه‌ خاو  
 ۶۱۰ فه‌دای نامت بام شير لافه‌تا  
 ده‌روازه‌ئ زندان بي‌سدا گوشا

## «باوه‌يال (۱)»

وه‌ باوه‌يال ديم...  
 ئه‌و روو واوه‌يلا وه‌ باوه‌يال ديم  
 هاواس په‌ريشان حالش حالحال ديم



- سهر تا بهرگش سیا زخال دیم  
 سهر قولهی کاوان وه سیا تهم دیم  
 درهختان ژه خهم چۆ چهوگان چهه دیم  
 داران درهختان که لاغی پووش دیم  
 که پوو کهم ده ماخ بلبل خامووش دیم  
 که پوو وهو شین گال گهرمه وه ۶۱۵  
 چمان مردهی داشت وه رۆ تهرمه وه  
 من و باوه یال عه هدمان که ردهن  
 من خهم و ئهو تهم تا رووژ مهردهن  
 رووله یه ئاسار شکارگاهتهن  
 یه جاگهی که لهرم شوون راهتهن  
 ئه پرا چۆ جاران دیارت نیهن  
 مهر گلکرو وه بان مه زارت بیهن  
 گل وه بانم که ن گل وه بانت دیم  
 ئی دنیا وه کام دژمنانت دیم  
 که لی ژه که لان مه خواس مزگانی ۶۲۰  
 ئه حمه دخان مهردهن وه نه وجهه وانی  
 بی تو چۆ ماهی ئوفتادهی خاکم  
 بهرگم پلاسهن جامه چاکچاکم  
 رووله ژه هجرت ئه فسورده گیانم  
 جز روو روو گوویا نیهن زوانم  
 مقراز مهرگت تیژ بالم که نهن  
 شوور و شهوق و زهوق زنگانیم سه نهن  
 شهو خامو شهریک تاف تیژاوهن  
 یا حویاب نه رۆ گیژه گرداوهن  
 شهو تار و رووژ تار ههردگ تار وه من ۶۲۵

دل چۆ تافه‌ئى ئاو بى قەرار وه من  
 چۆ سه‌ئید زه‌ده‌ئى تیر گرفتار وه من  
 چۆ وى نه رۆ ئاو لهرزان‌کار وه من  
 کراس چاک‌چاکى یه‌خه‌ دریا مه  
 چۆ سه‌ئید زه‌خمى ژه‌ گهل بریا مه  
 فه‌دایى گالاگال راوچیانته بام  
 شهل و پهل که‌فته‌ئى ئاهوانته بام  
 فه‌دایى مه‌که‌نزى ئاته‌شبارته بام  
 به‌زم بى هه‌مال رووژ شکارت بام  
 مه‌که‌نزیت ساخته‌ئى ده‌س جه‌سه‌ن بۆ  
 چه‌وماخ نورعه‌لى<sup>(۱)</sup> که‌ریم په‌سه‌ن بۆ

۶۳۰

□ □ □

هانائى هامدلان زامم کاریه‌ن  
 ئه‌لته‌مان ده‌ردم نادیاریه‌ن  
 زامم کاریه‌ن کار چیه‌ن ژه‌ ده‌س  
 مینائى شکه‌ستم نه‌یوو په‌یوه‌س  
 شه‌و وه په‌ژاره رووژ وه هوولمه‌ن  
 چۆ سه‌ره‌ئى ئاسیاو دۆما دوولمه‌ن  
 هه‌ر چگه‌ مه‌یه‌م دلالت وه دل  
 ده‌ئى دلالت ته‌ هوچ نه‌که‌م حاصل  
 هه‌ر چگه‌ مه‌یه‌م هوور وه فامه‌وه  
 نیشه‌جا نه‌ن دل وه لامه‌وه  
 خیال په‌رگه‌نه‌ئى دل ته‌رف‌تۆنم  
 چۆ فه‌ره‌ئى شه‌هید پائى بیستۆنم  
 خیالان سه‌نه‌ن ژه‌ دیدهم خاوان

۶۳۵

- شهوان گووش مه یّم وه تافه یّ ئاوان  
 خهم و خوسه گهت بۆ وه په ژاره م  
 بۆ وه ئیش سهخت كهفت نه گلا ره م  
 عاجز وینه یّ مرخ شكهسته بالم  
 مه لان کوان مه لول ژه حالم  
 ۶۴۰ فهلهك وه فیکه یّ پایام كه رده ن  
 شهوگرم شوومه ن نازارم مه رده ن  
 خهم خوراكمه ن خهم خهلاتمه ن  
 په ئاخو سلات رووژ نه هاتمه ن  
 بیان بنوورن وه یّ زاریمه وه  
 وه یّ کووس كهفته یّ دیاریمه وه  
 وینه یّ سه رسهوز كلاوه كه نه  
 په ر پووم ژه دهوور گولاولان مه نه  
 دۆه یّ دهرونم کوان ته م كه رده ن  
 دلم خاپۆره ن شادیم ره م كه رده ن  
 ۶۴۵ ئالوده یّ دهردم شكهسته بالم  
 مدام په شیوم دایم حالالم  
 شهرت بوو بیووشم جامه یّ قه ترانی  
 چۆ مه جنوون بنه م سه ر نه ویرانی  
 شهرت بوو خوراكم وه له خته یّ خوّن كه م  
 وه ناخون سینه م چو بیستۆن كه م  
 شهرت بوو نه دمام پلاس نشان كه م  
 شهو تا سوو قووقوی بایه قوشان كه م  
 تا رووژ مه رده ن سیا بهرگم بوو  
 ئی بهرگه كفن رووژ مه رگم بوو  
 ۶۵۰ نهو رووژه مووران سهركه ن وه گیانم

نه‌مینئ ژه گووشت غه‌یر له سخانم  
 شه‌وگار تا وه رووژ کارم زاری بوو  
 شعارم ئه‌فغان بی‌قه‌راری بوو  
 بنوورن خه‌لقان روخسارم زه‌رده‌ن  
 تا باچان غولام ئه‌حمه‌دش مه‌رده‌ن  
 چاوم که‌فت ئه‌و زید مینگه‌ئی هه‌ر جاران  
 زید هه‌ر ئه‌و زیدنه‌ن لیش نیه‌ن یاران  
 ده‌نگ دووس نیه‌ن مرخ دل مه‌رده‌ن  
 زنگانیم بیه‌ن وه بار گه‌رده‌ن

۶۵۵

بیلا بتکئی زقوخ ژه چاوانم  
 تا بووه‌گه ره‌نگ‌وه‌س یه‌قه‌و دامانم  
 بیلا بمرم هه‌ر وه‌ئی ده‌رده‌وه  
 وه‌ئی ده‌رد گران وه‌رمه‌گه‌رده‌وه  
 بیلا بمرم هه‌ر وه‌ئی ده‌رده‌وه  
 سه‌ر بنه‌م ئه‌و بان سانه‌ سه‌رده‌وه  
 بیلا بمرم هه‌ر وه‌ئی داخه‌وه  
 شه‌وان تیه‌ریک بی‌چراخه‌وه  
 بیلا بمرم وه‌نم بچوو زوور  
 زه‌په‌ئی خاک بی‌ل زه‌ینم بکه‌ئی کوور

۶۶۰

بیلا بمرم بی‌اوان بوو جیم  
 ه‌امده‌مان بی‌ان نه‌زانن من کیم  
 بیلا بمرم رازیم وه مه‌رده‌ن  
 مه‌رده‌ن بی‌تره ژه زقخواو خوه‌رده‌ن  
 بیلا قه‌وره‌گرم نه‌ ری خیلان بوو  
 نه‌ ری نازاران که‌ژ وه پیلان بوو  
 بیلا قه‌وره‌گرم ژه قه‌وره‌یل دۆر بوو

نزیك وه نه جهف داخل وه نۆر بوو  
 عزرايل وه قه رار گيانم شرينه  
 وه جاگه ئى مه چم كه س كه س مه وينه  
 ۶۶۵ سراس تاريكه ن گوزه رگاش ته نگه  
 نه يار نه ديار نه شنه ئى ده نگه

## «باوه يال (۲)»

«وه باوه يال ديم...»  
 ئمرووژ واوه يلا وه باوه يال ديم  
 ئمرووژ كوو خه م كوو زخال ديم  
 داران نه ته كليف سه نگ نه فه غان ديم  
 مرخان مرده موو كول وه حشيان ديم  
 پرسيم باوه يال يه چ زاريتنه  
 يه چ زه مزه مه و عه زاداريتنه؟  
 باوه يال پهرى يه ئى نه وجه وانى  
 يه ئى نه وجه و نه وتول صاحب شه شخانى...

□

۶۷۰ رمه ئى ماردنه مى ژه ئى ده روه نه وه  
 ئى كاو ژه ئو كاو ده نگ مه سه نه وه  
 يه جاي ته لارگاؤ جاي شكارشه  
 جاي نشات كول سوو ئيوارشه  
 شوون ته لارگاي مييرام دياره  
 كه له ئى كه ل دى دا كه له مه ناره

□

یه‌سه من مردم ژه داخت رووله  
نه‌نیشتم نه سائی به‌یراخت رووله

□

واران مه‌واروو سه‌ونز نه‌که‌ئی گیا  
خه‌لکان بنیشن نه خاک سیا  
واران مه‌واروو شه‌ونمه‌داران

۶۷۵

که‌و نه‌شاقنئی سوو نه‌نساران  
کاوان کورته‌چین قه‌لم نه‌پووشی  
ژه ئه‌وه‌ل کۆره وه‌هار نه‌جووشی  
کووریه که‌ناچان نه‌په‌سن وه به‌خت  
شائی چۆ که‌یخوسره‌و نه‌نیشی ئه‌و ته‌خت  
که‌پوو نه‌نیشی ئه‌و ته‌ل داران  
بلبل نه‌خوه‌نی نه‌غمه‌ئی وه‌هاران  
که‌پوو به‌دده‌ماخ بلبل مه‌یپووش بوو  
داران ده‌رختان کُول سیاپووش بوو  
به‌رزان بلینان داران ده‌رختان

۶۸۰

چۆنا بی‌خه‌من خوه‌زه‌و وه خوه‌تان  
نه‌وتۆل نه‌مامی په‌ئی ویم که‌ردم سه‌وز  
سائی نه‌دیده‌م بۆ چو سه‌ول نه‌رۆحه‌وز  
فه‌له‌ک هات به‌رده‌ئی وه نه‌وه‌وایه  
سه‌ولم ئه‌لکه‌نیا من مام بی‌سایه  
ستوون یانه‌م تاشا وه تی‌شه  
نه‌وتۆل نه‌مام که‌نی ژه ری‌شه

## ❧ «غوربهت» ❧

ژه خهم قَال بۆای...  
 یاران چوتلّا ژه خهم قَال بۆای  
 ۶۸۵ راهی واو رهحمهت لایه زال بۆای  
 یان وارد وه زید باوه یال بۆای  
 چه شمهئ هانی سهونز سهرویشه و مه یان  
 کهفت نه خیالم وینهئ بیماران  
 بنیشتای واو برج سهرچه شمهئ هانی  
 فارغ بکردای زه مانهئ فانی  
 بنوشیای ژهو ئاو پاک و زلاله  
 ژهو سهرچه شمهو چهوز کهوسهر مساله  
 سهیر بکردام نه خاک گهرمه سیر زه مین  
 جهوهل جهوهلان شوون مال جه مین  
 ۶۹۰ جهوهل جهوهلانگ وه جاهلی دیم  
 جهوهل پابه رجا من ئاواره بیم  
 یافته سهراوناز سوو ئیوارمه  
 مه خمهل کرو ماوائی بهدقه رارمه  
 بهرزی بهله وان شووخی نه وه رکوو  
 چو تهه دیارهه روو وه یانهه روو  
 گهردش فهلهک سامانم که نهه  
 ههوام و ههوهس جاران نه مه نهه  
 موفلسو بهدبهخت ستاره لیلم

۶۹۵ مدام چَوَن ئه‌نجوم نه گه‌یشت و گیلَم  
مسکین و غه‌مگین وینه‌ی غه‌مباران  
ده‌رمه‌نه‌و بئ‌که‌س نه گووشه‌ی شاران  
مه‌گیلووم نه ده‌ور کۆچه و بازاران  
به‌لکم یاری که‌ی تاله‌م چۆ جاران

□

غەریب نه شاران ئه‌گەر وه شا بوو  
ساحب ته‌ته‌نه‌و تیب و سپا بوو  
سپای ژه سپای شاجه‌مشیر نه‌و که‌م  
گووشه‌ی ده‌رۆنی مدام ها نه خه‌م

□

۷۰۰ هامراز ترکان نه‌زان زوانم  
دۆرم ژه یاران هه‌مکه‌لامانم  
ئاواره‌ی وه‌ته‌ن خیال په‌رگه‌نه  
خیالان خاوان ژه دیدهم سه‌نه  
تاله‌ی به‌خت ویم ها نه که‌مینم  
رووژی ک مه‌چوو بیشتر خه‌مینم  
هه‌ر چه‌ن من به‌نده‌ی که‌مینه‌ی که‌م‌فام  
عاسی مه‌ینه‌ت‌بار سه‌سه‌ری سه‌رسام  
ئاواره و په‌شیو سه‌ودام هانه سه‌ر  
ده‌سم دامانت یا ئاقای قه‌نبه‌ر

□

هه‌ی دویه‌ک هاورد دو می‌ره‌ی نه‌ردم  
هه‌ی نسیو وه خاک موخالف به‌ردم



۷۰۵ سه‌د له‌عنه‌ت وه‌ئ به‌خت سیای تار من

وه‌ئ مه‌حروومی سه‌یر نه‌ویه‌هار من

قافوله‌ئ که‌وکان وه‌ دارانه‌وه

نه‌شنه‌فتیم وه‌ لۆت نه‌نارانه‌وه

هه‌ئ ئارزوومه‌ند کاو مانیشیت بۆم

دیده‌ چه‌زره‌تمه‌ن هام‌ده‌مان گیشیت بۆم

نه‌نیشیتیم نه‌و بان ده‌په‌ئ نه‌ودالان

نه‌کردیم ئه‌مسال سه‌یران چۆ سالان

نه‌نیشیتیم نه‌و بان دیزه‌که‌مه‌ر دا

نه‌کردیم ئه‌مسال سه‌یر و سه‌فه‌ر دا

۷۱۰ په‌ئ دین تفلان هه‌مزوان ویم

هه‌ر وه‌خته‌ بکه‌م قه‌سد گیان ویم

□

بچیان نه‌و سه‌ر ئیل په‌رگه‌نه

قه‌وم و نه‌قره‌وا‌ئ جه‌ور ژه‌ جا که‌نه

تا گه‌ر ئاوازه‌م په‌خش بۆانه‌ عام

هاته‌ جاگه‌ئ ویش هاته‌وه‌ غولام

## «زله‌ یخام شووران»

یه‌ئ رووژ حورئ دیم حووریزای حووران

مه‌یل خاتر که‌رد وه‌ خه‌ملی شووران

شانه‌ئ شیر ماهی موحه‌م گرت نه‌ چه‌نگ

- په‌ئ ته‌عمیر زلف سیای تاوس ره‌نگ  
 ۷۱۵ داواداو ماوه‌رد وه توغرای چین دا  
 په‌خش که‌رد وه سه‌فحه‌ئ جام جه‌مین دا  
 سه‌ف سه‌ف چۆ سه‌رسان سپای سهرداران  
 یوورش که‌رد نه بان نارنجی ناران  
 هه‌ر ژه حوقه‌ئ فهم تا وه باخچه‌ئ به‌ئ  
 سپارده‌ن وه ده‌س هه‌یتاران هه‌ئ  
 نم‌دا وه عه‌ره‌ق نه‌عنا مائوله‌رد  
 ته‌عبیه‌ئ فنجان نه‌فلاتوونیش که‌رد  
 عوود قه‌ماری عه‌بیر و عه‌نهر  
 سه‌تل چینی مشک عه‌تر جام په‌روه‌ر  
 ۷۲۰ شه‌ن وه خه‌ملیان ره‌یحان نمون دا  
 فه‌توای قه‌تل عام روبع مه‌سکون دا  
 هه‌نی ئراده‌ئ ئاینه‌ و جام که‌رد  
 تارناچل چه‌نگ ئه‌و وه نزام که‌رد  
 دو شه‌همار نه‌ تیپ سپای هه‌ئ ده‌ستور  
 که‌رد وه یاساول گه‌نج وینه‌ئ گه‌نجوور  
 ده‌م ژه شه‌هماران شا زه‌حاک مه‌دا  
 ته‌قلید ژه ماران مه‌غزخوراک مه‌دا  
 هه‌ئ هه‌ئ ژه ئجحاف ئی هه‌یتارانه  
 ژای سان سه‌نگین سیامارانه  
 ۷۲۵ ژای سان سپای ده‌ره‌م جووشانه  
 ژای سه‌رستانان شه‌پرووشانه  
 زله‌ئ که‌س نیه‌ن نگا که‌ئ وه گه‌نج

ژه حه‌ئ سهد گه‌زه‌نده ژ سوعبان سهد ره‌نج  
 به‌لئ من وه حوكم ئايه‌ئ عه‌زايَم  
 به‌و عه‌زايَمات يه‌وميه‌و دايَم  
 نڭين ديوبه‌ن سوله‌يمان پيمه‌ن  
 فهم باده‌نووش جام به‌ئ باخچه‌ئ ويمه‌ن  
 خه‌وفم نين ژه ده‌س گيروگازشان  
 په‌روا ندارووم ژه په‌روازشان  
 چ باكم ژه ده‌س سپاي حه‌يانه‌ن  
 په‌ئ عالم نه‌ژده‌ر په‌ئ من ره‌يحانه‌ن

۷۳۰

## «زله‌يخام ژه چين»

زله‌يخام ژه چين...  
 چين زلف سه‌نه‌ن ژه خه‌ياته‌ئ چين  
 ژه تاوس توغرائ ئهلواني مشكين  
 عه‌تريات ژه عه‌تر ريح ژه ره‌ياحين  
 ژه غه‌واس قه‌وسه‌ين غه‌زاجوو پركين  
 عه‌ين ژه غه‌زالان وه‌حشى به‌عيد بين  
 عشق ژه كه‌مووته‌ر قوته‌ ژه بوورچين  
 چالاكي ژه باز هه‌لمه‌ت ژه شاهين  
 گوناش ژه گولنار ليو ژه له‌عل كان  
 فهم ژه يه‌نابيع سه‌رچه‌شمه‌ئ حه‌يوان  
 دنان چۆ سه‌ده‌ف يالوئلو مه‌رجان

۷۳۵

زه‌نه‌خ ژه لیموو زنج ژه زه‌پ‌فنجان  
 گه‌رده‌ن ژه مینای به‌زم‌نارای که‌یان  
 پیچان وه گه‌رده‌ن بلوورین حه‌یان  
 سینه‌ش ژه سه‌ده‌ف یا ژه ته‌خته‌ی عاج  
 خالان مه‌وه‌ردن ژه ماچین خه‌راج  
 یان ژه ته‌سویرات شاپوور نه‌ساج  
 یان دانه‌ی نه‌لماس نه‌سب جیقه‌ی تاج  
 مه‌مان ژه رومان یا لیموی نه‌وپره‌س ۷۴۰  
 یا ژه شه‌مامان نه‌وخیز یا نیم‌پره‌س  
 که‌مه‌ر چو جه‌یران جه‌وه‌لان ماوا  
 شه‌فه‌ین شه‌عشعه‌ی زه‌رد خوه‌راوا  
 قه‌یام ژه سه‌وه‌لان قامه‌ت ژه پهری  
 شوعاع ژه خورشید شه‌وق ژه موشته‌ری  
 وه‌فا ژه شیرین تاقه‌ت ژه له‌یلی  
 نیم‌نگا مه‌که‌رد هم وه بی‌مه‌یلی  
 هم له‌یل هم شیرین هم گوله‌ندامه‌ن  
 پووسه نمایان دیده‌ی غولامه‌ن

# فصل ششم

---

## شرح و ترجمه اشعار

---



## □ بند یک

**اشاره:** شاعر در این بند آغازین، نخست خداوند را به جاودانگی و آفریدگاری می‌ستاید؛ سپس گریزی به حالات خود می‌زند و با پشیمانی و دریغ، گناهان خود را برمی‌شمارد و از عقوبت رستاخیز اظهار بیمناکی می‌کند. در پایان امیدوار است که خداوند رحیم از سرلطف، قلم عفو بر این خطاها بکشد و در آن روز بزرگ یاور او باشد.

۲ و ۱ - علی کل حال: ظاهراً به قیاس آیات و عباراتی نظیر «علی کل شیء قدیر» ساخته شده است و مفهوم آن چنان است که خداوند بر همه احوال و بر همه چیزها احاطه دارد. || یالالم یزل: در کلیه نسخ خطی چنین آمده است و البته خالی از ضعف و حشو نیست. می‌توان چنین توجیه کرد که شاعر از باب تأکید زوال ناپذیری خداوند را با «لا» و «لم» مؤکد ساخته است و البته آوردن لا و لم «به معنی نه و نه» در ادب فارسی سابقه دارد (← فرهنگ معین ذیل لا و لم). لم یزل و لایزال هر دو به معنی جاوید، پایدار و بی زوال است و عبارت از ذات حق تعالی (← غیاث اللغات). مولوی می‌فرماید: ناگزیر جملگان حی قدیر / لایزال و لم یزل فرد بصیر || بی‌همتا: اشاره به «و لم یکن له کفو احد» [و او را هیچکس همتانیست] (اخلاص / ۱۱۲). || دارای بلند مال: دارنده سرا و خانه رفیع؛ مال: خانه، کنایه از افلاک و آسمانها ● معنی ابیات: «ای خداوند جاوید و سرمدی که بر همه احوال و بر همه چیزها [احاطه داری] و زوال و شریکی برای تو متصور نیست و بیننده و بصیری عاری از نقص هستی و دارنده سرای رفیع می‌باشی»؛

۳ - سه پنج سه هزار: ظاهراً کنایه از آدمیان و فرق و ملل مختلف یا کنایه از مخلوقات و عوالم متنوع و گوناگون است؛ سه پنج سه هزار به معنی هجده هزار به هر حال نشان دهنده کثرت

است و رقم مذکور مورد نظر نیست. || طبیب مریض: پزشک مداواکنند بیمار. || مخفی آشکار: اشاره به «لَا تَدْرِكُهُ الْبَصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْبَصَارَ» [دیدگان او را در نیابد و او دیدگان را دریابد] (انعام/۱۰۳). نظیر بیت مولانا:

پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست      آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست  
در این ترکیب صنعت پارادوکس هست ● معنی بیت: «ای خدایی که پشت و پناه آدمیان و آفریده‌های بسیار و مختلف خود هستی و مانند پزشک بیماران را مداوا می‌کنی، از چشم‌ها پنهانی اما قدرت ساخت و صنعت تو آشکار است».

۴ - سیع سما: ستاره شناسان دوران پیش، بنا به دانش زمان خود، برآن بودند که زمین در مرکز آسمان قرار دارد و آسمانها یا افلاک مانند پیاز، پوست در پوست، طبقه به طبقه روی هم قرار دارند و گرداگرد زمین می‌چرخند. آسمانهای هفتگانه به حسب نزدیکی به زمین از پایین به بالا عبارتند از: ۱ - فلک ماه (قمر) ۲ - فلک تیر (عطارد که آن را دبیر فلک نیز می‌نامند) ۳ - فلک ناهید: آناهیتا (زهره) ۴ - فلک آفتاب، خورشید (شمس) ۵ - فلک بهرام (مریخ) ۶ - فلک برجیس، زاوش (مشتري) ۷ - فلک کیوان (زحل) که پیشینیان آن را ستاره شوم و نحس می‌دانستند. بالاتر از این هفت فلک، فلک دیگر قرار دارد که آن را ثوابت یا نجوم متحیره یا ستارگان بیابانی می‌نامند؛ این فلک را منطقه البروج می‌خوانند. شمار صور فلکی که در منطقه البروج قرار دارند، دوازده است: ۱ - بره (حمل) ۲ - گاو (ثور) ۳ - دویکر (جوزا، توأمان) ۴ - خرچنگ (سرطان) ۵ - شیر (اسد) ۶ - خوشه (سنبله) ۷ - ترازو (میزان) ۸ - کژدم (عقرب) ۹ - کمان (قوس) ۱۰ - بزغاله (جدی) ۱۱ - دول (دلو) ۱۲ - ماهی (حوت). هریک از این صور فلکی را برج گویند. بالای هشت فلک مذکور، فلک نهم یا فلک الافلاک قرار دارد که آن را عرش یا عرش اعلی می‌خواندند (← واژه نامک). || لوح: در لغت به معنی صحیفه و تخته ای که برآن نویسند. در این جا اشاره به لوح محفوظ است که در قرآن آمده است «بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ» [حق این است که آن قرآن مجید است در لوحی محفوظ] (بروج / ۲۱-۲۲). برای توضیحات بیشتر ر.ک: فرهنگ معارف اسلامی، جلد ۳ ص ۶۲. || قلم: ابزار نوشتن است و اشاره به آیه «ن والقلم وما یسطرون» [ن (نون)، سوگند به قلم و آنچه نویسند] (قلم / ۱). نیز (علق / ۴۹). «ذات باری تعالی ابتدا جوهر مجرد قدسی را آفرید و بتوسط او جوهر قدسی دیگری آفرید و همین طور به طور مرتب درکمال و شرف و بالجمله هریک از عقول طولیه علت وجود موجود عقلی و نفسی دیگر است و از این جهت از هریک از عقول مجرده طولیه و



نفوس و افلاک می‌توان تعبیر به قلم کرد و قلم اول که عقل اول باشد ملک مقرب عقلی و قلم اعلی است و بالجمله عقول را به اعتبار آن‌که واسطه در فیضان صور علمیه‌اند بر نفوس کلیه فلکیه و موجب وجود آنها هستند قلم گویند.» (فرهنگ معارف اسلامی، به نقل از: اسفار، ج ۳، ص ۶۲، ۹۱). || ارض سبعة: ظاهراً اشاره به اقالیم هفتگانه است. در قرآن تلویحاً آورده است که: «اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ» [خداوند کسی است که هفت آسمان را آفریده است و از زمین نیز همانند آن را] (طلاق / ۱۲). || یم: دریا • معنی بیت: «ای پروردگار آسمانهای هفتگانه و لوح محفوظ و قلم، و ای آفریدگار زمینهای هفتگانه و دریا»؛

۵ - صانع: آفریننده، خدای تعالی || صُنِعَ: ساختن، آفریدن، ایجاد مسبوق به عدم. اشاره به «صُنِعَ اللّٰهُ الَّذِي اَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ...» [این آفرینش خداوند است که هر چه را در کمال استواری پدید آورده است] (نمل / ۸۸). || سبحانه: منسوب به سبحان، سبحان: در اصل، پاک و منزّه و مقدس، خداوند. اشاره به آیات زیادی از جمله: «سبحان اللّٰهُ عَمَّا يَصِفُونَ» [پاک و منزّه است خداوند از آن چه می‌گویند (صافات / ۱۵۹)]. || طیب مریض (- بیت ۳). • معنی بیت: «ای خدای آفریننده و مبدع، وای راز مقدس، ای که مانند پزشکی درمانگر هستی و از نظرها پنهانی»؛

۶ - مرید: اسم فاعل از مصدر اراده، خواهنده، اراده کننده؛ صفت حضرت حق. || مدرک: رسنده، دریابنده، از صفات ثبوتی خداوند که دریابنده همه امور است. || اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ: مهربانترین مهربانان، از صفات خداوند. اشاره به: «فَاللّٰهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» [اما خداوند بهترین نگهدار است و همو مهربانترین مهربانان است] (یوسف / ۶۴). • معنی بیت: «ای مهربان‌ترین مهربانان که هستی به اراده و دریابندگی تو قرار یافته است. ای خالق مخلوقات و ای بی‌همال و نظیر»؛

۷ - غافر: آمرزنده گناه، از نامهای خدا اشاره به: «غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ» [آمرزنده گناه و توبه پذیر سخت کیفر نعمت بخش] (غافر / ۳). || غفور: آمرزنده اشاره به: «ان اللّٰهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» [خداوند آمرزگار و مهربان است] (بقره / ۱۸۲). || لا يَزَالُ وَلَمْ يَزَلْ: (- ابیات ۱ و ۲). || واجب الوجود: نامی از نامهای خدای تعالی، نزد حکما مقابل ممتنع الوجود و ممکن الوجود که هستی او ناگزیر است. موجودی که در وجود خود محتاج به غیری نباشد (لغت نامه). || واحد: یگانه، اشاره به آیاتی نظیر: «لَمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» [امروز فرمانروایی از آن کیست؟ (پاسخ آید): از آن خداوند یگانه قهار است] (غافر / ۱۶). ||

بی بدل: بی همتا، یگانه. ● معنی بیت: «ای خدای آمرزنده سرمدی واجب الوجود و یگانه»؛  
 ۸ - قادر: توانا، از صفات خداوند، اشاره به آیاتی چون: «قل هو قادرٌ علیٰ اَن یَّبعَثَ عَلَیکم عذاباً من فوقکم...» [یگو او تواناست به این که عذابی از فراز یا... برانگیزد] (انعام / ۶۵). ||  
 مُدیر: (اسم فاعل از اداره)، اداره کننده، از صفات خداوند. || لیل و نهار: شب و روز || چنی: (cāni) این واژه کردی هورامی است به معنای «همراه»، «با». صیدی هورامی گوید:

هر که س خه‌مگینه‌ن به یو وه لای من      خه‌م چینی خه‌مان زوو مه‌بو ساکن

(دیوان، ص ۲۱۲)

|| روضات: جمع روضه، باغها، گلزارها. ● معنی بیت: «ای خدایی که توانا و باتدبیر و اداره کننده روز و شب هستی، و ای که به باغهای بهاری فضایی برای اظهار فیض بهارانه بخشیده‌ای»؛

۹ - خمس تن اهل عباد: پنج تن آل عبا؛ عبا = عباد + د (= ت). پنج تن آل عبارتند از: حضرت محمد، حضرت علی، حضرت امام حسن، حضرت امام حسین و حضرت فاطمه که طبق روایت «حدیث کسا» در زیر عبا پیغمبر گرد آمدند و جبرئیل پیامی از طرف حق تعالی برای نبی اکرم آورد. || ویت: این واژه کردی هورامی است به معنای «خودت». صیدی هورامی گوید:

حق وه لوتف ویش باوه‌رو ئه‌و ریّت      سود سه‌رمایه‌ئی عه قیده که ئ ویت  
 معادل این کلمه در کردی ایلامی «خوت (xwat)» است. ● معنی بیت: «نخست از نور خود پنج تن آل عبا را آفریدی و بدانان عزت و کرامت بخشیدی».

۱۰ - اربع ملایک: چهار فرشته مقرب که عبارتند از ۱- جبرئیل که وظیفه او ابلاغ وحی به پیامبران بوده است. ۲- اسرافیل که مطابق نصوص قرآن کریم (یس / ۵۱) و (زمر / ۶۸) به هنگام رستخیز در صور می دمدم و مردگان از گور برمی‌خیزند. ۳- میکائیل فرشته موکل بر ارزاق است. ۴- عزرائیل یا ملک الموت که فرشته موکل بر قبض روح است. کنیه او به جهت فال نیک بویحیی است (← فرهنگ تلمیحات). || حور: (دراصل جمع حوراء) به معنی زنی که سفیدی پوست و چشم او در نهایت سفیدی، و سیاهی چشم و موی او به غایت سیاه باشد. معشوقهایی که در بهشت نصیب مؤمنان خواهند شد (← غیاث اللغات). ● معنی بیت: «چهار فرشته مقرب و زیبارویان بهشتی را از نور وجود خویش به زیور هستی آراستی».

۱۱ - امامان اثنی عشر: منظور امامان دوازده‌گانه شیعه است. ● معنی بیت: «ای که

جماعت پیامبران را ارجمند ساختی و به امامان دوازده گانه شیعه احترام و عزت بخشیدی»؛  
 ۱۲ - یا عالم علم: اشاره به آیات بسیار از جمله: «ان الله عالمُ غیبِ السموات و الارض» [بیگمان خداوند دانای نهانیهای آسمان و زمین است] (فاطر / ۳۸). || حکوم: ظاهراً صیغه مبالغه به معنی بسیار حکم کننده، گرچه این ساخت بسیار مصطلح نیست اما در ادب کردی سابقه دارد. اشاره به: «... و هو خیرُ الحاکمین» [و او بهترین داوران است] (اعراف / ۸۷). نیز «و انت احکمُ الحاکمین» (هود / ۴۵). ● معنی بیت: «ای که داننده دانش دانشمندان روزگار هستی و به پادشاهان مقتدر و بزرگ تاج حکومت بخشیده‌ای»؛

۱۳ - هفتاد دو ملت: اشاره به حدیث معروف: «إِنَّ أُمَّتِي سَتَقْتَرُقُ بَعْدِي عَلَى ثَلَاثَةِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ اثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ» [همانا امت من پس از من به هفتاد و سه فرقه پراکنده خواهند شد، فرقه‌ای از آنها رستگار و هفتاد و دو فرقه دیگر در دوزخ خواهند بود] (سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۵۹ - ۳۶۰). این حدیث که به حدیث تفرقه یا افتراق امت مشهور است، با عبارات گوناگون نقل شده و گاه به جای هفتاد و سه، هفتاد و دو یا یک، یا هفتاد و اند یاد شده است (حواشی حافظ نامه خرمشاهی، ص ۶۷۹). نیز (← غیاث اللغات). || نوردن (nawardan): نبرده است، ساخت این فعل به اسلوب هورامی است. ● معنی بیت: «و اقوام مختلف را پدید آوردی و کسی از چگونگی کار و راز تو آگاهی نیافته است».

۱۴ - نین (niyan): نیست. || اطلاع (etlâ): تلفظ محلی اطلاع. || ندارو (nadâru): ندارد. || مصراع اول اشاره به آیه: «الذی له مُلْکُ السموات و الارض و لم یَتَّخِذْ وَلِداً و لم یَکُنْ لَهُ شَرِیکُ فی الْمُلْکِ» [کسی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست و فرزندی برنگزیده است و در فرمانروایی شریکی ندارد] (فرقان / ۲). نیز (اسراء / ۱۱۱) و (انعام / ۱۶۳). ● معنی بیت: «کسی انباز تو نیست و یاریگری به تو مدد نمی‌رساند و از تدبیرهای تو کسی آگاهی ندارد».

۱۵ - ای (ê): این. || میوم (mayum): می‌شوم. || روز محشر: روز قیامت و اشاره به آیاتی چون: (آل عمران / ۷۴)، (انعام / ۷۳). ● معنی بیت: «آری، من - این بنده ناچیز - می‌دانم که در روز قیامت روسیاه خواهم شد».

۱۶ - ابلیس: واژه ابلیس نامی غیر عربی است. در عبری نامش «عزائیل بزائین» است. او از جمله فرشتگان بود که به جهت سرپیچی از فرمان خدا، کافر و از رحمت پروردگار نومید گشت (← دایره المعارف تشیع). ابلیس مظهر همه بدیهاست و دام گستر در راه آدمیان تا آنان را

منحرف کند. || ونن (wanan): خوانده است || شنن (Šanan): افشانده است. ● معنی بیت: «از آنگاه که کودک بوده‌ام علم ابلیس آموخته‌ام و پیوسته بذکر کار ناپسند افشانده‌ام».

۱۷ - را (râ): راه || راس: راست. || چفت (çâft): کج || ور (war): پیش، جلو || شیت (šêt): دیوانه || رو: مخفف روژ (روز). ● معنی بیت: «راه راست را رها کرده، راه کج و انحراف را در پیش گرفته‌ام. من گمراهی دیوانه و حیران هستم که از واقعه قیامت سخت هراسناکم».

۱۸ - کفر (kwefer): تلفظ محلی کفر. ● معنی بیت: «همیشه زشت و ناپسند و ناصواب می‌نگاشتم و سخنانی کفرآمیز بر زبان می‌راندم و دیگران را غیبت می‌گفتم».

۱۹ - ● معنی بیت: «ای رسول خداوند! فرمایش تورا - در عمل کردن به کارهای نیک - به سبب سیاه‌بختی و نافرندگی اقبال نمی‌پذیرفتم».

۲۰ - پی (pay): برای. || خمسه: منظور نمازهای پنجگانه است. ● معنی بیت: «بجز انجام کارهای ناپسند و افعال بد و شوم به کاری نمی‌پرداختم و خماری و مستی بسیار مانع از گزاردن نمازهای پنجگانه‌ام می‌گردید».

۲۱ - نه: حرف اضافه به معنی «در»؛ این حرف تنها در اشعار گذشتگان آمده است و اصلاً هورامی است: مولوی کرد گوید:

تازیر! وه مهرگت دل نه خروشه‌ن      تاره‌زووی خه‌ده‌نگ په‌نجه‌که‌ئی توشه‌ن

(دیوان/ ۵۴)

|| ژه (za): حرف اضافه به معنی «از» و «در». این حرف هنوز در میان بخشهایی از طوایف استان ایلام چون «ملکشاهی» کاربرد دارد. حرف اضافه «د» (da) امروز جانشین حروف اضافه «نه» و تا حدود زیادی «ژه» شده است. طوایف کلهر به جای آن «له» (la) می‌گویند. || طاله‌م (= طالع). ● معنی بیت: «به سبب سیاه‌بختی بذکر نیکی را درعالم نکاشتم».

۲۲ - ایسا (isa): یا «ایسه» به معنی اکنون و الان است. امروز در ایلام استعمال نمی‌شود و به جای آن «ئیمه» (êma یا ima) می‌گویند. صیدی هورامی گوید:

ئیمه سه‌به‌ب چیش ئه‌ری له‌یله‌که‌م      مه‌یلت که‌رده‌ن سه‌رد هه‌ئی بی‌مه‌یله‌که‌م

(دیوان / ۱۸)

|| مُنکر: نام فرشته پرسنده درگور، رفیق و مصاحب نکیر، || پرسو: می‌پرسد. || لیم (lêm): از من. ● معنی بیت: «اینک از آن کرده‌ها شرمنده‌ام [و می‌دانم آنگاه که] منکر درگور

از من سؤال کند در پاسخش لال خواهم بود.»

۲۳ - ● معنی بیت: «نافرمانی زشت کارم که اینک از کار خودم شرمسارم».

۲۴ - نارسقر: آتش دوزخ. اشاره به: «يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وجوههم ذوقوا مسَّ سقر» [روزی که بر چهره‌هایشان در آتش کشیده شوند و گویندشان آسیب دوزخ را بچشید] (قمر / ۴۸). نیز (مدثر / ۲۶ و ۲۷ و ۴۲). ● معنی بیت: «روحم از ترس محشر هراسان و تنم از بیم آتش دوزخ لرزان است».

۲۵ - اُذن: گوش || اُطروش: کر، کرگونه. || ذکر الله اکبر: اشاره به: «اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللّٰهِ اَكْبَرُ» [نماز از ناشایستی و زشتکاری باز می‌دارد و یاد کرد خداوند از هرکاری مهمتر است] (عنکبوت / ۴۵). ● معنی بیت: «گوשמ از بیم نکیر و منکر کر، و زبانم از گفتن ذکر الله اکبر لال است».

۲۶ - خاطرجم: مطمئن || بلکم: (= بلکه)، شاید. || روی (roÿ): روز. || بدن (bedan): بدهند. ● معنی بیت: «حتی یک ذره نسبت به اعمال خود اطمینان ندارم که شاید در قیامت مرا کمتر عقوبت کنند (مطمئن هستم که مرا عقوبت خواهند کرد)».

۲۷ - مرهم = مگرهم. || پیم (pēm): به من || بیو (bayu): بشود || رامت: ظاهراً مخفف «رحمت». || کری: کنی || وی (wāÿ): به این || کلب: سگ. ● معنی بیت: «مگر آن که ای خداوند خودت به من، این کمترین سگ تو، رحم کنی».

۲۸ - ژى (zāÿ): از این || طُرّه: موی پیشانی، کرانه، کنگره‌ای که بر سر دیوار سازند، سقفی که از چوب و خشت بر دروازه سازند || گردون: گردنده، ارابه، کنایه از آسمان، چرخ. || جنم: در کلیه نسخ چنین است و معنای دقیق آن مفهوم نیست؛ ظاهراً مرکب است از چنی (نیز) + م (ضمیر متصل) که تخفیف یافته؛ مجموعاً معنای «نیاز از من». || رای (rāÿ): راه || پل صراط: پلی میان بهشت و دوزخ که پای گناهکاران بر آن بلغزد و اهل بهشت به حسب اعمال بدو نیک خویش از آن بگذرند. این پل را به لغت زند و پازند «چینود» گویند (برهان قاطع). ● ظاهراً معنی بیت چنین است: «درباره [گناهای] که به سبب دام نهاده دنیا مرتکب شدم [و از واجبات [که در گزاردنشان قصور داشته‌ام] از من سؤال نکنند و نیز از راه پل صراط نپرسند (یا در راه پل صراط از واجبات سؤال نکنند)».

۳۰ - ۲۹: قین: خشم، کین || وو (waw): به آن. || نکرون (nakarun) نکنند. || نوینن (nawinen): نبینند. ● معنی بیت: «نکیر و منکر - آن دو فرشته پرسشگر - با دل پر از

خشم و قهر با آن گرزهای آهنین از گناه بزرگ من سئوال نکنند و ای مهربان [کاری کن که آن دو] آن جرمهارا نبینند».

۳۱ - غلام: نام شاعر که بدان تخلص کرده است. || کاف و لام بی: (ک، ل، ب = کلب)، سگ. ● معنی بیت: «غلام» سگ درگاه تو است و از به یاد آوردن روزی که باید بر پل صراط بگذرد، آشفته است».

۳۲ - نمیو (nemayu): نمی شود. || پری (pari): برای؛ این واژه کردی هورامی است که در زبان شعری شاعران منطقه ایلام بسیار آمده است: مولوی کرد، شاعر بزرگ منطقه اورامانات گوید:

مهردهن یه ک ساتن ته رواحه که ئی ویم      دووریت هر ساتی سهد مهرگن پهریم  
(دیوان / ۱۰۹)

● معنی بیت: «بار الها! وصف اوصاف تو پایان ناپذیر است؛ از این رو آن را برای همگان مختصر کردم و [به این مقدار بسنده نمودم]».

## □ بند دوم

**اشاره:** این بند از حیث مضمون ادامه بند اول است. در آن، خداوند را به صفات مختلف وصف می‌کند و صنع و قدرت او را متذکر می‌شود. در نهایت خدا را به پیامبران و ائمه سوگند می‌دهد که توبه و شرمساری او را بپذیرد و در قیامت و قبر از عنایت خویش محرومش نکند. تکرار این مضامین نشان دهنده عزم شاعر در توبه و روی آوری به درگاه خداوند است.

۳۳ و ۳۴ - رازق، رزاق: روزی دهنده، اشاره به: «ان الله هو الرزاق ذو القوه المتین» [بیگمان خداوند است که روزی بخش نیرومند استوار است] (ذاریات / ۵۸). || اسا (o(e)sâ): استاد || نه چرخ و هفت طاق: (← بیت ۴). || رفراف (rafrâf): نام یکی از دواسب حضرت رسول که در شب معراج سوار شده بود (لغت نامه). || براق (borâq): نام دیگر ستوری که رسول (ص) در شب معراج بر آن نشست. ● معنی ابیات: «ای روزی دهنده، ای

آفریننده و معمار آسمانها و زمین و ای که در شب معراج رفرف و براق را به سلامت عبور دادی»؟

۳۵ - حی لاینام: زنده بی خواب، اشاره به: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ [خداوند است که جز او خدایی نیست؛ زنده پاینده است؛ نه غنودن او را فرا گیرد نه خواب] (بقره/۲۵۵). ● معنی بیت: «زنده پاینده ای که بی خواب و خوراست و بصیر جاودانه ای که بی همتاست».

۳۶ - قاهر العدو: درهم شکننده دشمن، اشاره به: «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ» [و او بر بندگان خود چیره است] (انعام، ۱۸). || قیوم: بسیار قایم شونده، پاینده، از نامهای خداوند، اشاره به (بقره / ۲۵۵). ● معنی بیت: «درهم شکننده دشمن، سرمدی، پاینده، آفریننده آفرینندگان، یگانه بی خلل و کاستی»؛

۳۷ - نور بخش جلای شمس و القمر: فروغ بخش خورشید و ماه، اشاره به: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ...» [اوست کسی که خورشید را روشن و ماه را تابان کرد و برای آن (ماه) منزلهایی معین کرد] (یونس / ۵). || قاضی الحاجات: بر آورنده نیازها، خداوند تعالی. ● معنی بیت: «ای فروغ بخش خورشید و ماه و برآورنده نیازها، و صاحب و سرور در صحرای محشر»؛

۳۸ - یوم و لیل: روز و شب، اشاره به: «لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ» [نه خورشید را سزاوار است (که در سیر خود) به ماه برسد و نه شب و روز سبقت جوید] (یس / ۴۰). || سواکر: جداکننده. ● معنی بیت: «به حکمت شب را از روز متمایز کردی، تو بسان پزشکی هستی که درنهمان بیماران را شفا می بخشی».

۳۹ - سه پنج سه هزار: (← بیت ۳). ● معنی بیت: «ای آمرزنده سرمدی و ای روزی بخش به آدمیان و مخلوقات بی نهایت و مختلف»؛

۴۰ - صنعت: نسخه «ح» با ضم «ص» ضبط کرده است که با این قرائت به معنای «صنع خود» می باشد. || یه ی (ya'y): یک. ● معنی بیت: «هر یک مخلوقات و مصنوعات خود را به قدرت صنعت پردازی به انجام کاری مأمور ساختی».

۴۱ - هفت طبقه ارض: (← بیت ۴) || وجود: چنان که از قافیه بعد برمی آید شاعر «وجود» را «وجوت» تلفظ کرده است؛ کما این که هنوز عده ای چنین تلفظ می کنند. || حوت:

ماهی، ماهی بزرگ، جمع آن حیتان و احوات، نیز یکی از صور فلکی برابر با اسفند. اشاره به باوری قدیمی که می‌پنداشتند زمین بر شاخ گاوی قرار دارد و آن گاو بر پشت یک ماهی. فردوسی فرماید:

زمین هفت کشور به شاهی تورااست      سرماه تا پشت ماهی تورااست  
نوره گولنی (nōra gweḷeni)، یکی از شاعران کردی سرای سده‌های پیش گفته است:  
زه‌مین بارگا، گابار ماهی      ماهی هاله بان به‌حر تلاهی  
● معنی بیت: «طبقات هفتگانه زمین را آفریدی و آن را بر پشت گاو نهادی و گاو را بر پشت ماهی قرار دادی».

۴۲ - زین (zaʾyn): ظاهراً تلفظی از «ذهن» است با توسع در معنا به مفهوم اندیشه، ذات و نظایر آن. || باب الحسین: منظور امام علی (ع) است. ● معنی بیت: «خلاصه، به حق ذات یکتای خود و به نور و فروغ باب امام حسین، علی (ع) ترا سوگند که...»؛

۴۳ - اسم اعظم: (اصطلاح عرفانی) بزرگترین نام خدا را اسم اعظم گویند. و در مورد اسم اعظم و این که کدامیک از اسماء الله اسم اعظم اند و در چه سوره‌ای از سوره قرآن است یا آن که اسم خاصی از اسماء الله اعظم است یا نه، اختلاف آراء است. (← فرهنگ معارف اسلامی). || تورات: اسفار پنجگانه موسی، و معنی آن شریعت و وصیت است که همه آن بر عهد قدیم اطلاق می‌شود. اسفار پنجگانه یا پنج کتاب موسی عبارت است از: ۱ - سفر تکوین تا استقرار عبرانیان در مصر. ۲ - جلای وطن یا سفر خروج. ۳ - سفر لایوان یا احکام صریح مذهبی. ۴ - سفر اعداد یا شرح نیروی مادی قوم. ۵ - سفر تثنیه یا مکمل کتابهای یاد شده. ۲۲ بار در قرآن مجید از تورات نام برده شده است. || موسای کلیم: پیغمبر بنی اسرائیل که در زمان فرعون به دنیا آمد و مادرش او را تاسه ماه مخفیانه نگهداشت و بعد، از ترس فرعون وی را در زنبیلی قیراندود گذاشت و در میان نیزار رود نیل رها ساخت. دختر فرعون موسی را برداشت و بزرگ کرد. موسی در سن چهل سالگی به رسالت از طرف خداوند برگزیده شد و مدت چهل شبانه روز در کوه سینا به راز و نیاز با خداوند مشغول بود و از این نظر او را کلیم الله لقب داده‌اند. عمر موسی را صد و بیست سال نوشته‌اند (فرهنگ معین). ● معنی بیت: «خداوند! تو را به هزار و یک اسم عظیمت و به تورات حضرت موسی سوگند می‌دهم»؛

۴۴ - عیسی: ابن مریم ناصری (منسوب به ناصره)، متولد ۶۲۲ قبل از هجرت و ملقب به



مسیح. مسیحیان او را غالباً پسر خدا نامند. مسلمانان او را در زمره پیغمبران اولوالعزم دانند. (فرهنگ معین). طبق روایات مسیحی او را پس از محاکمه به صلیب آویختند و دفن کردند اما او بعد از سه روز دوباره زنده شد و پس از چهل روز به آسمان صعود کرد. اما در قرآن آمده است: «او را نکشتند و بر دار نکرند اما امر برایشان مشتبه شد». عمر او را ۳۳ سال نوشته‌اند. تلمیحات مربوط به عیسی در ادب پارسی و ایرانی رواج بسیار دارد (← فرهنگ تلمیحات). || انجیل: نام کتاب مقدس مسیحیان که اهم آنها چهار است: انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا و انجیل یوحنا. انجیل متی، مرقس و لوقا هر کدام شرح مختصری از زندگانی و تعلیمات و مرگ و قیام مسیح به دست می‌دهند در صورتی که انجیل یوحنا مختصری از اتفاقات مهم را که مربوط به زندگانی مسیح است نقل می‌کند. || داود: یعنی محبوب، و او جوانترین فرزند یسا از سبط یهودا بود که تقریباً در سنه ۱۰۳۳ قبل از مسیح در بیت‌الحم تولد یافت (قاموس کتاب مقدس).

«او را در میان بنی اسرائیل قبول پدید آمد و وحی بدو منزل شد. طالوت بر او رشک برد؛ قصد کشتن او کرد؛ داود بگریخت؛ علما طالوت را منع کردند؛ طالوت علما را بکشت و بعد از آن پشیمان شد با فایده نبود؛ به استغفار به جنگ جباران رفت تا با پسران کشته شد؛ داود با بیت‌المقدس آمد؛ مُلک بر او قرار گرفت و خدای تعالی او را خلافت داد و زبور بدو فرستاد و او خوش‌آوازترین [بنی آدم] بود و چون زبور به آواز خواندی هر که شنیدی مجال گذاشتن نیافتی (تاریخ گزیده، ص ۴۷). || خلیل: منظور حضرت ابراهیم است. «ابراهیم» به معنی پدر بلند پایه، پدر جماعت بسیار و یا محبوب خدا. وی جد عبرانیان و عرب مستعربه است. پیامبران گرانبه هر سه دین توحیدی جهان (اسلام، مسیحیت، یهودیت) از فرزندان او به شمار می‌آیند. برای توضیحات بیشتر (← دایرةالمعارف تشیع). ● معنی بیت: «تورا به عیسی و انجیل و داود و زبور و ابراهیم که وجودش را از نور خود آراستی، سوگند می‌دهم»؛

۵۱ تا ۴۵ - ادریس: نام او آخنوح است و لقبش ادریس و المثلث بالنعمه و الحکمه نیز گویند جهت این که هم پیغمبر بود و هم حکیم و هم پادشاه؛ و علم نجوم معجزه اوست. چون عمرش به سیصد و شصت سال رسید به التماس او حق تعالی روح او را قبض کرد و باز داد و به بهشت و دوزخ بدو نمود و او به شرط خروج در بهشت رفت و بیرون آمد و به بهانه آن که نعلین آن‌جا فراموش کرده‌ام، بازگشت و آن‌جا قرار گرفت. قوله تعالی: «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» (مریم / ۵۱) (تاریخ گزیده). || ایوب: فرزند افرص بن رازح بن روم بن عیصا بن اسحق بن ابراهیم،

مادرش دختر لوط و زنش رحیمه دختر یوسف (ع) فرزند یعقوب (ع) بود. || اسماعیل: پسر ابراهیم، وی پسر ابراهیم خلیل و هاجر و جد اسماعیلیان یا عرب است. او را در جنب مادرش هاجر در حرم کعبه دفن کردند || اسحاق: فرزند ابراهیم و ساره، در روایات غیر اسلامی به جای اسماعیل او را برای قربانی شدن ذکر کرده‌اند. || یوسف: فرزند یعقوب پیغمبر و مادر او راحیل است. در خردسالی چون پدرش بدو سخت محبت داشت. دیگر برادران بدو حسد بردند و او را باخود به صحرا بردند و بچاهی افکندند. جماعتی از کاروانیان او را از چاه در آورده و در مصر فروختند و یوسف پس از مدتی که دچار مشقات فراوان گردید و به زندان افتاد به مقام فرمانروایی (عزیزی) کشور مصر نایل آمد. || یعقوب: به معنای «پاشنه را می‌گیرد»، یکی از اجداد عبرانیان است. وی پسر اسحاق و جفت و توام عیسو می‌باشد. اسم وی از واقعه‌ای که در وقت ولادتش روی داد، مشتق شده است (قاموس کتاب مقدس). || ختم پیغمبران: اشاره به: «ماکان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین» [محمد هرگز پدر هیچیک از مردان شما نیست، بلکه پیامبر خدا و خاتم پیامبران است] (احزاب / ۴۰). || گروی (geroÿ): گروه || عکس: برگرداندن، تافتن شعاع خورشید (فرهنگ معین)؛ عکس جلا: تافتن روشنی و نور || صفدر: لقب حضرت علی، درنده صفهای دشمن گاه جنگ || خاسان: خوبان، ویزگان || گیان: جان || طفیل: کسی که ناخوانده به مهمانی رود، انگل. || شیت (šêt): شیدا، دیوانه || کری: بکنی || ردی: (ظاهراً)، رد شده، مردود ● معنی ابیات: «خدایا تو را به نور باطن ادریس، ایوب، اسماعیل، اسحاق، یوسف، یعقوب و مصطفی، آخرین پیامبران، و به صدو چهارده سوره قرآن و نیز به نور وجود حضرت علی و دوازده امام برگزیده خودت و به خوبان و ویزگان و اولیاءات - که جانیشان وابسته و طفیل تو می‌باشد - سوگند می‌دهم که من نافرمان بی طاعت گمراه دیوانه سیاه بخت را که از فرشته پرسشگر؛ یعنی منکر ترسان و خجل است، از سررحمت و بخشایش، بخشایی».

۵۲ - صنعان: شیخ صنعان درمکه چهارصد مرید داشت. شبی در خواب دید که در روم بتی را سجده می‌کند. دریافت که حق تعالی او را در معرض امتحانی قرار داده است. با مریدان به روم رفت و در آنجا عاشق دختر ترسایی شد و آنچه مریدان در اصلاح کار او کوشیدند ثمری نداد. شیخ در کوی دختر ترسامعتکف شد حال آنکه ترسا بچه او و عشق او را به سُخره گرفته بود. سرانجام دختر به او پیشنهاد کرد که اگر در عشق خود استواری، باید بت را سجده کرده و

قرآن را بسوزی، باده نوشیده و دست از ایمان خود برداری. شیخ تسلیم شد و بر اثر باده نوشی علوم دینی و اسرار قرآن از خاطره او برفت و آخر کار ترساشد و خرقة خود را آتش زد. دختر ترسا به او گفت در ازای کابین من باید سائی خوکبانی کنی. شیخ به خوکبانی پرداخت. در این هنگام مریدان که دیگر در کار او وامانده بودند به مکه باز گشتند و ماجرا را به یکی از یاران و مریدان بزرگ شیخ واگفتند. آن مرید ایشان را در تنها گذاشتن شیخ نکوهش کرد. مجددا همه به سوی روم باز گشتند. آن مرید پیغمبر را به خواب دید و از او نجات شیخ را التماس کرد. پیغمبر بشارت داد که شیخ به خویش باز آمده است. مریدان به محل خوکبانی شیخ رفتند. شیخ چون ایشان را دید، خجل شد و یکباره اسرار قرآن و خبر به یادش آمد و دگر باره مسلمان شد و خرقة در پوشید و با اصحاب خود سوی حجاز روان شد. در این هنگام دختر ترسا بر اثر خوابی که دیده بود در پی شیخ روان شد و به دست او اسلام یافت و سپس درگذشت (فرهنگ تلمیحات). حافظ فرماید:

گر مرید را ه عشقی فکر بد نامی مکن      شیخ صنعان خرقة رهن خانه خمار داشت  
 || ماتن: مات است. ● معنی بیت: «غلام کمترین سگ درگاه تو است و مانند شیخ صنعان  
 از عمل خود سخت پشیمان و مبهوت می باشد».

## □ بند سوم

**اشاره:** در این بند، شاعر همچنان از درگاه باری تعالی تقاضای بخشایش می کند و از او می خواهد که نه از روی عدالت که از روی لطف او را مواخذه کند. سپس عطا و بخشندگی حق را یادآور می شود و نمونه های متعددی برمی شمارد. از آن پس به صنع و قدرت خدا در ریزش باران و برف و گردش سیارات می پردازد. در پایان می گوید که هیچکس چنان که شایسته وجود خداوندی است، نمی تواند وصفش کند. شاعر تنها همین را می داند که یکتا و مهربان است؛ از این رو چشم به عنایتش دارد.

۵۳ و ۵۴ - معبود جبار: قاهر، مسلط، متکبر، یکی از صفات خدای تعالی است. اشاره به: «الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهِيمُنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ» [...] فرمانروای قدوس سلام

مؤمن مهیمن پیروزمند جبار صاحب کبریاست] (حشر / ۲۳). || مالک ملک: دارنده پادشاهی و سلطنت، اشاره به: قل اللهم مالک المُلک «بگو خداوند، ای فرمانفرمای هستی...» (آل عمران / ۳). || عالم غیب: دانای رازنهان، اشاره به: «قل بلی و ربی لِتَأْتِیَنَّکُم عالم الغیب» [بگو، چرا، سوگند به پروردگارم - همان دانای رازو نهان - که بی شبهه به شما فرا می‌رسد] (سبا / ۳). || سرپوش ستار: از نامهای خداوند، بسیار پوشاننده عیب و راز ● معنای ابیات: «ای خدای چیره فرمانفرمای یگانه برپادارنده عیب پوش».

۵۵ - عسرت: دشواری، تنگدستی || ربنا اغفرلی: اشاره به: «قال رب اغفرلی و لأخی و ادخلنا فی رحمتک» [موسی گفت: پروردگارا مرا و برادرم را بیامرز و مارا در پناه رحمت خود در آور] (اعراف / ۱۵۱). نیز (ابراهیم / ۴۱)، (ص / ۳۰). ● معنی بیت: «سرکشی و نافرمانی و دشواری کار من بسیار و بزرگ است، ای پروردگار مرا ببخشا و توبه و استغفارم را بپذیر».

۵۶ - یا مألوف بین جسم تلج و نار: ای که بین برف و آتش (رعد و برق) الفت و دوستی برقرار می‌کنی. شاید اشاره‌ای باشد به: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَرْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ» [آیا ندانسته‌ای که خداوند ابرها را می‌راند، سپس بین آنها را پیوند می‌دهد] (نور / ۴۳). در لغت نامه به نقل از قصص الانبیاء آمده است: «سبحان، من الف بین التلج و النار»: (پاکا خداوندی که سازگاری داد میان برف و آتش). || یا قابل التوب: اشاره به «غافر الذنب و قابل التوب» [آمرزنده گناه و توبه‌پذیر] (غافر / ۳). || حی: زنده از صفات خداوند به معنی زنده جاوید، اشاره به آیاتی چون (بقره / ۲۵۵)، (آل عمران / ۳) و... ● معنی بیت: «ای که بین برف و آتش سازگاری دادی، ای آمرزنده توبه‌پذیر و زنده جاوید»؛

۵۷ - نمندن (namandan): نمانده است. || مُبین: آشکارکننده، واضح || یا مَنْ يُحِبُّ مِنَ الصَّابِرِينَ، اشاره به: «و ماضِعُوا مَا سَتَكُنُوا وَاللَّهُ يَحِبُّ الصَّابِرِينَ» [نه سستی ورزیدند و نه ضعف و زبونی نشان دادند و خداوند شکیبایان را دوست دارد] (آل عمران / ۱۴۶). ● معنی بیت: «قدرت صبر و صبوری برای من نمانده است ای که بصیر و آشکارکننده [راه راست] هستی و ای که شکیبایان را دوست داری»؛

۵۸ - لطف: نغز و پاکیزه، از اسامی حق، اشاره به آیاتی چون: (لقمان / ۱۶)، (انعام / ۱۰۳) و.... ● معنی بیت: تو لطیفی، و لطف تو فراگیر است؛ از آن‌جا که نامت کریم است، کرم و احسان تو آسان‌یاب و ارزان می‌باشد».

۵۹ - ار (ar): مخفف «اگر» || بازخواز (bâzxwâz): بازخواست || بکی (bekay): بکنی || لیم (lêm): از من || نیم (niyem): نیستم. ● معنی بیت: «خدایا! اگر از روی عدالت مرا مؤاخذه کنی هیچ امید و اطمینانی به کارها و اعمال خود ندارم [می دانم که گناهکارم]».

۶۰ - باب: در || ملجا: پناهگاه || لا تقنط: نوید مشو، برگرفته از: «لا تقنطوا من رحمه الله ان الله يغفر الذنوب جميعاً» [از رحمت الهی نوید مشوید، چرا که خداوند همه گناهان را می بخشد] (زمر/۵۳). ● معنی بیت: آستانه رحمت تو پناهگاه بندگانست می باشد تو با گفتن این که: از رحمت الهی ناامید مباشید، در حقیقت دری از امید بر روی بندگان گشاده ای».

۶۳ تا ۶۱ گبر: به معنی مغ باشد که آتش پرست است (برهان قاطع). به این معنی به عقیده آقای پورداد از لغت آرامی گرفته شده هم‌ریشه «کافر» عربی و به همان معنی. و در ترکیه نیز «گور» گویند و آن اصلاً به معنی مشرک و بیرون از دین است. ولی در ایران اسلامی به زرتشتیان اطلاق شده و معنای این استعمال نوعی استخفاف به کار رفته است (حواشی برهان). در کردی ایلامی بدان «گور» (gawr) گویند. || نصارا: ترسنده و بیم برنده، مسیحی. || اعرج: لنگ || دله (dela): دل، بطن، ظاهراً مصوت «ه» چسبیده به آخر آن، برای تعریف است. || نعمات: جمع نعمت. ● معنای ابیات: «زرتشتی و مسیحی و بت پرست و ناپینا و لنگ و معلول و سالم و موجودات وحشی و پرندگان و مرغ و مور و مار و مجموعه ماهیان درون دریاها همه بدون استثناء روزی خوار سفره نعمتهای تو هستند و از فیض بی نهایت تو بهره می برند».

۶۴ - و: ظاهراً از نوع مقابله است یعنی عفو تو در مقایسه با عصیان. ● معنی بیت: «در مقام مقایسه یک عفو تو هزار سرکشی و نافرمانی را می بخشد، آری یکی از نامهای تو آمرزگار است».

۶۵ - ● معنی بیت: «روز و شب و اختلاف و تواتر آنها قدرت صانعیت تو را آشکار می کند».

۶۶ - امطار: جمع مطر، باران || آو: آب. ● معنی بیت: «از بارش قطرات باران در شگفتم که چگونه از یک قطره آب سه نوع مختلف پدید می آید».

۶۷ - حالوب: ضبط و املائی این کلمه در نسخ مختلف یکسان نیست. معنی آن در هیچ فرهنگی یافت نشد اما از فحوای کلام بر می آید که به معنی تگرگ است. || ثلج: برف || مریزو: می ریزد. ● معنی بیت: «یک قطره آب تبدیل به سه نوع تگرگ، برف و باران می شود و با نظم و

آراستگی خاصی فرو می‌ریزد».

۶۸ - ● معنی بیت: «از دل یک ابر [ بر اثر شرایط طبیعی و اختلاف دما و... ] برف به صورت پریشان، و تگرگ به صورت قالبی فرو می‌ریزد».

۶۹ - مطر: به معنی باران، در این جا باید «مَطَر» خوانده شود تا وزن راست آید. || افراد: تلفظ محلی «افراط» است. ● معنی بیت: «از قطره باران و ماده آن که آب است، سخن بسیار می‌توان گفت که چنین به صورت‌های گوناگون درمی‌آید».

۷۰ - وقتای: وقتی که || مشانو: می‌افشانند، می‌پاشد. ● معنی بیت: «هنگامی که فروغ خورشید شرق را تابناک می‌کند، ناگاه انقلابی در آن ایجاد می‌نماید [و سیاهی و سردی و خمودی را به روشنی و گرمی و کوشش تبدیل می‌کند]».

۷۱ - ● معنی بیت: «آفرینش ستارگان و اختران شگفت آور است، پاره‌ای از آنها گردان و سیاراند اما عمدتاً ثابت می‌باشند».

۷۲ - هابط: فرود آینده. ● معنی بیت: «اختران گردنده در سیراند و آنان که ثابت اند، در مقر خود ساکن می‌باشند و هیچ یک دچار نابسامانی و سقوط نمی‌شوند».

۷۳ - ● معنی بیت: «پیوسته چرخ با اخترانش در گردش است و ثوابت در جای خود قرار دارند».

۷۴ و ۷۵ - مداد: هر ماده‌ای که با آن چیز نویسند، مرکب || قرطاس: کاغذ || نین (nin): نیستند. || تحریر: نوشتن. ● معنی ابیات: «اگر دریا تبدیل به مرکب، و درختان تبدیل به قلم شوند، و صفحه روی زمین تبدیل به کاغذ گردد، و تمام مردم نویسند شوند، هرگز نخواهند توانست ذره‌ای از اوصاف تورا بنویسند و حق مطلب را ادا کنند و به کنه کار تو راه یابند».

۷۸ تا ۷۶ - اید (êd): این (فرهنگ هه‌زار). این واژه کردی هورامی است. مولوی کرد فرماید:

هه‌ر ئید مزانوون نازیز گیان تو      نه‌دیه‌نهم وه چه‌م هه‌لای ماه نو

(دیوان، ص ۲۴۷)

|| مزانووم: می‌دانم. این فعل نیز هورامی است با تصرفاتی در آن تا با ساختار و طبیعت گویش کردی جنوبی هماهنگ شود. || جسم: (اصطلاح فلسفی و عرفانی)، جسم عبارت است از جوهری که قابل اشاره حسیه و لمس، باشد و یا امری است قابل ابعاد ثلاثه؛ یعنی طول و

عرض و عمق و بنا بر تعریفی نفس قابلیت ابعاد است و یا جوهر قابل ابعاد است. (فرهنگ معارف اسلامی، به نقل از المعتبر، ص ۷). || جوهر: (اصطلاح فلسفی)، اشیاء و موجودات خارجی را هرگاه بررسی کنیم، در می‌یابیم که بعضی موجود مستقل بوده و بعضی دیگر مستقل نبوده و قائم به غیرند؛ بعضی وجود استقلالی دارند و بعضی تبعی و بطور کلی وجود بعضی موجودات انتزاعی است مانند مفهومات و اضافات و بعضی در محلد و بعضی بی نیاز از محل. موجوداتی که مستقل بوده و در تقرر وجودی نیازی به محل نداشته باشند، جوهرند. (فرهنگ معارف اسلامی). || تنیا (tanyâ) = تنها || ذوالجلال: دارنده بزرگواری، خداوند جلال، از نامهای خداوند، اشاره به: «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» [و سرانجام ذات پروردگارت که شکوهمند و گرامی است، باقی می‌ماند] (الرحمن/۲۷). ● معنی ابیات: «تنها این نکته را می‌دانم که تو یگانه‌ای بی جسم و جوهر و بی خواب و خوری و پروردگاری مهربان و روزی بخش و پادشاهی دادگر و بزرگوار و آگاه بر همه احوال هستی».

۷۹ - ● معنی بیت: «چه نیازی به اظهار خواسته و مراد من است در حالی که تو از حالم آگاهی؟ من به لطف زوال‌ناپذیر تو امید بسته‌ام».

۸۰ و ۸۱ - پری: برای || وینوم: بینم. ● معنی ابیات: «فرمانی دال بر نازل شدن رحمت به سوی من، صادر کن تا خود را با دیدگان خود سرافراز بینم».

## □ بند چهارم

**اشاره:** در این بند، شاعر ضمن پیگیری استغاثه و توسل به حضرت احدیت و برشمردن نامها و صفات او، زمینه را برای ورود به بحث اصلی؛ یعنی ماجرای اسارت و ستمهایی که بر او رفته آماده می‌کند و از خداوند می‌خواهد تا او را از دست ظالمانی که به چنین روش افکنده‌اند، نجات دهد.

۸۲ و ۸۴ - عالم الغیب: (← ۵۴-۵۳). || حی قیوم: زنده پاینده قایم به ذات || بی مثل و امثال: اشاره به: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» [همانند او چیزی نیست] (شوری/۱۱). || یا قادر علی کل شیء قدیر: اشاره به: «ان الله علی کل شیء قدیر» [خداوند بر هر کاری تواناست] (طلاق/۱۲).

● معنی ابیات: «ای آگاه بر همه احوال و داننده غیب و زنده پاینده و بینای دارنده شکوه، و بی‌همتا، و ای که بر هر کاری توانایی»؛

۸۶ و ۸۵ - صانع، صنع: (- بیت ۵). || دایم الفضل: کسی که فضل و احسانش دایم است. || ذی‌جود: بخشنده، دارنده دهش || مالک الملک: دارنده پادشاهی. || کبریا: عظمت، بزرگ منشی. اشاره به: «و له الکبرياء فی السموات والارض» [و تنها او را در آسمانها و زمین بزرگی سزد] (جاثیه/۳۷). || بصیر: در اصل به معنای بینا و اشاره به آیاتی چون (شوری / ۴۲) و (مجادله / ۵۸) و.....، اما در این جا با اندکی تسامح به معنی «بصر» یعنی چشم به کار رفته است. ● معانی ابیات: «ای آفریننده، ابداع‌گر بی‌قرین و ای بخشنده که بخششت همیشگی است، ای دارنده سلطنت، و ای بزرگ و شکوهمند که بی‌گوش می‌شنوی و بی‌چشم می‌بینی»؛ ۸۷ - جسم و جوهر: (- ابیات ۷۸-۷۶). || دِیَان: بسیار چیره و غالب، از اسمهای خدای تعالی است به معنی حَکَم و قاضی؛ ناصر خسرو گفته است:

آن را تو گزیدی که خدایش نگزیده‌ست      بر خلق ندانی تو به از خالق دِیَان  
|| داور: قاضی: حکم، از نامهای خدای تعالی. ● معنی بیت: «ای که اهل خواب و خور نیستی و از جسم و جوهر بری می‌باشی تو دانایی سرمدی و دادرسی دادگر هستی». ۸۸ - یا لِمَنِ الْمُلْک: اشاره به: «یا لمن الملک لله الواحد القهار» [- ندآید: امروز فرمانروایی از آن کیست؟ پاسخ آید: - از آن خداوند یگانه قهار است] (غافر / ۱۶). ● معنی بیت: «ای پروردگار مهربان که رحمت‌های تو بشمار است، فرمانروایی جز از آن تو یگانه قهار نیست».

۸۹ - یا انت الباقی: ای خدایی که باقی و همیشگی هستی، ظاهراً اشاره به دعاهایی نظیر: ... وانت الباقی وانا الفانی [تو خدای باقی ابدی هستی و من بنده فانی] (مفاتیح الجنان، ص ۱۰۹۸). || لاحول و ل: مخفف «لا حول و لا قوة الا بالله» [نیرو و توانایی نیست مگر خداوند را]. || حی قیوم: (- بیت ۸۳). ● معنی بیت: «ای خدای باقی و همیشگی و ای زنده پاینده و دانای سرمدی و ای که نیرو و توانایی از آن کسی جز تو نیست»؛

۹۰ - کونین: تنبیه کَوْن، دو عالم، دنیا و آخرت. || کُنْ: فعل امر عربی به معنی شو (باش) مشتق از کان یكون کوناً. اشارت باشد به امر حق تعالی در روز ازل در باب پیداشدن موجودات (غیاث اللغات) و اشاره به آیاتی چون: «و اذا قضی امرأ فانما یقول له کن فیکون» [و چون به کاری



اراده کند، فقط به آن می‌گوید شو و بیدرنگ می‌شود] (بقره/۱۱۷). || بنیا (benjā): بنیان یا بنیاد، هنوز در ایلام بدین صورت کاربرد دارد. اکثر کاتبان و اهل ذوق و فن این کلمه را «بینا» یا «بنیاد» خوانده‌اند که در صورت اول معنی، و در صورت دوم قافیه اشتباه می‌شده است. آنان در مورد دوم مجبور به ساختن مصراع‌ی با قافیه متناسب شده‌اند ● معنی بیت: «ای که دو جهان را با گفتن لفظ «کن» بنیان نهاده‌ای ای که سرمدی و زوال ناپذیری و اشیاء و هرچه جز تو است زوال‌پذیر می‌باشد»؛

۹۱ - یا قابل التوب: (- بیت ۷). || غافر الخطا: آمرزنده لغزشها. || لطیف: (- بیت ۵۸). || واهب العطا: از صفات باری تعالی، بخشنده بخششها. ● معنی بیت: «ای پوزش‌پذیر در گذرنده از لغزشها و ای لطیف بخشنده»؛

۹۲ - ذوالکبریا: دارنده عظمت و شکوه (- بیت ۸۶). || ذوالعرش: دارنده عرش، عرش: تخت رب العالمین که تعریفش کرده نشود و کیفیت آن و بیان حد آن در شرع جایز نباشد (منتهی الارب). جسم محیط به عالم را که فلک الافلاک باشد، عرش گویند (فرهنگ علوم عقلی). عرش محل استقرار اسماء مقید الهی است و آسمان را عرش گویند و فلک الافلاک را نیز عرش گویند و نفس کلیه را که محیط است بر اشیاء بر وجه تفضیل عرش کریم و لوح قدر و لوح محفوظ و کتاب مبین و رقاء و زمرد و یاقوت حمراء نامند (فرهنگ معارف اسلامی). این واژه در اصل به معنای تخت پادشاه، سریر، خیمه، سایبان و رکن است و نیز اشاره به آیاتی همچون: «و الْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيه» [و فرشتگان بر کناره‌های آسمان ایستاده باشند و عرش پروردگارت را در آن روز هشت تن بر فرازشان حمل می‌کنند] (حاقه / ۱۷). || يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ: هرچه را خواهد به انجام می‌رساند. اشاره به آیاتی چون: «اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» [خدا هرچه را خواهد به انجام می‌رساند] (آل عمران / ۴۰). || يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ: اشاره به: «إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» [خداوند هر حکمی که بخواهد مقرر می‌دارد] (انعام / ۱). ● معنی بیت: «ای شکوهمند و دارنده عرش ارجمند، ای که هرچه خواهد به انجام می‌رساند و هر حکمی را که بخواهد مقرر می‌دارد»؛

۹۳ - لاسمع: بدون گوش؛ مستمع: شنوا؛ سامع الاصوات: شنونده صداها. ● معنی بیت: «ای که بی حاجت گوش، شنونده آواها و صداها هستی و ای که مردم را و زمین و آسمانها را آفریده‌ای».

۹۴ - انجم: جمع نجم، ستارگان و اختران. || مصراع اول اشاره دارد به آیاتی چون: «و هو الذى جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» [و هموست که ستارگان را برای شما آفرید تا در تاریکیهای خشکی و دریا راه خود را پیدا کنید] (انعام/۹۷). ● معنی بیت: «ای یگانه باشکوه که چو نان نگارگری ستارگان را در آسمان نقش بسته‌ای»؛

۹۵ - مصراع اول: (← بیت ۱۲). ● معنی بیت: «ای حکمفرمای حکمفرمایان، حکم و فرمان تو برتر از حکم حاکمان دیگر است».

۹۶ - حکمت: (اصطلاح فلسفی و عرفانی)، دارای معانی چند نظیر: عدل، علم، حلم، فلسفه، کلام موافق حق، صواب امر و سداد آن. || تَعْدَا: (مصدر عربی و = تعدی)، تجاوز کردن، دست اندازی کردن، ستمکاری. ● معنی بیت: «حکمفرمایان [راستین و واقعی] مطابق فرمان و خواست تو موافق حق و صواب حکمرانی کرده‌اند، بی آن‌که به کسی ستمی روا دارند». ۹۷ - آنه: آن، اشاره به دور (فرهنگ هزار). اما در این شعر به معنای «اینها» آمده است. این واژه کردی هورامی است و تنها، در زبان شعری شاعران ایلام آمده است. در ایلام به «اینها» «یانه» گفته می‌شود. مولوی گرد گفته است:

به‌زم شوق و عیش نه دهر وون جه‌مه‌ن      ئانه هیچ نه‌بو نه دهر وون خه‌مه‌ن

(دیوان، ص ۳۸).

|| گشت (gešt): همه؛ این واژه در اکثر گویشهای کردی وجود دارد. این واژه به شکلهای «گشت (gešt)»، گیشْت (gêšt) و گیشْت (gišt) تلفظ می‌شود. || اغوا: گمراه کردن و از راه بدر بردن. ● معنی بیت: «[اما] این حاکمان (اشاره به حاکم زمان خود یعنی حسن خان والی) نه برابر دستورهای حکیمانه تو، که مطابق هوای نفس خود عمل می‌کنند و این اعمال برانگیخته از وسوسه و اغوای شیطان است».

۹۸ - تونی: تویی || احقاق: در این جا نه به معنای موضوعهٔ واژه یعنی به صورت مصدری که در معنای فاعلی به کار رفته است و چنین امری در شعر شاعران کرد زبان سابقه دارد. احقاق در اصل به معنای رسانیدن حق به مستحق است و این جا به معنای رساننده حق به مستحق می‌باشد. ● معنی بیت: «اینان در حق بندگان تو به ناحق ستم می‌کنند، بار خدایا! که رسانندهٔ حق به مستحق هستی، تنها تو می‌توانی انتقام بندگان مظلومت را از آنان بازستانی».

۹۹ - بی‌منتهم: نقش «م» در این واژه مفعولی است. ● معنی بیت: «خدایا! بی آن‌که

گزندی به من رسد از سر رحمت بی پایانت مرا از چنگال ستمگر رها ساز».

## □ بند پنجم

**اشاره:** در این بند، شاعر از خداوند لب به گلایه گشوده است و با لحنی پرخاشگرانه می‌گوید: خداوند! از دادگری تو دور است که بنده تو در پنجه ستمگر اسیر باشد. هر چند که گناهکار هم باشم آیا واقعاً این مکافات شایسته من است؟! از آن پس صفت آمرزندگی خدا را برجسته می‌کند و او را به پیامبران و ائمه سوگند می‌دهد که از حبس و بند آزادش کند.

۱۰۱ و ۱۰۰ - قاپی: اصل این کلمه (قاپو) ترکی است و به معنای دروازه و در بزرگ می‌باشد. در کردی بیشتر به معنای چهار چوب و آستانه در، و مجازاً کل در است. || یانه (yâna): خانه، این واژه کردی هورامی است. مولوی کرد فرموده است:

خه یلین گه رد پات نه دیده‌م دوور بی      یانه‌ئی چه‌م ویران ته‌مام خاپوور بی

(دیوان، ص ۴۷)

|| مقید: این کلمه مخفف «مقید به معنای در بند و اسیر است. گرچه چنین تخفیفی در عرف زبان معمول نیست. ● معنی ابیات: «پروردگارا به آستانه درگاه تو امید بسته‌ام. خدایا از تو بعید است که بنده‌ات در دست ظالم (حسن خان والی و عوام‌لش) اسیر و مقید باشد».

۱۰۲ - ژی (zay): از این ● معنی بیت: «هرچند گناهکاری و مصیبت، پیشه من بوده باشد، آیا مکافات و پادافره‌ای از این صعب‌تر سزاوار من است؟ (می‌خواهی مرا سخت‌تر از آنچه دچارش شده‌ام، مجازات کنی؟)».

۱۰۳ - رحمت عامنی: رحمت تو فراگیر است. اشاره به: «فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ [و اگر تو را دروغگو انگاشتند، بگو پروردگارتان صاحب رحمتی فراگیر است] (انعام/۱۴۷). || اِکرام: بزرگداشتن، احسان کردن. ● معنی بیت: «تو، پروردگار مهربان! دارای رحمت فراگیر هستی و شکوهمند و گرامی می‌باشی».

۱۰۴ - دریای احسان: اضافه تشبیهی است، احسان و بخشش حق را به دریا تشبیه کرده است از حیث ژرفا و بی‌کرانگی. ● معنی بیت: «بخشش و نیکی تو مانند دریایی ژرف است و

لطف تو ای لطیف! خود کشتی توفیق و نجات است».

۱۰۵ - شویم: شوم، زشت، پتیاره؛ تلفظ دقیق آن مشخص نیست. مطابق قافیه «wēm» باید آن را «šwēm» تلفظ کرد. || فیلی (fêlê): در اغلب نسخ «خیلی» آمده است؛ اما این ضبط نارسا است و گمان من بر این است که اصل، همین واژه یعنی «فیلی» بوده است که کاتبان بر اثر مشابهت در املا و نقص خط که یاء مجهول و لام مفخم را منعکس نمی‌کرده، آن را تبدیل به خیلی کرده‌اند. «فیلی» تلفظ کردی «فعلی» است. فعل در شعر شاعر به معنی کار زشت آمده است. ● معنی بیت: «اگر من به سبب اغوا و وسوسه شیاطین زشت و شوم، کاری ناپسند را مرتکب شده باشم، بدا به حال من».

۱۰۶ - ● معنی بیت: «[اگر] بازخواست تو از روی عدالت باشد، همانا بنده‌ات در سختی و گمراهی خواهد بود (یعنی با ما از سر لطف رفتار کن نه از سر عدالت)».

۱۰۷ - اینه (ina): ضمیر اشاره به نزدیک در مقابل «آنه»؛ کردی هورامی است به معنی «این». ● معنی بیت: ظاهراً، یعنی این‌که «اگر بخواهی از روی عدالت با ما برخورد کنی، برای تونقص و عاری محسوب می‌شود؛ زیرا یکی از صفات و نامهای تو آمرزگار است».

۱۰۸ - قابل التوب شدید العقاب: (← بیت ۷). ● معنی بیت: «من بنده‌ای ذلیل و بسیار سرکش هستم و تو خدایی توبه‌پذیر و سخت‌گیر هستی».

۱۱۴ - ۱۰۹ - بو (baw): (= وو) به آن برای سوگند می‌آید. || اولوالعزم: صاحبان عزم. اولوالعزم از پیغمبران آنان که بر امور عهد کرده خود و سپرده خدای تعالی آهنگ و کوشش کردند و آنان مؤسس ادیان بزرگ و صاحب کتاب آسمانی هستند و عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (ص). (فرهنگ معین). نیز اشاره به (احقاف / ۳۴). || دو گوشواره عرش مجید: منظور امام حسن و امام حسین است؛ این اصطلاح معروف بوده است، چنان‌که ملا بمانعلی کرمانی معروف به راجی در عنوانی از حمله حیدری خود آورده است: «بر سر نیزه نمودن آن گوشواره عرش خدا» نیز «در بیان اسلام آوردن بزرگان یمن با اویس از معجزه دو گوشواره عرش خدا» (حمله حیدری ص ۲۷۰). || لَمْعَه: یک درخشش، روشنی، پرتو. || بن (ban): بند. || معراج: نردبان، عروج و صعود بر آسمانها که ویژه حضرت رسول اکرم بود. عروج پیغمبر اسلام به آسمان و آن به بیست و ششم ماه رجب بوده است. درباره کیفیات آن رجوع شود به تفاسیر مختلف قرآن || شا: کنایه از حضرت علی. || حکایت باج در معراج

گرفتن حضرت علی: علاقه‌مندان به حضرت علی که البته اندکی راه اغراق را پیموده‌اند چهره واقعی آن حضرت را تأویلی اساطیری کرده‌اند و در آن قرائت ویژه، شخصیت علی (ع) را با پهلوانانی همچون رستم و گرشاسب و فرشتگان و.... عوض کرده‌اند. آن‌چه در این جا به بحث ما مربوط است حکایت باج گرفتن حضرت علی از رسول اکرم در واقعه معراج است که آن را از دیدگاه این اسطوره‌پردازان به تماشا می‌نشینیم. آنان معتقدند که حضرت علی در کشفی باطنی با پیامبر همراه بود و او را می‌دید و سخنانش را می‌شنید. میرزا باذل خراسانی در حمله حیدری آورده است:

|                               |                                           |
|-------------------------------|-------------------------------------------|
| چنین گفتم راوی آل عبا         | که در قول او نیست یکسر خدا. (ظاهراً: خطا) |
| نبی داشت بر سطح افلاک پا      | علی در تماشا به صحن سرا                   |
| ز پیش نظر گشته رفع حجاب       | علی بود در سیر با آنجناب                  |
| به هر جاشد و آن‌چه گفت و شنید | علی نزد او رابدید و شنید...               |

(حمله حیدری ص ۲۰)

ملابمانعلی کرمانی (شاعر اوایل قرن سیزده) در حمله حیدری خود که از بار اسطوره‌ای قدرتمندی برخوردار است، واقعه باج ستاندن حضرت علی را از زبان پیامبر چنین تعریف می‌کند، که پس از سیر ملکوت و عرش و بازگشت به سوی خاک:

|                            |                              |
|----------------------------|------------------------------|
| یکی شیر دیدم در آن جایگاه  | خروشان و جوشان به من بست راه |
| دل من شد از دیدنش ناشکیب   | برآمد دل من زجا زان نهیب...  |
| من از روی آن شیر حیران شدم | شناخوان دارای یزدان شدم..    |

سپس بقیه ماجرا را چنین روایت می‌کند:

|                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| چو بگرفت ره بر رسول خدای    | تو گفتمی براو بست ره رهنمای  |
| به هستی بجز شیر رای ندید    | بجز شیر رای و جایی ندید      |
| زهر سوی او خاستی پر ز شور   | دمادم دو صد نور چون نار طور  |
| بخواهش دل خود بیاراستی      | ز دارای دین تحفه‌ای خواستی   |
| پیمبر از او در شگفتی بماند  | فروماند و نام جهانبان بخواند |
| که ناگاه آمد ز یزدان خطاب   | که ای از تو یزدانیان کامیاب  |
| نیازیده اورا که او شیر ماست | نه او راه بند است بل رهنماست |

پیمبر چو بشنید وحی خدای  
دل او از اندیشه آمده‌به‌جای  
در آن شب جهاندار رب و دود  
یکی خاتم او را ببخشید زود  
که چیزی بجز خاتم آن‌جا نداشت  
به انگشت اندر دهانش گذاشت  
چو خاتم زدست نبی در ربود  
دهان را به مدح نبی برگشود...  
چو آن خاتم از خاتم المرسلین  
ستد زان مکان سوی ره‌گزین  
روان شد از آن جایگاه دل‌گرای  
به سوی زمین ز آسمان کرد جای

سپس هنگامی که پیامبر از سفر معراج بر می‌گردد، حضرت علی به دیدارش می‌رود و واقعه معراج را درست همانگونه که نبی دیده بود شرح می‌دهد و پیامبر را به حیرت می‌افکند؛ و نهایتاً آن انگشت را که در معراج به عنوان باج از رسول ستانده بود، پس می‌دهد:

نبی ماند حیران زگفتار او  
دگر باره سوی نبی کرد رو  
ز انگشت خود کرد خاتم برون  
به انگشت او کرد بی چند و چون

● معنی ابیات: «ای خدای مهربان و آمرزنده! تو را به پیامبران بزرگت - که از جود و اکرام تو هستی یافته‌اند - خاصه حضرت محمد؛ و به علی آن سهشوار دین که در معراج از نبی باج ستاند، و به امام حسن و امام حسین که دو گوشواره عرش مجیدند، و به زهد زین العابدین و خلاصه، به ائمه دوازده‌گانه گرامی‌ات سوگند می‌دهم که مرا از بند و اسارت رهایی بخشی».

## □ بند ششم

**اشاره:** در این بند، موضوع شاعر ضمن تأکید بر موضوعات پیشین نظیر تقاضای آمرزش و اظهار ندامت از گناهان گذشته، باری تعالی را به اسامی اعظم و پنج تن آل عبا و پیامبران و ائمه سوگند می‌دهد که او را از دست ستمگر رها کنند.

۱۱۵ و ۱۱۶ - ● معنی ابیات: «خدایا! من گناهکارم و از کارهای ناپسندی که مرتکب شده‌ام، شرمیده هستم [گناهانی که] به عقوبت آنها گرفتار آمده‌ام».

۱۱۷ - شویم: ظاهراً تلفظ آن «šöm» است و البته هم‌قافیگی‌اش با «رحیم» خالی از اشکال نیست. ● معنی بیت: «من بنده‌ای ذلیل و شرمسار و شوم هستم و تو خدایی مهربان که

بخشایشش پیدا است».

۱۱۸ - تشخیص ضبط اصیل این بیت میسر نشد. کلیه نسخ مغشوش ضبط کرده‌اند. مفهوم کلی، آن است که شاعر از عذابها و رنجهایی که کشیده سخن می‌گوید و از خداوند انتظار رحمت دارد.

۱۱۹ - لاحول: کوتاه شده «لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم» و آن را برای راندن دیو و شیطان بر زبان آرند:

زدست طبع و زبانت چنان گریزد بخل      که دیو از آهن و لاحول و لفظ استغفار  
(ازرقی)  
گاه نیز در مقام اعتراض به کار می‌رود. || مصراع دوم ظاهراً اشاره دارد به (آل عمران / ۱۳۵)، (احزاب / ۷۱)، (زمر / ۵۳) و... ● معنی بیت: «در قرآن مجید ذکر شده است که صد عصیان و گناه را یک استغفار بسنده است (یعنی گناهان و سرکشیهای بسیار با یکبار طلب آمرزش بخشوده می‌شود)».

۱۲۰ - اوراد: جمع ورد: پاره‌ای خواندنی از قرآن و جز آن، دعایی که کسی همه روز خواند، ذکر. || یا قابل التوب: (← بیت ۷). ● معنی بیت: «[حال آن‌که] من پیوسته با ذکر اوراد و ادعیه، استغفار می‌کنم. ای توبه‌پذیر! بندگان را ببخشای».

۱۲۱ - اسامی اعظم: (← بیت ۴۳). || پنج فخر آل نبی: پنج تن آل عبا (← بیت ۹). ● معنی بیت: «خدایا تو را به عزت و احترام اسماء اعظم خود و به پنج تن آل عبا سوگند می‌دهم»؛  
۱۲۲ و ۱۲۳ - چار کتاب: کتب اربعه. چار کتاب مقدس که عبارتند از: زبور داوود، تورات موسی، انجیل عیسی و قرآن محمد (ص). || تورات (← بیت ۴۳) || زبور: زبور آن است که پس از ذکر یعنی پس از تورات بر داوود نازل گردید. بعضی زبور را لغت سریانی و بعضی کتابی می‌دانند که از آسمان نازل شده و فرق زبور و قرآن را گفته‌اند که: فرقان مجید دارای حکمت عقلی و احکام شرعی هر دو هست و زبور حکمت عقلی محض است که بر داوود نازل شد و هیچ حکم شرعی در آن نبود. زبور بر حضرت داوود نازل گردید به طریق آیات معضلات لکن آن حضرت یکجا مندرجات زبور را بر قوم خویش ابلاغ کرد و بیشتر محتوبات این کتاب آسمانی مواعظ و اندرز است و باقی آن مدح و ثنای ایزد متعال است (لغت نامه). || داوود: (← ۴۴). || انجیل و عیسی: (← بیت ۴۴). || فرقان: آن‌چه بدان فرق کنند میان حق و

باطل، قرآن. || احمد: به معنی احسن، به غایت ستوده، نامی از نامهای رسول، برگرفته از «مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنَ بَعْدِي إِسْمُهُ أَحْمَدُ» [عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت: من پیامبر خدا و استوار دارنده توراتی هستم که پیشازوی من است و بشارتگر به پیامبری که پس از من می‌آید و نامش احمد است] (صف / ۶). ● معنی ابیات: «و سوگندت می‌دهم به چهار کتاب مقدس و موجود تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن محمد»؛

۱۲۴ - رتبه‌ی روان: ظاهراً رتبه‌افزاینده و رایج و جاری || شای کونین وقار: کنایه از حضرت علی؛ شاهی که در دو عالم دنیا و آخرت عزت و وقار و احترام دارد. ● معنی بیت: «و به رتبه‌افزاینده و روان شاهی که در دو هستی عزت و احترام دارد؛ آن‌که بدون آموختن، رازها و دانشها را می‌داند»؛

۱۲۵ - معمار کونین: کنایه از حضرت علی. || کهیا: این واژه در هیچ فرهنگی یافت نشد. ظاهراً همان «کیا» است به معنی بزرگ و پادشاه و خداوند و حاکم و پهلوان و نیز هریک از عناصر چهارگانه و اصل هرچیز. || کاینات: جمع کاینه، موجودات و محدثات. ● معنی بیت: «به حق او - علی (ع) - که معمار کونین و بزرگ و حاکم موجودات گیتی است و ستونی که سقف آسمانهای هفتگانه را برپای داشته است»؛

۱۳۲ تا ۱۲۶ - صدیق: سخت راستگو || معصوم: بازداشته از گناه، پیامبران و امامان که از گناه مبرا هستند. || لمعه: (← بیت ۱۱۲). || دُجی: جمع دجیه، تاریکیها، به معنای مفرد استعمال می‌شود. || اطهار: جمع طاهر، پاکان || مُخَدَّرَات: مؤنث مخدر، دختر و زن در پرده نشانیده، مستوره: «اجازت فرمای تا به حجت تو مخدره‌ای را از اقران و اکفا طلب کنیم» (فرهنگ معین به نقل از لباب الالباب). || طهارت مآب: پاکیزه، نیکوئژاد. ● معنی ابیات: «به امام محمد باقر که علم انبیا را به ارث برده و در آسمان دین مانند ستونی روشن است و به راستی و درستی امام جعفر صادق که بسیار راستگویی مبرا از گناه می‌باشد و مذهب تشیع به او تکیه دارد و به امام موسی بن جعفر و امام رضا که دو ماه کامل در میانه تاریکی‌ها هستند و به امام تقی و امام نقی که رهرو دین، و دودر کامل و نور روشنگراند و به پاکی نهاد امام حسن عسکری و به امام مهدی، آن هدایتگر و پرورنده دین، و به لب تشنگان دشت کربلا که از ستم ظالم به بلا دچار شدند و نهایتاً به پردگیان حرم آل محمد که در عین عصمت و حجاب پرورده شدند، تورا سوگند می‌دهم که [گناه را ببخشایی و از دست ستمگران نجاتم دهی].



## □ بند هفتم

**اشاره:** این بند یکی از بندهای اساسی مناجات‌نامه است که در آن با زبانی فصیح‌تر و یکدست‌تر و مؤثرتر از بندهای پیشین با لحنی عصبی به خداوند می‌گوید که: در قرآن آورده‌ای که همراه و پشتیبان صابران هستی، حال آن‌که مدتهاست که من صبوری می‌ورزم و منتظر رحمت تو هستم. اکنون بحثی نیست اگر تقدیر چنان است که من در دست ستمگران اسیر باشم به قضای تو رضا خواهم داد و دم برنخواهم آورد ولی ای خدای مهربان من تا کی عذاب دردناک را تحمل کنم؛ آه گستاخی و زبان درازی‌ام از حد گذشت؛ حرفی نیست به هرچه تو راضی باشی من هم راضی‌ام. با این وصف، این از تو بعید است که مرا مشمول لطف خود قرار ندهی و اگر بگویی که ایوب صبر ورزید؛ یونس در شکم ماهی گرفتار شد؛ یعقوب چنین کرد و چنان.... درست، ولی آنها به هر حال پیغمبر اولوالعزم بودند و فرق بین انبیا با امت فاصله زمین تا آسمان است تازه، من هم به اندازه و ظرفیت خودم رنج بسیار کشیده‌ام.

۱۳۴ و ۱۳۳ - آیه‌ی ان الله مع الصابرين: اشاره به: «یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوه ان الله مع الصابرين» [ای مؤمنان از صبر و نماز یاری بجوید که خدا با صابران است] (بقره / ۱۵۳). ● معنی ابیات: «خدایا در قرآن مجید ذکر شده است که خداوند با صابران است».

۱۳۵ - هایه (hâya): ها (حرف تنبیه) + یه (این)، به معنی «این» یا «هان این». ● معنی بیت: «هان، این چند مدتی است که در مقام صبر، صبوری می‌ورزم و ستمگران به جبر و جور خود ادامه می‌دهند».

۱۳۶ - ● معنی بیت: «دل من به یادکرد و ستایش تو مایل است و چشم به راه رحمت بی‌کرانه‌ات می‌باشد».

۱۳۸ و ۱۳۷ - مشیت: اراده، اراده خدای تعالی، تجلی ذات و عنایت سابقه حق برایجاد معدوم و اعدام موجودات و آن اعم از اراده است زیرا اراده عبارت از تجلی ذات است برای ایجاد معدوم (فرهنگ معین). این کلمه مطابق تلفظ محاوره‌ای آن باید در متن بدون تشدید و با سکون «ش»، تلفظ شود تا وزن راست آید. || در ساق: نسخه «ح» این کلمه را «dorsâq» ضبط

کرده است. این واژه در ایلام تقریباً متروک شده و آن را «dersâq» تلفظ می‌کنند. این که اصل کلمه از چه زبانی است، معلوم نشد. در شعری که گوینده‌اش معلوم نیست چنین آمده است:

زه‌نجیر زلفت کردگه پاوه‌نم      چو به‌نی درساق ده‌یشت راوه‌نم

یعنی زنجیر زلف تو مرا پایبند و اسیر ساخته است. من مانند بندی و زندانی دشت راون (=راوند) هستم.

بوم: باشم || دلنیا (delneÿâ): آسوده خاطر، مطمئن. || پله‌ی نجات (pelaÿ nejât): معنی دقیق «پله» مشخص نیست ظاهراً همان، مرتبه یا مرحله و نظایر آن است. || رضام و قضات: راضی به تقدیر و مشیت تو هستم. ● معنی ابیات: «اگر تقدیر تو برآن قرار گرفته که من پیوسته گرفتار دست ستمگر باشم [خوب است بدانم] تا از نجات و رهایی قطع امید کنم و برای رویارویی با حوادث سینه را سپر کنم و به تقدیر گردن نهم».

۱۳۹ - شاعر در این بیت عبارت معروف «لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم»

[نیست نیرو و قدرتی مگر خدای بلند قدر و الامر تبه را] به دو پاره کرده و واژه «قُوَّت» را ایهاماً به کار برده است. || بدر (bedar): بده || پیم (pêm): به من. ● معنی بیت: «ای خدایی که کسی را جز تو نیرو و قدرتی نیست به من تاب و توان بخش».

۱۴۰ - هنی (hani): دیگر. این واژه کردی هورامی است و در زبان ادبی کاربرد داشته

است. در ایلام به جای آن «دی (di)» می‌گویند. مولوی کرد گفته است:

ئه‌حیام که‌ر وه جام ساف یه ک مهنی      به‌لکوو بمانوون په‌ئ غه‌مئ ههنی

(دیوان، ص ۴۴)

|| نمکم (nemakam): نمی‌کنم || ییو پیم: به من برسد، بر من بیاید. || رضا: رفع کراهت و تحمل مرارت احکام قضا و قدر (فرهنگ معارف اسلامی). || قضا: حکم کلی الهی، مشیت باری تعالی. ● معنی بیت: «از این پس برای رهایی درخواستی نخواهم کرد و شفیع می‌برنخواهم انگیخت. به تقدیر تو تسلیم شده‌ام، هرچه بادا باد».

۱۴۱ - یانی (yânê): یعنی || الیم: بسیار دردناک. اشاره به آیات زیادی از جمله: «فَبَشِّرْ

هُم بِعَذَابِ الْيَمِّ» [بشارتشان ده به عذابی دردناک] (آل عمران / ۲۱). ● معنی بیت: «[اگر چنین نیست] ای خدای مهربان تا چه زمان این صبوری و تحمل عذاب الیم ادامه یابد».

۱۴۲ - ویردن (weÿardan): گذشته است و این فعل، کردی هورامی است. مولوی کرد

گفته است:

ثارزوومه ندیم جه هه د ویه رده ن فراوان خه یلی تاسه ی توم که ردن

(دیوان، ص ۱۵)

|| منیش: من هم. ● معنی بیت: «گستاخی و زبان درازی ام از حد گذشته است، بار خدایا به هر چه تو راضی باشی، راضی ام».

۱۴۳ - ژ ی (zay): از این || ایراد: وارد کردن، فرو آوردن. ● معنی بیت: «بیش از این توانای تحمل شکنجه و خطاب قهرآمیز را ندارم».

۱۴۴ - اینه (ina): این؛ کردی هورامی است. ● معنی بیت: «ای که بخشایش از کفرت افزون تر است، این از تو بعید است».

۱۵۱ تا ۱۴۵ - باچی: بگوئی. کردی هورامی است. در ایلام «بوشی (böši): گویند. || ایوب: (- بیت ۴۴). || یونس: پسر متا از پیامبران بنی اسرائیل بود که خدا او را به هدایت شهر نینوا برگماشت. یونس بیست سال آنان را از بت پرستی نهی کرد اما کسی بدو نگرید. از این رو از خدای تقاضای عذاب کرد و خود با خانواده اش آن شهر را ترک کرد. بایپدا شدن نشانه های عذاب که ابر آتش بار بود، مردم پشیمان شدند و یونس را جستند و البته نیافتند. مردم بت ها را سوزاندند و در صحرا با گریه و زاری از خدا تقاضای بخشایش کردند. خدا درخواست آنان را اجابت کرد. خداوند درخواست عذاب و ترک شهر را از یونس نپسندید؛ خواست تا تنبیه اش کند. ماهی بزرگی که نامش «نون» بود فرستاد و راه را بر کشتی ای که او در آن سوار شده بود گرفت. سرانجام پس از زدن قرعه یونس را به دریا افکندند و آن ماهی او را بلعید. طبری گوید: «چون یونس به شکم ماهی اندر اوفتاد، دانست که خطا کرده و به آن شکم ماهی، تسبیح و تهلیل همی کرد. پس، همچنان یونس به شکم ماهی اندر همی بود چهل روز و آن ماهی یارای آن نداشت که هیچ اندامی از آن یونس بیازردی.... پس خدای براو رحمت کرد و بیخشود. آن ماهی پس از آن به چهل روز که بر شکم اندر داشته بود، بیامد و برکنار دریا بر آمد و یونس را از گلو بر آورده و بر لب دریا بنشاند» (ترجمه تفسیر طبری، قصه ها، ص ۱۹۷). || وردن (wardan): خورده است؛ کردی هورامی است. || صابر: لقب حضرت ایوب. || کتاب: منظور کتابهای آسمانی نظیر تورات و انجیل و قرآن. || وحی: پیامی که از جانب خدا به پیغمبر رسد. || الهام: بدل افکندن. القاء معنی خاص است در قلب به طریق فیض بدون اکتساب و فکر (فرهنگ

معارف اسلامی). || بین: بودند. این کلمه در ایلام «böñ» تلفظ می‌شود و به احتمال قوی شاعر نیز چنین تلفظ می‌کرده است. پیداست به علت نبودن حرفی برای انعکاس واج «ö» کاتبان چنین نوشته‌اند. || دارو: دارد. این کلمه کردی هورامی است. || تفاوت: ظاهراً باید «تفاوت» خوانده شود تا قافیه راست آید. || فریم کیشاگن (feryam kišâgan): فراوان کشیده‌ام. فریه: فراوان بسیار. این واژه در میان روستائیان و عشایر به همین صورت و در میان شهرنشینان و نسل جدید «فره» (fere) تلفظ می‌شود. فریه یا فره واژه‌ای باستانی است و در زبانهای باستان به صور مختلف آمده است: پهلوی freh (بسیار، بزرگتر) نیز fray (بسیار)، اوستا frahya، پارسی باستان frahya (فاعلی مفرد مذکر)، پازند freh (حواشی برهان قاطع). ● معنی ابیات: «اگر بگویی که ایوب در برابر مصائب صبر ورزید و یونس در شکم ماهی خمیده و رنجور شد یا این که نوح واقعهٔ توفان را پس پشت نهاد و چند سال بدان گونه طاقت آورد و یعقوب در فراق یوسف غمخانه کنعان را مأوای خود قرار داد [سخنی درست است] اما آنها پیامبرانی اولوالعزم و صاحب کتاب و وحی والهام بودند و شک نیست که میان پیامبران با مردم و پیروان آنها تفاوت از زمین تا آسمان است. آنان سرشته از نور خداوندی هستند و من خاکی خلقتی بیش نیستم. خاکزاد توانایی و صبر نورس‌رشتان را ندارد. البته من هم به اندازه و در مقیاس خودم عذابهای بسیاری را متحمل شده‌ام».

۱۵۴ تا ۱۵۲ - دلدل: ماده استری شهبها (خاکستری رنگ) که از آن پیامبر اسلام بوده است. گویند این مرکوب را مَقْوَس، ملک مصر برای پیامبر فرستاد که بعدها آن را به علی (ع) بخشید. دلدل سوار: کنایه از حضرت علی. || هنی: (- بیت ۱۴۰). || نداروم: ندارم. واژه کردی هورامی است. ● معنی ابیات: «خدایا تو را به ذات یگانه خودت و روح شریف پیامبران و به علی آن پناه دین و به امام حسین شاه شهیدان کربلا سوگند می‌دهم [و بدان] که ای خدای آمرزگار دیگر توانایی صبر و شکیب راندارم».

۱۵۶ و ۱۵۵ - حیه‌در: دراننده و پاره کنندهٔ ماریا افعی. اشاره به یکی از معجزات منتسب به حضرت علی. ماجرا چنین است که حضرت علی هنگامی که درگاهواره بوده است، ماری قصد او می‌کند اما او مار را خفه کرده، از هم می‌درد. این مطلب در حماسه‌های دینی هم دیده می‌شود: «گفتار در بیان احوال حیدر حیه‌در» (حملة حیدری ملابمانعلی، ص ۱۸). || صبی: کودک، پسر بچه، این جابه معنی کودکی. || راسان: راستان، نیکوکاران، درست باوران. ● معنی

ابیات: «خدایا تورا به حق معراج پیامبر و آن شاه که افعی را در گهواره کودکی از هم درید، مرا به راه انسانهای درستکار راهنمایی کن و از دست ظالمان حق ناشناس رهایی بخش».

## □ بند هشتم

**اشاره:** این بند، پایان بخش بندهایی است که شاعر در آنها به خدا توسل می‌کند و به راز و نیاز می‌پردازد. در واقع به مثابه خلاصه و گزینشی از بندهای پیشین است. شاعر خدا را به مقدسات و انبیا و اولیا و ائمه سوگند می‌دهد تا او را خلاصی بخشد.

۱۵۹ تا ۱۵۷ - اسماء الاعظم: (← بیت ۴۳). ● معنی ابیات: «ای بخشنده و بخشاینده مهربان و دانا! تورا به اسامی اعظمت و به حق عبارت «به نام خداوند بخشنده و مهربان» سوگند می‌دهم»؛

۱۶۰ - سوره‌ی الحمد: سوره فاتحه که مکی و دارای هفت آیه می‌باشد. || الف لام میم: حروف مقطعه «آلم» که شش سوره از قرآن با آن آغاز شده است. || پنج الحمد: پنج سوره از قرآن که با «الحمد» شروع شده‌اند و عبارتند از فاتحه، انعام، کهف، سبأ، فاطر || چارقل: چهار سوره که با «قل» شروع شده‌اند و عبارتند از: کافرون، اخلاص، فلق، ناس. || هفت حامیم: هفت سوره از قرآن که با حروف مقطعه «حم» شروع شده‌اند و عبارتند از: غافر، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جائیه، احقاف. ● معنی بیت: «تورا به سوره فاتحه و حروف مقطعه «آلم» و به پنج سوره که با الحمد، و چهار سوره که با قل، و هفت سوره که با حم آغاز شده‌اند، سوگند می‌دهم».

۱۶۱ - یأتی من بعدی.....: (← بیت ۱۲۳). ● معنی بیت: «و به آیاتی که در آن لقب‌های رسول بزرگوار آمده است مانند آیه ۶ از سوره صف که در آن عیسی به آمدن پیامبری بشارت می‌دهد که نامش احمد است»؛

۱۶۲ - ارکان: این جا منظور چهار رکن کعبه است که عبارتند از رکن حجرالاسود، رکن غربی یا عراقی، رکن شامی و رکن یمانی. ناصر خسرو در سفر نامه نوشته است: «و چون در خانه روند رکن عراقی بر دست راست باشد و رکن حجرالاسود بر دست چپ. و رکن مغربی

جنوبی را رکن یمانی گویند و رکن شمالی مغربی را رکن شامی گویند» (سفرنامه، ص ۱۲۹). ||  
عظمتی: شکوه، بزرگی. ● معنی بیت: «به ارکان اربعه کعبه و نیز به شکوه نامهای بزرگ خودت»؛

۱۶۳ - لیک: اجابت باد توراً، ایستاده‌ام فرمان توراً، حاجیان این لفظ را در مقام عرفات مکرر می‌گویند. || شرافتی: عزت و احترام || ليله المعراج: شبی که پیامبر به معراج رفت. ●  
معنی بیت: «و به کلمه «لیک» که حاجیان در مقام عرفات مکرر می‌گویند و به عزت و احترام شب معراج پیامبر»؛

۱۶۴ - چوار (c'wâr): چهار. || تیژی (têži): تیزی. || تیژبال (têzbâl): اصطلاح «تیژبال کردن» در عرف کفتر بازان ایلام به معنی چیدن شاهپرهای کبوتر است تا نتواند پرواز کند. در این جا مجازاً به معنای تیزپرواز است. || روح الامین: جبرئیل. ● معنی بیت: «و تو را به چهار فرشته مقربت و به شتاب و تیزپروازی بالهای جبرئیل [سوگند می‌دهم]».

۱۶۵ - حاملان عرش: اشاره به: «الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم» [کسانی که عرش [الهی] را حمل می‌کنند و اطرافیان آن سپاسگزارانه پروردگارشان را تسبیح می‌گویند] (غافر / ۷). || فرش: هرچیز گسترده‌ای، کنایه از زمین. || تسبیح: سبحان الله گفتن، ذکر خدا. ● معنی بیت: «به نیروی فرشتگانی که عرش خدایی تو را حمل می‌کنند و به عابدانی که در زمین تو را یاد می‌کنند و تسبیح می‌گویند»؛

۱۶۶ - تسبیح گویان دایره‌ی افلاک: اشاره به آیاتی چون: «و تری الملائکه حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم» [و فرشتگان را بینی که عرش را در میان گرفته‌اند، سپاسگزارانه پروردگارشان را تسبیح می‌گویند] (زمر / ۷۵). || حق معرفت و ماعرفناک: اشاره به عبارت معروف «و ماعرفناک حق معرفتک» [تو را چنان که شایسته شناختن توست نشناختیم]. ● معنی بیت: «به فرشتگانی که در آسمانها تو را می‌ستایند و یاد می‌کنند و به حق این عبارت که: تو را چنان که شایسته توست، نشناختیم»؛

۱۶۷ و ۱۶۸ - حاجتی: اصطلاحاً «به خاطر، به حق» || عشر و اثنین: ائمه دوازده گانه شیعه امامیه || پرده نشین: اشاره به معراج که نبی در خلوت خانه حرم خداوندی بود || کلیم: همصحب || برین: بالایی، صفت برای عرش. ● معنی بیت: «به حق امامان دوازده گانه و به راه و روش رسولان استوار در راه دین خاصه حضرت محمد که به حرم و خلوت خداوندی بار

یافت و در عرش برین همراز و همصحبیت او شد؛

۱۶۹ - یدالله: لقبی است که شیعه به علی بن ابیطالب دهند. علی بن ابی طالب مُکَنّی به ابوالحسن، ابوتراب و ابوالهیجاء و ملقب به مرتضی، اسدالله، حیدر، حیدر کرار، شاه مردان، شاه ولایت، امیرالمؤمنین و مولای متقیان. وی پسر عم و داماد پیغمبر اکرم و از عشیره مبشره و خلیفه چهارم مسلمانان و امام اول نزد مسلمانان شیعی مذهب است. او نخستین کسی از مردان بود که اسلام آورد. مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است و سی سال پس از عام الفیل در کعبه متولد شد. ابتدا مادرش وی را «حیدره» که به معنای شیر است، نام نهاد اما پیغمبر اسلام او را «علی» نامید.

علی (ع) پس از وقایعی که در تاریخ معروف است با بیعت مردم در بیست و پنجم ذی الحجه سال ۳۰ هـ ق به خلافت رسید و سرانجام در شب نوزدهم سال ۴۰ هـ ق با ضربت ابن ملجم مرادی در سن شصت و سه سالگی به شهادت رسید و در کوفه در محلی به نام «القری» که امروز به نجف مشهور است، به خاک سپرده شد. || اشرف ژ تفسیر: ظاهراً یعنی برتر و بزرگتر از آن که تفسیر و شرح شود. || اَنَّمَا: (حرف مرکب) مرکب است از «ان»، یکی از حروف مشبّه بالفعل و «مای کافه». این دو کلمه را در حصر استعمال می کنند به معنی فقط، تنها، بس، این است و جز این نیست. || ولی: دوست و صدیق، در اصطلاح متصوفان به کسی اطلاق می شود که به مرحله اعلای سلوک رسیده باشد، هرکس که عهده دار امر کسی شود، و لقب حضرت علی.

سرانجمن بد ز یاران علی      که خواندش پیمبر علی ولی

(فردوسی)

● معنی بیت: «به زور بازوی علی یدالله که برتر از تفسیر و تعریف است و همانا او دوست و خلیفه خداوند است»؛

۱۷۰ - اعزاز: ارجمند کردن و گرامی داشتن || صدیقه کبری: لقب حضرت فاطمه. او دختر گرامی حضرت محمد است که در بیستم جمادی الثانی به سال پنجم بعثت در مکه بدنیا آمد. مادرش خدیجه بود. او را به القاب سیده نساء العالمین، طاهره، صدیقه، زاکیه، راضیه، مرضیه، بتول و زهرا خوانده اند و او زوجه علی بن ابی طالب و مادر امام حسن و امام حسین است. وفاتش را به سال ۱۱ هجری نوشته اند || شاه مجتبی: منظور امام حسن است. او ابن

علی بن ابی طالب، امام دوم شیعه اثنی عشری است و پنجم خلفای راشدین از نظر اهل سنت و چهارمین از پنج تن آل عباست. در مدینه به سال سوم هجرت از فاطمه دختر پیغمبر متولد شد و پس از شهادت پدرش در سال ۴۰ هـ. ق مردم عراق با وی بیعت کردند. امام حسن به جهت حفظ مصالح مسلمین طبق شرایطی با معاویه صلح کرد و سال ۴۱ هـ. ق از خلافت استعفا کرد و از آن پس گوشه‌ای گزید تا این که در سال ۵۰ هـ. ق با زهر به شهادت رسید. (در مورد زهر دادن به او ر.ک: تاریخ طبری، قصه‌ها ص ۳۸۹). ● معنی بیت: «به عزت و بزرگی حضرت فاطمه و به بردباری و صبر امام حسن مجتبی»؛

۱۷۱ - شرافتی: ( ← بیت ۱۶۳ ) || شای خونین کفن: امام حسین شهید کربلا، امام حسین پسر علی بن ابی طالب سومین امام شیعیان (و. ۴ هـ. ق / ۶۲۵ م. شهید کربلا ۶۱ هـ. ق / ۶۸۰ م.) وی در برابر حکومت فاسد یزید بن معاویه قد مردانگی علم نمود و در راه دفاع از اسلام و حقیقت خون خود و گروهی از خاندان خویش را نثار کرد. فاجعه کربلا از لحاظ ابراز شجاعت و شهامت و ستیزه با ظلم و جور و فداکاری در راه ایمان و اخلاق در تاریخ بشر کم نظیر است. بقعه آن حضرت در کربلا واقع و مزار شیعیان است (فرهنگ معین). ● معنی بیت: «به عزت و احترام شاه خونین کفن امام حسین و به حق جسم مجروح و پاره پاره هفتاد و دو شهید دشت کربلا»؛

۱۷۲ - آزار: این جارنج و زحمت و مصیبت || زین العابدین: لقب علی بن الحسین بن ابی طالب علیهم السلام. از شهربانو یا سلافه یا سلامه دختر یزد جرد بن شهریار یا هرمزان. چهارمین از ائمه اثنی عشر. ولادت او به روز جمعه سال سی و هشتم از هجرت رسول، و بنابر حدیث پیامبر که فرمود «خدای تعالی را از بندگان دو قوم گزیده است؛ از عرب قریش و از غیر عرب ایرانیان» او را ابن الخیرتین گفتند و نیز از بسیاری عبادت لقب زین العابدین و سجاد و سیدالساجدین دادند و همه برای اثرها و پینه‌ها که از کثرت سجود بر پیشانی و دیگر مساجد داشت ذوالثغفات خواندند. وی به یوم الطف بیمار و در بستر بود و پسر زیاد او را با سایر اهل البیت به اسیری به شام فرستاد. طاعت و زهد او مثل است و ادعیه مأثوره‌ای از آن حضرت به نام صحیفه سجادیه و جز آن در بلاغت از نسیج حُطَب جد خویش علی بن ابی طالب و در صفوت و نصیحت و خلوص مَجْلُی و آینه مصقول عقیدت و ایمان صادق است (لغت نامه). || خلف الحسین: جانشین و فرزند شایسته امام حسین || باب المعصومین: پدر معصومان (ائمه



پس از او منظور است). ● معنی بیت: «به ضعف‌ها و رنج‌ها و مصایبی که امام زین‌العابدین بدانها دچار شد، او که فرزند شایسته امام حسین و پدر امامان معصوم پس از خود است»؛

۱۷۸ تا ۱۷۳ - باقر: در لغت به معنی شکافنده و منظور لقب امام محمد باقر است که او را باقرالعلوم می‌گفتند. او به سال ۵۷ در مدینه تولد یافت. مادرش فاطمه دختر حسن بن علی بود؛ ۵۷ سال زندگی کرد و در مدینه به سال ۱۱۴ هجری در گذشت و در بقیع نزد پدرش بخاک سپرده شد. ولادت آن حضرت روز دوشنبه سیم یا در غره رجب سال ۵۷ در مدینه منوره واقع شد. آن حضرت در واقعه کربلا حضور داشت و در آن وقت چهار سال از سن مبارکش گذشته بود. در تاریخ وفات آن حضرت اختلاف است و اقرب احتمال آن است که روز دوشنبه هفتم ذی الحجه سال ۱۱۴ هجری اتفاق افتاده است در مدینه مشرفه؛ گفته شده که آن حضرت را ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بن مروان به زهر شهید کرده و شاید به امر هشام بوده، و قبر مقدس آن حضرت به اتفاق در بقیع است. (لغت‌نامه). || صادق: امام جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب مکنی به ابو عبدالله و ملقب به صادق، امام ششم شیعیان که به سال ۸۳ هجری قمری در مدینه تولد یافت. امام صادق معاصر منصور دوانیقی خلیفه عباسی بود. بسیاری از علما و روایات فریقین نزد آن حضرت تلمذ کرده‌اند. سرانجام پس از ۳۴ سال امامت در شوال ۱۴۸ هـ ق وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد. || موسی کاظم: امام موسی ابن جعفر هفتمین امام شیعیان که به سبب حلم به کاظم لقب یافت به سال ۱۲۸ یا ۱۲۹ هـ ق در منزلی میان مکه و مدینه متولد شد. در بیست سالگی به امامت امت رسید و ۳۵ سال امام بود. مهدی خلیفه عباسی در بغداد اورا بازداشت کرد اما تحت تأثیر شخصیتش او را آزاد کرد. سرانجام هارون الرشید او را زندانی نمود و سندی ابن شاهک را به آزار او گماشت. سندی او را مسموم کرد. قبر امام موسی کاظم در مقابر قریش در کاظمین است. || غریب طوس: منظور امام هشتم شیعیان ابوالحسن علی ابن موسی ملقب به رضا است که به سال ۱۵۳ هجری قمری در مدینه متولد شد. وی پس از فوت پدر به امامت رسید. مأمون عباسی به ملاحظات سیاسی آن حضرت را به خراسان خواست و نیابت خلافت را بدو تفویض نمود و امام از روی اکراه پذیرفت. مأمون به خاطر آن حضرت شعار عباسی را که سیاه بود تغییر داد و آن را به شعار اهل بیت که سبز رنگ بود، مبدل ساخت. بر اثر همین امر اوضاع عراق آشفته شد و اهل بغداد شوریدند و مأمون را که در طوس اقامت داشت از خلافت خلع و با عمویش ابراهیم ابن مهدی بیعت نمودند. مأمون با

سپاه خود به تعقیب آنان پرداخت و ابراهیم خود را مخفی ساخت. مأمون عاقبت از نفوذ آن حضرت نگران شد و امام رضا را در سال ۲۰۳ هجری قمری مسموم کرد. قبر شریف او در شهر مشهد (مشهد الرضا) است. || تقی: ابوجعفر محمد بن علی، نهمین امام شیعیان است که در پانزدهم یا نوزدهم سال ۱۹۵ هـ ق در مدینه متولد شد و به سال ۲۲۰ هـ ق وفات یافت. امام به القاب جواد و تقی ملقب و در علم و حلم و فصاحت ممتاز بود. || نقی: ابوالحسن علی بن محمد بن محمد امام دهم شیعیان و ملقب به هادی و تقی در محلی به نام «صریا» یا «ضریه» در نیمه ذوالحجه یا رجب سال ۲۱۲ یا ۲۱۴ هـ ق چشم به دنیا گشود و روز دوشنبه ۲۶ جمادی الآخر سال ۲۵۴ هـ ق وفات یافت. امام معاصر معتصم، متوکل، مستنصر و مستعین از خلفای عباسی بود و در زمان خلافت المعتز بالله جهان را وداع گفتند. خلفای عباسی به دلیل بیمناسکی از او ایشان را تحت نظر داشتند. || حسن عسکری: ابومحمد حسن بن علی امام یازدهم شیعیان که در ربیع الاول یا ربیع الآخر ۲۳۱ یا ۲۳۲ هـ ق در مدینه به دنیا آمد و در هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هـ ق در سن ۲۸ یا ۲۹ سالگی در سامرا وفات یافت. || مهدی: محمد بن حسن عسکری آخرین امام از امامان دوازده گانه شیعه امامیه و ملقب به مهدی، امام زمان، صاحب الزمان، امام منتظر، حجت القائم، امام قائم و قائم آل محمد که در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هـ ق در سامرا متولد شد. حضرت مهدی در سال ۲۶۰ از انتظار غایب شد و غیبت صغری او آغاز گشت، در این مدت از طریق نواب بامردم ارتباط داشت. آنان عبارت بودند از: ۱- ابو عمر و عثمان بن سعید بن عمر و عمری اسدی عسکری ۲- ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید ۳- ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر، نوبختی ۴- ابوالحسن علی بن محمد سمری

پس از این غیبت که هفتاد و چهار سال طول کشید، غیبت کبری آغاز شد. همه شیعه امامیه به اجماع بر امامت آن حضرت متفق اند و او را زنده و از انتظار غایب و مستور می دانند. ● معنی ابیات: «به حق زهد امام محمد باقر، و صدق و راستی امام صادق که شفا دهنده و شفاعتگر و حکیم حاذق است؛ به حق امام موسی کاظم که فانوس [هدایت] می باشد؛ به حق امام هشتم که در طوس، غریب افتاده است؛ به حق امام محمد تقی و علی نقی که از هر نقص و عیبی مبرا هستند؛ به حق بخشش و سخاوت امام حسن عسکری، به حق امام زمان مهدی هدایتگر که منصب خلافت را در اختیار دارد و آخرین جانشینان پیامبر (ائمه شیعه) است، و نهایتاً به حق فرزندان امامان پاکیزه که از ستم و سرکشی طایفه کافران پراکنده گشته اند، تو را ای خداوند

سوگند می‌دهم که مرا از این قید و دام آزاد کنی و از سر لطف و امید دلشاد فرمایی.»

## □ بند نهم

**اشاره:** شاعر در این بند ضمن یادآوری بزرگیها و کرامات حضرت علی به بیان احوال اسفبار خود در زندان می‌پردازد و شکنجه‌ها و ستم‌هایی که بر او رفته، باز می‌گوید و معتقد است که این شیوه بازداشت و آزار، رسمی تازه است و تا به حال در هیچ کجای جهان سابقه نداشته است.

این ایام مقارن با ماه رمضان بوده است و شاعر آه سحرگاهی را، «سحری» و پوسته خشک شده روی لب را «افطاری» خود ذکر می‌کند و در پایان با لحنی پرگلایه از حضرت طلب نجات می‌کند.

۱۸۱ تا ۱۷۹ - آگاهی سر غیب: آگاه از راز غیب. || عالی: رفیع، شریف، بزرگ. || گستاخ: در پهلوی «vistaxv ویستاخو» (حواشی معین). به معنی دلیر، بی‌ادب، تند. اما در این جا به معنی خودمانی بودن و محرم بودن و نظایر آن است؛ «امیر طاهر فریفته شد تا برخاست با گروهی اندک و کسانی که گستاخ بودند، گفتند: نباید شد که امیر خلف بکار است». (تاریخ سیستان)؛ «گفت [خدای تعالی]: در دست راست چه داری؟ گفت: عصا، از بهر آن پرسید که تا موسی گستاخ شود». (قصص الانبیاء). در این جا اشاره به باوری دارد که معتقد است حضرت علی در معراج حضور داشته است (بیت ۱۱۴) یا اشاره به محرم بودن حضرت علی در بارگاه خدایی به خاطر مراتب رفیع معنوی. || لاریب: بی تردید || خافقین: مشرق و مغرب || مجتبی: برگزیده || سالک: رهرو. ● معنی ابیات: «ای علی! ای که مکانی رفیع داری و از رازهای غیبی باخبری و در بارگاه قدس خداوندی محرم هستی، ای سرور شرق و غرب و فرمانروای ممالک مختلف و ای که سالکان راه دین و عرفان را رهنمونی»؛

۱۸۲ - خانه‌زای خالق: خانه‌زاد خالق، اشاره به تولد علی (ع) در خانه کعبه. ابوسعید حسن به حسین شیعی سبزواری (زنده در ۷۵۷) در صفحه ۸۴ و ۸۳ کتاب راحة الارواح این ماجرا را چنین تعریف می‌کند: «روایت است از عباس، عم رسول الله که گفت: با جماعتی پیرامن

خانه کعبه نشسته بودیم؛ فاطمه بنت اسد بیامد و او باردار بود به امیرالمومنین؛ به در خانه کعبه آمد و گفت: اللهم انی آمنْتُ بِکَ و بِکُلِّ کتابٍ انزلتَ (خداوندا به تو ایمان آورده‌ام و به هر کتابی که فرستادی) به حق این کودک که در شکم من است که این ولادت بر من آسان گردان. عباس گفت ما دیدیم که خانه [بلرزید و دیوار] خانه از هم باز شد و دیوار فرا هم آمد. ما خواستیم که قفل در خانه بگشاییم، نتوانستیم. فاطمه بعد از چهار روز از خانه بیرون آمده امیرالمومنین را بر روی دست گرفته و گفت: مرا فضل نهادند بر زنان که پیش از من بودند؛ در خانه کعبه فرزندم در وجود آمد و از میوه بهشت خوردم و هاتفی آواز داد که ای فاطمه وی را علی نام کن...». || خواجه: کدخدا و رئیس، شیخ و پیر و مالدار (برهان). آقای پورداد این کلمه را مرکب از hva=xva اوستایی به معنی خود cit که در آخر کلمات اوستایی در آید، جمعاً؛ یعنی کسی که دارای خود و شخصیت مستقل است، دانسته‌اند (حواشی برهان). هشت بهشت عبارتند از: خلد، دارالسلام، دارالقرار، جنت عدن، جنت الماوی، نعیم، علین و فردوس. || لولاک: اشاره به حدیث قدسی: «لولاک لما خلقت الافلاک» [اگر تو ای پیغمبر نبودی افلاک را نمی‌آفریدم] (احادیث مثنوی، ص ۱۷۲). شاعر این موضوع را به علی (ع) نسبت داده است. ● معنی بیت: «ای که در خانه کعبه متولد شدی، آفرینش تو نور محض است و از آب و خاک و عناصر مادی عاری است. تو صاحب و سرور هشت بهشت و زیننده حدیث «لولاک لما خلقت الافلاک» هستی».

۱۸۳ - عالم الاسماء: داننده نامهای آفریدگار. اسماء «نزد اهل الله عبارت از ذات الهیه باشد با اعیان صفتی از صفات و تجلی ای از تجلیات» («فرهنگ معارف اسلامی»). اشاره به: «و علم آدم الاسماء کُلَّها» [و همه نامها را به آدم آموخت] (بقره/۳۱). || طور: کوهی در شبه جزیره سینا که موسی در آن به مناجات پرداخت و نورالهی را مشاهده کرد. || سراج: چراغ. ● معنی بیت: «ای که داننده اسماء آفریدگاری؛ و عرش با آن همه عظمت چون کوه طور - که مناجاتگاه و محل کشف نورالهی برای موسی بود - محل تجلی انوار خداوندی برای تو شد (موسی در طور با خدا مناجات می‌کرد و تو در عرش)».

۱۸۴ - آیت الكرسی: آیه ۲۵۶ از سوره دوم قرآن (بقره) که با «الله لا اله الا هو الحي القيوم، لاتأخذه سنة» شروع و به «اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون» ختم می‌شود. || فرقان: («بیت ۱۲۲»). ● معنی بیت: «ای که به مثابه قرآن و آیت‌الکرسی هستی و از الهام

خداوند آگاه می‌باشی»؛

۱۸۵ - چار کتاب و چار دفتر: تورات، زبور، انجیل، قرآن. || وصی: لقب علی (ع)،

سفارش کرده شده. فردوسی فرموده است:

اگر خلد خواهی به دیگر سرای      به نزد نبی و وصی گیر جای

● معنی بیت: «کاتب و مفتی چهار کتاب آسمانی، و جانشین پیامبر، و وکیل و کارگزار

خداوند هستی».

۱۸۶ - مرتضی: پسندیده || ایلیا: یا الیاس، به عبری یعنی «خدای من یهوه است» از

انبیای بنی اسرائیل که در قرآن دو بار به نام الیاس (انعام/۸۵)، (صافات/۱۲۳) و یک بار به نام آل یاسین (صافات/۱۳۰) از او یاد می‌شود. ایام رسالت او در پادشاهی «آخاب» و جانشینی او «خزیا» گذشت و وظیفه اصلی او برانداختن بعل پرستی بود که «ایزابیل» همسر آخاب و دختر پادشاه صور رواج داده بود. الیاس مأمور گردید که پیش آخاب رفته او را از شیوع قحطی و عذابی که در انتظار او و اخلافش است، آگاه سازد. یک بار در کوه «کرمل» به مناظره با مدعیان نبوت بعل پرداخت و به دعای او آتش بر قوم ظاهر شد و آنان به وجود خداوند (یهوه) اعتراف کردند و مدعیان نبوت بعل را کشتند. الیاس از خشم ایزابیل به کوه «حوریب» گریخت و در مغاره این کوه فرمانهای تازه‌ای یافت که از آن جمله بود یافتن الشیخ و نصب او به خلیفتی خویش. شش سال بعد الیاس باری دیگر در تاکستانی پیش آخاب ظاهر گشت و او را از سرنوشت شوم او و اخلافش خبر داد. گویند سرانجام الیاس از زندگی خسته شد و روزی که در بیابانی با الشیخ می‌رفت اربابه آتشی از آسمان فرود آمد و او را به آسمان برد.

به زعم برخی از مفسران الیاس در بیابان و خضر در دریاها به سر می‌برد و اگر کسی راه گم کند و خداوند خواهد که وی را اخلاصی دهد بسته به جایی که گم شده الیاس یا خضر را به یاری می‌فرستد. پاره‌ای از منابع اسلامی وی را با ادریس یکی دانسته‌اند (دائرة المعارف تشیع). || معمار کونین: ظاهراً شاعر در این باور تحت تأثیر حماسه سرایان دینی و اسطوره‌گرایان مذهبی بوده است. نمونه را:

منم آفریننده هر چه هست      ز نقش من این نقش بر آب بست

یگانه منم دست داور خدا      شد از دست من هر دو گیتی پیا...

(حملة حیدری ملابمانعلی، ص ۱۴)

● معنی بیت: «تو مرتضایی هستی که قرآن بدان اشارات فراوان دارد [قرآنی که خود مجری و نشر دهنده آن می‌باشی]؛ نیز مانند ایلیا پیامبر بنی اسرائیل می‌باشی که در تورات [از او سخن رفته است]؛ تو معمار دو هستی و زمین و آسمانهایی».

۱۸۷ - قلاع ماده: ضبط این ترکیب به طور دقیق معلوم نیست. ظاهراً یعنی نابود کننده ساز و سامان [بتخانه کافران]. ● معنی بیت: «ای شهسوار پیروزمند دین و ای نابود کننده بتخانه‌های کافران».

۱۸۸ - کلید مفتاح: هر دو واژه به یک معناست و به هم اضافه شده‌اند که البته خالی از ضعف نیست. ظاهراً شاعر معنی «کلید گشاینده» را منظور کرده است. || ابواب خیر: درهای خیر. درباره خیر (< بیت ۲۰۱). || قاضی منع باز: اشاره به داستانی که شاعر در بند دهم بدان پرداخته است. شرح داستان در آن بند می‌آید. ● معنی بیت: «ای گشاینده درهای خیر و ای قاضی و داوری که باز شکاری را از شکار کبوتر منع کردی و کبوتر را نجات دادی»

۱۸۹ - مظهر کل عجایب: اشاره به دعای «ناد علی کبیر» منقول از زادالمعاد مجلسی که چنین شروع می‌شود: «نادِ علیاً مظهرَ العجائب» [بخوان علی را که مظهر کمالات و صفات عجیبه است...]. ● معنی بیت: «ای جلوگاه کمالات و صفات شگفت که از ذکر اوصاف، بی‌نیازی و در عین آشکاری غایبی»؛

۱۹۰ - هایه (< ۱۳۵). || مکم (makam): می‌کنم || او رو (aw rru): آن روز. ● معنی بیت: «چند مدتی است که این بنده ثناگو در کمال تحمل عذاب شب را به روز می‌رسانم».

۱۹۱ - طوق: قلاده و حلقه متصل به زنجیر که در گردن زندانی می‌افکندند || قره بغرا: ظاهراً کلمه‌ای ترکی است لیکن آن را در جایی نیافتم و در بین مردم گُرد هم مصطلح نیست. اما پیداست که یکی از آلات شکنجه بوده است. || عسرت: سختی و دشواری || لاحول (< ۱۱۹). || وانا: خواند، این واژه کردی هورامی است. ● معنی بیت: «طوق، گردن مرا فشرده و قره بغرا (نوعی ابزار شکنجه) تنگ و عذاب آور است؛ زبانم به سبب خستگی و درماندگی ورد «لا حول و لا قوة الا بالله» را به دشواری و لنگی ادا می‌کند».

۱۹۲ - بُغاو (boqâw): در غالب نسخ چنین ضبط شده است. این کلمه ترکی است و در فرهنگها به صورت: بُخاو، بُخَو و ییخُو آمده است. و گفته‌اند: عبارت است از دو حلقه آهن

متصل به هم که در پای گنهکاران و ستوران و اسب گذراند (ناظم الاطبا) در فارسی آن را «زاوانه» می‌گویند. در ایلام به این وسیله زالنه (zâlena) می‌گویند که البته با کم‌رنگ شدن زندگی عشایری و روستایی این واژه نیز کم‌کم رنگ می‌بازد. «زاوانه»‌هایی که خود دیده‌ام دو حلقه آهنین داشت که زنجیر کوتاهی حدوداً ۳۰ سانتیمتر آنها را به هم متصل می‌کرد و دو پای جلوی چارپا بدان مقید می‌شد تا نتواند بگریزد و بتواند در محدوده‌ای کم به چرا مشغول شود. || کُند (kond): آلتی چوبین که پای بندی در آن نهند تا نتواند ایستادن و رفتن (لغت‌نامه). || ایش (êš): درد. امروزه این واژه در ایلام به ندرت آن هم در ترکیبات و اصطلاحات به کار می‌رود. به جای آن «ژان» (zân) می‌گویند، اما در کردی سورانی و هورانی رواج دارد: مولوی کرد گفته است:

ده ک فهله ک چون من دهر دت کاری بو      زامت پپر نه ئیش ناداری بو

(دیوان، ص ۲۵۰)

● معنی بیت: «پاهایم را با «زاوانه» مقید کرده‌اند و کندی را هم بدان افزوده‌اند و شب هنگام دیدگانم از درد و آزار «زاوانه» بیخواب است».

۱۹۳ - ● معنی بیت: «مردمان از بیداری شبانه من ملول و عاجز شده‌اند. شب زنده‌داری و بیخوابی‌ام به خاطر شرایط دشواری است که بر من حاکم شده است».

۱۹۴ - بوم و باوه قوش: هر دو به معنی جغد. || عاصن: عاجز و درمانده و به تنگ آمده هستند. ● معنی بیت: «بوم و باوه قوش که پرندگانی شب‌نشین هستند و خود ناله سر می‌دهند، از بسیاری ناله من مدهوش و بیم زده شده‌اند و سخت به تنگ آمده‌اند».

۱۹۵ - تازه یون: تازه‌ای است. || نون: نو، جدید. ● معنی بیت: «حبس و زندان من مطابق با هیچ قانون و عرفی نیست. این آزارها که در حق من اعمال می‌شود، طرحی تازه و اختراعی جدید است».

۱۹۶ - هام بالا: همقد || پَریش: پری + ش = برای آن. ● معنی بیت: «کُندی که پایم را در آن مقید کرده‌اند از قد و ارتفاع خودم بلندتر است. من تنها دو پا دارم اما چهار زنجیر برای بستن آن مهیا است!».

۱۹۷ - یوم المحشر: روز قیامت. ● معنی بیت: «ماه مبارک رمضان که ماه مخصوص خداست و از ارج و اعتباری ویژه برخوردار است برای من به روز قیامت تبدیل شده است».

۱۹۸ - بار: زخم و خراش و پوسته‌ای که بر اثر بیماری یا اضطراب بر لب پدید آید. || لیو (lêw): لب || فطور و سحور: تغییر یافته افطاری و سحری. || سرینگا (sarêngâ): بالش، متکا || بُرد (bard): سنگ این واژه در ایلام استعمال ندارد، به جای آن «سان sâ» و «کوچک (kwečeg)» می‌گویند. «برد» در کردی سورانی، هورامی و لری به کار می‌رود. ● معنی بیت: «در این ماه، افطاری‌ام، لب پوسته پوسته و ترکیده؛ سحری‌ام، آه سرد؛ پوشاکم، پوست عریان بدن؛ و بالش، سنگ است».

۱۹۹ - خاصی: خوبی، نیکی || حق‌ناسان: حق شناسان. ● معنی بیت: «افراد تمایل و توجهی به انجام کارهای نیک ندارند. آنان که حق را می‌شناسند و تمیز می‌دهند به فکر گزاردن رسالت و وظیفه خود نیستند».

۲۰۰ - ● معنی بیت: «از انسانها قطع امید کرده‌ام و خود را به علی، شاهنشاه نجف سپرده‌ام».

۲۰۱ - بام: شَوم || سرگرد (sargard): فدایی؛ یعنی کسی که دور سر کسی بگردد که کنایه از خود را به قربان کسی کردن است. || خیبر: نام ناحیه‌ای یهودی‌نشینی در هشت منزلی مدینه که به دلیل داشتن مزارع و نخلستانها و قلعه‌های مستحکم اهمیت داشت. پیامبر اسلام خیبر را به دلیل نقص پیمان و خیانت و تهدید خیبریان، به دست علی (ع) در سال هفتم هجری فتح کرد. آنچه به بحث ما مربوط است شرح کنند در خیبر و هنرنمایی علی (ع) است. به گفته اکثر مورخین حضرت در آن جنگ در بزرگ خیبر را کند و به عنوان سپر از آن بهره جست؛ سپس آن را بر خندق قرار داد تا سپاهیان اسلام از رویش بگذرند. و نهایتاً آن را پرتاب کرد. شرح شگفت‌انگیز این واقعه در پاره‌ای از متون چنین آمده است: «علی در آمد و حلقه در را بگرفت و از جای خویش برکند و چهل گز از پس پشت بینداخت (قصص الانبیاء، صص ۴۴۰-۴۳۹). یا «حضرت آن در را از جای بکند و بر فراز سر برده، سپر خود نمود... و آنگاه حضرت آن در را بر سر خندق قنطره کرد و خود در میان خندق ایستاده و لشکر را از آن عبور داد... آن را در چهل ذراع به فضای سرپراکنده، چهل کس خواستند او را جنبش دهند امکان نیافت» (منتهی الامال، ص ۷۸). نیز (مناقب این شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۹۴-۳۹۳). || کلک: این که کلمه را چگونه بخوانیم و چگونه معنی کنیم خالی از دشواری نیست. اگر آن را «kelk» تلفظ کنیم به معنی «نی و قلم» است و اگر آن را «kelek» بخوانیم - با اندکی تسامح - به معنی انگشت است. در احتمال



اول این ایراد وارد می شود که فحوای کل بند و ابیات پس و پیش در مورد قدرت معجزات حضرت علی است و در مصرع بعد به انگشت که مؤید احتمال دیگر است، اشاره دارد. در احتمال دوم ایراد وزنی وجود دارد. چرا که دو هجا اضافه می آید و چنین سهوی در شعر شاعر سابقه ندارد. احتمال سوم آن که، شاید شاعر به پیروی از لهجه ای خاص این کلمه را «kelk» خوانده و معنای انگشت را از آن مورد نظر داشته؛ یا این که شاعر مصرع را به گونه ای دیگر سروده است؛ مثلاً: «فدای کیلگِ معجزنمات بام» که نسخه ها این فرض را تأیید نمی کنند. باری در فرض اول، قدرت کتابت و علم حضرت یا امر و نهی و فرمان شاهانه منظور بوده است و فرض دوم اشاره به معجزاتی دارد که به حضرت علی، منسوب کرده اند نظیر: «فشار دادن خالد را با دو انگشت وسطی و سبابه و...» (متهی الامال، ص ۱۵۵) یا کشتن فرد گستاخی که به مقبره حضرت اسائه ادب کرده بود با فشار دادن انگشت. این حکایت روزگاری معروف بوده است. ماجرای دوم را اشاره وار «ملا رجبعلی» شاعر پارسی سرا و کردی گوی ایلامی در اواخر حکومت والیان در یک رباعی آورده که بیت نخستش چنین است:

شاهی که به ضربت دو انگشت      چون مرهی بن قیس کافری کشت...

معنای دیگری که می توان برایش تصور کرد به معنای «تیر» است که در شاهنامه مکرر آمده است (← واژه نامه). ● معنی بیت: «شاه! فدای انگشت (یا قلم) معجزه گر، و دست و پنجه خیرگشای تو شوم».

۲۰۲ - ● معنی بیت: «دست خدایی تو مگر تغییر ماهیت داده است که دیگر پروایی به ستم ستمگران نداری».

۲۰۳ - بلاتش (beľâtaš): ظاهراً مخفف «بلاتشییه» ● معنی بیت: «نعوذ بالله و دور از شما، آیا بازویت زور و توانایی خود را از دست داده است که ظالمان چنین راههای نجات را بر مظلومان بسته اند؟»

۲۰۴ - چی: رفت || بازوی عفريت بن: اشاره به حکایت و معجزه ای که حماسه سرایان و عامه در باب حضرت نقل کرده اند، خلاصه ماجرا بر پایه گزارش حمله حیدری ملابمانعلی کرمانی (راجی) چنین است:

روزی پتیاره دیوی زشت که سر بر آسمان می سود، افغان کنان نزد پیامبر اسلام آمد و گفت: ای سرور انبیا من پیش از آفرینش آدم سیصد هزار سال عمر کردم؛ آن زمان هنوز آب و آتش

نبود؛ تنها جهاندار بود و بس. پس از آن، آفرینش از من در هراس بود؛ از دریا نهنگ برمی‌داشتم و با تف خورشید کباب می‌کردم و دراز دستی‌ام مشرق و مغرب را در برمی‌گرفت تا این که یک روز در پای کوهی نشسته بودم که ناگاه جوانی پدیدار شد؛ به او نگاه کردم؛ از هیبتش دست و دلم از کار شد؛ با خشم به من نگریست؛ دست فرا من آورد؛ دو دستم را به یک دست بگرفت و دو سیلی بر بناگوش من زد آن سان که هوش از من رفت. پس از هوشیاری اثری از او نبود و دستانم را از پشت به هم بسته یافتم؛ نتوانستم باز کنم. از آن پس که خداوند ملل مختلف را آفرید و پیامبران را، من به هر یک از آن پیامبران استغاثه کردم تا بند را بکشایند اما آنان گفتند که در توانشان نیست. تا این که تو ای پیامبر به رسالت مبعوث شدی. اینک تقاضای رهایی از این بند را دارم. پیامبر تبسمی کرد و به او گفت: ای دیو اگر یزدان پرست شوی، آن که دستانت را بسته به تو نشان می‌دهم. پس پیامبر به علی (ع) اشاره‌ای کرد و گفت: ای دیو آیا این همان نیست که دستان تو را بست؟ دیو تا علی (ع) را دید، خروشی از دل برآورد و گفت:

همان است کو دست من را ببست      همین بود کو بند بستم به دست  
و از هیبت حضرت بیهوش شد؛ سپس به هوش آمد و به پیامبر متوسل شد؛ پیامبر به علی اشاره کرد که دستان دیو را بکشاید:

|                             |                           |
|-----------------------------|---------------------------|
| روان شد غضنفر سوی زشت دیو   | بترسید دیو و ز دل زد غریو |
| به آن بند بسته دو انگشت سود | به انگشت مشکل گشایی نمود  |
| روان شد غضنفر سوی زشت دیو   | بترسید دیو و ز دل زد غریو |
| به آن بند بسته دو انگشت سود | به انگشت مشکل گشایی نمود  |

|| مصرع دوم: (← بیت ۲۰۱). ● معنی بیت: «چه شد آن زور بازو که عفریت را بدان بستی یا آن انگشتان که در خیر را بدانها گشودی».

۲۰۵ - بنه (Bana): بنده ● معنی بیت: «ای علی بنده بی‌گناه را بنگر که یک گردن دارد و دو طوق بر آن افکنده‌اند و دو پا دارد و چهار زنجیر بر آن بسته‌اند».

۲۰۶ - زنهار: در گردی واژه‌آشنایی نیست، ظاهراً اصطلاح «زنهار کردن» در این جا به معنی به فغان آوردن، عاجز کردن و نظایر آن است. || زام: زخم. || ها: هست. ● معنی بیت: «زخمی که زنجیرها ایجاد کرده‌اند مرا به فغان آورده و تباهم ساخته است. زنجیر در پاهای من و طوق در گردنم قرار دارد».

۲۰۷ - غوث الغالب: فریادرس چیره و توانا. غوث اصطلاح عرفانی و عبارت از قطب است. مانند غوث اعظم که لقب شیخ عبدالقادر گیلانی است. || ساقی کوثر: به اعتقاد شیعیان حضرت علی ساقی کوثر است و در صحرای سوزان قیامت به پیروان خود از آن آب می خوراند. اما در مآخذ قدیم به جای علی (ع) نام پیغمبر آمده است (فرهنگ تلمیحات). ● معنی بیت، «ای فریادرس چیره و توانا، و ای ساقی کوثر [این که مرا از دست این ظالمان نجات دهی] از گشودن در خیبر که دشوارتر نیست».

۲۰۸ - هنی: (← بیت ۱۴۰). || فرّجنا عنی: در اکثر نسخ به همین صورت آمده است و مفهوم کلی آن است که ما را فرج و گشایش حاصل کن و از دشواریها رهایی بخش. ● معنی بیت: «دیگر توانایی تحمل عذاب و شکنجه را ندارم ای پیروزمند مرا نجات ده».

۲۰۹ - حاضر الوقت: کسی که در هر زمان حاضر و آماده فریادرسی است. || جمار هانایی: مرکب از: جار (هنگام) + هانا (فریاد و دادخواهی) + یی ● معنی بیت: «ای کسی که هنگام مددخواهی و فریاد برآوردن [مظلومان و نیازمندان] همه گاه حاضر و آماده فریادرسی هستی»؛

۲۱۰ - علاج نما: چاره گر ● معنی بیت: «کسی جز تو فریادرس نیست و کسی جز تو چاره گر دشواریها و رنجهای مردم نمی باشد».

## □ بند دهم

**اشاره:** در این بند شاعر جهت نشان دادن قدرت حضرت علی یکی از کراماتی را که شاعر بدان اعتقاد داشته، ذکر می کند و بدو می گوید که: دانشمندان از آغاز خلقت تا حال، از اعجاز تو سخن گفته اند و کسی جز تو توان حل مشکلات را ندارد. اگر گمان می بری که کسی دیگر جز تو وجود دارد بگو تا بروم و دست به دامان او شوم. در پایان با قهر و تهدیدی عاشقانه می گوید: اگر در این لحظه مرا نجات ندهی، دیگر به درگاه تو تضرع نخواهم کرد! این بند از حیث وحدت موضوع و استحکام از بندهای برجسته مناجات نامه است.

۲۱۱ و ۲۱۲ - ● معنی ابیات: «ای شهنشای دین و ای شیر سرافراز، ای گشاینده

مشکلهای و دارنده معجزات فراوان و ای کس بیکسان و نوازنده مسکینان»؛

۲۱۳ - عَجوزه: پیرزن. عَجوزه مکار: کنایه از روزگار، فلک. || بازی بر عکس باز: آن که بازگونه بازی می‌کند، متقلب است، کنایه از روزگار و فلک. || گیر و گاز: گرفتاری و دشواری. ● معنی بیت: «پیوسته از دست فلک، این پیرزن فریبگر و بازیگر دغل و وارونه کار در رنج و دشواری هستم».

۲۱۴ و ۲۱۵ - و و طور، آن‌گونه || وینه (wēna): مانند || افاقه: بهبود یافتن، گشایش، در اصل به معنی به هوش آمدن بیمار است. ● معنی بیت: «مرغ دل من از تن پرواز کرد همان‌گونه که کبوتر از چنگال باز شکاری می‌گریزد؛ دیگر قدرت پرواز و امید به بهبود ندارم».

۲۱۶ - شَنفتم (šēnaftem): شنیدم || ژِی ور (zāy war) پیش از این || شیروانی بازی (šēr-wāni bâzē): بازی شیروانی. اما منظور از شیروانی مشخص نیست. این که اسم شهری یا گونه‌ای از بازها باشد، معلوم نشد. || شاهین: گونه‌ای پرنده از دسته شکاریان از تیره بازها که دارای قریه‌ای سیاه رنگ است. شاهین دارای پرهایی زرد رنگ است ولی پره‌های پشت حیوان به خاکستری می‌گراید و زیر گلو و زیر شکمش قهوه‌ای است. شاهین جز و شکاریان بسیار جسور و با شهامت است (فرهنگ معین). || شش‌دانگ: چیزی که در نوع خود تمام اجزاء بود و مافوق نداشته باشد (آندراج). اصطلاحاً کامل و در اوج ظرفیت و توانایی. || شکار انداز: اندازنده شکار، شکارگر. ● معنی بیت: «شینده‌ام که در زمانهای پیش، بازی بسیار تیزچنگ و شکارافکن وجود داشت».

۲۱۷ - یه‌ی: (yaÿ) یک، نشانه نکره || باورو: بیاورد، این کلمه کردی هورامی است. ● معنی بیت: «روزی به قصد این که شکاری فرا چنگ آورد، پرواز کرد».

۲۱۸ - ● معنی بیت: «آن باز به قصد شکار کبوتری پرواز کرد و آن کبوتر به تو پناه آورد».

۲۱۹ - پوسه (pusa): فرهنگ هه‌ژار معنی آن را «کمین شکارچی» نوشته است. این کلمه امروزه معروف نیست اما در متون قدیمی ترگردی به معنای حمله و قهر و قدرت و کمین و نظایر آن آمده است. || سام: سهم، هیبت و هول. || مَن: مانند. ● معنی بیت: «قهر و قدرت هیبت تو بر باز شکاری غالب آمد؛ باز از پرواز بازماند و کبوتر نیز آرام گرفت».

۲۲۰ - التجا: پناه جستن: ● معنی بیت: «باز، او هم به تو متوسل شد و کبوتر را جهت طعمه و خوراک طلب کرد».

۲۲۲ و ۲۲۱ - مکر (makar): مکن || حفص: تلفظ محلی «حبس» به معنی ضبط و نگاهداری || قاسم الارزاق: تقسیم کننده روزیها. || شویم: (- بیت ۴۰۵): ● معنی بیت: «گفت: ای کارگزار و وکیل خداوند و روزی دهنده به تمام موجودات، مرا از شکار خودم محروم مکن زیرا قادر به ضبط و نگاهداری نفس از طلب غذا و خوراک نیستم».

۲۲۳ - ● معنی بیت: «اینک شکارم به تو پناه آورده و از تو امان خواسته اما بگو که تکلیف طعمه من چیست و به چه کسی حواله شده است؟»

۲۲۴ - لا (lâ): پیش، نزد. ● معنی بیت: «تو پاسخ دادی مسئولیت طعمه تو بر عهده من است و آن را از گوشت بازوی خود تدارک خواهم دید».

۲۲۵ - پارچه‌ی گوشت: پاره گوشت || بال (bâl): بازو، مجازا دست. || تنخواه (tanxwâ): این واژه کردی هورامی است به معنی «به جای، در عوض»؛ صیدی هورامی گوید: ته نخوائی دوو دیده‌ی ره‌مه‌ره سیده دریغ من بیام دوو هزار دیده (دیوان، ص ۵۵)

و مولوی کرد آورده است:

موباره‌کت بو به‌زم نه‌وه خه‌یر تو خوا ته‌نخوائی من خاس خاس بکه‌ر سه‌یر  
(دیوان، ص ۳۹۱)

● معنی بیت: «[سپس] پاره‌ای از گوشت بازوی پر اعجاز خود را در عوض کبوتر به عنوان طعمه به باز دادی».

۲۲۶ - خورسی (xawtrasi): رسیدگی، دستگیری || او (aw): او || ای (ay): این. ● معنی بیت «فدایت شوم! آن زمان، چه نیکو رسیدگی و دستگیری کردی بداندسان که کبوتر سرافرازانه نجات یافت و باز نیز به طعمه خود رسید».

۲۲۷ - ● معنی بیت: «ای شاه، معجزات ظاهری و باطنی از انگشتان خیر گشایت به ظهور می‌رسد».

۲۲۸ - بیت، مضمون این بیت را فریاد می‌آورد:

به یک موی او رشته کاینات ز یک امر او خلقت ممکنات  
(حملة حیدری صهبا، ص ۳)

● معنی بیت: «هر چه در عالم می‌گذرد منوط به رضا و خواست تو است».

۲۲۹ - مصراع اول اشاره دارد به حدیث قدسی: «رَأَيْتُ لَيْلَةَ الْإِسْرَاءِ مَكْتُوباً عَلَى قَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ: أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا خَلَقْتُ جَنَّةَ عَدْنٍ بِيَدِي مُحَمَّدٌ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي أَيْدَتْهُ بَعْلَى وَ نَصَرْتُهُ بَعْلَى» [من در شب معراج نوشته‌ای بر یکی از ستونهای عرش دیدم که مضمونش این بود: من خداوند یگانه هستم. من بهشت عدن را با دست محمد برگزیده، خود از میان خلقم بنا کردم و او را به وسیله علی یاری می‌نمودم] (کلیات حدیث قدسی، ص ۳۸۶ - ۳۸۵، نیز ص ۳۸۸). مصراع دوم اشاره به عقیده شیعه در مورد ذکر حمد و ثنای علی (ع) در قرآن است. مقدس اردبیلی در «حدیقه الشیعه» موارد زیادی از این دست آیات را ذکر کرده است. او تعداد آیات مربوط به خلافت علی (ع) را ۳۶۰ تا ۳۷۰ آیه دانسته است و از امام صادق (ع) نیز روایتی نزدیک به این مضامین نقل کرده است. (حدیقه الشیعه، ص ۱۲۶).

۲۳۰ - مصراع اول اشاره به دعای «نادعلی» (← بیت ۱۸۹). || سفینه: کشتی. ● معنی بیت: گوهر و ذات تو جلوگاه شگفتی هاست. آری ذات تو چون کشتی ای است که بدان می‌توان از ورطه هلاکت نجات یافت.

۲۳۱ - عجوبات: ظاهراً یعنی «عجوبه‌ها» و به معنی به شگفتی آورنده است. ● معنی بیت: «[ذات تو] مجموعه‌ای از معجزه‌های به شگفتی آورنده است و این همه تنها قطره‌ای از دریای احسان توست».

۲۳۲ - خازن: رضوان، نگهبان بهشت. || نَعْمًا: نعمت، نیکی، احسان. ● معنی بیت: «نگهبان بهشت از خوان نعمت تو گدایی می‌کند و بهشت بوی خوش خود را از عطر پایان‌ناپذیر تو وام می‌گیرد».

۲۳۳ - ● معنی بیت: «فدای ذات شوم که به صفات نیک بسیار آراسته است [اما دریغ] آن ذات گرامی نسبت به سگ درگاه خود بی‌عنایت است».

۲۳۴ - ششدر (šašdar): کنایه از مغلوب شدن، حیرت و سرشکستگی و بیچارگی. مولانا فرماید:

چون رهند خویشان را ای سره هیچ کس درش جهت درشدره

«ششدر در حقیقت شش خانه است که در بازی نرد می‌باشد چون هر یکی از کعبتین تا شش نقش می‌دارد لهذا دو تخته باشند که بر هر یکی از آن دوازده در منقوش می‌باشند با اینطور که بر یمین و یسار هر تخته شش شش در می‌شوند و در میان درهای یمین و یسار اندکی فاصله

می باشد پس هر گاه که مهره در میان دری که منتهای تخته است بند گردد، از شش خانه جانب خود به هیچ خانه رفتن نتواند» (غیاث اللغات). || عدم: (اصطلاح فلسفی)، یعنی نیستی و مقابل وجود است. || **یوم المعاد**: رستاخیز || **عدم حیات** صنعت پارادوکس دارد. || **غلام**: صنعت ایهام دارد هم نام شاعر و هم بنده تو. || ● **معنی بیت**: «غلام تو در ششدر حوادث مات و متحیر مانده و چون انسانها در قیامت، حیاتی از جنس نیستی دارد».

۲۳۵ - هانا: صوتی است برای درخواست کمک. || **درمنه** (darmana): درمانده. ||

● **معنی بیت**: «فریاد! یا علی، به فریادم رس به فریاد درمانده ای بیکس و تنها».

۲۳۶ - دا: پسوندی است که بیشتر در گویش سورانی کاربرد دارد و به پیروی از زبان ادبی کردی در شعر شاعران ایلام و کرمانشاه آمده است؛ پس از قیدهای زمان و مکان و متمم های قیدی می آید و ظاهراً مفید تعریف و تأکید است.

سید صالح، ماهیدشتی (۱۳۲۳ - ۱۲۵۰ ه. ق) گفته است:

چون عزیز مرده مَدَم و سردا      دنگ مَدَم و روی کاو کمر دا

(کنز العرفان، ص ۱۱۹)

و شیرکو بیکه س (شاعر معاصر و نوپرداز اهل کردستان عراق) می گوید:

لَهَم ساته دا شورش ره نگی نارنجی یه... / لَهَم کاته دا بهرگی بهرئ شورش ئاله

(دال، ص ۴۴)

این پیشوند بدین صورت هنوز در پاره ای کلمات - البته در گویش طوایف، و آنان که هنوز کردی را بهنجارتر حرف می زنند - وجود دارد؛ مانند «ده ژیر دا هاتم» [از سمت زیر آمدم]. اما عمدتاً به صورت «ا» و «او» متحول شده است؛ نمونه را: ده ژیرا / ده ژیرا وهاتم. ● **معنی بیت**: «اگر در این لحظه به فریادم برسی [نیکوست] و گرنه دیگر تاب و توانی برای من نمانده است». ۲۳۷ - ● **معنی بیت**: اگر [فکر می کنی] که کسی دیگر بجز تو می تواند مشکل مرا حل کند بگو تا بروم دست به دامان او شوم».

۲۳۸ - آلتست: پیمانی است که خداوند از آدمیان گرفته است. خداوند آدمیان را از صلب

آدم بیرون آورد و به ایشان فرمود: «الستُ بِرِیکُم» [آیا من پروردگار شما نیستم؟] و آدمیان گفتند: آری هستی [قالوا بلی]. این نکته در سوره اعراف آیه ۱۷۱ آمده است. || **تحریر**: نوشتن. در این جا ظاهراً منظور تا زمان نوشتن مناجات نامه است. **تقریر**: بیان کردن. ● **معنی**

بیت: «از روز آلت است آنگاه که خدا از آدمیان پیمان گرفت تا اینک که قلم به دست دارم و این اشعار را می‌نویسم، دانشمندان در باب اعجاز تو سخن گفته‌اند».

۲۳۹ - کهیا: (- بیت ۱۲۵). ● معنی بیت: «کسی جز تو نمی‌تواند مشکلات را حل کند و کسی جز تو کارگزار و مهتر هستی نیست».

۲۴۰ - مصراع اول: اشاره به یدالله و این که دست علی مظهر تجلی اراده خدا است. برای توضیح بیشتر (- حمله حیدری، ملابمانعلی، ص ۱۵). || دست عفریت: (- بیت ۲۰۴). ● معنی بیت: «خداوند دست [دوستی] خود را جز به کسی که دست دیو پتیاره را بست، نداده است».

۲۴۱ - فخرکاینات: کنایه از پیامبر. ● معنی بیت: «شاهها، تو را به حرمت نبی اکرم، فخرکاینات سوگند که مرا نجات دهی».

۲۴۲ - (gyân): جان || ولات: دوستی و محبت تو. ● معنی بیت: «به حق دوستی من به تو و به حق رازهای خدایی که در سینه‌ات نهفته است، سوگند که از جان بیزار شده‌ام».

۲۴۳ - ندی (naday): ندهی || الحاح: اصرار، پافشاری. ● معنی بیت: «اگر در این لحظه مرا نجات ندهی دیگر به درگاه تو برای نجات و یاری اصرار و ابرام نخواهم ورزید».

## □ بند یازدهم

**اشاره:** این بند از بندهای کوتاه مناجات نامه است و به نظر می‌رسد بخشهایی از آن از بین رفته باشد. در این بند نکته تازه‌ای طرح نشده است؛ ابتدا به ذکر علو درجه حضرت اشارت رفته و در پایان تقاضای نجات شده است.

۲۴۴ و ۲۴۵ - علامه: بسیار دانا || علم نامعلوم: دانش غیبی ولدنی || ● معنی بیت: «ای داننده دانشهای غیبی و لدنی که راز اختران را می‌دانی و تفهیم کننده نادانسته‌ها و مشکلات [علوم] هستی»؛

۲۴۶ - حاملان عرش: (- بیت ۱۶۵). || فَخْلَغْ نَعْلَیک: اشاره به آیه یازده و دوازده از سوره طه: «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» [پس چون آمد به نزدیک آن درخت،



ندا کرده شد که ای موسی همانا منم پروردگار تو، پس بیرون کن نعلین خود را همانا که تو در وادی پاکیزه طوایی]. ظاهراً شاعر با آوردن «لا» بر سر فعل «فخلع» قصد در القاء برتری مراتب حضرت علی بر موسی (ع) داشته است. چنین دیدگاهی در باب «ولی» گرچه در تفکر عرفانی مسبوق به سابقه است اما در آثار حماسه سرایان و اسطوره گرایان مذهبی بیشتر به چشم می خورد؛ مثلاً:

|                          |                                      |
|--------------------------|--------------------------------------|
| رمانده موسی از رود نیل   | دمانده گل زیباغ خلیل                 |
| گر از روی من رخ نیفروختی | (حملة حیدری، باذل خراسانی، ص ۳)      |
| کلیش کمین چاکر درگهست    | به سینا حکیم خدا سوختی               |
|                          | (حملة حیدری، ملابمانعلی کرمانی، ص ۳) |
|                          | مسحیش نسیمی ز خاک رهست               |
|                          | (حملة حیدری، صهبا، ص ۳)              |

ذکر این نکته ضروری است که شاعر قصد ترکیب «لا» را با فعل امر «فخلع» نداشته است زیرا با این هیأت خالی از خلل صرفی نخواهد بود، بلکه با تلمیح به آن عبارت قرانی و اراده معنای تمثیلی آن و تعریض به مرتبه موسی (ع)، حکم آن را با آوردن «لا» بازگونه کرده است. ● معنی بیت: «تو حمایتگر فرشتگانی هستی که عرش خداوند را حمل می کنند، و بی آن که چون موسی (ع) مجبور شوی کفشهایت را بیرون آوری، عرصه زمین فرسوده قدمهای توست».

۲۴۷ - ● معنی بیت: «تو مضمون و معنای کتابهای مقدس چهارگانه خداوند؛ یعنی تورات، زبور، انجیل و قرآن هستی (آن کتابهای مقدس در باب تو سخن گفته اند)».

۲۴۹ و ۲۴۸ - تخلص: ۱ - این که شاعر نام هنری خود را در بیتی بیاورد ۲ - گریز به مدح ممدوح در قصیده || منشور: پراکنده || شنطیا: ظاهراً از پیامبران بنی اسرائیل است اما در هیچ مرجعی یافت نشد. || ایلیا: (بیت ۱۸۴). این بیت اشاره به روایتها و باورهای دارد که نام علی (ع) را در نزد ملل مختلف بیان داشته اند؛ مثل خطاب هام بن میم بن لاقیس (یکی از اجنه) به پیامبر: «نام تو در تورات مید مید است و نام وصی تو الیا و اسم تو در انجیل حمیاطاست و نام وصی تو فارقلیطاست و در زبور نام تو ماح ماح است و نام وصی تو هیدار است» (حدیقه الشیعه، ص ۴۱۰). ● معنی بیت: «نام تو در تورات، شنطیا؛ در زبور؛ ایلیا؛ در انجیل بوالعلا و در فرقان علی است. تو منادی ندای خداوند هستی».

۲۵۰ - قسام: تقسیم کننده ● معنی بیت: «ای علی تو فرمان‌روا و مهتر کاینات و تقسیم کننده روزی به جانداران هستی».

۲۵۱ - ● معنی بیت: «تو تمام مشکلات را آسان و حل می‌کنی و از رازهای راه نجات آگاهی داری».

۲۵۲ - حکمت: حکم تو || ذینت (zaynet): ذهن تو || قادر: این قافیه در نسخه «ح» و «س» چنین است و در نسخ دیگر به صورت «قدر» و بعضاً با تکرار قافیه مصراع اول آمده است. این قافیه نمی‌تواند صحیح باشد زیرا حرکت ما قبل حرف روی آن کسره است که می‌باید فتحه باشد تا قافیه راست آید مگر این که توجیه کنیم که شاعر به تسامح چنین آورده است. ● معنی بیت: «در همه جا [حکم و فرمان تو روان و رایج است و ذهن تو در درگاه خداوند قادر و توانا زلال است (از امور غیبی آگاه و در درگاه حق مقرب هستی)]».

۲۵۳ - پشیو (pašêw): آشفته و نابسامان و مضطرب. ● معنی بیت: «من که در دنیا آشفته حالم و از ستم و رنج، سرنوشت خوبی ندارم»؛

۲۵۴ - احسن الحال: بخشی از دعای معروف تحویل سال به معنی نیکوترین حالها. || هم: اندوه و غم. ● معنی بیت: «احوال مرا تغییر ده و به حالی نیکو مبدل کن و لشکر اندوه «غلام» را پایمال گردان».

## □ بند دوازدهم

**اشاره:** این بند به رغم کوتاهی، یک دست و کامل است. ضمن این که کلیه مصارح بر یک قافیه آمده‌اند و شاعر در آن صنعت «لزوم مالا یلزم» به کار بسته است. شاعر در این بند مختصر، گویی با حضرت علی اتمام حجت کرده و گفته است که: من با طیب خاطر غلام تو هستم و بدان نیز افتخار می‌کنم اما تو رسم خواجگی و شیوه بنده نوازی را مراعات نمی‌کنی؛ اگر مرا نجات می‌دهی که خوب، و گرنه غلامی خود را بر تو حرام می‌کنم!

۲۵۵ و ۲۵۶ - معجز نما: معجزه‌گر، نشان دهنده اعجاز. || کامن: کجاست. ● معنی

ابیات: «ای معجز گر اعجازت کو؟ من پیوسته به درگاه تو پناه می آورم و این پناه آوری به سبب بیم و امید من است».

۲۵۷ - صبا: بامداد، اول روز || قایم مقام: ظاهر در این جا به معنای مطمئن، آسوده خاطر آمده است. ● معنی بیت: «مدح و ستایش تو ورد صبح و شام من است و دلم نسبت به [لطف و بخشش تو] امیدوار و مطمئن است».

۲۵۸ - ونم (Wanam): نسبت به من، از من || بیرامن (bêrâman): ظاهراً، بی آرام ● معنی بیت: «مجموعه مخلوقات از [ناله و فریاد من] به تنگ آمده‌اند و بی آرام گشته‌اند؛ ای ساقی کوثر! میل و تمنای شفا و نجات از تو را دارم».

۲۵۹ - غوث الغالب: (← بیت ۲۰۷). || اقتضا: در اصل به معنی بازخواستن طلب و وام، در خور بودن و مناسب بودن. ● معنی بیت: «ای فریادرس چیره و توانا، آیا این [حالت] شایسته من است و آیا این شرط وفا و عهد بین خواجه و غلام است؟»

۲۶۰ - حسب الرضا: از روی رضایت و طیب خاطر ● معنی بیت: «من غلام تو هستم و نامم نیز غلام می باشد. این بندگی من نه از سر اجبار که از روی رضایت و خرسندی است».

۲۶۱ - معنی بیت: «[حال] اگر مرا نجات می دهی که نهایت لطف و احسان است و گرنه بندگی و غلامی من به تو حرام باد!»

## □ بند سیزدهم

**اشاره:** در این بند شاعر از دستگیری و یاری حضرت علی اظهار ناامیدی می کند و به نحوی مؤثر به عتاب و خطاب می پردازد که تازگی کلام و بلاغت آن را سبب می شود. در پایان ضمن بر شمردن کرامات حضرت از او تقاضای نجات می کند.

۲۶۲ - معنی بیت: «ای شاه، مگر قدر و اعتبارت در نزد خداوند کم شده است؟»

۲۶۳ - علوم سلونی: اشاره به کلام معروف حضرت علی «ایها الناس سلونی قَبْلَ أَنْ تَقْقِدُونی» [مردم! از من پرسید پیش از آن که مرا نیابید] (نهج البلاغه، ص ۲۰۶). || چین (ciyan): رفته است. ● معنی بیت «علم لَدُنِی و خدادادی تو اثر و نفوذ خود را از دست داده

است یا این‌که حل مشکلات را از یاد برده‌ای و بر آن قادر نیستی؟»

۲۶۴ - هی (haÿ): ای، صوتی است برای جلب توجه و تنبیه. || هاوار: هوار، فریاد، صوتی است برای تضرع و استرحام. || هی رو (haÿ ru): مانند «هی هاوار»، ظاهراً «رو» همان «رود» به معنای فرزند است و این اصطلاح را درگاه ورود مصیبت گویند. ● معنی بیت: «فریادا! آیا معجزات را به یاد نمی‌آوری؟»

۲۶۵ - مزانی (mazâni): می‌دانی، این واژه در لکی و هورامی کاربرد دارد. مولوی کرد گرفته است:

یا ره‌بی نه و شه و تاریکه‌ی فانی      هر تو وه کرده‌ی به‌دیم مزانی

(دیوان، ص ۱۲۹)

|| بجم (beĉem): بروم. ● معنی بیت: «اگر می‌دانی که کسی دیگر [جز تو] وجود دارد تا بروم به او متوسل شوم و دامنش را بگیرم».

۲۶۶ - زوینن (zawinan): زبون است. ● معنی بیت: «مگر هر کس که غلام شاهنشاه دین است باید پیوسته به دست افراد ستمگر زبون و درمانده باشد؟»

۲۶۷ - عذاو بار (azâw bâr): مصیبت زده، ماتم زده، || بوم (bum): باشم، بشوم. ● معنی بیت: «به من راستش را بگو [اگر هنوز آن قدر و قدرت را داری] تا من رستگار و آسوده شوم و اگر از آن ارج و اعتبار برکنار شده‌ای تا من ماتم زده و سوگوار شوم»؛

۲۶۸ - ● معنی بیت: «وگر نه تو هنوز بر آن منصب معنوی منصوب باشی و من این چنین پریشان خاطر باشم، ای شهسوار دین، این از تو بعید است!»

۲۶۹ - دستلات (dastelât): توانایی، قدرت || تحریر: (← ۲۳۸). || آلس: (← ۲۳۸). معنی بیت: «من می‌دانم که تو از روز الست تا این زمان همواره از آن توانایی و اعجاز برخوردار بوده و هستی».

۲۷۰ - شست عفريت بستن: (← ۲۰۴). ● معنی بیت: «هان، که بود که به ولایت باطنی خود شست عفريت را به هم بست و در عالم ظاهر نیز دروازه خیر را شکست».

۲۷۱ - کی گدا نه شار بربر و شا کرد: شاعر در این مورد تحت تأثیر کتاب‌های موسوم به خاورنامه یا خاوران نامه بوده است که در آن‌ها به شرح نبردها و معجزات حضرت علی (ع) در خاوران و جنگ با پادشاه آن‌جا به نام جمشید و دیگر شخصیت‌های آن دیار افسانه‌ای

پرداخته‌اند. در کتاب خاوران‌نامه متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی اشاره مشخصی به این واقعه یعنی این که حضرت، «گدایی را در شهر بربر پادشاه کرده باشد» نشده است. باری، کیفیت این ماجرا بر من معلوم نشد. || کی بی تنگ شیر و اژدها کرد: ایضاً مأخذ این حکایت نیز به دست نیامد. ● معنی بیت: «که بود که گدایی را در شهر (مملکت) بربر به پادشاهی رساند و از اژدها به عنوان طناب استفاده کرد و بر شیر بار بست».

۲۷۲ - کی نه ارجنه سلمان رها کرد: خلاصه این واقعه بر پایه گزارش حمله حیدری ملابما نعلی کرمانی (راجی) چنین است:

روزی سلمان در رهگذاری نشسته بود و پشمینه‌اش را می‌دوخت. حضرت علی در کنارش نشست و بدو گفت: ای سلمان که پیر ماه و سالی، از خاطرات و رویدادهایی که بر تو گذشته، شمه‌ای واگو. سلمان گفت: ای علی از حال من چه می‌پرسی؟ من سیصد سال زیسته‌ام و شگفتیهایی دیده‌ام که همانا کس نشنیده است. حضرت از پاسخ سلمان خنده‌اش گرفت و گفت: هان! گوش فرا ده تا منت از شگفتیها بیاگاهانم؛ حضرت از اوستا و زند و تاریخ پادشاهان پیشین ایران، گفتن گرفت. سلمان از آگاهی و احاطه او مات و مبهوت شد. حضرت ادامه داد: اما سرگذشت خود را بشنو: آنگاه که از آذرپرستی بیزار شدی و به دستور موبد مجبور شدی تا در دشت ارژن به هیزم کشی مشغول گردی، روزی تشنه بودی و به سوی چشمه‌ی روشنی که در آن دشت بود، شتافتی. ناگاه شیری خشمناک راه بر تو بیست و تو از اضطراب، خدا را به مدد خواستی و اسباب نجات را تقاضا کردی. در آن هول و هراس، سواری پدید آمد که به ضربتی گرد مرگ از آن شیر برآورد. تو که مبهوت واقعه بودی، سپاسگزاری را، به صحرا دویدی و دسته‌ای از گلهای وحشی، به آن سوار نجاتگر هدیه دادی. اینک می‌خواهی آن جوان را به تو بنمایانم؟ حضرت بیدرنگ آن دسته گل را با همان طراوت و تازگی از بغل بیرون کشید:

به سلمان چون آن دسته گل نمود      به دل پیر را نور ایمان فرود

(حمله حیدری، ملابمانعلی، صص ۱۵ و ۱۴).

این واقعه در همین مأخذ بار دیگر، ولی از زاویه دید سوم شخص مفرد روایت شده است (ص ۱۷ و ۱۶). || مصرع دوم اشاره به واقعه کشته شدن «مُره بن قیس» به دست حضرت دارد. مُره بن قیس ظاهراً یک شخصیت تاریخی نیست و تنها در فضای اساطیری حماسه‌های دینی حضور دارد. در این جا شاعر معتقد است حضرت او را با انگشت کشته و در ایاتی دیگر گفته او

را با شمشیر به دو نیم کرده است. در باب این واقعه در هیچ یک از مراجع معروف ذکری به میان نیامده است. مرجع ما در بیان چگونگی این واقعه یک نسخه خطی است با عنوان «جنگنامه حضرت امیر با مرّه بن قیس» متعلق به کتابخانه ملی ملک. این حماسه در بحر متقارب سروده شده است و سال کتابت آن ۱۲۳۳ هـ ق می‌باشد. اما خلاصه ماجرا چنین است:

روزی پیامبر با جمعی از صحابه در مسجد نشسته بود. پرسید چه کس حکایتی شگفت می‌تواند تعریف کند. «عمر معدی کرب» گفت: آن زمان که جوانی زورمند بودم و هنوز مسلمان نشده بودم، یک روز به قصد شکار به صحرا رفتم؛ صیدی از پیش من گذشت که تیری در پهلوی داشت. من آن صید مجروح را گرفتم و سر بردم. ناگهان سواری در هیأتی شاهوار در رسید و عتاب کنان گفت: چگونه جرأت می‌کنی که صید دیگران را سر می‌بری؟ بدین گناه باید سرت را ببرم. خلاصه با هم نبرد کردیم و او مرا شکست داد و نهایتاً از کشتن من در گذشت. او مره بن قیس است و همانا برای کیان اسلام به مثابه بلایی بزرگ می‌باشد:

علی ولی شاه دلدل سوار      وصی نبی صاحب ذوالفقار  
چه این سرگذشت آمد او را به گوش      رگ و جسم و جانش درآمد به جوش

پیامبر نیز فرمود: من زنده یا کشته مره بن قیس را می‌خواهم. حضرت علی سوار بر دلدل شد و قنبر و ابوالمعجن و ابراهیم و حسن و حسین با او به راه افتادند و ابتدا دیوی هفت سر را در قلعه‌ای حصین از پای در آوردند و به قلعه‌ای رسیدند که سر بر سما می‌سود و خندقی چهل ارشی در اطرافش کنده شده بود. قیس پدر مره به او گفت تو همیشه رزم با علی را آرزو می‌کردی، آنک علی! سپاهیان دو طرف صف کشیدند و ابتدا پهلوانان با هم به نبرد خاستند؛ ابراهیم با سعدیار، ابولمعجن با شهریار، عمر معدی با هوشیار، قنبر با غلامی زنگی و حسین نیز با دو پهلوان دیگر هم‌اورد شدند. آنان حریفان خود را کشتند اما به دست مره اسیر گشته و به دست قیس که در قلعه بود، سپرده شدند. بدنبال این ماجرا حضرت به پیشه‌ای در آن حوالی رفت و ارذهایی را که به آزارش برخاسته بود با نهیبی رام کرد. در آن جا بین حضرت و مره بین قیس جنگ در گرفت و پس از نبردی، حضرت علی سر مره را مانند گوسفند برید و بر فتراک اسب خود بست. لباسهای مره را پوشید و به سوی قلعه آمد. اهالی قلعه پنداشتند که او مره است؛ در قلعه را گشودند. حضرت همه را قتل عام کرد و اسیران را آزاد نمود و پیروزمند بازگشت. ● معنی بیت: «چه کس سلمان را در دشت ارجنه از دست شیر نجات داد؛ و مره بن

قیس را که کشت؟»

۲۷۳ - سایل: گدا، فقیر || کیمیا: علمی که قدما می‌پنداشتند بواسطه آن می‌توان مس را به طلا تبدیل کرد. || تُراب: خاک || توتیا: اکسید طبیعی و ناخالص روی که در کوره‌های ذوب سرب و روی به دست آید و محلول آن گندزدایی قوی است. به معنی سرمه هم آمده است و اعتقاد بر آن بود که باعث روشنی و سلامت چشم می‌شود. || اعمی: نابینای مادر زاد. مأخذ هر دو تلمیح یعنی تبدیل کردن سنگ به کیمیا برای فقیر و نابینا را با خاک شفا دادن به دست نیامد. ● معنی بیت: «چه کس کیمیا گرانه سنگ را برای فقیر و خواهنده تبدیل به طلا کرد و چه کس بود که به خاک اثر توتیا بخشید و کور مادر زاد را شفا داد؟»

۲۷۴ - بخشان پیش (baxšân pêš): از پیش بخشید، پیشاپیش بخشید. اشاره به شفاعت حضرت علی در روز قیامت. سعدی می‌گوید:

فرذا که هر کسی به شفیع زبند دست      مایم و دست و دامن معصوم مرتضی  
احادیثی در این باب روایت شده است (← مناقب آل ابی طالب، ص ۱۶۰، ج ۲). و اشعار زیادی از جمله این بیت عربی:

رضیْتُ لی شافعاً مِنَ العالم  
مَنْ جاد عند الرکوع بالخاتم  
(همان، ۱۶۶)

یعنی: در جهان بدان خرسندم که شفیع من [روز قیامت] کسی است که گاه رکوع، انگشتی بخشید. || لوا (lewâ): رفت. این واژه هورامی است. صیدی هورامی گوید:

جوانی خو لوا یادش به خیر بو      به پیر شاد نه بو هر که سی ژیر بو

(دیوان، ص ۶۶)

|| مصراع دوم اشاره به معراج پیامبر و همراهی علی (ع) با او به زعم حماسه سرایان دینی (← بیت ۱۰۹). ● معنی بیت: «چه کسی امت اسلام [خاصه شیعیان] را پیشاپیش شفاعت کرد و بی‌بیم و هراسی به عرش رفت.»

۲۷۵ - اشاره به واقعه «رد شمس» که پیامبر خورشید را برای حضرت علی برگرداند تا نماز کند (احادیث منوی ۱۷۳ - ۱۷۲). در این جا برگرداندن خورشید به حضرت علی نسبت داده شده است. این دیدگاه را پاره‌ای از شیعیان داشته‌اند و از جمله نویسندگان راحة الارواح؛ او می‌نویسد:

«حضرت در بابل بود، مشغول شد به عذری که آن‌جا او را واضح بود [غزای باکافران] تا که نماز دیگر از وی درگذشت و نزدیک فرو شدن آفتاب بود... وی برخاست و دستها به آسمان برداشت و لب مبارک بجنبانید و به آفتاب اشارت کرد؛ آفتاب باز گردید و به آن برج آمد که وقت نماز دیگر باشد. (ص ۹۳-۹۲). ● معنی بیت: «چه کس به آفتاب در آسمان فرمان داد و حکم راند و پس از این که هنگام نماز ظهر سپری شد خورشید را بدان برج و زمان برگرداند و نماز را گزارد؟»

۲۷۶ - مصرع اول: (- بیت ۱۵۵). || چرخنا (cārxenâ): چرخاند، برگرداند. امروزه (cārxân) می‌گویند. در نسخه خطی «جنگ مولا و مقاتل ملعون» به خط مرحوم حسین عزیزی آمده است:

چرخنا زمین و امر جبار      مقاتل سپای ویش مکرد کشتار

(ص ۷۹)

|| خور (xwar): خورشید || خورآوا (xwar âwâ): غروب، زمانی که خورشید ناپدید می‌شود. ● معنی بیت: «چه کس در گهواره حلقوم افعی را در هم شکست و خورشید را از غروب کردن بازداشت و برگرداند؟»

۲۷۷ - روح الامین: جبرئیل. مصرع اول اشاره به این باور دارد که حضرت علی استاد جبرئیل بوده است؛ در حدیقه الشیعه مقدس اردبیلی آمده است:

«روزی جبرئیل امین در خدمت سید کاینات به صحبت مشغول بود، امیرالمؤمنین پیدا شد و چون جبرئیل آن حضرت را دید برخاسته، شرایط تعظیم به جای آورد. پس از آن حضرت رسالت پناه فرمود که یا جبرئیل تو از برای چه این جوان را تعظیم می‌کنی؟ گفت: چون نکنم که او را بر من حق تعلیم است. آن حضرت پرسید که چگونه بود آن تعلیم؟ گفت: آن وقتی که خالق بیچون مرا خلق کرد از من پرسید که تو کیستی و من کیستم و نام تو چیست و نام من چیست؟ در جواب متحیر ماندم و ساکت ماندم. مدتی در مقام تحیر ماندم که این جوان حاضر شد؛ در عالم نور مرا تعلیم نموده گفت: بگو که تو پروردگار جلیل و نام تو جمیل است و من بنده ذلیل و نام من جبرئیل است لهذا چون او را دیدم تعظیم او نمودم (ص ۳۹۳). نیز (- حمله حیدری ملابمانعلی، ص ۱۵). || لَوْ كُشِفَ: اشاره به سخن معروف حضرت علی که: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا زِدْتُ يَقِينًا» [اگر پرده برداشته شود و عالم غیب آشکار گردد، چیزی بر یقینم افزوده



نمی شود (یعنی به کمال یقین رسیده‌ام) [غرر الحکم و درر الکم، ص ۶۰۳]. || وانا: خواند. ●  
معنی بیت: «که بود که جبرئیل را تعلیم داد و درس اسرار «لو کشف» را خواند (یعنی به کمال  
یقین رسید)».

۲۷۸ - عرصات: جمع عرصه به معنی صحن خانه و زمین وسیعی در میان خانه‌ها که در  
آن بنایی نباشد. اما در این جا به معنای کنایی آن یعنی صحرای قیامت است. || خواجه  
عرصات: سرور و صاحب اختیار در روز قیامت که حضرت علی باشد. این ترکیب اشاره به این  
باور دارد که حضرت علی قسیم نار و جنت است. در این باب احادیث و روایت‌هایی نقل شده  
است به این مضمون که: حضرت علی در قیامت بر کرسی‌ای از نور می‌نشیند و جز آنان که  
معتقد به ولایت او و اهل بیتش هستند، کسی از پل صراط گذر نمی‌تواند کرد. او بهشت را به  
دوستان و آتش جهنم را به دشمنان خواهد داد (← مناقب آل ابی طالب، ص ۱۶۲ و ۱۵۶، ج ۲).  
شاعری عرب گفته است:

|                        |                          |
|------------------------|--------------------------|
| ذاک قسیم النار من قیله | خدی عدوی و ذری ناصری     |
| ذاک علی بن ابی طالب    | صهر النبی المصطفی الطاهر |

(همان، ص ۱۵۹، ج ۲)

ترجمه: او تقسیم کننده آتش دوزخ است؛ آن که به آتش می‌گوید: دشمنانم را فراگیر و  
دوستانم را رها ساز. او علی ابن ابی طالب؛ داماد پیامبر برگزیده پاکیزه است.  
و مؤلف حدیقه الشیعه به نقل از حضرت علی آورده است: من قسیم جنت و نارم... (ص ۴۰۸).  
این موضوع در حماسه‌های دینی انعکاس وسیع دارد. نمونه را:

|                         |                            |
|-------------------------|----------------------------|
| شه نامور حیدر حیّه در   | ولی خدا سرور دادگر         |
| علی آن که ساقی کوثر بود | شفیع گناهان به محشر بود... |
| قسیم بهشت برین و جحیم   | ولی خدای کریم و رحیم       |

(جنگنامه حضرت امیر با مرثیه بن قیس)

|| مواچان: می‌گفتند، این جا ظاهراً به معنی «می‌گویند» است. || خافقین: (← بیت  
۱۸۱). ● معنی بیت: «ای سرور و پیشوای شرق و غرب عالم که را خواجه و صاحب اختیار  
صحرای قیامت نام نهاده‌اند؟»

۲۷۹ - خانه زای (xânazây): خانه زاد (← بیت ۱۸۲). ● معنی بیت «چه کسی خانه‌زاد

حرم خداوند است؛ چه کسی حاکم والامقام، و دوست خاصه یزدان است؟»

۲۸۰ - قائم مقام: جانشین، نایب. || چرخ: (- بیت ۴). || اجرام به افلاک و سایر کاینات جوی اطلاق می‌گردد. در مقابل اجرام، اجسام بوده‌اند که بر عناصر و پدیده‌های زمینی شامل می‌شوند. اجرام سماوی و اجرام بسیطه، اجرام علوی و اجرام فلکی یکی هستند. (فرهنگ اصطلاحات نجومی). ● معنی بیت: «چه کس نایب و وکیل مطلق خداوند است و بر فلک و اجرام فلکی چونان شاهی گرانمایه [حکم می‌راند]؟»

۲۸۱ - حامی حاملان عرش: (- بیت ۱۶۵). || شمسی منظومه هشت و چهار: منظور حضرت علی است که در جمع ائمه دوازدهگانه شیعه به مانند خورشید در میان سیارات منظومه شمسی می‌باشد. ● معنی بیت: «چه کسی فرشتگان حامل عرش را حمایت می‌کند و در جمع ائمه دوازدهگانه شیعه مانند خورشید است در میان سیارات منظومه شمسی؟»

۲۸۲ - سلونی: (- بیت ۲۶۳). || ● معنی بیت: «آنکه دیوان قضا و قدر را با تکیه بر علم بی‌پایان و لدنی خود بر پا داشته، کیست؛ چه کس وصی و ولی خدا می‌باشد؟»

۲۸۳ - هل اتی: گفته‌اند که حسنین بیمار شدند و پیغمبر به عیادت ایشان آمد و فرمود که برای بهبودی فرزندان نذری کنید. علی و فاطمه سلام الله علیهما سه روز روزه نذر کردند. حضرت علی سه صاع جواز جهودی قرض کرد و به نزد فاطمه آورد و او صاعی را آسیاب کرد و نان پخت. و چون علی (ع) بعد از نماز شام به قصد افطار آمد، درویشی در زد؛ پس آن نان را به او دادند و آن شب چیزی جز آب نخورده و خوابیدند. روز دوم نیز به همین منوال یتیمی در زد و روز سوم اسیری. در روز چهارم که به نذر خود وفا کرده بودند با حسنین نزد پیغمبر رفتند. پیغمبر گریست و جبرئیل سوره «الانسان (الدهر)» را آورد که با این آیه شروع می‌شود: «هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً». گفته‌اند که از آیه ۴ این سوره تا پایان آیه ۲۲ درباره این ماجرا و حضرت علی و فاطمه و حسنین است. سعدی گفته است:

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند      جبار در مناقب او گفته هل اتی  
(فرهنگ تلمیحات)

|| عم: اشاره به آیات ۱ و ۲ از سوره مبارکه «نبا» بدین عبارت: «عم یتساءلون عن النبا العظیم... [از چه از همدیگر می‌پرسند؟ از خبر بزرگ...] (نبا/۱ و ۲). || تاج طاها: اضافه تشبیهی. سوره «طه» به تاج تشبیه شده است. طه سوره بیستم قرآن، مکی و دارای ۱۳۵ آیه

است. || بردن (bardan): برده است. || خلات (xalât): خلعت، جامهٔ دوخته و آماده که بزرگان به عنوان جایزه و پاداش می بخشیدند. ● معنی بیت: «سورهٔ الانسان که با آیهٔ «هل اتی» آغاز می گردد در باب سخاوت و رادی چه کس نازل شد و سورهٔ «نبا» که با عَم شروع می شود، در شأن چه کس فرود آمد؟ نیز چه کس سوره «طه» را که همچون تاجی از شرف است، به عنوان هدیه و صله از خداوند دریافت کرد و بدان مکرم گشت؟»

۲۸۴ - سوا: بجز. ● معنی بیت: «جز تو که می تواند دشواریها را آسان کند و درهای راه نجات را بگشاید؟»

۲۸۵ - ● معنی بیت: «ای شاهنشاه دین! تو را به حق حضرت محمد که خاتم النبیین است، سوگند می دهم که مرا نجات بدهی.»

## □ بند چهاردهم

**اشاره:** پس از آنکه شاعر در بندهای پیشین دچار یأس و ناامیدی شده بود، در این بند با آهنگی استوار هنرها و کرامات حضرت را به تفصیل بیان و از حضرت شخصیتی اسطوره‌ای و حماسی که برتر از اندازه‌های عادی است، ترسیم می کند. بار اسطوره‌ای و حماسی این بند بسیار است و زبان، یکدستی و استواری ویژه‌ای دارد و لحن، امیدوارانه‌تر و روشن تر است. در پایان از حضرت می خواهد که او را از دریای اندوهان بیرون کشد چه بخشایش حضرت بسان دریای عمان است.

۲۸۷ و ۲۸۶ - ● معنی بیت: «ای شاه عالی مقدار که وصی پیامبر و ولی کردگار هستی و در حرم غیب خداوندی دارنده عزت و ارج می باشی؟»

۲۸۸ - باوآدم (bâwâdam): بابا آدم، حضرت آدم که بابای بشر است. || اسای جبرئیل: (← بیت ۲۷۷). ● معنی بیت: «چندین هزار سال پیش از آنکه حضرت آدم آفریده شود، تو استاد جبرئیل بودی.»

۲۸۹ - ضبط صحیح مصراع اول به درستی مشخص نیست؛ بااین ضبط معنی چنین است: ● معنی بیت: «تو شاهی هستی که بار می دهی و دیگران به تو اظهار خدمت می کنند و به سلام

گویی تو می‌آیند؛ رواج دهندهٔ دین هستی و مانند ستون و لنگری می‌باشی که آسمان و زمین تعادل و سامان از تو یافته است».

۲۹۰ - ● معنی بیت: «کلید گشایندهٔ دروازه‌های تمام شهرها و آسان‌کنندهٔ کارهای دشوار

هستی».

۲۹۳ تا ۲۹۱ - نفع صور: دمیدن اسرافیل در صور (شیپور). او سه بار در صور می‌دمد. نخستین را «نَفْخَةُ فَرْع» می‌گویند که بر اثر آن کوه‌ها به حرکت در می‌آیند و جهان دگرگون می‌شوند. دومین را «نَفْخَةُ صَعَق» گویند که مردم و جانداران می‌میرند حتی ملک‌الموت، سومین را «نَفْخَةُ بَعث» می‌نامند که بر اثر آن جان به سوی ابدان باز می‌گردد و مردگان از گور برمی‌خیزند و به سوی توقف و صحرای محشر رانده می‌شوند (← شرح مثنوی شریف، ج ۳، ۷۸۵ و ۷۸۴). ● معنی بیت: «از زمانی که حضرت آدم آفریده شد و پیامبران از نور خداوندی پدید آمدند تا پایان هستی که اسرافیل در صور می‌دمد، دنیا و آنچه در اوست از پست و رفیع و پیدا و پنهان و دل‌دار و بی‌دل گرفته تا هوشمند و ناهوشمند و دیوانه و عاقل، همه از صمیم دل نام تو را بر زبان می‌آورند و زمزمه می‌کنند».

۲۹۴ - کروبیان: جمع کروی، فرشتگان مقرب. ● معنی بیت: «در گستره‌ای بی‌نهایت یعنی از اوج آسمان - که جایگاه فرشتگان مقرب است - تا زمین از رازهای خداوند آگاهی».

۲۹۵ - ● معنی بیت: «تو کارگزار و حسابدار کارخانهٔ غیب آفریدگاری».

۲۹۶ - قاف تا قاف: کنایه از کران تا کران، تمام جهان؛ فردوسی می‌فرماید:

جهان قاف تا قاف پر نور کرد به هر جا که بُد ماتمی سور کرد

● معنی بیت: «از کران تا کران جهان با خبر هستی و تقسیم‌کنندهٔ روزی به تمام موجودات

می‌باشی حتی مار و مور».

۲۹۸ و ۲۹۷ - قسیم جنت و نار: (← بیت ۲۷۸). || مصرع دوم: (← بیت ۳۰۸) ●

معنی بیت: «تو قسیم بهشت و دوزخ هستی و غیر از حضرت محمد مصطفی که همراز خلوت خداوند است بر تمام پیامبران برتری داری».

۲۹۹ - ● معنی بیت: «از قضا و قدر چه راضی باشیم و چه نباشیم، واقع آن است که تو به

فرمان خداوند، فرمان‌فرمای جهان و تقدیرات هستی».

۳۰۰ - چار عناصر: یا آخشیجان که در نزد قدما عبارت بود از آتش و باد و آب و خاک و عقیده داشتند که آنها چهار عنصر اصلی هستند که مدار وجود کائنات و عالم کون و فساد و بالاخره جهان جسمانی بر آنها می باشد. || جم: جمع. ● معنی بیت: «چهار عنصر یعنی آب و باد و خاک و آتش را علی رغم این که هر کدام طبعی متضاد هم دارند، در یکجا جمع آورده ای».

۳۰۴ تا ۳۰۱ - بیضا: سید، روشن || سر بساط: زمین هموار و فراخ، جهان، دنیا، زمین، سرزمین. مولوی کرد گفته است:

فکر و خه یالان وه سواسه ی وه فات      دایم نه دلن نه روی سهرسات

(دیوان / ۱۵)

|| یخ و نان (yaxwanân): یخندان || ولگ (waîg) برگ؛ ولگ ریز: برگ ریز ||  
بروجات: (← بیت ۴). ● معنی ابیات: «روشنایی [روز]، سیاهی شب دیجور، فصول چهارگانه، نقشبندی گیاهان و رنگ آرای گل‌های بسیار خوشبو، گرما، سرما، یخندان، بادهای مخالف و برگریز خزانی، برجهای فلکی و تقویم زمان، این همه را تو در جایگاه خود سامان داده ای».

۳۰۵ - مصراع دوم: (← بیت ۲۲۹) || تون (tun): تو می باشند ● معنی بیت: «آیه ها و سوره های زیادی که تماماً وصف تو می باشند، در قرآن آمده است».

۳۰۶ - تو (tu): تو. ● معنی بیت: «گروههای مختلف مردم در روز محشر به تو امید بسته اند».

۳۰۷ - مصراع اول اشاره به «لولاک لما خلقت الافلاک» (← بیت ۱۸۲) ● معنی بیت: «دنیا را به خاطر تو آفریده اند [از این رو] همه به تو روی آورده اند و از تو پناه و امید می جویند».

۳۰۸ - شاعر به پیروی از باوری پذیرفته شده در عصر خود که در کتب مذهبی و حماسه های دینی انعکاس یافته است، مقام حضرت علی را به استثنای حضرت محمد (ص) از پیامبران دیگر برتر دانسته است ملائمان علی کرمانی در حمله حیدری گفته است:

ز پیغمبران پایه اش برتر است      به پیغمبران ذات او درخور است...

(ص ۶)

|                            |                           |
|----------------------------|---------------------------|
| سراسیمه چون نوح هرجا شتافت | جز از درگه او پناهی نیافت |
| نکردی اگر ذکر بنا بو تراب  | شدی زورقش غرق دریای آب    |
| چو در خادمان درش بُد خلیل  | بسپوید خَلعت ز خَلت خلیل  |

نخواندی اگر نام او را کلیم      نجستی از آتش ره مستقیم  
(ص ۱۴۴)

مسیحا نکردی مسیحا دمی      نکردی دم‌گر به او همدمی  
(ص ۱۴)

● معنی بیت: «نوح را تو از تلاطم دریای خشمناک محفوظ کردی و به سلامت به خاک تحویل دادی».

۳۱۰ و ۳۰۹ - ● معنی بیت: «حضرت ایوب که از آزار کرمها در رنج جانکاه بود اسم بزرگ و شریف تو باعث شفا و بهبودی‌اش گردید».

۳۱۲ و ۳۱۱ - موانا (mawânâ): می‌خواند. || پیش (payš) = پی + ش: برای او. || موی (mawi): می‌شد. ● معنی بیت: «موسی که خداوند او را به عنوان پیامبر برگزید و به مرتبه کلیمی و هم‌سخنی با خود نایل کرد، با یادکرد نام تو در دل انجام کارهای دشوار برایش میسر می‌شد».

۳۱۳ - ● معنی بیت: «حضرت عیسی تا زمانی که نام تو را ذکر نمی‌کرد، کی می‌توانست مردهٔ صد ساله را زنده کند؟»

۳۱۴ - ● معنی بیت: «ای شیر خدا از الطاف تو بود که ابراهیم توانست از آتش نمرود رهایی یابد».

۳۱۶ و ۳۱۵ - در مصرع اول حکمت نسبت داده شده به داوود به سبب حکمت یافتن لقمان در زمان حکومت داوود و همنشینی داوود با لقمان است. || تاسک: ضبط و معنی این کلمه دقیقاً مشخص نیست. اگر این واژه به کلمهٔ ما قبل یعنی «زره» اضافه شود چنان که در اغلب نسخ چنین است، معنایی وصفی یا اضافی از آن مستفاد می‌شود که ظاهراً مشکلی را حل نخواهد کرد. شاید در اصل این دو کلمه به همدیگر عطف شده‌اند که در آن صورت ممکن است «تاسک» یا ضبط دیگر آن یعنی «تاسنگ» نوعی سلاح بوده باشد و یا این که شاید چیزی شبیه «آینهٔ پیل» بوده باشد؛ یعنی صفحات فلزی مدور که برای جلوگیری از آسیب در جاهای حساس مثل پیشانی و... نصب می‌کردند. و اما زره‌سازی داوود یکی از معجزات اوست. در آیهٔ ده و یازده از سوره سبا آمده است: «آهن را برایش نرم ساختیم». سپس به او امر می‌شود «بساز زره‌هایی آراسته و اندازه بگذار در زره». عطار گوید:

باز داوود زره گر رانگر موم کرده آهن از تف جگر

|| فولاد ژن (fulâd zan): زده شده از فولاد، ساخته شده از فولاد. || مواتش (mawâteš): می گفتش. این ساخت، هورامی است. || ابوتراب: کنیت حضرت علی است. || متاوا (mâtawâ): ذوب می کرد. این فعل به شیوه هورامی ساخته شده است. ریشه آن از مصدر (têweyân) است. برابر فعل مذکور در گویش امروز ایلام (detêwân) است. ● معنی بیت: «داوود با آن همه حکمت و هنر و صنعت - از جمله ساخت زره فولادین - هر لحظه نام تو را ذکر می کرد و از مدد آن، آهن در دستانش نرم و ذوب می شد تا بدان زره بسازد».

۳۱۷ - صوفی: سالک راه عرفان. (برای توضیحات بیشتر در باب این واژه رجوع شود به مصباح الهدایه، صص ۱۰۹ - ۶۳، مقدمه استاد همایی). || برج الله اکبر: کنایه از مدارج عالی عرفان است. ● معنی بیت: «چه کسی بود که آیین پیامبر را آشکار و منتشر کرد و سالکان راه عرفان را به مدد انفاس ملکوتی خود به عالترین مدارج عشق و عرفان رسانید؟»

۳۱۸ - دای (dây): دادی. ● معنی بیت: اگر ضبط مصراع اول را بپذیریم معنی چنین می شود: «با ستیز و جنگ، قلب [سپاه] کافران را در هم شکستی و بت و بتخانه کفر را ریزریز کردی».

۳۲۰ و ۳۱۹ - تخت باد: باد تخت سلیمان را که به مساحت چهل فرسنگ در چهل فرسنگ بود حمل و نقل می کرد (- فرهنگ تلمیحات). || نگین: دلیل حکومت سلیمان بر جن و انس وجود انگشتری ای بود که اسم اعظم بر نگین آن نقش بسته بود (برای توضیحات بیشتر ر.ک: فرهنگ تلمیحات). ● معنی بیت: «سلیمان بر فراز تخت خود - که باد آن را حمل می کرد - و با آن همه فر و شکوه و سامان و دادگری، نام تو را بر نگین انگشتری حک کرده بود و بدین وسیله جن و انس و مار و مور را به تسخیر خود در آورده بود».

۳۲۱ - ● معنی بیت: «با دست قدرت به یک اشاره یوسف را از عمق چاه پر آب نجات دادی».

۳۲۲ - ● معنی بیت: «به امر خداوند مایه شادمانی یعقوب را در غمخانه، و سبب خوشحالی یوسف را در زندان فراهم کردی».

۳۲۳ - میر میران گیر: امیر در بند کشته امیران || مصرع دوم: (- بیت ۲۷۲). ● معنی بیت: «ای امیری که امیران دیگر را در بند می کشی و از سروران عالم برتر هستی؛ و سلمان را در

دشت ارژن از دست شیر رهایی بخشیدی»؛

۳۲۴ - مصرع اول: (← بیت ۲۰۴). ● معنی بیت: «بند بسته دست آن عفريت را پس از آن همه سال پاره کردی».

۳۲۵ - بند بربر بستن: کیفیت این ماجرا که به احتمال قوی در حماسه‌های دینی مذکور است، بر من معلوم نشد. || ذوالفقار: نام شمشیر حضرت علی که پیامبر به او بخشید. گویند این شمشیر را جبرئیل از بهشت آورد. به خاطر وجود خطی در طول آن که شبیه به مهره‌های پشت بود، آن را ذوالفقار می‌گفتند. ● معنی بیت: «چه کس بند بربر را با ذوالفقار بست و تا آخرین نفس به حق پایبند بود؟»

۳۲۶ - باز و کبوتر: (← ابیات ۲۲۶-۲۱۶). ● معنی بیت: «ای عالی تبار چه کس بین باز و کبوتر آشنایی و آشتی پدید آورد؟»

۳۲۷ - مصرع اول: (← بیت ۲۷۱). || مصرع دوم، (← ۲۷۱) ● معنی بیت: «چه کسی گدا را در مملکت بربر به شاهی رساند و از اژدها به جای طناب استفاده کرده، بر پشت شیر بار گذاشت؟»

۳۲۸ - باج گرفتن از پیمبر: (← بیت ۱۰۹). || مصرع دوم ظاهراً اشاره به بخشش حضرت علی هنگام گزاردن نماز دارد که بسیار معروف است. در این جا شاعر به جای انگشتی، تاج گوهر آورده است. ● معنی بیت: «چه کس در راه معراج از پیامبر باج ستاند و که به گدای مسکین انگشتی خود را - که به منزله تاجی مرصع بود - در حین نماز و رکوع بخشید؟»

۳۲۹ - شیر: اشاره به لقب حضرت علی، «اسدالله» به سبب شجاعتش. || قهرمان: ظاهراً از شخصیت‌های حماسه‌های دینی است که حضرت در عالم اساطیر با او جنگیده است. || صمصام: شمشیر. ● معنی بیت: «چه کس شیر قوی پنجه پروردگار است؛ چه کس «قهرمان» را به ضربت شمشیر از هم درید؟»

۳۳۰ - مرحب: پهلوان یهود که سال هفتم هجری در جنگ خیبر به دست حضرت علی کشته شد. || تیغ دوسر: کنایه از ذوالفقار. ● معنی بیت: «ای کشنده مرحب با ذوالفقار، وای که قلعه خیبر را به مدد خداوند فتح کردی»؛

۳۳۱ - عمر و عتر: «عمر» همان «عمر بن عبدود» است که حضرت علی او را در نبرد خندق کشت. عتر: عده‌ای آن را «عتره بن عمرو عبسی» یعنی همان «امراء القیس» شاعر و



شهسوار معروف عرب دانسته‌اند که البته او این وقایع را درک نکرده است. عده‌ای دیگر احتمال داده‌اند که هر دو یک نفر باشد («فرهنگ تلمیحات»). در حمله حیدری صهبا او یکی از پهلوانان خبیر است که در باب کشته‌شدنش به دست حضرت علی آمده است:

|                            |                               |
|----------------------------|-------------------------------|
| دلیری که عتر ورا بود نام   | هژبر افکنی بود با قر و گام    |
| به خبیر چنو نامداری نبود   | چو او در یهودان سواری نبود... |
| بغرید برسان شرزه پلنگ      | پی کینه شاهشه تیز چنگ         |
| سپر بر سر آورد آن تیره روز | بزد بر سرش شاه گیتی فروز      |
| سر تیغ از ترک و از سرگذشت  | تن جنگی افتاد در خاک دشت      |

(ص ۱۲)

|| خاور زمین: دیاری افسانه‌ای که به روایت حماسه‌های دینی، حضرت علی برای رهایی عده‌ای از قهرمانان مسلمان بدانجا تاخت و حوادثی شگفت‌انگیز بر او گذشت. او با جمشید پادشاه خاوران، جنگید و سپاه زنگ را در هم شکست و... («خاورنامه، چاپ سنگی، متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی»). ● معنی بیت: «تو رواج دهنده دین، کشنده عمرو و عتر و زیر و زبرکننده سرزمین خاوران هستی»؛

۳۳۲ - شهسوار: چابک‌سوار دلیر و جوانمرد. ● معنی بیت: «ای شهسوار عدالت، و امیری که امیران دیگر شکار تواند، ای ستاننده جانهای گروه کافران».

۳۳۳ - حاضر الوقت: همیشه حاضر (برای فریادرسی) || شش: شست، انگشت بزرگ، نیز انگشتوانه که بدان تیر را می‌گرفتند. ● معنی بیت: «در هر زمان حاضر و آماده برای یاری هستی تو مانند تیری هستی که در شست کماندار قرار دارد. به فریاد من برس ای فریاد رس بی‌کسان».

۳۳۴ - لافتی: اشاره به عبارت لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار [جوانمردی مگر علی و شمشیری مگر ذوالفقار نیست]. از دیدگاه ملامانعلی کرمانی سراینده حمله حیدری شرح این ماجرا چنین است: در غزوه احد پس از نبردی دلاورانه شمشیر حضرت علی شکست؛ سپاه کفر او را فراگرفت؛ حضرت بدون شمشیر بسیاری از کفار را به هلاکت رساند لذا به پیش پیامبر آمد و از بی‌شمشیری شکوه کرد. پیامبر به سوی خداوند دعا کرد؛ خداوند شمشیری در خزائن غیب داشت؛ گفت: آن را به «دارای دین» بخشیدم. ملائکه مقرب خواستند شمشیر را برداشته به

علی (ع) دهند اما نتوانستند و این دست علی بود که آن را برداشت و دمار از روزگار کفار برآورد.  
 جبرئیل با دیدن آن همه شجاعت در مدح علی (ع) گفت: لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار:  
 امین گشت در درگه کبریا      به اقرار الاعلی لافتی  
 ملایک شنیدند آواز او      پرآواز شد ره از چارسو

(صص ۱۱۲ - ۱۰۹)

● معنی بیت: «لقب «لافتی» ی تو عرشی و آسمانی است. همانا که [فرشتگان و مردم] در آسمان و زمین عبارت «لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار» را زمزمه می‌کنند».  
 ۳۳۵ - اژدر: مار بزرگ، اژدها. ● معنی بیت: «در گهواره زرین ایام کودکی اژدهایی را پاره کردی. تو ساقی هشت بهشت و شفیع روز قیامت هستی».  
 ۳۳۶ - هامراز: همراز ● معنی بیت: «رازگاه رسول بی همتا و شیرین قلعه گشا و بیباک هستی».

۳۳۸ و ۳۳۷ - گاو ماهی: (← بیت ۴۱) || ماه تا ماهی: منظور ماه آسمان و ماهی زمین است که به زعم قدما بر پشت آن ماهی گاو و بر شاخ گاو، زمین قرار داشت. ● معنی بیت: «از اوج آسمان تا حضيض زمین بر تمام رازهای خداوند و احوال موجودات و مخلوقات واقفی».  
 ۳۳۹ تا ۳۴۱ - ملک: فرشته || منه (mana): مانده || چنه (cana): چقدر است. ● معنی بیت: «فدایت کردم ای شاهنشاه و ای راهنمای گمراهان! هیچ یک از روحانیان آسمانی و آدمیان زمینی نمی‌تواند حدود و ثغور اوصاف تو را دریابد. آنان بسان غواصانی هستند که در دریای بی‌کرانه شناخت تو متحیر و ناکام مانده‌اند».

۳۴۲ - لاینام: (← بیت ۳۵). ● معنی بیت: «جز خداوند کسی تمامیت اوصاف تو را وصف نکرده است».

۳۴۳ - بحر العمان: دریایی است منشعب از اقیانوس هند، در جنوب پاکستان، ایران و شرق شبه‌جزیره عربستان که به وسیله تنگه هرمز از خلیج فارس جدا می‌گردد. ● معنی بیت: «مرا از این دریای غمها بیرون آور، ای تو که کرم‌ت از حیث گستردگی و بسیاری بسان دریای عمان است».

## □ بند پانزدهم

**اشاره:** در این بند دو موضوع مطرح است؛ موضوع نخست آن است که شاعر با لحنی اعتراض آمیز رنجهای خود را فریاد می آورد و از حضرت طلب یاری می کند و موضوع دوم آن که با لحنی آرام و فروتنانه بزرگی ها و توانایی های او را بیان می دارد.

۳۴۴ - ● معنی بیت: «ای شیر یکرنگ و مخلص خداوندی، ای اسدالله»؛

۳۴۵ - جبل المتین: رسن استوار، کنایه از شریعت اسلام و قرآن || هی (hay): صوتی است برای تنبیه و اغراء. ● معنی بیت: «ای علی که به منزله ریسمان استوار هستی و در هنگام عسرت و دشواری به فریاد می رسی، هان طاقم نماند؛ آخر جان من که از سنگ ساخته نشده است»؛

۳۴۶ - روی سلمان (roway salmân): روز سلمان، اشاره به نجات یافتن سلمان از آسیب شیر. ● معنی بیت: «ای مولای سلمان! حالت امروز من بسان همان روز صعب و سهمناکی است که در دشت ارژن بر سلمان حادث شد. ای شاه نجف مکان به فریادم رس، هان!»

۳۴۷ - یاوام (yâwâm): رسیدم || نزع: کندن، جان کندن. || مردن (mardan): مُردن، تلفظ این واژه به سیاق گویش هورامی است. در ایلام بدان (merden) گویند. ● معنی بیت: «هان! به جان کندن افتادم، زنجیر در پا و طوق در گردنم قرار دارد».

۳۴۸ - مُعْجَز: اعجاز آورنده، انجام کار خارق عادت از سوی پیامبر؛ چنانچه غیر پیامبر انجام دهد «کرامت» گویند. || حِمَار: خر، درازگوش. ● معنی بیت: «ای که در شهر (کشور) بربر اظهار معجزه کردی؛ تو اژدها را تبدیل به طناب و ریسمان نمودی و شیر را چون درازگوش رام کرده، بر پشت آن بار نهادی».

۳۴۹ - ● معنی بیت: «ای آگاه از اسرار و محرم راز خداوند، ای نجات دهنده کبوتر از چنگال باز [هان، مرا نجات ده]».

۳۵۰ - شهاب: ذرات و قطعات جامدی که مبدأ کیهانی دارند. آن ذرات بر اثر سرعت زیاد و برخورد با جو زمین مشتعل می شوند و چون تیری آتشین لحظاتی در آسمان پدیدار می شوند.

تشبیه شهاب به تیر به خاطر امتداد، سرعت و روشنی است. ● معنی بیت: «ای که چون تیر شهاب در شست و کمان اراده‌ی خداوندی هستی و به وسیله‌ی تو شیاطین و کافران دفع و طرد می‌شوند، دستم به دامت، مرا فریادرس!»

۳۵۱ - قنبر: از تابعان، و غلام خاص حضرت علی که به امر حجاج بن یوسف کشته شد. ● معنی بیت: «هان و هان ای خواجه قنبر عذابم بی شمار است و [این که به فریادم نمی‌رسی] برای تو عیب و ایرادی است».

۳۵۲ - شوناله (šaw nâla): ناله‌ی شبانه. ● معنی بیت: «غلام تو اینک در دستانِ ظالم، زیون و ذلیل مانده است؛ آن چنان که مردم از ناله‌ی شبانه‌اش عاجز شده‌اند».

۳۵۳ - ● معنی بیت: «ای شاه که وقاری به عظمت گردون داری، ای شیر خدا و کشنده‌ی کافران، به فریادم رس».

۳۵۴ - کمینه: کمترین، بیانی برای اظهار تواضع و خاکساری || کم فام: کم فهم، || اخلاص: غالب نسخ معتبر چنین است. بعضی از اهل ذوق که آن را اشتباه یافته‌اند، مُخلص یا نظایر آن ضبط کرده‌اند. واقع آن است که این کلمه علی‌رغم مغایرتش با هنجارهای صرفی با همین تلفظ در نزد پاره‌ای از روستاییان و عامه به معنی مخلص به کار برده می‌شود. نظیر آنچه در پاره‌ای متون ادبی کردی، «اسلام» را به معنای مسلمان به کار برده‌اند. ● معنی بیت: «این کمینه که کمترین غلام اما بی‌ریا و مخلص است شکایتی به تو عرضه داشت».

۳۵۵ - ● معنی بیت: «شادی دل مداحان به سبب آن است که تو را مدح می‌گویند؛ و جهان آبادانی خود را از وجود تو یافته است».

۳۵۶ - جاروکیش: جاروکش، مأمور نظافت. || میکائیل: فرشته‌ی موکل بر ارزاق است. ● معنی بیت: «جبرئیل زمین ایوان خانه‌ی تو را جارو می‌زند و میکائیل خادم خاندان تو می‌باشد».

۳۵۷ - مصراع اول: (- بیت ۱۶۵). || کوی (koÿ): کوه. ● معنی بیت: «فرشتگان حامل عرش در انتظار حمایت تو هستند و فرشته‌ی شرمنده‌ی کوه وقار و آهستگی تو می‌باشد».

۳۵۸ - بهرام: مریخ، یکی از سیارات که مدار آن بین زمین و مشتری است. رنگش سرخ است و این کلمه از اصل «وَرِثْرَغَن» به معنی فاتح و جنگجوست. منجمان بهرام را «کوکب لشکریان و امراء ظالم و اتراک و دزدان و مفسدان و.... شمرده، قهر و شجاعت و جسارت و سفاهت و لجاج و دروغ و تهمت و زنا و خیانت را بدو نسبت داده‌اند». بواسطه‌ی همین باورها شاعران فارس زبان این سیاره را؛ مریخ سلحشور، مرغ خون آلود و..... لقب داده‌اند. از بروج،

عقرب و حمل خانه مریخ است. از اقالیم اقلیم دهم و از روزها سه شنبه و از فلزات آهن به مریخ منسوب است (← فرهنگ اصطلاحات نجومی). مکان آن در آسمان پنجم است. ● معنی بیت: «بهرام (مریخ) [که در آسمان پنجم واقع است] از فیض و احسان تو بهره مند است و به سبب برق و آتش افشانی ذوالفقار تو رنگش سرخ شده است».

۳۵۹ - کلیم: (← بیت ۴۳). || کلیمه (kalima): کلمه، سخن || زانا: دانست || عصا: اشاره به معجزه حضرت موسی است که عصایش تبدیل به اژدها شد و مارهای ساحران را بلعید. نیز اشاره به زدن عصا بر سنگ خارا در تیه برای جاری کردن آب (← بقره/۵۷). ● معنی بیت: «موسای کلیم الله به سبب دانستن سخن متضمن وصف تو بود که توانست چند معجزه را با کوبیدن عصا بر زمین اظهار کند».

۳۶۰ - ● معنی بیت: «ابراهیم خلیل الله با تکرار مدح تو بود که به خواست و حکم خداوند قادر به نجات یافتن از آتش نمرود شد».

۳۶۱ و ۳۶۲ - خجالات: خجل، شرمنده || مضیق: تنگنا، کار سخت و دشوار || درآما (dâramâ): درآمد. این واژه کردی هورامی است. ● معنی بیت: «یونس که در شکم ماهی خجل و درمانده بود و در تنگنای تاریکی چاه ظلمات قرار داشت با به یاد آوردن ذکر «لافتی» ی تو توانست با خاطری آسوده و شادمان از شکم ماهی بیرون بیاید».

۳۶۳ و ۳۶۴ - آذاب: مخفف عذاب. || ایش (êš): درد و رنج. ● معنی بیت: «ایوب با آن همه رنج و ناتندرستی و افغان و آه سرد و در حالی که کرمها گوشت اعضای بدنش را می خوردند، اسم «لافتی» ی تو مایه شفا و بهبودی او گردید».

۳۶۵ - شعشعه: نور افکندن، نور پراکندن. ● معنی بیت: «خورشید از پرتو افشانی [تو] کسب نور کرده، در مدار خود قرار گرفته است و ستارگان از نزدیکی و عنایت تو ثبات و قرار یافته اند».

۳۶۶ - اسد: به معنای شیر، نام برج پنجم از بروج فلک است که در میان سرطان و سنبله قرار دارد و برابر با مرداد ماه می باشد. شیر، شیرگردون، شیرانجم و... همگی کنایه از اسد است (← فرهنگ اصطلاحات نجومی). || مشتری: به فارسی آن را زاوش، هرمزد، اورمزد و رامش گویند و نام دیگر آن برجیس است و در زبان فرانسه و یونانی، ژوپتر و زئوس نام دارد. بزرگترین سیاره منظومه شمسی است. در احکام نجوم کوكب قضا و علما و اشراف و ارباب نوامیس و ترسایان می باشد. مشتری سعد اکبر است. از روزهای هفته، پنجشنبه به مشتری

منسوب است و از اقالیم، اقلیم چهارم بدو منسوب است. (← فرهنگ اصطلاحات نجومی) ||  
 لقا: دیدار ● معنی بیت؛ ظاهراً: «برج اسد نام خود را از اسم «اسدالله» تو برگرفته است و  
 مشتری حیران و سرگشته از شوق دیدار تو می‌باشد».

۳۶۷ - میزان: صورت فلکی در نیمکره شمالی، هفتمین برج از دوازده برج که منطبق با  
 مهر ماه شمسی است. نام پارسی آن ترازو است و در میان سنبله و عقرب قرار دارد. (← فرهنگ  
 اصطلاحات نجومی). || مملو: پر || سرطان: نام برج چهارم برابر با تیر و نام پارسی آن  
 خرچنگ است. یکی از صور دوازدهگانه منطقه البروج است و در میان جوزا و اسد قرار دارد.  
 سرطان برج کشتی بانان و جوی‌کنان و آبیاران است (← فرهنگ اصطلاحات نجومی). ||  
 سرسام: مرضی باشد که در دماغ ورم پیدا می‌شود و خلل دماغ ظاهر می‌گردد و این مرکب است  
 از سر به معنی رأس و سام به معنی ورم (لغت نامه، به نقل از آندراج). ● معنی بیت: «برج  
 میزان (ترازو) از ستایش معجزات تو آکنده است و برج سرطان (خرچنگ) از کرامات  
 شگفت‌انگیز تو به جنون و خبط دماغ مبتلا شده است».

۳۶۸ - ● معنی بیت «ای شاه که ساقی کوثر و خزینه‌دار خزانه‌های بهشت جاودان  
 هستی، فدایت شوم».

## □ بند شانزدهم

**اشاره:** در این بند شاعر با ضرباهنگی یکسان به ذکر مناقب و یادکرد کرامات و  
 دلوری‌های حضرت می‌پردازد و به مضامین تازه‌ای چون جنگ «بشر العلم» اشاره می‌کند.  
 این جنگ از مواردی است که در حماسه‌های دینی درباره آن سخن رفته است و به نسبت  
 دیگر جنگهای اسطوره‌ای از شهرت کمتری برخوردار است.  
 در پایان بند، شاعر حضرت علی را به حق ائمه و معصومین و شهدای کربلا سوگند می‌دهد  
 که او را از این تنگنا برهاند.

۳۷۰ و ۳۶۹ - صفدر: از هم درنده صف لشکر در روز جنگ، لقب حضرت علی.  
 ● معنی بیت: «ای امیر از هم درنده صف سپاه خصم، شاهنشاه، دارنده ممالک و کشورها،  
 مبارز شجاع خداوند، خواجه و صاحب اختیار بهشت و ای نگارنده و کاتب چهار کتاب

مقدس»؛

۳۷۱ - زبده: خلاصه، برگزیده. ● معنی بیت: «ای دست خداوند در راه خدمت به دین، ای شکیبای، ای راز خداوندی، گزیده و خلاصه معجزات الهی، ساخته و پرداخته نور باری تعالی»؛

۳۷۲ - هل اتی: (- بیت ۲۸۳) || لافتی: (- بیت ۳۳۴) ● معنی بیت: «ای که از جانب خدا به دریافت خلعت «هل اتی» مفتخر شدی و عبارت «لافتی» در وصف تو گفته شده است و شیر شجاع میدان نبردهستی»؛

۳۷۳ - سلسبیل: نام چشمه‌ای است در بهشت و به معنی چیز نرم و خوشگوار و شراب (غیاث اللغات). و اشاره به: «عیناً فیها تُسمی سلسبیل» [از چشمه‌ای در آن‌جا که سلسبیل نامیده می‌شود] (انسان/۱۸). || رایت: پرچم و بیرق || وارث علوم: اشاره به علم علی. پیغمبر در حق او گفته است: «انا مدینه العلم و علی بائها فمن اراد العلم فلیأت الباب» (احادیث مثنوی، ص ۳۷) کسایی معتقد است:

علم همه عالم به علی داد پیمبر  
چون ابر بهاری که دهد سیل به گلزار  
● معنی بیت: «بیرق دار اسلام، پیماینده شراب بهشتی از چشمه سلسبیل، وارث علوم و جانشین نبی در امر ولایت مسلمین!»

۳۷۴ - قمیس، هارون، عمران: معلوم نشد که بوده‌اند و در کدام جنگ کشته شده‌اند. || مولا: از اضداد است هم به معنی سرور و مخدوم و هم بنده که صورت جمع مورد دوم در معنای «بنده» معروف است؛ یعنی موالی. موالی به معنای دوستداران نیز هست. مولای موالی: سرور و مخدوم بندگان یا دوستداران. ● معنی بیت: «سرور و مخدوم بندگان (یا دوستداران ولایت)، والی والاشان و کشنده کفاری نظیر قمیس، هارون و عمران»؛

۳۷۵ - آفاق: جمع افق، کرانه آسمان، حد فاصل میان بخش مرئی و بخش نامرئی آسمان. || اعیان: جمع عین: به معنی موجودات خارجی اعم از جواهر و اعراض (فرهنگ معین). ● معنی بیت: «سردار و پیشوای گروه‌ها، لشکرها، سلطان کران تا کران جهان، آگاه از اعیان و ماهیت اشیاء و هفت آسمان و نه فلک»؛

۳۷۶ - ● معنی بیت: «نگین اعجازبخش سلیمان را در مشت داری و آغاز و اول هر داستانی تو هستی».

۳۷۷ - مسموع: شنیده شده، ظاهراً در این جا به معنی «سامع» یعنی شنونده به کار رفته است. || منطق: گفتار، سخن. ● معنی بیت: «شنونده [و دریابنده] گفتار پرندگان و وحوش و تقسیم کننده رزق و روزی موران و ماران هستی».

۳۷۸ - مدرس: اسم فاعل از باب افعال به معنی آموزگار || عذرخوا (ezer xwâ): عذر خواه || حال زان: حال دان، آگاه از حال. ● معنی بیت: «آموزگار و استاد ادريس، عذرخواه و التیام دهنده رنجهای ایوب، همراه یوسف و آگاه از حال یعقوبی».

۳۷۹ - لَا تَخَفْ: جمله فعلیه به معنی مترس، بیم مدار. مأخوذ از آیه شریفه: «لَا تَخَفْ وَ لَا تَحْزَنْ [...] مترس و اندوهگین مباش...» (عنکبوت / ۳۳). ● معنی بیت: «ای که بر دل دل سواری و ذوالفقار را در کف داری و با گفتن «لاتخف» به [مومنان و دوستان] آرامش و امنیت می بخشی»؛

۳۸۰ - نه معراج روان: (← بیت ۱۰۹). ● معنی بیت: «ای همسفر پیامبر در معراج که مکانت در لامکان است و میراث برنده علوم الهی و وصی و جانشین پیامبر می باشی»؛

۳۸۱ - نَادِ عَلِيًّا: اشاره به دعای «ناد علی کبیر» که در بخشی از آن آمده است: «نَادِ عَلِيًّا مَظْهَرُ الْعَجَائِبِ تَجِدُهُ عَوْنًا لَكَ فِي التَّوَانِبِ لِي إِلَى اللَّهِ حَاجَتِي وَعَلَيْهِ مُعَوَّلِي كُلَّمَا أَمَرْتُهُ وَرَمَيْتُ مُنْقَضِي فِي ظِلِّ اللَّهِ وَيُضِلُّ اللَّهُ لِي أَدْعُوكَ كُلَّ هَمٍّ وَغَمٍّ سَيَنْجِلِي [بخوان علی علیه السلام را که مظهر کمالات و صفات عجیبه است تا یاری کننده تو در تمام مشکلات و سختیها باشد. این بنده ناچیز پیوسته به خدا نیازمند است و من در تمام امور بر آن حضرت متوسل شده و تکیه کرده‌ام و امور گذشته و آینده‌ام را در زیر سایه لطف خدا گذرانده و می‌گذرانم و برای رفع و دفع هر ناراحتی و مشکلی خدایا تو را می‌خوانم تا مشکل حل و مسائل روشن شود] (به نقل از زاد المعاد علامه مجلسی). ● معنی بیت: «جبرئیل ندا دهنده «ناد علیاً» است و میکائیل شنونده «سینجلیاً» می‌باشد (یعنی جبرئیل و میکائیل برای رفع مشکل خود دعای «ناد علیاً» را می‌خوانند و می‌شنوند».

۳۸۲ - (← بیت ۲۳۲)

۳۸۳ - فری (feray): فراوان، زیاد. ● معنی بیت: «معجزات بسیار و بی‌حدومرزی اظهار کردی [مثلاً] زمانی که طفل بودی در گهواره، ازدهایی را از هم دریدی».

۳۸۴ - درباره مدح گفتن حضرت علی بوسیله جبریل و فرشتگان (← ۳۳۴). || سناناوه



(sânâwa): بازستاند، ستاند. || واناوه (wânâwa): خواند. «wa» در پایان این دو کلمه ظاهراً مفید تعریف و تأکید است. ● معنی بیت: «سلمان را از چنگال شیر نجات دادی؛ و جبرئیل در آسمان با عبارت «لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار» تو را مدح و ثنا گفت».

۳۸۵ - چای بشرالعلم: چاه بشرالعلم. رزم علی (ع) در چاه بشرالعلم، یکی از جمله داستانهای است که سراینندگان حماسه‌های مذهبی ساخته و به حضرت علی نسبت داده‌اند. خلاصه این داستان بر پایه گزارش نسخه خطی «جنگ حضرت امیر با مره بن قیس» متعلق به کتابخانه ملی ملک چنین است:

روزی حضرت پیامبر و سپاه مسلمین پس از انجام غزوه‌ای به سوی مدینه می‌راندند؛ شب هنگام به نزدیک مکه رسیدند اما به سبب تاریکی بسیار نتوانستند راه را بیابند با این حال همچنان حرکت کردند تا این که چاشتگاه شده به صحرایی تفتیده رسیدند؛ سپاه از تشنگی و کوفتگی نای حرکت نداشت؛ به دستور پیامبر فرود آمدند و خیمه زدند؛ پیامبر به حضرت علی گفت:

کنون چاره‌ای ساز یا فتح باب      که این تشنگان را رسانی به آب  
حضرت بر دلدل بر نشست؛ دلدل چون پرنده‌ای به حرکت درآمد؛ حضرت به دهی خرم رسید. در آن جا پیری سالخورده را دید که بتی را سجده می‌برد و می‌گفت:

که ای لات دانم الهم تویی      به هر نیک و بد داد خواهم تویی  
حضرت آن پیر را بر تڑک سوار کرده به سوی پیامبر آمد و مژده آن ده خرم را به او داد. پیامبر به پیر گفت: ایمان بیاور. پیر گفت: من صد و پنجاه سال سن دارم و زنم سیصد سال؛ نشاید که او را نافرمانی کنم. پیرزن را آوردند؛ او گفت:

از این جا که سه میل ره بیش و کم      یکی چه بود نام بشرالعلم  
اگر آن که فرمان دهی با صواب      کزان چه بیارند یک کوزه آب  
چه من آب بشرالعلم را خورم      شوم مؤمن ایمان به تو آورم  
پیامبر گفت: یکی برو و از آن چاه آب بیاورد. مالک با پنجاه تن از انصار رفت. در راه شیری غران به او حمله کرد؛ مالک آن را با شمشیر زخمی کشنده زد اما شیر نیمه‌جان، خود را در چاه افکند؛ مالک به سر چاه آمد؛ سنگی به چاه انداخت تا عمق آن را دریابد. چون به دقت گوش سپرد، دریافت که غریب و همه‌ای شنیده می‌شود. گفت: چه کس پایین می‌رود تا ببیند چه خبر

است؟ جوان رعنايي به نام سعيد به چاه داخل شد. لحظاتي نگذشته بود که جسم پاره پاره و بي سر سعيد بيرون افکنده شد. آنان سعيد را دفن کردند و با اندوه به نزد پيامبر برگشتند. حضرت علي با شنیدن ماجرا برافروخت. جبرئيل بر پيامبر نازل شد و گفت: آن‌جا دياري زيرزميني است و هفت کشور در آن واقع است. اراده خدا چنين است که علي برود و آنها را مسلمان کند. همه به سر چاه آمدند و در آن‌جا خيمه زدند. حضرت به چاه وارد شد؛ طنابش را پاره کردند و او بر سر کوهي فرود آمد. ميداني پر از نره ديوان گنديده‌دهن ديد که چشمانشان شرافشان بود و بازوهاشان چون ران هيون.

پادشاه آنان نره ديوي هفت سر بود. ديوان با ديدن علي (ع) تعجب کردند و پنداشتند مگر اين حضرت سليمان است که ديگر بار ظهور کرده است. ديو هفت سر، ديوان را به جنگ حضرت برانگيخت. ابتدا قيطاس ديو به نبرد برخاست که حضرت او را کشت. سپين قرطاس ديو را به رزم فرستاد. او نيزه‌اي سيصد آرشي را به سوي سينه علي (ع) پرتاب کرد. حضرت با ذوالفقار نيزه‌اش را شکست و او را نيز به هلاکت رسانيد. ديو هفت سر، جمهور ديو را که پسرش بود همراه با ۱۴۰ ديو ديگر به ميدان فرستاد. جمهور به حضرت گفت: اگر تسليم شوي تو را به نزد پدرم مي برم و شفيعت خواهم شد. نبرد در گرفت؛ حضرت بر او غالب آمد. جمهور ايمان آورد و رهايي يافت. ديو هفت سر خود به جنگ آمد؛ طلسمش را حضرت به معجزه باطل کرد. چون کاري از پيش نبرد، انبوه ديوان را به جنگ برانگيخت که البته حضرت همه را از دم تيغ گذرانيد. جنيان چون چنين ديدند، نزد ديو هفت سر آمدند و نصيحت کردند که تسليم شو اما او نپذيرفت و بار ديگر شخصاً به جنگ حضرت علي برخاست و آسيا سنگي به سويش پرتاب کرد. علي (ع) با ذوالفقار سنگ را نصف کرد:

چون از سنگ بگذشت آمد به خود      وز آن‌جا گذشت و به سر شد فرود  
ز سر در گذشت و به سينه رسيد      ز سينه گذشت و کمر را برید

با مرگ ديو هفت سر همه ديوان و جنيان ايمان آوردند. حضرت امير دستور داد یک کوزه آب بياورند؛ آورند.

پس از اين که همه ايمان آوردند و بتخانه‌ها نابود شد، پادشاهي زير زمين را به جمهور سپرد. نهايتاً حضرت امير با پيروزي از چاه بيرون آمد و کوزه آب را به پيرزن داد؛ آن دو سالخورده نيز ايمان آوردند. ● معنی بیت: «دروازه خيبر را درهم شکستی و مفاک چاه بثر العلم

را و دیوان و جنیان آن دیار زیرزمینی را درهم کوفتی».

۳۸۶ - گفته‌اند که عمرو در جنگ خندق و عتتر در جنگ خیبر به دست حضرت کشته شدند. در این جا شاعر معتقد است هر دو به یک ضربت به هلاک رسیده‌اند. پس طبیعتاً نمی‌بایست این عمرو، همان عمرو بن عبدود باشد مگر این که بپنداریم شاعر گفته‌است هر کدام را در جنگی جداگانه با یک ضربت کشته‌است. || پیکا (pêkâ): این کلمه امروزه شناخته شده نیست. در فرهنگ هه‌ژار «به هدف زد» معنا شده‌است. صیدی هورامی گفته‌است:

ناهووی سه یادش قیمه که رد به تیخ      لاشه و جهرگ و دل پیکا وه رووی سیخ

(دیوان، ص ۹۳)

در مصراعی چنین آمده‌است: «مپیکا و تیر هر روزی چن کل» یعنی هر روز چند کل (بز کوهی) را به تیر می‌زد. پس این واژه به معنای به هدف زدن، به تیر یا خنجر زدن و نظایر آن است. نیز در نسخه خطی جنگ مولا و مقاتل ملعون آمده‌است:

تا خورشید پیکا کرناي شاهی      عالم روشن کرد تا گاه ماهی

|| صدق: این جا اصطلاحاً به معنی تصدیق و تأیید کرد. که در این جا به معنی «رسید»

است. ● معنی بیت: «عمر و عتتر را به یک ضربت کشت و پیامبر با گفتن دست مریزاد، او را تحسین نمود».

۳۸۷ - ● معنی بیت: «ای شیر خدا، باجگیر راه معراج، شرح عاجزی‌ام را به تو عرضه می‌کنم زیرا به تو سخت نیازمندم».

۳۸۸ - انا فتحنا: اشاره به «انا فتحنا لك فتحاً مبیناً» [همانا گشایشی آشکار در کار تو پدید آوردیم] (فتح/۱). ● معنی بیت: «ای تقسیم‌کننده و صاحب اختیار بهشت و دوزخ و ای که آیۀ «انا فتحنا» [در باب پیروزیهای تو نازل شده است] تو گشاینده درهای رحمت [به روی ما و دوستان خود] هستی».

۳۹۲ تا ۳۸۹ - ● معنی ابیات: «تو را به عزت و احترام اسم بزرگت، به زور بازوی جهان گشایت، به پاکی و عصمت حضرت فاطمه زهرا، به شهیدان شاهنشاه دشت کربلا، به زاری و و افغان سیدان پاک [در واقعه عاشورا] به راه و مسلک شهیدانی که همه در خاک و خون غلطان شدند، و [نهایتاً] به حق ذات پیغمبر تو را سوگند می‌دهم که مرا از این تنگنا بیرون آوری و نجات بخشی».

## □ بند هفدهم

**اشاره:** در این بند شاعر همچنان نستوه و پایدار، به ذکر معالم و کرامات حضرت می‌پردازد و از او طلب نجات می‌کند. از موضوعات برجسته این بند اشاره به باوری است که حضرت علی را در سفر معراج همراه پیامبر می‌دانسته‌اند. شاعر به پیروی از این باور مضمون پردازی کرده و به اختصار ابیاتی در این باب سروده است.

۳۹۴ و ۳۹۳ - ● معنی بیت: «ای شاه دلدل سوار تو مشکل گشایی. هر جا که نابینایی است او را راهنمایی. دستم به دامن‌ت که تو شیر خدایی».

۳۹۵ - ● معنی بیت: «مولای مدینه، قاضی روز محشر، کشنده کفار و کندنده در خیر هستی».

۳۹۶ - کر (kar): کنده || خراو (xerâw): خراب || این که مصرع اول اشاره به چه واقعه‌ای است، بر من معلوم نشد. ● معنی بیت: «ای ذوب کندنده فولاد به حکم معجزه؛ ذوالفقار در مشت و خراب کندنده خیر»؛

۳۹۷ - باچی: بگویی || دستلات: (← بیت ۲۶۹). || بنگه (banga): بند. اشاره به کرامتی از حضرت علی به روایت اسطوره‌پردازان که چگونگی آن معلوم نشد. ● معنی بیت: «اگر بگویی که دیگر آن هنر و توانایی را نداری، [خیر، این سخن پذیرفته نیست] تو همان توانایی و هنر را دارا هستی؛ آن دست که بند بربر را بست مگر دستی غیر از دست تو بود؟»

۳۹۸ - نگهداری دسته‌گل در مصراع اول (← ۲۷۲). || قلعه سلاسل: به نظر نمی‌رسد اشاره به جنگ ذات السلاسل که در سال هشتم هجری اتفاق افتاد، داشته باشد. در آن جنگ حضرت علی با دشمن در بادیه جنگید. ظاهراً اشاره به این حکایت دارد که ابن شهر آشوب در «مناقب آل ابی طالب» آورده است. واقعه به اختصار چنین است: مسلمانان قلعه ذات السلاسل را محاصره کرده بودند و به سوی آن با منجنیق سنگ پرتاب می‌کردند؛ اما به سبب آن‌که بر دیوارهای قلعه با زنجیر جوالهایی پر از کاه و پنبه تعبیه شده بود، منجنیق بر آن کارگر نمی‌آمد تا این که حضرت علی به هوا بلند شد و در حیات قلعه فرود آمد و با یک ضربه آن زنجیرها را گسست. با گسستن زنجیرها آن جوالها فرو ریخت و نهایتاً قلعه گشوده شد (ص ۲۲۹، ج ۲).

● معنی بیت: «چه کسی دسته گل [اهدایی سلمان را در دشت ارجنه] با همان طراوت و تازگی نگه داشت؛ و که در قلعه سلاسل را از بیخ کند؟»

۳۹۹ - شکاوا (šekāwā): شکست. || این که مصرع اول اشاره به چه حکایتی دارد بر من معلوم نشد. ● معنی بیت: «چه کسی به خاطر گدای مسکین در ترازو نشست (؟) و چه کسی با زور و ضرب بازو در خیبر را درهم شکست؟»

۴۰۰ - هانا: (- بیت ۶۳۱). ● معنی بیت: «التجاء امیدم به توست، ای شهسوار به فریادم رس؛ دیگر بیش از این توانایی ندارم».

۴۰۱ - دخیل: لفظی است که هنگام پناه بردن و امان خواستن گفته می شود. || جَسَه (jasa): جسم، بدن. ● معنی بیت: «من مانند همان عفرتی که دستانش را بستی، از ستم ظالمان دستانم بسته است، امان، پناه! به جسم زار من رحم کن».

۴۰۲ - مصرع دوم: اشاره به آیات بسیاری از جمله آیه ۲ از سوره بقره. ● معنی بیت: «ای که بر انجام هر کاری توانایی، تو را به عزت خداوند سوگند می دهم که به من رحم کنی».

۴۰۳ - شو (šaw): شب || آمان، آمد. ● معنی بیت: «شاهها به فریادم رس؛ ناله شبانه ام حتی سنگ را به فغان آورده است».

۴۰۴ - شبر: شبر و شبیر نام پسران هارون نبی بوده است و پیغمبر اسلام حسن و حسین را به این اسم نامیده است. ناصر خسرو گفته است:

گر خردمند بداند که بدین حال و صفت  
باب علم نبی و باب شبیر و شبر است.  
برای توضیح بیشتر (- کلیات احادیث قدسی، ص ۴۱۶، ۴۲۴ و ۴۲۶). ● معنی بیت: «ای بابای امام حسن مرا از چنگال ظالم رها ساز».

۴۰۵ - ● معنی بیت: «شاهها به دادم برس؛ این کار کسر شأن و ننگی برای تو محسوب نمی شود. کسی به اندازه «غلام» تو دلتنگ و غمگین نیست».

۴۰۶ - حاتم: حاتم بن عبدالله بن سعد طائی مکنی به ابوسفانه از قبیله طی، در دوره جاهلیت، مردی جوانمرد و بخشنده بود و عرب در سخا و کرم بدو مثل می زدند. این که حضرت علی حاتم را زنده کرده باشد، در جایی نیافتم ظاهراً منظور، آن است که خاطره کرم و بخشش او را زنده کرده است. ● معنی بیت: «نمایان کننده معجزه، زنده کننده حاتم، رواج دهنده به دین پاک پیامبر!»؛

۴۰۷ - اسلام کننده: یعنی مسلمان کننده. چنین تصرفاتی در معنای لغات معمول بوده است؛ مثلاً:

اسلام و کافر دست نه جنگ کیشان      هر کام رو کردن پی خیمه‌ی ویشان  
(نسخه خطی منظومه مولا و مقاتل ملعون، به خط مرحوم حسین عزیزی)  
اسلام و کافر در این بیت یعنی مسلمان و کافر. این تصرفات به هیچ وجه نشانه بی‌اطلاعی شاعر از معنای موضوعه لغات نیست بلکه به پیروی از عرف عام چنین گفته است. ● معنی بیت: «ای یاری دهنده و یاری داده‌شده پیروزمند و پیشوای قوی پنجه و مسلمان کننده کافران زشت»؛  
۴۰۸ - در (dar)، صفت فاعلی به معنی «دهنده». ● معنی بیت: «ای نابود کننده بت و بتخانه کفر و کشنده کفار و ای پیشوای زمانه»؛

۴۰۹ - نصرمن الله: اشاره به: نصرمن الله و فتح قریب [یاری از جانب خداوند است و پیروزی نزدیک] (صف/۱۳). || شان: شأن، قدر و مرتبه. معنی دیگر آن «شانه» است که در این جا ظاهراً منظور نیست. ● معنی بیت: «آیه نصر من الله» در شأن تو نازل شده است و کونین و آنچه در اوست به فرمان توست».

۴۱۰ - بروم (barum): بیرم || تونی (toni)، تو هستی. ● معنی بیت: «به که پناه ببرم، این زمان در اضطراب و دشواری به سر می‌برم. تو فریادرس هستی و نامت معروف می‌باشد».  
۴۱۱ - ● معنی بیت: «فریاد! یاعلی ای شیر کردگار، معجزه‌ای درباره من خرج کن و به کار گیر».

۴۱۲ - ● معنی بیت: «مرا از گرداب کینه و قهر خصمان بیرون آور. تو دادرس زمانه تنگی و دشواری هستی ای حیدر صفدر».

۴۱۳ - سند (sand): گرفت. ● معنی بیت: «آن دست که در راه معراج از رسول اکرم انگشتر و باج ستاند، دست که بود؟»

۴۱۴ تا ۴۱۶ - بیت المعمور: مسجدی است بر آسمان چهارم از زمرد و یاقوت مقابل کعبه به طوری که از آن جا چیزی بیفتد بر بام کعبه بود و معمور از آن باشد که هر وقت از زیارت ملائک آباد است (غیاث اللغات). || چنی: همراه || قامت بسا: قامت بست، قامت بستن: کنایه از ورود به نماز و ادای تکبیر الاحرام، اقامه || سدره المنتها: درخت کنار است بر فلک هفتم که منتهای اعمال مردم و نهایت رسیدن علم خلق و منتهای رسیدن جبرئیل علیه السلام

است و هیچ کس از آن نگذشت مگر پیغمبر ما (غیاث اللغات). ● معنی بیت: «در آن دم که رسول سرور که تمامی فرشتگان حضور داشتند، چه کس به امر خداوند برای ادای نماز قامت بست و سدرۃ المنتها [که منتهای همت است] در نظر آورد و نماز گزارد؟»

۴۱۹ تا ۴۱۷ - در این سه بیت به داستانی اشاره شده است که عامه بدان اعتقاد داشته‌اند و در سده‌های پیش بسیار معروف بوده است. مأخذ این داستان را در جایی نیافتم اما در میان کهنسالان ایلام معروف است. ماجرا چنین است که در معراج، پیامبر به «پرده غیب» رفت، برایش طعمی از مائده‌های آسمانی آوردند. همراه با طعام سیبی بود؛ حضرت آن را نصف کرد تا در بازگشت به حسنین بدهد؛ ناگاه دستی از پشت پرده غیب ظاهر شد و یک نیمه سیب را برد و ناپدید گشت. هنگامی که پیامبر برگشت و ماجرا را شرح داد، حضرت علی تبسم کرد و گفت آن دست، دست من بود؛ سپس سیب را به پیامبر تقدیم داشت (مطابق روایت حاج نور علی آینه از کهنسالان طایفه دهبالایی). ماجرای به شکل شیر در آمدن و باج ستاندن حضرت علی از پیامبر مطابق عقیده عوام و افسانه‌پردازان پیش از حکایت فوق اتفاق افتاده است که در شرح بیت ۱۰۹ آمده است. ● معنی ابیات: «چه کس فرمان سبحانی را بجا آورد و به پشت پرده غیب رفت، آن دست که بود که از توی پرده غیب ظاهر شد و نیمی از سیب را از خوان بهشتی برد؛ چه کسی از آن خوان رضوانی همراه با پیامبر تناول کرد؟»

۴۲۰ - لَحْمُکَ لَحْمِی: مقتبس از حدیث شریف نبوی خطاب به امیرالمؤمنین (ع) «لَحْمُکَ لَحْمِی وَ دَمُکَ دَمِی...» [گوشت تو گوشت من و خون تو خون من است...]. به معنی سخت یگانه و دوست بودن، دوست جانی بودن. سلمان ساوجی گفته است:

لَحْمُکَ لَحْمِی نَبِیْ اَشْکُفْتُ وَ اَنْدَرُ صَدَقَ اَنْ قُلْ تَعَالَوْ نَدْعُ اِزْ حَقِّ مَنْزِلِ اَنْدَرُ شَأْنِ تَوْسَتْ  
|| بتول: لقب حضرت فاطمه. ● معنی بیت: «پیامبر اسلام حدیث معروف «لَحْمُکَ لَحْمِی...» را درباره که گفت و حضرت فاطمه زهرا بر چه کس حلال شد [تا با او عقد زناشویی بندد]؟»

۴۲۱ - باب: در هر دو نسخه‌ای که آن را روایت کرده‌اند «باب» آمده است، حال آن‌که می‌بایست «وادهی = وعده» به معنی «هنگام» می‌بود. ● معنی بیت: «ذات تو همان ذات است و معجزه‌های همان معجزه‌ها؛ [آری] علی که فریادرس مظلومان است به منزله دری است که به سوی رهایی و نجات گشوده می‌شود. (یا این که: ای علی، ای فریادرس، اینک هنگام آن است که مرا نجات دهی)».

۴۲۳ و ۴۲۲ - ● معنی بیت: «تو را به حق ذات خداوند دانای بی‌نیاز سوگند می‌دهم که دری از رحمت به رویم بگشایی [زیرا] خیلی گرفتار و حسرت زده‌ام و گردش دوران مرا آزار می‌دهد».

## □ بند هجدهم

**اشاره:** در ابیات آغازین این بند، شاعر تحت تأثیر حماسه‌های مذهبی است که در شرح ابیات به مآخذ آن اشاره شده است. در ادامه از باوری اغراق آمیز و اسطوره‌ای که بی‌شباهت به عقیده عرفا در باب پیامبر نیست، سخن می‌گوید و در ابیات دیگر به دلاوری‌ها و دهش‌های حضرت می‌پردازد و از او می‌خواهد که حق «غلام» خود را پاس دارد و به دادش برسد.

۴۲۵ و ۴۲۴ - گوران (gawrân): گبران به معنی کافران و بددینان ● معنی بیت: «ای مرتضای قوی پنجه و حیدر صفدر که کشنده کافران و کژآیینان و در قیدآرنده دست دیوان پتیاره هستی»؛

۴۲۶ - جیحون کرم: اضافه تشبیهی، جیحون: نام رود معروف در ماوراء النهر که به فارسی آمودریا گویند. || سربخش: بخشنده سر. این که اشاره به چه واقعه‌ای است، معلوم نشد. || شای زورق‌نشین: شاه زورق‌نشین. شاید اشاره به داستانهای خاورنامه داشته باشد که حضرت برای گذار از دریاها بر زورق (کشتی)، سوار می‌شد. در خاور نامه متعلق به کتابخانه مجلس آمده است: [علی (ع) و یاران] روانه شدند؛ زورقی نمودار شد؛ چون به خشکی رسیدند فتاح نمودار شد (ص ۷۰). || اخی: برادر من، منظور از «اخی» جبرئیل است. شاعر در جای دیگر آورده است:

یا دس‌گیر دس فگار و ذلیل      یا راهنمای رای اخی جبرئیل

(بیت ۴۷۸)

● معنی بیت: «ای سخاوتمند که کرم‌ت به جیحون مانده است، ای شاه زورق‌نشین و استاد جبرئیل»؛



۴۲۸ و ۴۲۷ - کرو (karu): کند || باورو (bâwaru): بیاورد. ● معنی بیت: «ای که «هل اتی» و «لافتی» در وصف تو گفته شده است، هر کس که به کرامات تو بیندیشد و همه را یک به یک از روی تدبیر و تعمق ذکر کند، همانا تا زنده است نمی تواند آنها را برشمارد».

۴۲۹ - ور جه ما خلق: پیش از مخلوقات دیگر. ● معنی بیت: «هفتصد هزار سال پیش از مخلوقات دیگر، ذات تو موجود بود».

۴۳۰ - اوسا (awsâ): آنگاه || ستاره‌ی شفق: ستاره‌ی سحری، ستاره‌ی زهره که در آخر شب طلوع کند و گاهی به وقت شام نمایان شود (غیاث اللغات). ● معنی بیت: «و بعدها که ستاره‌ی سحری پدید آمد آن هم به اعجاز تو بود».

۴۳۱ و ۴۳۲ - ● معنی ابیات: «دلدل، ذوالفقار، فتح سرزمین‌ها، علم الهی ولدنی، بخشش و کرامات؛ این همه به امر خداوند یکباره برای توای امیر صفدر میسر و مهیا شد».

۴۳۳ تا ۴۳۵ - قصت: قصت || ژودم دا (zaw dam dâ): در آن لحظه || ماچان: می‌گویند.

|| شاعر اشتقاق حیدر را به سبب دریدن «حیه = افعی» دانسته است؛ حال آن که حیدر به معنای شیر است و این نام را مادرش بر او نهاد. حضرت علی در پاسخ به رجزهای مرحب گفت: انا الذی سَمَنی امی حیدره  
ضرغامُ آجام و لیث قسوره

(مناقب آل ابی طالب، ص ۱۲۹، ج ۲)

یعنی: من همان کسی هستم که مادرم مرا حیدر (شیر) نامید؛ من مرد دلاور و شیر بیشه‌ها هستم.

|| دریت (derrit) پاره کردی ● معنی ابیات: «به حالت قنذاق شده در گهواره بودی که ازدهایی عظیم آهنگ تو کرد؛ در آن لحظه دست را بیرون آوردی و تارکش را گرفتی و از دم تا سرش را پاره کردی از آن جاکه تو آن حیّه (= افعی) را دریدی به تو حیدر (حی + در) می‌گویند».

۴۳۶ - ● معنی بیت: «دروازه‌ی خیبر را از بیخ و بن برکنیدی، و شیر را برای حمل بار از بیشه طلب کردی».

۴۳۷ - سرتنگ (sar tang): ریسمانی که بدان بار را بر پشت ستور استوار کنند || یاونات (yâwanât): رساندی || شار (šâr): شهر ● معنی بیت: «از دهها به عنوان ریسمان استفاده کردی و [بر پشت شیر بار نهادی] و هنگامی که آن را به شهر رساندی، شیر را رها

کردی».

۴۴۰ تا ۴۳۸ - روزی (ruzê): روزی || آما: آمد || قطار: چند ستور که از پی هم روند (مانند شترانی که پشت سر هم و بزرگ نسق روند). || چنی (câni): همراه، با، نیز || پیش (pêş): به او || وست (west): انداخت؛ این کلمه هورامی است و در شعر غلام‌رضا ارکوازی همین یک بار به کار رفته است. بعضی نسخه‌ها «دست» ضبط کرده‌اند. مولوی کرد گفته است: دل بی‌یه‌ن وه دار سه‌رکه‌ل لائی وه‌شت لافاوان ئامان ریشه‌ش وست وه ده‌شت

مفهوم بیت چنین است که: دل مانند درختی است که سیلها ریشه‌اش را از خاک بیرون انداخته باشند. ● معنی بیت: «روزی به مدینه تشریف برده بودی؛ مستمند خواننده‌ای آمد و تقاضای بخشش کرد؛ تو هفت قطار شتر را همراه با بارهایشان به علاوه قبر به او بخشیدی؛ قبر از آن بخشش بیمناک شد و [به قصد عوض کردن تصمیم تو] خود را به خاک پای دل‌دل افکند».

۴۴۳ تا ۴۴۱ - حامیم: اشاره به سوره‌های هفتگانه که با حروف مقطعه حم آغاز می‌شوند. || یاسین: نام سوره ۳۶ قرآن که با «یس» آغاز می‌شود. || اینه (ina): اینک || لیم (lêm): از من ● معنی ابیات: «ای خواننده قرآن مجید که از راز و معنای «حم» و «یس» باخبری، اینک چند مدتی است - چه بگویم - ستم ستمکاران در من مؤثر افتاده است (مورد ستم ستمکاران واقع شده‌ام). من صبور پیشه هستم و ظالم ستمکار می‌باشد دیگر ای صاحب ذوالفقار تاب و توانی برایم نمانده است».

۴۴۴ - بشوره: بشوی || عام: به معنی سال، نیز به معنی اهل غوغا و اراذل و اوباش در مقابل خاص. ● معنی بیت: «گناهان مرا به دریای رحمت خود بشوی و پاک کن. همانا دیگر طاقت آزارهای عده‌ای بی سرو پا را ندارم (یا صبوری و تحمل آزار به مدت چند سال را ندارم)».

۴۴۵ - چیشن (çišan): چیست؟ این کلمه هورامی است، ● معنی بیت: «هر چند کفه گناهان من سنگین‌تر است اما میل مرحمت و لطف شاه مردان چه شده است؟»

۴۴۶ - الحام: (← بیت ۲۴۳) ● معنی بیت: «ای علی! این همه اصرار و درخواست متضرعانه به خاطر رهایی یافتنم از این تنگنا و دشواری است و امید دارم که رحمت آن شیر یکرنگ و بی‌ریا بر دردهایم مرهم‌گذار و شفایم بخشد».

۴۴۷ - معنی بیت: «این که من بر اثر آزار ستمکاران بمیرم یا مرا نجات دهی و سرافراز

سازی، بسته به میل توست؛ من به هر کدام از آنها راضی و خرسندم».

۴۴۸ - ● معنی بیت: «تو را به حق واقعه شب معراج پیامبر سوگند می‌دهم که شرح حال عجز و درماندگی‌ام را به نظر قبول پذیری».

۴۴۹ - تونی (toni): تو هستی، ● معنی بیت: «تنها تو دادرس هستی، جز تو به چه کسی بنازم، «غلام» گدای تو است و البته احسان و لطف در حق او لازم است».

## □ بند نوزدهم

**اشاره:** فضای این بند، مینیاتوری و بی بعد است، شعر در آسمان و اسطوره غوطه می‌خورد. شاعر مراتب شگفت‌انگیزی به حضرت نسبت می‌دهد و به واقعه معراج از دیدگاه یک شاعر شیعی اسطوره‌گرا می‌نگرد که در آن واقعه حضرت علی از پیامبر باج می‌ستاند و از خوان بهشتی رسول یک نیمه سیب می‌ریاید و باقی قضایا...

۴۵۰ - آحیا: جمع حی، زندگان || سابق الوجود: پیشی گیرنده بر وجود || ور (war): پیش، جلو. ● معنی بیت: «ای آن که پیش از هستی، تو وجود داشتی و پیش از زندگان زنده بودی»؛

۴۵۱ - علام: بسیار داننده || نورده پی (nawarda pay): پی بدان برده نشده، نامعلوم || شی (šay): شیء، چیز. ● معنی بیت: «ای داننده دانشهای نامعلوم، و روزی دهنده هر چیز»؛

۴۵۲ - استاد جبریل: (← ۲۷۷) || خافقین: (← بیت ۱۸۱). ● معنی بیت: «ای استاد جبرئیل، معمار دو هستی، امیر مملکت‌ها، پیشوا و سرور شرق و غرب»؛

۴۵۳ - مولود کعبه: (← ۱۸۲) || علم الاسماء: اشاره به «علم آدم الاسماء کُلّها» [و همه نامها را به آدم آموخت] (بقره/ ۳۱) || صحیفه‌ی ناطق: قرآن ناطق، کنایه از حضرت علی که او خود را در جنگ صفین و در مقابله با حیلۀ عمرو عاص که گفت قرانها را بر سر نیزه کنند، چنین خواند. ● معنی بیت: «ای زاده کعبه و خانه زاد خالق، ای که اسماء به تو آموخته شد، و ای قرآن ناطق»؛

۴۵۴ - منجنیق: معرب مَنجَنیک باشد و آن فلاخن ماندی است بزرگ که بر سه چوبی تعبیه کنند و سنگ و آتش در آن کرده به طرف دشمن اندازند (برهان قاطع). اصل کلمه مصحف «mexanikos» یونانی است (حواشی برهان) || تنزیل: فروفرستادن، وحی کردن، نیز به معنی قرآن مجید || قل یا نار کون: اشاره به «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» [گفتم ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت شو] (انبیاء/۶۹). ● معنی بیت: «زمانی که ابراهیم خلیل را با منجنیق در آتش افکندند تو [به امر خداوند و به حکم ولایت] آیه «۶۹ سوره انبیاء» را القاء کردی و آن آتش بر ابراهیم سرد و سلامت شد».

۴۵۵ - ● معنی بیت: «تو پرستار درماندگی و آزار و جراحت ایوب بودی، و دیدگان یعقوب را که از فراق یوسف نابینا شده بود، روشنی و شفا بخشیدی».

۴۵۶ - راگیر: راه گیرنده، راهزن. ● معنی بیت: «از کیفیت مراتب شب معراج رسول آگاهی؛ در آن واقعه راه را بر نبی بستی و باج از اوستاندی».

۴۵۷ و ۴۵۸ - مَضِیْف: جای ضیافت، امروز در عربی به ضم هم استعمال می‌شود (فرهنگ معین) || حامی: این جا به معنای شریک بزم و حریف آمده است. || ماجرای سیب: (- بیت ۴۱۹-۴۱۷) ● معنی ابیات: «تو محرم مهمانخانه بارگاه غیب خداوند و شریک و حریف پیامبر در خوردن و نوشیدن بودی. [در واقعه معراج] دست تو از پرده غیب ظاهر شد و نصفی از آن یک دانه سیب را که آنجا بود، بر گرفت».

۴۶۵ تا ۴۵۹ - وقتای (waqtâÿ): وقتی [که] || لواوه: این کلمه هورامی است به معنای رفتن، اینجا ظاهراً مفید معنای «بازگشت» است. || یاوا: رسید، آمد || پریش: مرکب از پری (برای) + ش: برایش || دیام (diyam): دیدم || نزانای (nazânay): ندانستی || دستیون (dasteÿun): دستی است [که] ● معنی ابیات: «هنگامی که پیامبر عظیم الشان به مدینه بازگشت و شرح راه معراج را باز می‌گفت و می‌فرمود که: در آسمان هفتم نگین و باج دادم و از خوراکی‌های رنگارنگ بهشتی خوانی به رسم تعظیم و احترام برایم گسترده بود، دستی دیدم که در آن پرده لامکان ظاهر شد و بر خوان گذر کرد (چیزی برداشت و در طعام شریک شد).

حضرت علی [پس از شنیدن این سخنان] تبسمی کرد و گفت: ای رسول برگزیده، فدایت گردم، آن دست که به خوان سفره تو اشاره کرد، نمی‌دانی چه دستی است؟ همان دستی است که در گهواره گردن افمی را شکست و دروازه خیبر را از جای برکند».

- ۴۶۶ - ● معنی بیت: «حقا که تو معدن رازهای خداوند هستی و در بزم او قریب الحضور و مقرب هستی».
- ۴۶۷ - ● معنی بیت: «شاهان من شأن و مقام تو را وصف می‌کنم و اعجاز بی پایان تو را ثنا می‌گویم».

## □ بند بیستم

**اشاره:** یکی از بندهای برجسته و اصلی مناجات نامه که شاید برجسته‌ترین هم باشد، همین بند است زیرا از حیث شکل و محتوا تفاوت‌های آشکاری با دیگر بندهای مناجات نامه دارد. شاعر در این بند قالبی غریب در حوزه شعر کردی به کار گرفته است که مسبوق به سابقه نیست. این قالب همان است که در حوزه شعر فارسی بدان «مسمط» می‌گوییم. جالب تر آن که شاعر در پایان بند به قالب معمول مثنوی برمی‌گردد.

در بخش مسمط گونه بند، فضای شعر همان فضای چند بند پیشین است که شاعر با لحنی یک‌نواخت حضرت علی را می‌ستود اما با تغییر قالب ناگهان لحن نیز عوض می‌شود و به صراحتی تمام به بیان چگونگی حال و روز تباه خود در زندان می‌پردازد و از والی؛ یعنی حسن خان و یکی از عمله ستم به نام «شهباز» شکایت می‌کند و از رنج‌هایی که متحمل شده بالحن صمیمی و مؤثر سخن می‌گوید و در پایان مطابق معمول از حضرت طلب رهایی می‌کند.

محتمل است این بند در اصل دو بند مستقل بوده باشد اما هیچ یک از نسخ چنین احتمالی را تأیید نمی‌کند.

۴۷۰ تا ۴۶۸ - مال (mâl): خانه || روی سلمان (rowāy sâlmân): همان روز (واقع، حالت) سلمان است. || لافتی ... (← بیت ۳۳۴) ● معنی ابیات: «ای شاهی که در نجف مأوا داری، ای جوهر و عنصر قدرت، بی نظیر محرم راز خداوندی، حال و روزم درست به مانند آن روز درماندگی سلمان در دشت ارجنه می‌باشد؛ به فریادم رس».

۴۷۳ تا ۴۷۱ - انوار: جمع نور || صُلب: استخوانهای پشت، پشت. اشاره به عالم «ذَرّ» و این که خداوند ابناء بشر را چون ذرات از پشت آدم ابوالبشر بیرون آورده، به اقرار و اعتراف خداوندی خویش واداشت. || روح روان: جان عزیز، کنایه از معشوق و هر چیز خوب (لغت

نامه). روح لقب عیسی پیغامبر است. || ابرار: جمع بر و بار، نیکان، نیکوکاران ● معنی ابیات: «ای حکمفرمای عرب و عجم، زاده کعبه، روشنی و گزیده نسل بشریت، سردار لشکر [اسلام]، سرور نیکان و ای جانِ گرانمایه و خدایی حضرت عیسی»؛

۴۷۶ تا ۴۷۴ - یا نادعلی...: (← بیت ۱۸۹) || عمران: ابن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف مکنی به ابو طالب. وی عم پیغمبر (ص) و پدر حضرت علی (ع) است؛ لذا حضرت امیر المؤمنین را «علی عمرانی» نیز خوانند (لغت نامه) ● معنی بیت: «ای گشاینده مشکلاتی نهان و آشکار، مظهر کمالات و صفات شگفت، فرزند عمران مکنی به ابو طالب، شیر خدای چیره بر خصم، آگاه از اسرار و کارهای خداوند»؛

۴۷۹ تا ۴۷۷ - فگار: مخفف افگار: آزرده، زخمی || اخی جبرئیل: (← بیت ۴۲۶) ● معنی بیت: «ای مایه رونق کعبه که ابراهیم خلیل آن را به امر خداوند، تعمیر کرد و سامان داد و ای راهنما و استاد جبرئیل و یاری دهنده افراد آزرده و افتاده، جبرئیل وصف تو را چنین تکرار کرد: لا فتی الاعلی و لاسیف الا ذوالفقار.

۴۸۲ تا ۴۸۰ - مره بن قیس: (← بیت ۲۷۲) || میلان: این که ضبط اصلی این کلمه چیست و به کدام واقعه اشاره دارد و در کجا آمده است، بر من معلوم نشد. در نسخ متفاوت این کلمه به صورت: میدان، سیلان و بلال آمده است. || دمار: هلاک کردن؛ دمار بر آوردن: دچار نیستی و هلاکت و انتقام کردن. ● معنی ابیات: «ای دو نیم کننده مره بن قیس، دستان بسته عفریت را به اشاره‌ای گشاینده؛ اژدها را در گهواره پاره کننده، میلان خیر را هزاره کننده (؟) کافران را به نیستی و نابودی و هلاکت کشاننده»؛

۴۸۵ تا ۴۸۳ - باز و کبوتر: (← ابیات ۲۲۶-۲۱۶). ● معنی ابیات: «ای داوری کننده در میان باز و کبوتر؛ رهاننده مظلوم از دست ظالم؛ داننده دانش تمام دنیا، گسترنده آیین پیامبر و سالار خیل نیکان»؛

۴۸۸ تا ۴۸۶ - سرّ نزاناکس (serr nazânâ kas): کسی که به راز او پی نبرند. ● معنی بیت: «ای دستِ بالا دست، و از توانایان و قوی پنجگان تواناتر، پناه مردم، ذات بی عیب که کس به راز آن پی نمی‌برد، به فریاد رسنده سلمان در دشت ارجنه، یاری دهنده بیکسان، کاشف راز خداوندی و محرم اسرار او»؛

۴۹۱ تا ۴۸۹ - کننده تقسیم نعیم چنی ناز: (← بیت ۲۷۸). ● معنی بیت: «ای بیان

کننده سخن و مضمون قرآن مجید، عزت یافته و عزیز شده خدای جهان آفرین، ای که ظاهر و جسم تو جدید و مخلوق است و باطن ازلی و قدیم می باشد؛ خداوند کلید پیروزی را به تو داد و وظیفه تقسیم نعمت بهشت و آتش دوزخ را به تو محول نمود».

۴۹۴ تا ۴۹۲ - یا قاتل کفر: کفر در این جا به معنای کافر به کار رفته است؛ چنین مواردی در شعر شاعر و متون دیگر کردی مسبوق به سابقه است. || بوران (Bawrân): بیرها جمع «bawr» || اصحابان: صحابه، یاران پیامبر، شاعر جمع مکسر اصحاب را مجدداً جمع بسته است. || قشمشم (qašamsâm): مطابق روایت خاورنامه، قشمشم نام مستعار حضرت علی در دیار خاوران بوده است و هنگام مواجهه با خصمان خود را چنین معرفی می کرده است؛ مثلاً زمانی که حضرت به شهر حصن الریبع رسید خود را به شکل سوداگران در آورد «جاسوسان به پادشاه خبر دادند که سوداگری چینی آمده است؛ او را خواست و گفت: چه نام داری؟ گفت: قشمشم» (ص ۱۶). یا: «جمشید پرسید از کجا می آیی؟ [حضرت علی] فرمود: مردم بربر زمینم و نامم قشمشم است. گفت: وزیر! در باب قشمشم چه می گویی؟» (ص ۲۶). || کرار: لقب حضرت علی به معنی بسیار حمله برنده. ● معنی ابیات: «ای کشنده کافران و بد دینان و گبران، شیر شجاع، کننده ی سر ببرها، نصرت قرین در میدان مصاف، سالار دین، پشت و پناه صحابه پیامبر، [در دیار خاوران] معروف به قشمشم، و ای حیدر کرار»؛

۴۹۷ تا ۴۹۵ - سید: لقب پیامبر اسلام ● معنی ابیات: «ای زور بازوی پیامبر اسلام، رواج دهنده دین خداوند بزرگ، پناه مخلوق بعد از رحلت پیامبر، صاحب شمشیر و دلدل و قنبر، بخشنده قطار شتران به انضمام قنبر»؛

۵۰۰ تا ۴۹۸ - ثَقَلَيْن: به معنی دو گروه و به معنی عالم انس و جن (غیاث اللغات). این جا به ضرورت وزنی باید «ثَقَلَيْن» خوانده شود. || بدر: نخستین جنگ میان مسلمانان و مشرکان در ماه رمضان سال دوم هجری قمری که مسلمانان پیروز شدند. || حُتَيْن: نام محلی بین طائف و مکه که مشرکان به قصد باز گرفتن مکه از دست مسلمانان در سال هشتم هجری قمری با مسلمانان مصاف دادند و ابتدا پیروز شدند اما سرانجام شکست خوردند. ● معنی بیت: «ای همسر فاطمه زهرا (ع)، پدر امام حسن و امام حسین، ساقی کوثر، شاهنشاه کونین، وارث علوم جن و انس، کشنده کافران در روز جنگ بدر و حنین، مکان جود و دارنده کرم بیشمار»؛

۵۰۱ - مدی (mada'y): می دهد. ● معنی ابیات: «یا علی، سخت در مانده ام؛ طوق زنجیر

آزارم می‌دهد».

۵۰۲ - بازن: [مانند] باز (پرنده شکاری) است. || حسن خان: یکی از والیان پشتکوه که معاصر شاعر بود و او را به حبس افکند. منظور شاعر از ستمکار و ظالم همین حسن خان است (ر.ک: فصل دوم). ● معنی بیت: «ای خداوند کرم، به سوی احسان و کرم میل کن. همانا حسن خان چون بازی شکاری است و من بسان شکار هستم»؛

۵۰۳ - ● معنی بیت: «گر چه گناهکار و عاصی و روسیاهم؛ با این وصف به لطف تو امیدوارم».

۵۰۴ و ۵۰۵ - او (aw): او || بردم (bardam): بُردم. || داربید (dâr - e bid): درخت بید؛ این درخت به بی ثمری و لرزیدن مشهور است. سعدی فرماید:

هر درختی ثمری دارد و هر کس هنری  
من بیچارهٔ نومید تهیدست چو بید  
و فخر الدین اسعد گرکانی آورده است:

گر از هرباد چون بیدی بلرزی  
اگر کوهی شوی کاهی نیزی

● معنی ابیات: «اُف! بر آن رنجهایی که برای او کشیدم؛ من ابله بودم که به ناکس و پست اعتماد کردم. خدمت کردن به ناکس مانند [تیمار و پرورش] درخت بید است که از آن ثمری عاید نخواهد شد و باغبان پرورندهٔ آن جز بی حاصلی و ناامیدی حاصلی نخواهد برد».

۵۰۶ و ۵۰۷ - شهباز: این که او که بوده است و چه، به درستی معلوم نیست. پیداست از فرماندهان قوای قهریهٔ دستگاه حاکم در آن عصر بوده است و در حبس و زجر شاعر مشارکت عمده داشته است. || بسانموه (basânamewa): مرا بستند، مرا مقید و زندانی کردند. || طلاپوش: صفت فاعلی مرخم کنایه از حضرت علی؛ ظاهراً به سبب گنبد طلایی بارگاه حضرت، او را چنین خطاب کرده است. نیز احتمال دارد این لقب را از داستانهایی که در حماسه‌های مذهبی آمده، برگرفته باشد. || هانا: لفظی است برای طلب مدد و یاری. || شوه زنگ (šawa zāng): شب بسیار تاریک، شب دیجور (فرهنگ هه‌ژار). ● معنی ابیات: «مرا به دست شهباز و به وسیلهٔ او که سرهنگ و سالار است، زندانی کردند. (یا این که: مرا به سبب مخالفتها و دشمنی‌ها و سعایت‌های او زندانی کردند) یا علی فریاد! ای طلاپوش در تنگنایی سخت قرار دارم، در این شب دیجور به فریادم رس».

۵۰۸ - خلقان: مردمان ● معنی بیت: «به آحاد مردمِ تو تسل می‌جویم و دست به دامنتان



می شوم. شبها از ناله و فغان من همه به تنگ آمده‌اند».

۵۰۹ - نمندن (namandan): نمانده است. || سندن (sandan): ستانده است.

● معنی بیت: «دیگر کسی نمانده است که به او پناه نبرده باشم. پناه جستن از دیگران، دیگر بی فایده است. این همه توسل و تضرع به مردم آبرویم را پاک برده است».

۵۱۰ - پناى التجام: کلیه نسخ چنین است؛ ظاهراً صحیح آن است که «پناه التجام» باشد؛

|| چرخ: گویا اینجا به معنی تقدیر و تحولات و بازی‌های آن است. || فرس (feras): فراوان است. ● معنی بیت: «دیگر امکان و روی پناه بردن به کسان دیگر برایم باقی نمانده است [اما با این وصف ناامید نیستم] چه مشهور است که می‌گویند: گردش تقدیر خداوند فراوان است (و یا این که خداوند در گردش افلاک و زمان، سرنوشتها و بازیهای مختلفی مقدر کرده است و امید روی آوری آن جنبه‌های دیگر سرنوشت نیز هست)».

۵۱۱ - ● معنی بیت: «شاهای کسی جز تو فریادرس خلق و چاره‌گرکارها و دشواری‌های دیگران نمی‌باشد».

۵۱۲ و ۵۱۳ - ● معنی بیت: «ای قطب توانا و چیره [عالم امکان] و ای ساقی کوثر

[نجات دادن من] که از کندن دروازه خیر مشکل تر نیست؛ فریاد صد فریاد! به فریادم رس که دیگر تاب و طاقتم نمانده است».

## □ بند بیست و یکم

**اشاره:** این بند حلقه‌ای است از زنجیره مناجات نامه که می‌کوشد با تکرار و ابرام توجه مخاطب را به خود جلب کند. عمده ابیات بر آن تأکید دارند که حضرت علی به حق معصومین که یگان یگان نام برده شده‌اند، حاجت شاعر را روا کند.

۵۱۴ و ۵۱۵ - ● معنی بیت: «علی! ای برتر عالی مکان، والی ولایت، شاه والا مرتبه،

وکیل مطلق خداوند، داننده راز غیب»؛

۵۱۶ - ضبط دقیق مصراع دوم آشکار نیست (← شرح نسخه بدلها). مطابق این ضبط

معنی چنین است: «ای که در حضور پروردگار هستی و از بارگاهش آگاهی، ای حجت یزدان وای

بزرگ، زنها را! به فریاد رس».

۵۱۷ - علم الاسماء: (← بیت ۱۸۳). || علم الیقین: دانستن امری یا چیزی باشد به کمال یقین و ماهیت آن که اصلاً بوی شک و شبهه در آن نباشد به شرط حالتی که آن را دیده نباشد. (غیاث اللغات). و یقین را سه وجه است: اول علم الیقین و مثالش آن است که کسی به استدلال از مشاهده شعاع و اداری حرارت، در وجود آفتاب بی‌گمان بود. دوم عین الیقین، و مثالش آن است که کسی به مشاهده جرم آفتاب، در وجود او بی‌گمان بود. سوم حق الیقین، و مثالش آن است که کسی به تلاشی و اضمحلال نور بصر در نور آفتاب، در وجود او بی‌گمان بود (مصباح الهدایه، ص ۷۵). ● معنی بیت: «ای که در بالای عرش برین مکان داری و داننده اسماء» و علم الیقین هستی»؛

۵۱۸ - سلونی: (← بیت ۲۶۳). || کون: مصدر است به معنای هست شدن، هستی. || مکان: عبارت از امری و چیزی است که چیزی دیگر در آن نهاده و یا بر آن تکیه کند (فرهنگ معارف اسلامی). کون و مکان: بر سیل توسع به معنی مکان و مکین یا کائن و یا مافیه الکون یعنی کل عالم شهادت به کار رفته. چون کون را از باب توسع به معنی موجود گرفته‌اند، معنی کون و مکان (ظرف و مظلوف) موجود و محل وجود می‌باشد (فرهنگ معین). ● معنی بیت: «هان، ای داننده علوم خداوندی و لذنی و انگیزه ایجاد هستی و آنچه در اوست»؛

۵۱۹ - ● معنی بیت: «ای شیر غرنده راه معراج که نگین و باج از [پیامبر] ستاندی»؛  
۵۲۰ - بن عم: پسر عمو، کنایه از حضرت پیامبر. ● معنی بیت: «ای داماد حضرت پیامبر که پسر عموی توست و ای همسر حضرت فاطمه زهرا معروف به بتول و ای آگاه از کار و راز خداوند و رسول گرامی»؛

۵۲۱ - شجاعت تاب: غالب نسخ چنین ضبط کرده‌اند و ظاهراً به معنی کسی است که تاب و توان شجاع بودن را دارد. به هر حال ترکیب معروفی نیست. ● معنی بیت: «ای شیر شجاع یزدان، یاری دهنده و یاری داده شده پیروزمند»؛

۵۲۲ - حبل المتین: ریسمان استوار || عُمده: آنچه بدان تکیه کنند، مهم و برجسته. || عِماد: آنچه بدان تکیه کنند، ستون. جمع آن عُمُد و عَمَد. عُمده و عِماد به معنی برجستگان و ارکان به کار رفته است: «ابوالقاسم فقیه که عمده لشکر و عِماد کار بود با جمعی دیگر از وجوه قوم گرفتار آمد» (ترجمه تاریخ یمینی به نقل از لغت‌نامه). || عمود: ستون. ● معنی بیت: «ای

فرمانفرمای راسخ، و ریسمان استوار، ای بزرگ بزرگان و نخبگان، و ستون دین»؛

۵۲۳ - شارق: تابان، درخشنده || مغارب: باخترها، در مقابل مشارق: خاورها، اشاره به «فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ» [به پروردگار مشرقها و مغربها سوگند می‌خورم که ما تواناییم] (معارج/۴۰). ● معنی بیت: «ای بر تارک عاصیان و کافران ضربه‌زننده و ای آفتاب تابان خاورها و باخترها»؛

۵۲۴ - در کلیه نسخ خطی ضبط مصراع دوم چنین است و ظاهراً خالی از خلل نیست. به نظر می‌رسد صحیح آن «یا قاضی الحاجات...» باشد که البته سندی دال بر تأیید آن نیست. با این ضبط می‌تواند اشاره‌ای به حکایت قضاوت حضرت علی میان باز و کبوتر داشته باشد که در بندهای پیش آمده است. ● معنی و مفهوم بیت: «ای حلال مشکلات و ای که در موارد محال و ناممکن دآوری می‌کنی و [ستم‌دیدگان را نجات می‌دهی]»؛

۵۲۵ - در (dar): دهنده || عارفان: عارف کسی است که حضرت الهی او را به مرتبت شهود ذات و اسماء و صفات خود رسانیده باشد و این مقام به طریق حال و مکاشفه بر او ظاهر گشته باشد نه به طریق مجرد علم و معرفت (فرهنگ معارف اسلامی). || ناسان: می‌شناسند. سیاق این فعل هورامی است. معادل آن در ایلام و گویشهای کردی جنوب «ناسن (nâsen)» می‌باشد. ● معنی بیت: «ای شفابخش همه بیماران؛ وای کسی که عارفان ذات تو را به درستی می‌شناسند»؛

۵۲۶ - ● معنی بیت: «ای تمام گمراهان را به راه شناخت حق هدایت کننده، ای سلمان را از دست شیر نجات دهنده»؛

۵۲۷ - آل اسیرت: اشاره به اسارت خاندان اهل بیت در واقعه کربلا به دست یزید بن معاویه || دو گوشواره‌ی عرش مجید: کنایه از امام حسن و امام حسین. ● معنی بیت: «تو را به حق خاندانت [که در واقعه کربلا اسیر شدند] و به حق امام حسن و امام حسین که دو گوشواره عرش مجید هستند»؛

۵۲۸ - ● معنی بیت: «به زهد و پارسایی و طول رکوع و سجده حضرت زین العابدین»؛

۵۲۹ - ● معنی بیت: به زهد امام محمد باقر و صدق و راستی امام جعفر صادق که شفیع‌ی مشفق و حکیمی حاذق است»؛

۵۳۰ - ● معنی بیت: «به امام موسی کاظم که شمع فانوس [اهل بیت یا امامت] است و به

امام هشتم حضرت رضا(ع) که در توس غریب است»؛

۵۳۱ - ● معنی بیت «به امام محمد تقی و امام علی نقی که پاکیزه و به دور از هر عیبی هستند و به بخشش و کرم حضرت امام حسن عسکری»؛  
 ۵۳۲ و ۵۳۳ - مُقْضَى الْمَرَامِ: کامیاب، ● معنی ابیات: «و به مهدی، آن هدایتگر و پناه دین، و به حق امام حسین شاه شهیدان دشت کربلا تو را سوگند می‌دهم دردم را دوا کنی، ای که کامیاب و برآورنده نیازها هستی.

## □ بند بیست و دوم

**اشاره:** قالب این بند بسیار بدیع و جالب توجه است که در مقدمه این رساله ساختمان آن تشریح شد بر این مبنا که ترکیبی است از قالب‌های مثنوی، مسمط و ترجیع بند. این نکته نشانگر ذوق سرشار و قدرت خلاقه اوست. علی رغم این که شاعر در مناجات نامه قصد ظاهرآرایی ندارد، چنین بدایعی را از سر غریزه و طبع وقاد موجب شده است. نکته دیگری که به مناسبت بیت ۵۴۲ گفتنی است، آن است که غلامرضا ارکوازی گرچه به اصول مذهب تشیع و باورهای آن اعتقادی عمیق دارد، از حد اعتدال و انصاف خارج نشده است. او تنها به اثبات مذهب خود پرداخته و در صدد نفی مذاهب دیگر برنیامده است.

۵۳۴ و ۵۳۵ - آمان: امان، زینهار، صوتی است برای استمداد و دادخواهی. ● معنی ابیات: «ای اظهارکننده معجزه‌های بی‌نهایت، ای زینت بخش آیات قرآنی، ای شاهنشاه دین، امان و صد امان [به سوی تو تا به فریادم رسی]».

۵۳۶ و ۵۳۷ - چین (ciyan): رفته است || ژ بارم (za bâram) درباره‌ام، در حقم. ● معنی ابیات: «ای دست خدا که ذات تو رازی الهی است، ای وکیل هر دو عالم و کارگزار و مهتر موجودات، در حق من ظلم‌های بسیار و بی‌قاعده اعمال شده است؛ ای شاهنشاه دین، امان و پناه!»

۵۳۸ و ۵۳۹ - ● معنی ابیات: «ای کعبه مقصود و قبله حاجات، ای در راه دین یاری شده از جانب خداوند، نجات دهنده، دست بالا دست و نام برتر از نامها، امان!»

۵۴۱ و ۵۴۰ - قیمة قیمة (qima qima): پاره پاره، لت و پار، ● معنی ابیات: «ای دو نیم کننده مره بن قیس، در هم شکننده دروازه خیبر، کام دهنده به جمله ناکامان، امان و پناه!»

۵۴۳ و ۵۴۲ - خم غدیر: غدیر خم، آگیری است. بین مکه و مدینه. پیامبر اسلام هنگام برگشتن از حجة الوداع در این ناحیه مسلمانان را خطبه‌ای فرمود و در ضمن آن گفت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ...» [هر کس که من مولای اویم، علی مولای است...] (احادیث مثنوی، ص ۲۲۴). شیعه به استناد این حدیث علی (ع) را خلیفه مسلمانان پس از پیامبر می‌داند. || باورم: اگر این فعل را با فتح «راء» بخوانیم به معنی «بیاور مرا» است و اگر با کسر «راء» بخوانیم به معنی «بیاورم» می‌باشد. این هر دو را می‌توان در معنی بیت لحاظ کرد. || ویر (wir): یاد، ذهن، هوش. اوستایی: vira / پهلوی: virak، vir / کردی: bir / بلوچی gir / اورامانی wir (حواشی برهان). امروزه در ایلام عده کمتری «bir» و «wir» تلفظ می‌کنند و اکثر «hör» می‌گویند. ● معنی ابیات: «ای خلیفه برحق در روز غدیر خم، از الطاف عام و فراگیری مرا نیز به یاد بیاور (به فکر من باش). و یا اینکه: از الطاف عام و فراگیری به یاد بیاورم؟ (باز هم ذکر کنم؟)»

۵۴۵ و ۵۴۴ - وینه (wêna): مانند، چون ● معنی ابیات: «تا شاهی بسان تو خواجه و آقای من است، دیگر امید به که بندم و پناه از که بجویم؟ به غیر از تو دست به دامن چه کس شوم، ای شاهنشاه دین، امان و فریاد! به دادم برس».

## □ بند بیست و سوم

**اشاره:** در این بیت نکته و طرح تازه‌ای نیست جز آن که موسیقی شعر از طنین بیشتری بهره‌مند است. نیز اغراق‌های زیبایی در آن دیده می‌شود.

- ۵۴۶ - ● معنی بیت: «فریاد! ای شهسوار که دروازه خیبر را از جا کندی؟»
- ۵۴۷ - عنتر (← بیت ۳۳۱). ● معنی بیت: «ای امیری که عنتر را کشتی و ساقی کوثر هستی، امان و زینهار، به فریادم رس».
- ۵۴۸ - ● معنی بیت: «ای که به فریاد سلمان در دشت ارجنه رسیدی، ای دلدل سوار که

می‌توانی در همهٔ اعصار دیوان را به اعجاز خود ببندی».

۵۴۹ - چم (cam): چشم || چمه‌را (camarrâ): چشم به‌راه، منتظر. ● معنی بیت: «چشم چشم به‌راه معجزات توست؛ دیده‌ام دیده‌بانی می‌کند تا چه هنگام از راه نجات می‌رسی».

۵۵۰ - ● معنی بیت: (۳۸۲).

۵۵۱ - ● معنی بیت: (۳۸۱).

۵۵۲ - طاها: نام سورهٔ بیستم قرآن مجید. || طَرَه: کنار چیزی، موی پیشانی، نگار جامه، و... ● معنی بیت: «سورهٔ «طاها» طرح و نقش حاشیه و طراز تاج تو می‌باشد. لطف حق در راه معراج حامی تو است».

۵۵۳ - علم لدنی: علمی است که بنده از خدا آموزد بدون واسطهٔ بشر یا ملک و این اصطلاح مأخوذ از قرآن است که فرمودند و «آتَيْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» که اهل قرب را به تعلیم الهی و تفهیم ربانی معلوم و مفهوم شود نه به دلایل عقلی و شواهد نقلی (فرهنگ معارف اسلامی). ● معنی بیت: «علم لدنی در سینه بی‌قرینه و بی‌همتایت ثبت است».

۵۵۴ - کَمعه: یک درخشش، پرتو || سَحَاب: ابر || صرعی: کسی که مبتلا به بیماری صرع و غش است ● معنی بیت: «خورشید پرتوی از نور پاک توست و ابر از آوای سهمناک تو به صرع و غش دچار شده است».

۵۵۵ - شش جهت: شش سوی جهان؛ شمال، جنوب، مشرق، مغرب، فوق، تحت. کنایه از کل هستی. || سَمَا: آسمان || سَمَك: ماهی، منظور همان ماهی است که قدما می‌پنداشتند گاوی بر پشت آن قرار دارد و بر شاخ گاو، زمین. ● معنی بیت: «از تمام زوایای هستی آگاه و باخبری».

۵۵۶ - اوپا (awpâ): برپا، بلند. اوپا می‌شود، برمی‌خیزد، برمی‌دمد، در این جا یعنی دمیدن و رشد کردن. این بیت، بیت فرخی سیستانی را فرایاد می‌آورد:

هر نباتی کز سرگور دقیقی بردمد      گر بپرسی ز آفرین تو سخن گوید هزار

(دیوان، ص ۱۷۹)

● معنی بیت: «گیاهان، همین که از دل خاک می‌دمند نخست به مدح و ستایش تو لب به سخن می‌گشایند».

۵۵۷ - ابر ظفر: اضافه تشبیهی، پیروزی به ابر تشبیه شده است. || ژوبوت (zaw but): بدان دلیل، از آن رو. || ماچان: می‌گویند. || آب دادن شمشیر: اشاره به کار آهنگران که آهن آلات را پس از سرخ کردن در آب قرار می‌دهند تا قوام و استحکام خود را بازیابند. ● معنی بیت: «شمشیر تو را از ابر پیروزی آب داده‌اند؛ از این روست که به تو شاه نصرت مآب می‌گویند». در این بیت صنعت حسن تعلیل هست.

۵۵۸ - ● معنی بیت: «دست یداللهی تو تا به سوی شمشیر می‌رفت، از لاشه کفار جوی خون جاری می‌کرد».

۵۵۹ - مملوک: در کلیه نسخ چنین آمده است. معنی واژه «به مالکیت درآمده، بنده و غلام است. این معنی با فحوای بیت سازگار نیست. احتمالاً اصل این واژه «معلوم» بوده است اما این احتمال را هیچ نسخه‌ای تأیید نمی‌کند. ● با این ابهامات معنی دقیق بیت مشخص نیست اما مفهوم کلی چنان است که: «آوازه شجاعت و اعجاز تو به سبب کندن دروازه خیبر و بستن بند بربر مشهور است».

۵۶۰ - ● معنی بیت: «به نام خداوند بزرگ و به حق الطاف کارگاه آفرینش و رحمت آن خدای کریم»؛

۵۶۱ - قل یا نارکون: (← بیت ۴۵۴). ● معنی بیت: «خداوندا به حق ذات بی‌همال و نظیرت، و به حق آیه «قل یا نارکون» که آتش را بدان امر کردی تا بر ابراهیم سرد و سلامت شود»؛

۵۶۲ - ● معنی بیت: «پروردگارا به عزت و احترام صاحبان حرمت و عزت، و راه انسانهای پاک سرشت»؛

۵۶۳ - پنج فخر آل عبا: (← بیت ۹). ● معنی بیت: «به پاکی دامن با نوی محشر حضرت فاطمه زهرا(ع) و پنج فخر آل عبا پیامبر»؛

۵۶۴ - لاله (lâla): تضرع و زاری و اصرار و دست به دامن شدن. این واژه از مصدر «لالکیان Lâlekiyân است و به صورت ناقص صرف می‌شود و به سوی مهجور شدن سیر می‌کند.

مولوی کرد گفته است:

تا ته‌سیری بو پهری شه و ناله‌ت      یا پهی هه‌ناسهی سوب دوعا و لاله‌ت

(دیوان، ص ۱۷۳)

● معنی بیت: «بارالها به این همه، و به آن دوازده امام دارای جایگاه عالی که جانشین رسول گرامی هستند، تو را سوگند می‌دهم تا تضرع و التماس و استرحام مرا بپذیری».

## □ بند بیست و چهار

**اشاره:** زبان این بند نسبت به بندهای دیگر تفاوت محسوسی ندارد جز آن‌که اندکی کهن‌تر می‌نماید.

مضمون بند، اظهار عجز و گلایه و گاه اعتراض است و شاعر، حضرت علی را بالحنی پراز یأس و اعتراض مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: اگر پیش کوه این همه ناله و زاری می‌کردم، به من پاسخ می‌گفت اما پاسخی از تو به من نرسید.

شاعر به روال بندهای دیگر شعر را در بیت ۶۰۵ به پایان می‌برد اما ناگهان چند بیت با لحنی متفاوت می‌آید بدین مضمون که: نگهبان زندان سخت خوابیده است و در زندان بی‌صداگشود شده است. این چند بیت را اگر نتیجه ذوق شاعری دیگر ندانیم - که دلیلی هم برای اثبات این احتمال در دست نیست - ظاهراً باید بر این باور بود که کرامت حضرت در یک لحظه ناگهان او را از زندان رهانیده است.

۵۶۵ - ● معنی بیت [این] پایان سخن است، خداوند! به ذات سوگند که این پایان سخن است».

۵۶۶ - تَبْرًا: دوری کردن، بیزاری جستن || تولا: دوستی کردن || دی (di): دیگر. ● معنی بیت: «دیگر از غلام تو بودن دوری می‌جویم و پذیرش یستم را از راه دوستی برمی‌گزینم». ۵۶۷ - وستاران، معنی این کلمه مشخص نشد. || لاله: (- بیت ۵۶۴). || عریضه‌ی شکات: شکایت نامه ● مفهوم بیت: «خدایا! چقدر تضرع و التماس کنم، موج ناله من شکایت نامه من است».

۵۶۸ - دژمن (dežmen): دشمن ● معنی بیت: «خداوند بیدار است و از جسم زارم باخبر می‌باشد؛ او خداوند قادر و توانایی است و من صیدی هستم که به دست دشمن نابود شده‌ام».

۵۶۹ - پشیویای (pašēwyaṭ): آشفته، نابسامان. ● معنی بیت: «او که رقم زنده بخت



سیاه و پست من است، از حال آشفته و زار من باخبر می‌باشد».

۵۷۰ - جبری مذهب: جبر اصطلاحی کلامی است و طریقه‌ای می‌باشد که پیروان آن معتقدند اعمال انسان به اراده‌ی خدای تعالی صورت می‌گیرد و بندگان هیچ گونه اختیاری از خود ندارند. جبر در مقابل اختیار و تفویض قرار می‌گیرد. مفوضه کسانی را می‌گویند که گویند ما اختیار مطلق داریم و اعمال عباد به خود واگذار شده است و خدا در آن دخالتی نمی‌کند. جبر، مذهب ابوالحسن اشعری و پیروان اوست که می‌گویند: «قدرت و اراده‌ی انسانی به هیچ وجه در وجود افعال ارادی او مؤثر نیست و این که می‌بینم افعال ما مسبوق به قدرت و اراده‌ی ماست و فعل بعد از خواستن و توانستن وجود می‌گیرد نه از این جهت است که اراده‌ی ما در وجود فعل مؤثر باشد بلکه فعل مخلوق خداست و عادة الله بر این جاری شده که اراده و قدرتی در بندگان بیافریند و فعل را مقارن قدرت و اراده‌ی ایشان خلق و ایجاد کند پس افعال بشر خواه افعال مباشرت باشد مانند حرکت دادن دست و خواه افعال تولیدی که از فعل دیگر متولد می‌شود مثل حرکت کلید و عصا که مرتب بر حرکت دست می‌باشد، همگی مخلوق خدا و ابداع و احداث خالق است و در عموم کارها فقط نسبت کسب به بشر داده می‌شود.» (حاشیه استاد همایی بر مصباح الهدایه، ص ۳۰).

در مقابل اشاعره، معتزله قرار دارند که معتقدند: «قدرت و اراده‌ی خدا در مورد افعال اختیاری بشر به هیچ وجه مؤثر نیست بلکه تنها نیروی توانایی و خواست بشر موجد و خالق افعال ارادی اوست؛ هم در فعل مباشر و هم در فعل تولیدی» (همان، ص ۳۱). در مقابل این دو عقیده، نظر «أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ» قرار می‌گیرد که متوسط دو نظر پیش است. مقصود آن است که اعمال و افعال ارادی انسان نه جبر محض است که اشعری می‌گوید و نه تفویض محض که معتزلی معتقد است. فعل اختیاری آن را می‌گویند که مسبوق باشد به مبادی چهارگانه، یعنی حیات و علم و قدرت و اراده. و اعمال ارادی بشر اختیاری است زیرا مسبوق به این مبادی است. اما خود این مبادی یعنی وجود این چهار قوه معلول اسباب و علل و عوامل دیگری است که در زیر فرمان اختیار بشر نیست (همان، ص ۳۲). این عنوان، مأخوذ از سخن امام جعفر صادق است که فرمود: «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیْضَ وَلَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ». ● معنی بیت: «من نه جبری مذهب هستم نه اختیاری مذهب، تنها به عدل تو امید بسته‌ام».

۵۷۱ - تفویض: (← بیت ۵۷). || ساتی (sâtê): ساتی. ● معنی بیت: «اگر ساتی

(مدتی) به تفویض می‌اندیشیدم آیا به درگاه تو پناه می‌بردم؟»

۵۷۲ - ● معنی بیت: «عدالت خدایی تو لازم الاجرا و انجام کار زشت از تو ناشایست و نارواست».

۵۷۳ - ● معنی بیت: «برای رهایی به خاتم پیامبران، حضرت محمد، و به دروازه شهر دانش، علی، پناه بردم».

۵۷۴ و ۵۷۵ - ارا (arrâ/errâ): برای. در سورانی بجای آن «بو (bo)» و در هورامی «پی (paÿ)» گویند. شاعر در اکثر موارد از برابر هورامی آن استفاده کرده است و این از معدودی مواردی است که شاعر به کار برده است. || امامت: امامت به همراه عدل اصول مذهب شیعه‌اند که در اصطلاح ریاست بر عامه است در امور دین و دنیا. شیعه معتقد به امامت ائمه دوازده‌گانه است که نخستین آنها علی (ع) و آخرین آنها مهدی (ع) است. مطابق این اعتقاد امام باید معصوم، و منصوب علیه باشد از قبل خدای تعالی و عالم‌ترین و زاهدترین و سخی‌ترین و شجاعترین امت و صاحب کرامت (فرهنگ معارف اسلامی). || شارا: شاهراه || صاحب الامر: امام، ولی، اولوالامر. ● معنی ابیات: «امامت را [ای علی] بدین دلیل پذیرفته‌ام که اولاً اس و اساس اصول دینی و اعتقادی است و ثانیاً این که شاهراه امر و ولایت تو همچنان امتداد یابد و امام و اولوالامری [معصوم و منصوب علیه]، صاحب اختیار و زمامدار شریعت و امت باشد».

۵۷۶ - باورو (bâwaru): بیاورد. || طاله: طالع. ● اگر «فریاد» را با همین ضبط بپذیریم معنی چنین است: «[راه امامت برقرار باشد] و جانشینت فریاد مظلوم را به تو برساند. و اگر بر آن باشیم که احتمالاً این واژه در اصل «فریادی» با یای مجهول و نکره بوده است، معنی چنین است: و مظلوم و ستم‌دیده فریادی از سر دادخواهی به سوی تو برآورد، ای که پناه و فریادرس انسان‌های بی‌کس و سیاه‌بخت هستی».

۵۷۷ - نشنفت (našnaft): نشنید || کوس کفتن (kus kaften): کنایه از مصیبت دیدن و بدبختی. || کفت (kaft): افتاد. مصراع دوم خالی از آشفتگی و ضعف نیست؛ معلوم نیست مرجع ضمیر «ش» در «کوشش» کیست؛ قاعداً می‌بایست «کوسم» می‌بود. بهر حال با اندکی تسامح معنی چنین است: ● معنی بیت: «ولی از بخت بد و بیچارگی و مصیبت زدگی من، آقای من ناله مرا نشنید و مدد نکرد».

۵۸۰ تا ۵۷۸ - بیت (baýt): ۱ - به معنای متعارف که از دو مصراع تشکیل می‌شود، ۲ - ترانه، آواز. لیوه (lêwa): دیوانه؛ بیت لیوه: مانند شعر و ترانه و آواز دیوانه. ● معنی بیت: «به شیوه‌های گوناگون به درگاه حضرت علی متوسل شدم، از جمله این که شش هزار آه از درون برآوردم و ششصد و شصت و شش بیت را که [در طی مناجات نامه سروده‌ام] بر آن افزودم؛ یعنی درست به اندازه آیات منزّه از عیب و نقص قرآن مجید تا شاید بر روزگار سیاه و تقدیر تار من ترحمی کند».

۵۸۲ و ۵۸۱ - ● معنی ابیات: به شمار نیمی از حلقه‌های زنجیر دست من که بیست و سه حلقه هستند، بسیت و سه بند را شامل مناجات و استغاثه و شرح عجز و دردمندی، چونان دخیلی به درگاه حضرت بستم تا کُند و زنجیرم را دو نیم کند و مرا رهایی و رستگاری بخشد یا این که مرا بمیراند و بدین وسیله از تحمل شکنجه و عذاب آسوده شوم».

۵۸۴ و ۵۸۳ - کوسار: کوهسار || مدا (madâ): می‌داد || نهات (nahât): نیامد. ● معنی ابیات: «اگر این همه ناله و فریاد را در پیش کوهسار سر می‌دادم، همانا که بر رخم جمادی و بیجانی خود، مرا پاسخ می‌گفت؛ حال آن که از تو که سبب و بهانه آفرینش جماد و نبات می‌باشی به قصد آزادی و رهایی من، هیچ پاسخ و اجابتی نرسید».

۵۸۵ - ایتر (iter): دیگر. این واژه در کردی سورانی کاربرد بسیار دارد. در ایلام تنها در پاره‌ای ابیات قدیمی دیده شده است. در بیتی که گوینده‌اش معلوم نیست، آمده است:  
پیری هاتگه وه پیری مه‌وه      ئیتر نیائی وه تهنکّ دلگیریمه‌وه  
یعنی: پیری به استقبال آمده است و دیگر التفاتی به اندوه و درد من ندارد.  
مولوی کرد نیز سروده است:

ئیر چ حاجت ویت مه‌دهی عه‌زاو      قه‌بول کهری جه‌ور مه‌گیری گول‌او؟

(دیوان، ص ۱۱)

|| آذاب: عذاب. ● معنی بیت: «هان! دیگر این همه عذاب و رنج، بس است، جور و بی‌انصافی زندگی را از من گرفته است».

۵۸۶ - هس (has): هست || ققنس (qaqnas): ققنس. این کلمه در برهان قاطع و لغت‌نامه به فتح قاف و ضم نون آمده است و در غیاث اللغات به ضم قاف و نون. در متون ادب کردی به فتح قاف و نون است:

بەل ناکا نه‌ئێ چی به‌یو جه لاوه

وه مه‌قامه که‌ئێ قه‌قنس ئاساوه

(مولوی کردی، ص ۱۰)

یعنی: نکند که نی‌زن از گوشه‌ای با آن لحن و آواز ققنس آسا سر برسد.

این کلمه معرب یونانی «Cycnus» و لاتین «Kuknos» است (حواشی برهان قاطع). ققنس پرنده‌ای افسانه‌ای است که سرگذشت جالبی دارد. مؤلف برهان قاطع می‌نویسد: مرغی است به غایت خوش‌رنگ و خوش‌آواز. گویند منقار او سیصد و شصت سوراخ دارد و در کوه بلندی مقابل باد نشیند و صداها‌ی عجیب و غریب از منقار او برآید و به سبب آن مرغان بسیار جمع آیند. از آنها چندی را گرفته طعمه خود سازد. گویند هزار سال عمر کند و چون هزار سال بگذرد و عمرش به آخر آید، هیزم بسیار جمع سازد و بر بالای آن نشیند و سرودن آغاز کند و مست گردد و بال بر هم زند؛ چنان‌که آتشی از بال او بجهد و در هیزم افتد و خود با هیزم بسوزد و از خاکسترش بیضه‌ای پدید آید و او را جفت نمی‌باشد و موسیقی را از آواز او دریافته‌اند. ● معنی بیت: «اگر آن امام همام نیز چون دیگر انسانها دستخوش مرگ و زندگی است، پس باید چونان ققنس نوحه سردهم و خود را به آتش کشم و پایانی چون او داشته باشم».

۵۸۷ - ● معنی بیت: «[در این دم] خصمان نمرود آسا، اسباب نابودی‌ام را فراهم آورده‌اند و مرا چون ابراهیم خلیل در منجنیق مرگ نهاده‌اند، چاره‌ای جز آن نیست که در سوز ناله‌های خود بگدازم».

۵۸۸ - رجا: امیدواری، چشمداشت || بوم (bowam): بیرم، ● معنی بیت: «اگر بپذیرم که تو را آن همه معجزات نیست و زبان به انکارشان بگشایم پس این همه امید و رجا به رهایی و آزادی را از که چشم داشته باشم؟»

۵۸۹ - بلیسه (belêsa): فروزش ناگهانی آتش، لهیب، زبانه تند آتش. این واژه را امروزه در ایلام «بلوزه» beluza می‌گویند، مولوی کرد گفته است:

بلیسه‌ئێ کووره‌ی ده‌روون گرتەن تاو      نه بوته‌ئێ خەم‌دا ده‌روون که‌رده ئاو

(دیوان، ص ۲۴۲)

|| فرق: بالای سر، سر. || سرکرد: بلند شد. ● معنی بیت: «زبانه‌های آتش عصیان و نافرمانی حق، از سرم بلند شد و مرا از راه اطاعت خداوند بدر برد».

۵۹۰ - ماسوا: آنچه سوای ذات باری تعالی است، کنایه از موجودات و مخلوقات. ||

بریاس (berryâs): بریده است. || دریاس (derryâs): دریده است. ● معنی بیت: «دستم از دنیا و موجودات و مخلوقات کوتاه شده است (در دنیا پناه و یاری دهنده‌ای ندارم) و لباس ارج و احترام و آرم زندگی‌ام پاره شده است. (زندگی من عاری از عزت و احترام است)».

۵۹۱ - چو (čũ): چگونه، به احتمال قوی شاعر این کلمه را «cö» تلفظ می‌کرده است، همان‌گونه که امروز در اکثر نقاط استان ایلام و کرمانشاه چنین تلفظ می‌کنند. نبود حرفی برای انعکاس واج «ö» باعث شده است که کاتبان در نوشتن، واج مزبور را به صورت «u» یا «ä» بنویسند. || نجم (nacem): نرم || شدداد: شداد بن عاد پادشاهی جابر بود که دعوی خدایی داشت. داوود او را به خدای یگانه فراخواند و به او وعده بهشت داد. شداد در مقابل بهشت، باغ و قصری ساخت که به بهشت شداد (آرم، باغ ارم، جنت ذات‌العماد، قصر ارم و...) مشهور است و آن چه که در بهشت تصور وجود آن می‌رفت در آنجا جمع کرد؛ اما هنگامی که خواست وارد آن باغ و بنا شود درگذشت (فرهنگ تلمیحات). ● معنی بیت: «ای آقای قنبر، فریاد! [با این همه استعانه و فریاد خواهی و بیحاصلی از آن] چگونه پیرو عقیده کفر و بی‌اعتقادی کسانی چون شداد نشوم؟»

۵۹۲ - بایه قوش (baÿa qwe(u)š): یا باوه قوش اصل این کلمه ترکی و مأخوذ از کلمه بایقوش و بیقوش است. بایه قوش نوعی جغد کوچک بیابانی است که اغلب شکار آن پرندگان کوچک نظیر گنجشک است. قد آن ۳۰ سانتیمتر و در دو طرف سر آن تاجی از پر وجود دارد که شبیه گوش گربه است (توضیحات بیشتر ← فرهنگ نامهای پرندگان). || رو رو: (بیت ۶۲۲). ● معنی بیت: «مانند «بایه قوش» با اصوات مکرر «یاکریم کریم» و «یاهو یاهو» پیوسته فریاد می‌زنم [و تقاضای یاری می‌کنم]».

۵۹۳ - تونیچ (tonič): این کلمه امروزه «teniš» تلفظ می‌شود به معنای؛ تو نیز. معنی مصراع دوم خالی از ابهام و ایهام نیست. ● ظاهراً، معنی این است که: «یا این که تو هم به آخر کار رسیده‌ای و به درماندگی دچار شده‌ای؛ فریاد کمک کسی را نمی‌شنوی و خود به فکر سر دادن فریاد و خواستن کمک هستی».

۵۹۴ - مکران (makarân): می‌کنند. این فعل به سبک و سیاق هورامی است. حجره آبرو را جارو کردن: کنایه از بی‌آبرو شدن و شرمندگی بسیار. ● معنی بیت: «اگر با این همه ناله و توسل و تضرع به فریادم نرسی همانا بدخواهان و خصمان مرا مورد تمسخر و طعن قرار

می‌دهند و پاک آبرویم را می‌برند».

۵۹۵ - خو: مخفف خوب، در این جا به معنی آخر، اما || روی روژ (roÿ ruž): هر دو به معنی روز است و چنین است در نسخه «س» که این شعر را روایت کرده است. و البته خالی از ضعف و حشو نیست مگر این که توجه کنیم من باب تأکید است. ● معنی بیت: «اما ناامیدی در درگاهت کفر محسوب می‌شود ای که مکان فریادخواهی در هنگامه بدیاری و بی‌سعادت‌ی هستی».

۵۹۶ - بَروم نیاز: نیاز برم، توسل بجویم || مگیلوم و باز (magêlum wa bâz): باز می‌گردم. ● معنی بیت: «کسی نمانده است که به او توسل کنم، از این رو باز به درگاه تو روی می‌آورم».

۵۹۷ - بابو (bâbu): این که «بابو» اسم خاص باشد، یا تلمیح به چه داستانی دارد بر من معلوم نشد. «بابو» در متون شعری کردی جنوبی به معنی پدر است:

بابوت ژ خاور تو مچیت و چین      مادر ژ لای من دایم دل غمین

(نسخه خطی خورشید خاور)

در لغت نامه به نقل از آنندراج به معنی پدر و بزرگ قلندران و به نقل از ناظم الاطباء به معنی قسمی از قلندران سیار آمده است. ظاهراً اشاره به داستانی دارد که قلندر یا پیری در کناره فرات سقایی می‌کرده و خود تشنه بوده است. ● معنی بیت: «شاه‌ها که باز بال‌گستر زمین و آسمانها هستی و چون بابو (پیر، قلندر؟) در کناره فرات سقایی می‌کنی و خود تشنه‌ای».

۵۹۸ و ۵۹۹ - فریای (feryây): فریاد ضحاک؛ ضحاک پادشاه داستانی که پس از جمشید در ایران به سلطنت پرداخت. وی پسر مرداس شاه از تبار عرب بود. اهریمن ضحاک را فریفت و بر آن داشت تا پدر را بکشد و بر جای او بنشیند. به روایت شاهنامه پس از آن که جمشید خودستایی را آغاز کرد فره ایزدی از او جدا و مغلوب ضحاک شد و سرانجام او را با آزه به دو نیم کرد. ضحاک تحت تأثیر آموزه‌های اهریمن که خود را خوالیگر (طباخ) معرفی کرده بود به خوردن گوشت انواع چارپایان و مرغان پرداخت. اهریمن از ضحاک خواست تا بر کتف‌هایش بوسه زند، پس از بوسه زدن ناپدید شد؛ بر جای بوسه‌ها دو مار از کتف ضحاک روید. سپس اهریمن به شکل پزشکی در آمد و پیشنهاد کرد ماران را با مغز انسان پرورش دهند تا آرام گیرند. بدین ترتیب هر شبانه روز مغز دو جوان خوراک مارها می‌شد. سلطهٔ ستمگرانه‌اش هزار سال به

طول کشید تا این که سرانجام کاوه آهنگر بر او شورید. فریدون که از نوادگان جمشید بود، شورشیان را رهبری کرد و سرانجام ضحاک را در گنگ دژ اسیر کرد و به دستور سروش او را در دماوند بند نمود. || کاوه: مطابق روایت شاهنامه کاوه مردی آهنگر بود و پسری داشت که کارگزاران ضحاک وی را بند کردند تا بکشند و مغز سراو به مارهای ضحاک دهند. در این هنگام کاوه قیام کرد و چرمی را که به شیوه آهنگران هنگام کار بر پیش می بست بر سر نیزه کرد و خلاق را به یاری خویش خواند. کاوه با همان درفش چرمین و همراهان خود به سوی فریدون شتافت. فریدون آن چرم را به فال نیک گرفت و به دیبا و گوهر آراست. از کاوه دو پسر بازماند: یکی قازن که سپاهسالار منوچهر و نوذر بود و دیگر قباد که در لشکر کشی منوچهر پیرانه سر به دست بارمان تورانی کشته شد. || فریدون: در اوستا نام فریدون به صورت (thraetona) آمده است (یشت ها، ج ۱، ص ۱۹۱). او ششمین شاه ایران از نژاد تهمورث بود که ۵۰۰ سال پادشاهی کرد. نام پدرش آبتین (آبتین) و نام مادرش فرانک است. پدر او به دست ضحاک کشته شد. فرانک او را در مرغزاری به دست چوپانی سپرد. چوپان او را با شیر گاوی به نام پرمایون پرورد. فریدون در شانزده سالگی از کوه فرود آمد و کیفیت احوال و نسبت خود را از مادر جویا شد. چون کاوه آهنگر بر ضحاک شورید، فریدون را به شاهی خواند. فریدون به کمک کاوه ضحاک را در هم شکست و در کوه دماوند زندانی کرد و خود شاه شد. ● معنی ابیات: «اگر تو به فریاد «غلام» که در دست ضحاک زمانه درمانده شده است، نرسی چه کسی می تواند چون کاوه، یاری گر و پشتیبان این فریدون [ستم دیده] باشد که مدتهاست در زنجیر اسارت ظالمان زیون و درمانده است؟»

۶۰۱ و ۶۰۰ - قین (qin): خشم، کینه، قهر، || نازکیش: نازکشده || کون: کجاست؟ ● معنی ابیات: «این که گاهی پر خاش می کنم و خشمگین می شوم به سبب رابطه عاشقانه ای است که با خواجه قنبر دارم و به پشتوانه نازکشی او چنین می کنم. اگر خواجه ناز غلام خود را نکشد پس شرط وفای خواجگی و غلامی چگونه مراعات می شود».

۶۰۲ و ۶۰۳ - دست پیچ: اصطلاحی است به معنی بهانه || خاتون محشر: کنایه از حضرت فاطمه || سوره ی الکوتر: سوره ۱۰۸ قرآن که در پاسخ طعن مشرکان مبنی بر ابر بودن پیامبر نازل شد. || چم و رای (cam wa rây): چشم به راه، منتظر. ● معنی بیت: «بهانه ای که به پشتوانه آن بتوانیم دامان خاتون محشر حضرت فاطمه زهرا را به دست بگیریم و از او مدد

بخوایم، سوره کوثر است که در شأن او نازل شده است».

۶۰۵ و ۶۰۴ - سپهسالار بی‌دست: منظور حضرت عباس ابن علی، چهارمین فرزند علی(ع) و بزرگترین فرزند ام‌البنین و معروف به «قمر بنی هاشم» است که در عاشورای ۶۱ هـ ق پس از دلاوریهای بسیار، به دست دژخیمان یزید شهید شد. || ثانی‌الاثنین: اشاره به آیه ۴۰ از سوره توبه «اذا اخرجہ الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا» [آن‌گاه که کافران بیرونش کردند، یکی از آن دو به هنگامی که در غار بودند به رفیقش می‌گفت: اندوهگین نباش خدا با ما است.] آیه در ارتباط با زمانی است که پیغمبر در هجرت از مکه با ابوبکر در غار ثور پنهان شده بود. فرهنگ نویسان و مفسران ثانی‌الاثنین را کنایه از ابوبکر دانسته‌اند بدان سبب که یکی از آن دو نفر (پیغمبر و ابوبکر) ابوبکر هم هست اما از آن‌جا که فاعل «یقول» است، ثانی‌الاثنین قاعدتاً پیامبر است که به «صاحبه» یعنی به رفیقش ابوبکر می‌گوید «لا تحزن». (←گزیده منطق‌الطیر به انتخاب و شرح دکتر سیروس شمیسا، ص ۴۶). در این‌جا شاعر حضرت ابوالفضل را دارنده مقام ثانی‌الاثنین می‌داند. || جسته (jasta): پیکر، جسم || گیجاو هون (gijâw -e hun): گرداب خون. هون واژه‌ای هورامی است که جز این یک بار در شعر شاعر سابقه نداشته است. به هر حال اگر در این‌جا تصرف کاتب نباشد از نوادر لغات این مجموعه محسوب می‌شود. مولوی کرد گفته است:

نیمشو ته‌نیا بی جه‌سته‌ئی زه‌بوونم      دیسان سر واز کرد دلہئی پر هوونم  
(دیوان، ص ۲)

● معنی ابیات: «به حق حضرت ابوالفضل که در واقعه عاشورا دستانش را از دست داد و نهایتاً شهید شد، همو که خورشید و چهرهٔ منور سرزمین عربستان، و دارای مرتبه‌ای در اندازه ویزگان و صحابه خاص پیامبر می‌باشد، تو را سوگند می‌دهم که به حال جسم مجروح و در بند من لطف کنی و بنده‌ات را از گرداب خون بیرون آوری».

۶۰۸ تا ۶۰۶ - مسا: اول شب، شبانگاه، مغرب || ویردن (weyardan): گذشته است || واده: وعده، به معنی هنگام || زریاس (zerryâs): به صدا در آمده است. زنگ زریان: کنایه از رسوایی، مثل طشت از بام افتادن، ● معنی بیت: «هان، ای علی! اینک هنگام کار و نبرد است؛ نیمی از ظلمت شب سپری شده است و ظالم در بستر به خوابی عمیق فرو رفته است، چنان‌چه از خواب بیدار شود زندگی‌ام منقطع و زنگ بدنامی «غلام» تو نواخته خواهد شد...».



۶۱۰ و ۶۰۹ - بی (bi): شد || نیا (neyâ): نهاد || ● معنی بیت: «فدای اعجاز تو کردم؛ زنجیر ذوب شد و نگهبان شوم و شقی چشمانش به خواب رفت، فدای نام تو کردم ای شاه «لافتی» همانا که دروازه زندانم بیصدا گشوده شد».

## □ باویال (۱)

۶۱۲ و ۶۱۱ - باویال (bawayâl): نام کوهی است دو زادگاه شاعر؛ یعنی سرچفته بان ویزه در هفتاد کیلومتری شهر ایلام و در حوالی مرز ایران و عراق. این کوه، ممتد، نسبتاً مرتفع و پوشیده از جنگل بلوط است که در امتداد شرقی - غربی به طول چندصد متر امتداد یافته است. گویند فرزند شاعر بر روی این کوه بر اثر مارگزیدگی می میرد و شاعر را در سوگ خود می نشانند. شاعر کوه «باویال» را مورد خطاب قرار می دهد و او را در سوگواری خود انباز می کند. || او رو (aw ru): آن روز || واویلا: وا کلمه ندبه است و ویل به معنی افسوس و اندوه، در آخر الف برای مد صوت - که در حالت ندبه در آخر الفاظ پیدا می کند - آمده (غیاث اللغات). || حاواس: مرحوم غضنفری در کتاب گلزار ادب لرستان «هاواس» ضبط کرده است که به نظر می رسد «حاواس = حواس» صحیح باشد، یا این که اصل کلمه «هاواش = هواش» به معنی هواش بوده است. || برگ (barg): پوشش، لباس || سیا زخال: زغال سیاه ● معنی ابیات: «آن روز در کوه باویال فغان و ماتم دیدم، باوه یال را دیدم که هوش و حواسش آشفته بود و پوششی سیاه به رنگ زغال به تن داشت».

۶۱۳ - کاوان: کوهها || تم (tam): مه، میخ، تاری و سیاهی که بر اثر غبار یا بخار آب پدید آید. (غیاث اللغات). ناصر خسرو گفته است:

چو برق روشن و خوب است در سخن معنی      برون زمعنی دیگر بخار و باد و تم است  
این کلمه در اوستا «temah» و در پهلوی به معنی تاریکی «tum (توم)» است (حواشی برهان قاطع). || چوگان: همان چوب باریک سرکج که بدان چوگان بازی کنند. این کلمه در زبان کردی خیلی کار برد ندارد. شاید شاعر در اصل «گوچان» به معنی عصا بوده باشد.  
|| چم (cam): خم، انحنا، که به جای صفت مفعولی آن؛ یعنی «چمی‌گ (camyâg)»: به معنی

خمیده به کار رفته است. ● معنی بیت: «ستیف کوهساران از مه و میغ پوشیده و تار دیدم و درختان را از بسیاری اندوه چون چوگان خمیده یافتم».

۶۱۴ - داران: درختان || کلاغی: چارقدی ابریشمین که زنان عشایر بر سر کنند. قسمی روسری زنان از ابریشم و جز آن. دستمال بزرگ ابریشمین که مردان کرد بر کلاه و زنان کرد و جز آن به سر و روی بندند (لغت نامه، یادداشت به خط مرحوم دهخدا). || کپو (kapu): شاعران کرد به این پرنده که نوعی جغد کوچک است و در بهاران به آوای حزین نغمه سر می دهد، اشاره کرده‌اند و آن صوت حزین به گوششان خوش می آمده است. امروز پرنده‌ای به این نام چندان شناخته شده نیست. اهالی زادگاه شاعر این کلمه را به صورت «kapaw» تلفظ می کنند. || کم دماخ (kam damâx): غمگین ● معنی بیت: «درختان را سیاهپوش، «کپو» را غمگین و افسرده، و بلبل را خاموش دیدم».

۶۱۵ - شین (šin): شیون، فغان و زاری. || گال گرم (gâl - e garm): گال تلفظی از «قال» عربی است به معنی فریاد، و گرم همان واژه آشنا در معنی قیدی است، مجموعاً یعنی شیون گرم و شدید. || چمان (cemân): گویی || رو (rö): روی || ترم (tarm): تابوت یا تختی که مردگان و مجروحان و بیماران را با آن حمل می کرده‌اند معادل برانکار امروزی. ● معنی بیت: «کپو با آن شیون و افغان گرم گویی جسد عزیزی بر تابوت داشت».

۶۱۶ - خم (xam): غم، در گویش‌های کردی معمولاً واج «غ» به «خ» تبدیل می شود ● معنی بیت: «من و باوایل با هم پیمان بسته‌ایم که تاگاه مرگ نصیب من غم و اندوه، و بهره اومه و میغ باشد».

۶۱۷ - روله (rula): فرزندان، از سرتحیب چنین گویند. || جاگه (jâga): جایگاه. || کلرم (kal ram): رمه کل (بز کوهی) || شون (šun): نشانه، آثار، ● معنی بیت: «فرزندم! این آثار شکارگاه و جایگاه رمه بزهای کوهی است و نیز نشانه و آثار راهی است که تو بر آن می رفتی».

۶۱۸ - ارا در اینجا به معنای «برای چه» است. || جاران: سابق، دفعه‌های پیش || دیارت نین (diyâret niyan): پیدایت نیست. || مر (mar): مگر || گلکو (gelku): مرکب از گل به معنی خاک و کو به معنی توده، مجموعاً: تل خاک، توده گل، مجازاً قبر و پشته مزار. || بان: بالا || ● معنی بیت: «چرا دیگر مانند سابق پیدایت نیست؛ مگر خاک بر روی مزارت توده کرده‌اند (مگر تو را دفن کرده‌اند و پشته‌ای از خاک بر آن ریخته‌اند)».

۶۱۹ - گل (gel): خاک آمیخته با آب || بانم (bânem): رویم، بالایم، مرکب از بان + م  
 || کن (kan): بکنید || دیم (dim): دیدم || دژمنانت (dezmenânet): دشمنانت ●  
 معنی بیت: «گل و خاک بر رویم بریزید که گل بر رویت دیدم و این دنیا را به کام دشمنانت مشاهده کردم».

۶۲۰ - کل (kal): بزکوهی نر، توسعاً بزکوهی اعم از ماده و نر || مخواس (maxwâs):  
 می‌خواست، ساخت فعل به اسلوب هورامی است؛ در ایلام «دخواس» گویند || مزگانی (mezgâni):  
 مژدگانی || احمدخان: فرزند شاعر که در سنین جوانی می‌میرد. این شعر در  
 سوگ او سروده شده است. ● معنی بیت: «یکی از «کل» ها (بزهای کوهی) از سرشماست  
 گفت: مژده بده، احمدخان در ایام نوجوانی در گذشت».

۶۲۱ - پلاس (Palâs): نوعی از جامه‌های کم بها، گلیم درشت و ستبر، قطعه‌ای از پارچه  
 و کهنه؛ پلاس پوشیدن: کنایه از عزادار شدن. ● معنی بیت: «بی تو ماهی به خاک افتاده‌ای را  
 مانم. به نشانه سوگواری لباسم، پلاسین و پاره پاره است».

۶۲۲ - روله: (۶۱۷<) || رورو: مخفف رود رود (فرزند فرزند) در سوگ فرزند چنین  
 گویند. || زوان (zowan): زبان. ● معنی بیت: «فرزند! از فراق تو افسرده‌ام و جز گفتن  
 «وافرندها» زبانم به چیزی دیگر گویا نیست».

۶۲۳ - تیژبال: (têžbâl): در این جا به معنی مصطلح امروز است در عرف کبوتربازان که  
 شاهپره‌های کبوتر را می‌چینند تا بتواند پرواز کند || زنگانیم (zengânim): زندگانی‌ام. ||  
 سنن (sanân): ستانده است. ● معنی بیت: «قیچی مرگت پره‌های مرا چیده و شور و شوق و  
 ذوق زندگانی را از من گرفته است».

۶۲۴ - شو (šaw): شب || خاوم (xâwem): خوابم || تاف (tâf): آبشار || تیژاو  
 (têžâw): تیزاب، تنداب، آب که از ارتفاع بریزد. || گیژه گرداو (gîza gerdâw): گرداب  
 گردان. ● معنی بیت: «شبهانگام خواب ندارم، همان‌گونه که آبشار ریزان خواب و سکون  
 ندارد. خواب من مانند حبابی ناپایدار است که بر سطح گردابی چرخنده تشکیل شود».

۶۲۵ - هردگ (har deg): هردو. || تافه (tafa): حالت ریزش تند آب از تاف (=  
 آبشار). ● معنی بیت: «شب و روزم بی تو تیره و تار است و دلم بسان ریزش آبشارها  
 پراضطراب و بیقرار است».

۶۲۶ - وی (wê): بید. ● معنی بیت: «مانند صیدی تیر خورده هستم و چونان بیدی لرزان بر سطح آب. (مانند بیدی هستم که در حاشیه برکه یا رود قرار دارد و لرزه‌هایش در سطح آب انعکاس می‌یابد)».

۶۲۷ - کراس (kerâs): کرباس، جامه سفید از پنبه خشن که غالباً جامه مردان و زنان روستایی است (لغت نامه). امروزه در ایلام بدان کرواس (kerwâs) گویند و به معنای مطلق پیراهن خواه زنانه و خواه مردانه به کار می‌رود. || یخه (yaxa): یقه، گریبان || دریامه (derryâma): در دیده شده‌ام؛ || گل (gal): گروه، دسته، این جا به معنی گله شکار || بریامه (berryâma): بریده شده‌ام. ● معنی بیت: «پیراهنم به نشانه ماتم چاکچاک و گریبان دریده است و صیدی زخمی و از ریه جدا افتاده را مانم».

۶۲۸ - گالاگال (gâlâgâl): داد و فریاد، هیاهو || راوچی (râwci): یارِ شکار، کسی که شکار را با داد و فریاد و هیاهو به جهت مورد نظر هدایت کند تا شکارچی به کمین نشسته آن را هدف قرار دهد. بزرگان و خانها و سلاطین چنین شکار می‌کرده‌اند و داشتن «راوچی» نشانه تمول و قدرت شکارگر بوده است. || شل و پل گفته (šal - u pal kafta): لت و پار شده. ● معنی بیت: «فرزندم! فدای هیاهوی یاران شکارت شوم و قربان آهوئی گردم که تو آنها را لت و پار کردی».

۶۲۹ - مکنزی (makanzi): نوعی تفنگ سرپر قدیمی. || همال: قرینه، رقیب. ● معنی بیت: «فدای تفنگ مکنزی آتشبار تو و بزم بی‌نظیر و قرین شکارت گردم».

۶۳۰ - چوماخ (čawmâx): چخماق، این کلمه ترکی است و به آلتی اطلاق می‌شود که با آن بر چاشنی تفنگ ضربه می‌زنند تا باروت آتش گیرد و ساچمه یا گلوله خارج شود. || نور علی کریم و حسن: این که اینها که بوده‌اند، به درستی معلوم نیست. از قرائن چنین بر می‌آید که سازندگان تفنگ بوده‌اند و از اساتید این فن محسوب می‌شده‌اند و ساخته‌هایشان از شهرت و اعتباری ویژه برخوردار بوده است. حسن احتمالاً نام کامل او «حسن موسی» بوده است. در شعری چنین آمده است:

صیادان کلرم ماورد و لاوه      خان دس و چخماخ حسن موساوه  
که به روایت آقای محی الدین صالحی از ادبای کرمانشاه این شعر را «کد خدا سیف الله یعقوب» در وصف «خان منصور» شاعر بزرگ و نامی استان ایلام که خان منطقه ایوان بوده،

سروده است و همو توضیح داده است که سراینده شعر «حسن موسی» را تفنگ سازی ماهر در ترکیه عثمانی دانسته است و خود در پاورقی آورده که حسن موسی از چخماق سازان اواخر عهد صفوی و مقیم اصفهان بوده است. (شاکه و منصور، ص ۲۰). در لغت نامه «حسن موسی» به معنی تفنگ قدیمی ساخت ایران آمده است. ● معنی بیت: «تفنگ مکنزی تو ساخته استاد حسن، و چخماق آن کار استاد نورعلی و مورد پسند استاد کریم بود».

۶۳۱ - هانای: صوتی است برای استمداد || زام: زخم || نادپاری: ناپیدا. ● معنی بیت: «ای یاران همدل زخم کاری است، به فریادم برسید که دردم ناپیدا است».

۶۳۲ - چین (ciyan): رفته است. || مینا: شیشه، آبگینه الوان || نمیو (nemayu): نمی شود || پیوس (paywas): پیوست، پیوسته و متصل. ● معنی بیت: «زخم کاری است و کار از کار گذشته است؛ آبگینه شکسته ام دیگر پیوستنی نیست».

۶۳۳ - پزاره (pažāra): اندوه و غم || هول (hul): اندوه و اضطراب و پریشانی. || سره (sara): سنگ بزرگ آسیا که از به هم پیوستن چند سنگ دیگر درست می شود. || آسیاو: آسیاب || دوما (dōma): منسوب به دم به معنی واپسین، آخرین || دول (dul): چرخ، دور؛ دومادول: آخرین چرخ و دور. ● معنی بیت: «شب و روز را به اندوه و اضطراب می گذرانم و مانند سنگ بزرگ آسیا [که آبش قطع شده باشد] آخرین دور و گردش خود را از سر می گذرانم».

۶۳۴ - میم (maṃam) معنی بیت: «هرچقدر از سر بصیرت و ژرف کاوی، به این قضیه نگاه می کنم و راهکاری می جویم، تدبیری نمی بینم و حاصلی نمی یابم».

۶۳۵ - ● معنی بیت: «هرچقدر هوش و حافظه خود را به کار می گیرم، ثمری ندارد و دلم آرام و قرار نمی یابد».

۶۳۶ - ترف تون (Tarfe tön): آشفته و پراکنده ● معنی بیت: «آشفته خیالی نگران هستم و بسان فرهاد در پای کوه بیستون شهید شده ام».

۶۳۷ - ● معنی بیت: «خیالهای آشفته خواب از دیده ام ربوده است. از این رو تنها بر اثر بی خوابی گوش به ناله آبشاران و تنداب ها می سپارم».

۶۳۸ - ● معنی بیت: «غم و اندوه تو ای فرزند که مایه اضطراب و پریشانی من است، تبدیل به دردی جانکاه شد و در چشمانم افتاد».

- ۶۳۹ - وینه (wêna): مانند || ملان (malân): «مل» به دو معنی است. ۱: هر نوع پرنده. ۲: حشره. این جا معنای اول مراد است. || کوان (kewân): کوهها. ● معنی بیت: «مانند مرغی شکسته بال، عاجز و درمانده‌ام و پرنندگان کوهساران از حال زار من به تنگ آمده‌اند».
- ۶۴۰ - فیکه (fika): سوت || پایا (pâpiyâ): پیاده || شوگار (šawgâr): شبانگاه || نازار (nâzâr): نازدار به معنی عزیز. ● معنی بیت: «فلک به ایما و آوایی مرا پیاده (نگون بخت، درمانده و...) کرده است. شبانگاهان شومی دارم زیرا عزیزم مرده است».
- ۶۴۱ - خلات (xalât/xelât): خلعت || آخر سلات (âxerseîlât): آخرین نفس‌های زندگی، احتضار || روز: روز || نهات (nahât یا nehât): بدبختی و بدبیاری. ● معنی بیت: «غم خوراک و خلعت من است، این [حالت پیش آمده] نشانه مرگ و اختضار و ادبار و بدبیاری من است».
- ۶۴۲ - بیان (beyân): بیاید || بنورن (benurren): بنگرید || کوس گفتن (Kus Kaften): کنایه از مصیبت زدگی و دچار حادثه و گرفتاری شدن نظیر مرگ عزیزان و... || دیاری (diyari): مشخص، آشکار ● معنی بیت: «بیاید به این مصیبت پیش آمده و به افغان و زاری من نگاه کنید».
- ۶۴۳ - سه رسوز (sar sawz): مرغابی نر، قسمی مرغابی که سر آن سبز و سینه‌اش خاکستری مایل به کبود حنایی و بقیه بدنش دارای لکه‌های سبز و بنفش و قرمز و سیاه کمرنگ است. ماده این نوع مرغابی را بورچین گویند. (فرهنگ نامهای پرنندگان). || کلاوه (kelâwa): اگر بالام غیر مفخم و فتح کاف بخوانیم به معنی آشیانه و کلبه است و اگر بالام مُفخَّم و کسر کاف بخوانیم به معنی قسمت فوقانی و قله و مجازاً سر است که ظاهراً این معنی در این جا مورد نظر می‌باشد. || که‌نه (kana): کنده || پَرپو (parr-e pu): پر و کرک و زاوید دیگر، «پو» از اتباع است. || گولاو (gulâw): برکه، آبی که در فرو رفتگی‌ها ساکن شود. || مه‌نه (mana): مانده. ● معنی بیت: «مانند مرغابی سرکنده‌ای هستم که پر و کرکم در اطراف برکه‌ها و آبگیرها برجای مانده باشد».
- ۶۴۴ - دوه (döa): دود، مصوت آخر آن ظاهراً مفید تعریف است. || خاپور (xâpör): خرده ریز ریز، متلاشی. ● معنی بیت: «آه دود آسایم کوهها را مه‌آلود و تیره کرده است؛ دلم متلاشی و دردمنداست؛ شادی‌ام گریزان گشته است».

۶۴۵ - پشیو (pašêw): آشفته، نابسامان، مضطرب. ● معنی بیت: «شکسته بال، درد آلود، پریشان و اندوهگینم».

۶۴۶ - قطران: نام روغنی باشد سیاه و بدبو که از درخت عرعر که سرو کوهی باشد، می‌گیرند (غیاث اللغات). این جا سیاهی آن منظور است. قطرانی: منسوب به قطران، سیاه‌رنگ. || مجنون: قیس بن ملوح عامری که بر طبق روایات افسانه‌ای از طفولیت به دختر عموی خود لیلی محبت سرشاری داشت و چون پدر و مادر لیلی از ملاقات آن دو ممانعت می‌کردند، قیس دچار جنون شد و سربه بیابان گذاشت و با حیوانات محشور گردید. لیلی از دوری مجنون بیمار گشت و جان داد. وقتی خبر مرگ لیلی را به مجنون دادند، به سر قبر معشوق رفت و آنقدر شعری را که دوست می‌داشت خواند و ندبه کرد تا همانجا مُرد و به معشوقه پیوست و او را کنار قبر لیلی دفن کردند. ● معنی بیت: «عهد می‌بندم که [از این پس] جامه سیاه بپوشم و چون مجنون در ویرانه‌ها ساکن شوم».

۶۴۷ - بیستون: کوهی است در ۳۸ کیلومتری شهر کرمانشاه در کنار جاده کرمانشاه به همدان. آن بواسطه حجاریها و کتیبه‌های داریوش بزرگ اهمیت جهانی دارد. در این جا شاعر اشاره به ماجرای عاشقانه عشق خسرو و فرهاد به شیرین دارد. خسرو به فرهاد - که رقیب عشقی او بود - گفت چنان‌چه کوه بیستون را بکند شیرین را به او وامی‌گذارد. فرهاد در آرزوی وصال شیرین به کندن بیستون مشغول می‌شود. سرانجام خسرو به حيله دیگر متوسل می‌گردد و فرهاد را با خبر دروغ مرگ شیرین به خودکشی وا می‌دارد. ● معنی بیت: «عهد می‌بندم که خوراکم لخته خون باشد و سینه‌ام را با ناخن همانند کوه بیستون بخراشم».

۶۴۸ - پلاس نشان: پلاس پوشیده || قوقو: آوای «بایه قوش» که نوعی جغد است. ● معنی بیت: «عهد می‌بندم که اندام‌های بدنم را به نشانه سوگواری پلاس‌پوش کنم و چون «بایه قوش» تا صبح آوای «قوقو» برآورم».

۶۴۹ - بو (bu): باشد ● معنی بیت: «[عهد می‌بندم] که تاگاه مردن لباس سیاه بپوشم باشد و همان نیز در روز مرگ کفنم گردد».

۶۵۰ - سرکن و گیانم (sar kan wa gyânem): به جانم می‌افتند. || نمینی (naminê): نماند || سخانم (sexânem): استخوانم ● معنی بیت: «آن روز که موران به من هجوم آرند و جز مشتی استخوان گوشتی بر تنم نگذارند».

- ۶۵۱ - شعار: در اصل به معنی لباس زیر؛ رسم، عادت، نشانه و علامت. ● معنی بیت: «عهد می‌بندم» که شب تا روز کارم زاری و شعارم افغان و بیقراری باشد».
- ۶۵۲ - بنورن (benurren): نگاه کنند || باچان (bačân): بگویند؛ این واژه کردی هورامی است. ● معنی بیت: «تا این که مردم رخساره زرد مرا بنگرند و بگویند که غلام، احمدش را از دست داده است».
- ۶۵۳ - چاوم (câwem): چشمم. || کهفت (Kaft): افتاد || زید (zêd): زادگاه، محل چادر زدن عشایر. || مینگه (mînga): محلی که در آن چادر برپا کنند. || هر جاران (har jârân): هر دفعه، سابق، قدیمی، پیشین || لیش (Lêš): در آن ● معنی بیت: «چشمم به زادگاه، زمینها و سکونتگاههای عشایری و ایلی افتاد؛ آری محل، همان است اما دیگر یاران و آشنایان در آن ساکن نیستند».
- ۶۵۴ - دنگ (dang): صدا || بارگردن: وبال گردن. ● معنی بیت: «صدای دوست به گوش نمی‌رسد؛ مرغ دل مرده است و زندگی وبال گردنم شده است».
- ۶۵۵ - بتکی (betekê): بچکد || رنگ وس (rang was): لفظاً معادل «زنگ بسته» اما معنأً معادل «رنگ بندنده» یعنی آنچه یا آن که چیزی را رنگ زند. ● معنی بیت: «بگذار چرکابه و خونابه از چشمانم بچکد، چنان که دامنم را به رنگ خود درآورد».
- ۶۵۶ - بیلا (bilâ): بگذار. این کلمه هم‌ریشه با «بهل» است. || دردگران: درد ورنج سنگین و بسیار. || ورمگرد (Wer magard): ظاهراً به معنی «برمگرد» یعنی غمی که آمده و بر نمی‌گردد. ● معنی بیت: «بگذار به سبب همین درد و اندوه بمیرم، این درد و اندوه که بازگشتنی نیست».
- ۶۵۷ - سر بنم (sar benam): سر بنهم || سان (sân): سنگ نسبتاً بزرگ. ● معنی بیت: «بگذار به همین درد بمیرم و سر بر بالای سنگ سرد بگذارم».
- ۶۵۸ - داخ (dâx): داغ. مجازاً سوگ، مصیبت || شوان (šawân): شبها || تیریک (tyarik): تاریک. ● معنی بیت: «بگذار به همین داغ و مصیبت بمیرم؛ این مصیبت و سوگ که مانند شبهای تاریک بی چراغ است».
- ۶۵۹ - ونم (wanam): در حقم، نسبت به من || بچو زور (beču zur): ستم برود. || زره (zerra): صدای زنگ مانند اما نرم هرچیز || ذینم (zaÿnem): ذهنم ● معنی بیت:



«بگذار بمیرم و در حق من ستم برود [به خشونت با من رفتار شود] و صدای خاکی که بیل گورکنان آن را جابجا می‌کند و بر رویم می‌ریزد، ذهنم را کور کند [هوشیاری مرا تباه سازد].»

۶۶۰ - بوجیم (bu jim): جای من باشد. || هامدمان: همدماها، رفقا || بیان (beyân): بیایند || نزانن (nazânen): ندانند || کیم (kim): که هستم، ● معنی بیت: «بگذار بمیرم و بیابان جای من باشد تا رفقا و دوستان بیایند و ندانند من که هستم».

۶۶۱ - زوخاو (zöxâw): خونابه، چرکابه، ترشحاتی که از زخم عفونی پدید آید. ● معنی بیت: «بگذار بمیرم؛ به مرگ خرسندم؛ همانا مرگ از این خونابه خوردن بسی بهتر است».

۶۶۲ - خیلان: جمع خیل، این‌جا منظور دسته‌های کوچنده عشایری است. || کژ: در اصل پارچه ابریشمی نازک. در این‌جا پارچه توری که زنان گرد از آن لباس می‌دوخته‌اند. || پیل (pêl): معادل پهل و سینه و بالاتنه. ● معنی بیت: «بگذار قبرم در مسیر آمده شد طوایف و عشایر کوچ‌رو باشد، همچنین در مسیر نازنینانی باشد که از پارچه توری نازک و رنگین [نیمتنه دوخته‌اند] و برتن دارند».

۶۶۳ - ● معنی بیت: «بگذار قبرم از قبرهای دیگر دور باشد و در جایی نزدیک به [نجف] که به منزله نور است واقع شود».

۶۶۴ - عزرائیل (ezrâ'îl): عزرائیل || گیانم (gyânem): جانم || مچم (mačem): می‌روم || کس کس موینه (kas kas mawina): کسی کسی را نمی‌بیند. کس کس موین: در منظومه عاشقانه خورشید خاور (نسخه خطی) این اصطلاح آمده است:

جوای خرامان نازار چینه      و بطور شهر چین کس کس موینه

● معنی بیت: «ای عزرائیل! آهسته تر جانم را بستان، جانم شیرین است (زندگی دوست داشتنی است)، هان آن‌جا می‌روم که کسی کسی دیگر را نمی‌بیند».

۶۶۵ - سراش: سرایش، خانه‌اش || شنه (šena): نسیم، باد نرم و خنک.

● معنی بیت: «آن‌جا (یعنی دیار مرگ) سرایش تاریک و گذرگاهش تنگ است؛ نه یار و نه دیاری در آن‌جا است و نه نسیم نوای [آشنایی]...»

## □ باویال (۲) «و باویال دیم...»

**اشاره:** این شعر روایتی دیگر از شعر «باویال» است که بازماندگان و کهنسالان زادگاه شاعر روایت کرده‌اند و گوشه‌های دیگری از آن منظومه را نشان می‌دهد. در این بخش شاعر به ایام کامرانی فرزندش اشاره می‌کند و سپس در مرگش اظهار سوگواری می‌نماید و انتظار دارد همه چیز و همه کس با او همدرد باشد.

۶۶۶ - کو: (ku): توده، تل، نیز مخفف کوه. ● معنی بیت: «امروز واویلا و افغان در «باویال» دیدم، امروز انبوه غم (یا کوه غم) و توده عظیمی از زغال را (کنایه از سیاه بختی و ادبار) دیدم».

۶۶۷ - تکلیف: رنج و سختی || مرده مو (merdamu): مرده‌وار، مشرف به مرگ. ● معنی بیت: «درختان را در رنج و سختی، سنگها را در افغان، و مرغان و وحشیان را از فرط اندوه و عزا مرده‌وار دیدم».

۶۶۸ - ● معنی بیت: «پرسیدم ای باوه یال! این چه زاری و شیون و سوگ است؟»  
۶۶۹ - پری (pari): برای، بخاطر || نَوچه (nawča): جوانه‌ای که بر شاخه زده باشد، کنایه از نوجوان و جوان || تول (töl): نهال، شاخه جوان درخت، کنایه از جوان، معمولاً «نَوچه» و «نوتول» باهم می‌آیند. || ششخان (šašxân): نوعی تفنگ قدیمی است. ● معنی بیت: «باویال به خاطر نوجوانی نارس و با طراوت و رعنا و دارنده تفنگ ششخان [عزادار است]».

۶۷۰ - رمه (rema): (اسم صوت)، صدای شلیک گلوله و نظایر آن || ماردَم (mârdam): نوعی تفنگ قدیمی. || درون (darwan): دربند، دره، ژرفای بین دو کوه. || مَسَنَوَه (masanawa): باز می‌ستانند. ● معنی بیت: «پژواک شلیک تفنگ «ماردم» او در میان دره‌ها می‌پیچید و این کوه از آن کوه صدا را می‌گرفت و تکرار می‌کرد».

۶۷۱ - تَلارگا (talârgâ): جایی که شکار یا دام ذبح شده را از آن جا آویزان کنند و پوست کنند و تمیز نمایند. || نشات (nešât): فراز تپه‌ها و کوهها که در آن جا به نظاره و جستجوی

صید باشند، یا به تفرّج نشینند. || کل (kwel): کمین، کمینگاه. || سو (su): صبح || ایوار: (êwâr): عصر، امروزه ایواره (êwâra): گویند. ● معنی بیت: «این جا جایی است که شکارش را در آن جا آویزان می‌کرد؛ این جای کمین و تفرّج صبح و عصر اوست».

۶۷۲ - شون (šun): نشان، رد، جای || میرزا (mêrzâ): مخفف امیرزاده که در عهد سربداران و تیموریان و صفویان به اول و آخر اسامی می‌افزودند مانند: میرزا شاهرخ، محمد علی میرزا و به معنی منشی و دبیر و محرر و باسواد. این کلمه را جهت احترام به اسامی می‌افزودند نیز کسی که مادرش علویه باشد. || دی (daÿ): در آن، || دا: (۲۳۵). || کله منار: منار در اصل محل نور و جای روشنایی، و جای بلندی که بر آن چراغ افروزند؛ اما کله منار، مناری است که در آن کله دزدان و راهزنان و محکومان را چینند تا مایه عبرت مردم گردد. ● معنی بیت: «جایی که فرزند گرامی و دلبندهم شکارش را آویزان می‌کرد و پوست می‌کُند، پیداست؛ در آن جا آن چنان کله کل (بز کوهی) توده شده است که گویی مناری از کله برافراشته‌اند».

۶۷۳ - یسه (yasa): اینک، این زمان || نیشتم (naništem): ننشستم || سا (sâ): سایه || بیراخ (baÿrâx): بیرق. ● معنی بیت: «اینک ای فرزند، از داغ مرگ تو مُردم و در سایه بیرق تو ننشستم».

۶۷۴ - موارو (mawâru): مباراد || سَوَنز نکه‌ی (sawnz nakaÿ): سبز نکند، نروید || خلکان (xalkân): = خلقان، مردم || بنیشن (benišen): بنشینند ● معنی بیت: «[نفرین می‌کنم که] باران نبارد و گیاه نبالد و مردم در خاک سیاه [بی سبزه و گل] بدبختی بنشینند».

۶۷۵ - شونمه داران (šaw nemadârân): نم نم شبانه. || کو (kaw): کبک || نشاقنی (našâqenê): «شاقان» برای بیان صدای کبک به کار می‌رود؛ یعنی صدایی قهقهه‌مانند و قوی و موزون. شاعر در این جا نفرین می‌کند که کبک چنان نخواند. || نسااران (nesârân): نساار جایی است که آفتاب گیر نباشد، سایه‌سار. منظور کوهپایه‌هاست و دره‌ها که کبک در آن جا به سر می‌برد. ● معنی بیت: «باران با نم نم شبانه نبارد و کبک، صبحگاهان در کوهپایه‌ها و سایه‌سارها قهقهه سر ندهد».

۶۷۶ - کرته (kwerta): کرته به ضم اول و سکون ثانی و فتح فوقانی به معنی پیراهن است (برهان قاطع). جامه‌ای که زیر جامه‌ها پوشند، قبای یک لا، بغلطاق، پیرهن (لغت نامه).

کرته چین قلم: منظور از «چین» و «قلم» آشکار نیست. «چین» شاید منظور کشور چین باشد و منظور از قلم همان پارچه رنگارنگ باشد که بر روی آن نقش گلها را می‌کشند و بدان قلمکار می‌گویند و مجموعاً به معنای پیراهن رنگارنگ چینی. یا این‌که قلم به معنی نوع است و منظور پوششی از نوع کرته چینی می‌باشد. این عبارت استعاره از گل‌های گوناگون و رنگ رنگ است. ||  
 کوره (kōra): ظاهراً منظور گرمای بهاری است که گلها را می‌شکوفاند. ● معنی بیت: «کوهها پیراهن رنگ رنگ گلها را نپوشند و در اولین جوش بهاری و گرمای جانبخش آن، گلها نرویند».

۶۷۷ - کورپه (kurpa): نوزاد، بچه کوچک || کناچان (kanâcân): دوشیزگان، دختران، این کلمه جمع «کناچی (kenâcê)» است که در گویش هورامی به معنای دوشیزه و دختر است. || کیخسرو: از شاهان کیانی و پسر سیاوش و فرنگیس، دختر افراسیاب بود. افراسیاب بعد از کشتن سیاوش دستور داد تا فرنگیس را بزنند تا جنین او سقط شود. اما پیران ویسه او را نجات داد. گیو پس از تولد کیخسرو به توران آمد و پس از هفت سال او را در مرغزاری یافت و همراه با مادرش به ایران آورد. رستم به کیخسرو فرهنگ و هنر آموخت. او برای کسب پادشاهی به اشاره کاووس دژ جادویی بهمن را فتح کرد و سپس به خونخواهی پدر با افراسیاب جنگید و او و گرسیوز را کشت. کیخسرو پس از شصت سال پادشاهی از سلطنت کناره گرفت و به عبادت پرداخت و لهراسب را به جای خود پادشاه کرد و بزرگان را گنج بخشید و با ایشان خدا حافظی کرد و همراه با عده‌ای از جمله بیژن، توس، فربرز و گیو در برف ناپدید شد. او نیک سیرت و عادل بود و نمونه صافی و پاکی دل. ● معنی بیت: «دخترکان به بخت خود (از دواج و تشکیل زندگی) نایل نشوند و شاه بزرگ و عادل چون کیخسرو بر تخت شاهی ننشیند».

۶۷۸ - کپو: (← بیت ۶۱۴) || تل (tal): شاخه || نخونی (naxwanê): بخواند ● معنی بیت: «کپو بر شاخه درختان ننشیند و بلبل نغمه بهاران را سر ندهد».

۶۷۹ - میهوش (majhuš): مدهوش || بو: باشد. ● معنی بیت: «کپو» افسرده، و بلبل مدهوش و بیجان گردد و درختان همه سیاه‌پوش و بی‌گل و برگ شوند».

۶۸۰ - برزان (barzân): بلند قامت‌ها. || بلینان (belênân): بلندها || چونا: (cônâ): چونکه || بیخمن (bê xamen): بی‌غم هستید || خوزو (xwazaw): خوشا ● معنی بیت: «ای

درختان بلند قامت! خوشا به حال شما که غمی ندارید».

- ۶۸۱ - نَمَام (namâm): نورسته، نظیر «نوجه» و «نوتول» || سول (sawî): سرو ●  
معنی بیت: «جوانی رعنا بسان نهالی نورس و با طراوت پروردم؛ وجودش سایه بر دیدگانم می افکند؛ همان گونه که سروی بر سطح حوض یا آبیگری سایه بگستراند».
- ۶۸۲ - هات (hât): آمد || برده‌ی (berday): آن را برد || نه‌وایه (nawawâyâ): نا به‌هنگام، || الکینا (alkanyâ): برکنده شد || مام (mâm): ماندم || ● معنی بیت: «فلک آمد و او را بسیار زود و نا به‌هنگام برد؛ باری این چنین سروم برکنده شد و من بی سایه ماندم».
- ۶۸۳ - ● معنی بیت: «ستون خانه‌ام را با تیشه تراشید و سرو نورسته‌ام را از ریشه کند».

## □ غربت

- ۶۸۴ - قال (qâl): همان قال است به معنی کوره یا بوتۀ زرگری که در آن طلا و نقره مغشوش را خالص کنند (برای توضیح بیشتر ر.ک: لغت نامه) «ژخم قال بون za xam qâl Böen» کنایه از رهایی از غم است. این کنایه امروز بدین صورت به کار نمی‌رود اما کنایانی نظیر: «د قال در چگن (da qâl dar çegen)» به معنی تحت اللفظی از قال بیرون آمدن کنایه از رهایی از مشکل و حادثه، وجود دارد. || بوای (böây): [کاش] می‌شدی. وجه این فعل تمنایی است و معنای کلمه‌ای چون «کاش» را در خود مقدر دارد. در این جا شاعر فعل را با صیغه دوم شخص مفرد آورده است اما منظورش اول شخص مفرد است. این نکته را در شعر معروف احمد شاملو هم می‌توان دید که:
- «یله بر نازکای چمن / رها شده باشی / پا در خنکای شوخ چشمه‌ای / و زنجیره زنجیره بلورین صدایش را بیافد...» ● معنی بیت: «ای یاران همان گونه که طلا در بوتۀ از ناخالصی رهایی می‌یابد و سره می‌شود، کاش امروز من هم از غم رها می‌شدم».
- ۶۸۵ - یان: یا || زید: (- بیت ۶۴۸). ● معنی بیت: [کاش] به سوی رحمت پیوسته خداوندی راهی می‌گشتی یا این که به باو یال - که زادبوم و سکونتگاه عشیره‌ای ما است - وارد می‌شدی».

۶۸۶ - هانی سونز (hâni sawnz): چشمه‌ای در حوالی زادگاه شاعر. ترجمه تحت اللفظی آن «چشمه سبز» است. || سرویشه (sar wêša): محلی در حوالی زادگاه شاعر. || مه‌یان (mayân): محلی در زادگاه شاعر. ● معنی بیت: «آرزوی رسیدن به چشمه «هانی سونز» و مناطق و مناظر «سرویشه» و «میان» مانند بیماران و آرزومندان در خیالم جا گرفته است».

۶۸۷ - بنیشتای: [کاش] می‌نشستی || برج: در این جا به معنی ارتفاع مشرف به چشمه است، || هانی: چشمه || بکردای: [کاش] می‌کردی. ● معنی بیت: «[کاش] پرشته و بلندی مشرف به چشمه می‌نشستی و از زمانه فانی و گذرا دمی فارغ و آسوده می‌شدی».

۶۸۸ - بنوشیای: [کاش] می‌نوشتیدی ● معنی بیت: «کاش از آب زلال و پاک آن سرچشمه و آبگیر کوثرگونه می‌نوشتیدی».

۶۸۹ - گرمسیر (garmasêr): گرمسیر. منظور از گرمسیر در ایلام نواحی گرم حاشیه مرز است که دامداران استان، زمستان را در آن جا به سر می‌برند. آنان از اوایل بهار به «ایلاخ (êlâx)؛ یعنی ییلاق که کوهستانهای ایلام و شیروان و چرداول و ایوان و دره شهر و... است، برمی‌گردند و تا اواخر تابستان می‌مانند. || جول جولان (jawaî jawaîân): کوههای متعدد، رشته کوهها، جول همان جبل عربی است. || شون مال جمین (šun-e maljâmin): آثار و نشانه همه خانه‌ها. ● معنی بیت: «کاش در گرمسیر یا کوهستانهایی که آثار استقرار و سکونت دسته‌جمعی خانه‌های عشایری در آن پیداست، گردش می‌کردی».

۶۹۰ - جاهلی (jâheli): جوانی. ● معنی بیت: «آن کوهها که در ایام جوانی دیده بودم (دیدم)، همچنان در جای خود پا برجا و برقرار هستند اما من آواره و بی سامان شده‌ام».

۶۹۱ - یافته (yâfta): نام کوهی در خرم‌آباد لرستان || سرآو ناز (sarawnâz): ظاهراً جایی که آدمی سرش را می‌گذارد و می‌خوابد، محل استراحت. || سوایوار (su êwâr): صبح و عصر || مخمل کو: کوهی در خرم‌آباد لرستان ● معنی بیت: «صبح و عصر را در کوه «یافته» سپری می‌کنم؛ مخمل کوه نیز محل اسکان اضطراری من است».

۶۹۲ - برزی (barzi): بلندی || بلوان (balawân): کوهی بلند با سستیغ‌های تیز در زادگاه شاعر. شوخی: رعنائی || نور کوه: (nawar ku): کوهی در زادگاه شاعر. || تم: (←) بیت ۶۱۳). || رو (rru): صوتی است که در گاه بیان درد و دریغ گویند || یانه (yâna): خانه.

● معنی بیت: «بلندای «بلوان» و رعنایی «نورکوه» به سبب دوری و آوارگی، مانند مه و غباری محو پیدا هستند، دردا و دریغا! بر خانه و زادگاهم، دردا و دریغا!»

۶۹۳ - کنن (Kanan): کنده است. ● معنی بیت: «گردش زمانه و جفای فلک سامان و رونق زندگی مرا برهم زده است و دیگر عشق و آرزو و امیدواری سابق را ندارم».

۶۹۴ - لیل (lêl): تاریک، کور || گیل (gêl): گردش. ● معنی بیت: «بیچاره و مسکین و بی ستاره (بدبخت) هستم و پیوسته چون ستاره در سیر و گردش می باشم».

۶۹۵ و ۶۹۶ - مگیلوم (magêlum): می گردم || بلکم (balkem): بلکه، شاید || طاله‌م (tâlam) طالعم، اقبالم، ● معنی ابیات: «درمانده و حزین مانند غم رسیدگان و ماتم داران، بیکس و درمانده در گوشه شهرها، میان کوچه‌ها و بازارها پرسه می زنم تا شاید بخت و اقبال، دیگر بار روی آورد و چون ایام پیش کارم بسامان شود».

۶۹۷ و ۶۹۸ - جمشیر (jamšêr): جمشید. او پسر طهمورث و چهارمین شاه پیشدادی است که هفتصد سال شاهی کرد و لباس دوختن و کشتی رانی و پزشکی را به مردم آموخت و آهن را نرم کرد و از آن سلاح ساخت و بسیاری از ابداعات به او منسوب است؛ چنانکه جشن نوروز را نیز او بنیان نهاد. جمشید بعد از ابداعات و اختراعات دچار خودبینی شد و دعوی خدایی کرد و بدین دلیل فره ایزدی از او گریخت تا ضحاک بر او دست یافت و میانش را با اره به دو نیم کرد. ● معنی ابیات: «غریب در شهرها (بلاد غربت) اگر شاه شود و نیز صاحب طنطنه و لشگر و خدم و حشم گردد چنانکه سپاهش از سپاه جمشید شاه هم کمتر نباشد، باز کنج خاطرش آلوده غم است [و رنجی از غربت او را می آزارد]».

۶۹۹ - || نزان زوان (nazân ze(o)wân): نا آشنا به زبان، زیرا ترکهای مصاحب شاعر، زبان او را درک نمی کرده اند. || هامکلامانم (hâm kalâmânem): همکلامانم، یعنی همزبانان شاعر که طایفه و تبار و هم ولایتی های او باشند. ● معنی بیت: «مصاحب و معاشر ترکانی هستم که سختم را در نمی یابند؛ من از یاران همزبان خودم دورم».

۷۰۰ - خیال پرگنه (xeÿâl pargana): آشفته خیال. || خاوان (xâwân): خوابها || سنه (sana): ستانده است. ● معنی بیت: «از وطن خود آواره شده ام و سخت پریشانم؛ افکار پراکنده و پریشان، خواب را از چشمانم سلب کرده است».

۷۰۱ - مچو (maçu): می گذرد. ● معنی بیت: «تقدیری شوم و تلخ در کمینم نشسته

است. هر روز که می‌گذرد بر غمهای من افزوده می‌شود و من هر روز غمگین تر می‌شوم». ۷۰۳ و ۷۰۲ - کم فام: کسی که درک و آگاهی اش کم باشد؛ فروتنی را چنین گویند، مثل الاحقر، کمینه و نظایر آن. || سرسری (sarsari): این جا به معنی آشفته و بیهوده و جنون رسیده. || پشیو (pâšêw): آشفته و نابسامان و مضطرب || سودا: به معنی سیاه و نام خلطی از اخلاط اربعه و در فارسی به معنی دیوانگی و این مجاز است چراکه به سبب کثرت خلط سودا جنون پیدا می‌شود و گاهی به معنی عشق است (غیاث اللغات). || ها: هست ● معنی ابیات: «گر چه من حقیر، شخصی گناهکار و رنج‌دیده و آشفته خیال و دیوانه‌ام، اما به هر حال اینک از وطن آواره شده‌ام و اشتیاق جنون آسایی برای رسیدن به زادگاه و بهبودی اوضاع دارم؛ دستم به دامن ای خواجهٔ قبر که مرا به مراد و مطلوبم برسانی».

۷۰۴ - «دویک هاورد (do yak hâwerd): دویک آورد. «دویک آوردن» اشاره به بازی نرد است که نرد از نقشهای ششگانه کعبتین دو شمارهٔ یک بیاورد. کسی را که دو یک نصیب شود در اصطلاح «کمزن» گویند. کمزن بازی را به حریف واگذار می‌کند. آوردن نقش دو یک کنایه از بدبختی و بی دولتی است. || میره (mêra): مهره، این جا منظور دوطاس یا کعبتین است. || نرد: نوعی بازی که بوسیلهٔ دو طاس (کعبتین) و سی مهره بر روی تخته یا صفحه‌ای مقوایی انجام می‌شود. بدین طریق که هر یک از طرفین بازی مهره‌های خود را که پانزده عدد است، روی تخته می‌چینند و سپس به نوبت طاسها را می‌اندازند و مجموع خانه‌های دو طاس را مأخذ قرار دهند و طبق همان شماره مهره‌های خویش را به راست یا چپ حرکت دهند. این کار آن قدر ادامه می‌یابد تا همهٔ مهره‌ها درشش خانهٔ متصل آخری جمع شود. پس از آن مهره‌ها را طبق شمارهٔ خالهای طاسها از تخته نرد خارج کنند. هر کدام از طرفین که تمام مهره‌های خود را زودتر خارج کنند برندهٔ یک دست شناخته می‌شود. اختراع این بازی را به بزرگمهر نسبت داده‌اند. (فرهنگ معین) || نصیو (nesiw): نصیب ● معنی بیت: «دردا که کعبتین بخت من در بازی نرد زندگی نقش کم دو یک آورد. دردا که از اضطراب به سرزمین مخالفان پناه بردم (بهرام خاک مخالفان شد)».

۷۰۵ - معنی بیت: «صد لعنت بر این بخت سیاه من باد که از سیر نوبهار محروم شدم».

۷۰۶ - قاقله (qâqwela): منظور قهقهه و آوای خواندن کبک است. این کلمه اسم صوتی است که از صدای کبک گرفته شده است. بدین شکل در ایلام معروف نیست.



|| کوکان (kawkân): کبکها || نشنفتیم (našnaftim): نشنیدیم || لوت (löt): بینی، این‌جا منظور دماغه و برآمدگی کوه است. || اناران (anârân): کوهی در حوالی زادگاه شاعر ● معنی بیت: «میسر نشد که بر برجستگی و دماغه کوه «اناران» بنشینیم و آوای کبکان نشسته بر درختان را بشنویم».

۷۰۷ - کاو مانشت (kâw - e mânêšt): کوه مانشت، کوهی مرتفع در شمال شرقی شهر ایلام. || حزرتمن (hâzratmân): حسرتمند || هامدمان (hâm damân): همدما، معاشران || گشت (gešt): همه ● معنی بیت: «آرزو مند سیر کوه مانشت و دیدار همه یاران و رفقای خود بودم».

۷۰۸ - اوبان (aw bân): بر، بالای || اودالان (=ئه‌قدالان) (awdâlân/avdâlân): غاری است در دامنه شرقی کوه مانشت که ظاهراً جایگاه «ابدالان» یعنی دراویش بوده است. عده‌ای انتصاب این اسم را به سبب آن می‌دانند که پناهگاه بزهای کوهی بوده است؛ بزهایی که مردم آنها را به ابدال تشبیه می‌کرده‌اند. || سیران (sayrân): سیر و گردش || سالان (sâlân) سالها، این‌جا یعنی سالهای پیش. ● معنی بیت: «امسال مانند سالهای پیش سیر و سیاحت نکردیم و بر ارتفاعات مشرف به دره «اودالان» نشستیم».

۷۰۹ - دیزه کمر (dêza kamar): منطقه‌ای در حوالی زادگاه شاعر. ● معنی بیت: «امسال سیر و سیاحت نکردیم و برفراز «دیزه کمر» نشستیم».

۷۱۰ - دین (din): دیدن || وخته (waxta): وقت است || بکم (bekam): بکنم ● معنی بیت: «از درد دوری و اشتیاق دیدار بچه‌های خودم - که همزبان من هستند - نزدیک است که خود را هلاک سازم».

۷۱۱ - بچيام (becyâm): کاش می‌رفتم || او سر (aw sar): بر سر || پرگنه (pargana): پراکنده، متفرق شده. || اقروا: اقربا، نزدیکان || ژجاکنه: از جاکنده [شده] ● معنی بیت: «کاش [مسیر می‌شد] و به سراغ ایل پراکنده‌ای که ستم آنها را از مأوای خود برکنده و آواره کرده، می‌رفتم».

۷۱۲ - تاگر: تا این‌که، تا که || بوا (böa): می‌شد || هاتوه (hâtawa): برگشت، باز آمد. ● معنی بیت: «تا این‌که در میان همه این خبر بخش می‌شد که: «غلام» به مسکن و مأوای خود باز آمده است».

## □ زلیخام شوران

۷۱۳ - حور: زن سیاه چشم بهشتی || حوریزا (hurizâ): حوری زاده || خملی (xamli): آراسته (فرهنگ هه‌زار)، این جا به معنی موهای زیبا || شوران: شستن ● معنی بیت: «یک روز، زیبارویی حوری وش را دیدم که خاطرش میل به شستن گیسوان کرده بود».

۷۱۴ - شانه‌ی شیرماهی: شانه‌ای که از عاج و استخوان شیرماهی ساخته شده باشد؛ شیر ماهی قسمی از ماهی است که از دندان آن کارد و چاقو می‌سازند (لغت نامه) || طاوس (tâwes): طاووس. وجه شبه میان زلف و طاووس زیبایی و آراستگی است. ● معنی بیت: «شانه‌ای از جنس عاج شیرماهی، در دست گرفت تا زلف سیاه خود را که چونان طاووس، زیبا و آراسته بود، شانه زند و مرتب کند».

۷۱۵ - داواداو (dâwâ dâw): پیوسته، پشت سر هم || ماورد (mâward) می‌آورد، این جا یعنی شانه را حرکت می‌داد و می‌کشید. || طغرا: خطی بوده است منحنی که بر سر احکام ملوک می‌کشیده‌اند (برهان قاطع). در قدیم پیش از «بسمله» القاب پادشاه فرستنده نامه یا حکم را با خطی منحنی می‌نوشتند این خط را «طغرا» می‌گفتند. شعرا ابروی شاهدان را به «طغرا» تشبیه کرده‌اند:

مثالی زان دو طغرا برکشیده

به طاق آن دو ابروی خمیده

(نظامی)

در این جا منظور از طغرا ابرو نیست بلکه مو می‌باشد؛ موهایی خمیده که در امتداد صورت قرار دارند. طغرای چین: ظاهراً موهایی که مانند طغرای به خط چینی است. || جمین: جبین، مجازاً صورت ● معنی بیت: «پی در پی شانه را بر موهای طغرا مانندش می‌کشید و آن را بر صفحه صورتش پخش می‌کرد».

۷۱۶ - سان (sân): سان مرتباً در متون قدیمی‌تر کردی به کار رفته و معنی نظم و آراستگی و شکوه سپاه را می‌رساند چنان‌که در نسخه خطی نادر نامه آمده است:

داواداو هی‌هی مبارز وازان

چنی تیپ ویش سان سربازان

|| نارنجی ناران: استعاره از سینه‌های معشوق است؛ یعنی پستانهایی که به انار و نارنج

شبیهند، شاید هم استعاره از گونه‌ها باشد. ● معنی بیت: «موهای آراسته معشوق بسان دسته‌های منظم و مرتب سپاه به پستانهای نارشکل و نارنج‌گون یورش برد».

۷۱۷ - حُقه: استعاره از دهان یار، در اصل ظرفی خرد و مدور ساخته شده از چوب یا عاج که در آن الماس و لعل و مروارید و معاجین غالیه و عطرهاى کمیاب نهند (لغت نامه) ||  
 فم: دهان || بی (baÿ): به، درختی از تیره گل سرخیان، میوه‌اش زرد و خوشبو و کرک‌دار است.  
 || سپاردن (sepârdan): سپردند || حیتاران (haÿtârân): تارهایی که مانند مار (= حیه) هستند. ● معنی بیت: «جواهردان دهان را و باغچه سینه‌های به ماندنش را به دست ماران غارتگر موهایش سپردند».

۷۱۸ - نم دا (nem dâ): ترکرد، مرطوب ساخت || عرق: آبی که به طرز تقطیر از گرفتن عصاره نباتات خوشبو یا چیزهای معطر به عمل آورند؛ عرق نعناع: مایعی که از تقطیر جوشانده برگ و ساقه و گل نعناع حاصل شود (لغت نامه). || ماء‌الورد: گلاب || تعبیه: آراستن، آماده کردن || فنجان افلاطونی: فنجان معرب «پنگان» به معنی پیاله کوچک سفالین، بلورین یا چینی است که با آن چای و قهوه خورند. اصل این کلمه «pinkx» یونانی است. این که شاعر فنجان را منسوب به افلاطون کرده است شاید به همین دلیل باشد. ● معنی بیت: «فنجان افلاطونی را آماده کرد و موهایش را با عرق نعناع و گلاب مرطوب و معطر ساخت».

۷۲۰ و ۷۱۹ - عود قماری: عودی که منسوب به «قمار» هندوستان است. عود نام چوبی است سیاه‌رنگ که به جهت بخور سوزانند (برهان قاطع) عود قماری از انواع عود است که از قمار که سرزمین سفاله هند باشد، آورده می‌شود و یک قطعه آن تا نیم رطل وزن دارد. خاقانی گوید:

آری زهند عود قماری برم برون      گر حملها به هند ز روین در آورم  
 (لغت نامه)

|| عبیر: ماده‌ای خوشبو مرکب از مشک، گلاب، صندل، زعفران و غیره || عنبر: ماده‌ای چرب، خوشبو، کدر و خاکستری رنگ که از روده ماهی عنبر (کاشالو) می‌گیرند. || مشک: این کلمه در زبان فارسی به ضم یا کسر میم ضبط شده است. در سانسکریت «muska» در یونانی «moskos» و در لاتین «muscus» می‌باشد. و ماده‌ای است معطر که از کیسه‌ای به اندازه تخم مرغ یا نارنج کوچک گیرند که در زیر پوست شکم و مجاور عضو تناسلی آهوی نر ختایی قرار

دارد. مشک تازه در موقع ترشح روغنی و بسیار معطر و به رنگ شکلات و لزوج است و در حالت خشک شده سخت و شکننده می‌باشد. رنگش قهوه‌ای تیره و مایل به سیاه است. مشکى که از نافه آهو گیرند در حالتى که خارج نشده باشد از مشک خارج شده گران‌قیمت‌تر است (فرهنگ معین و حواشی برهان قاطع). || شن (šan): افشاند. این کلمه هورامى است. || ریحان نمون: مانند ریحان، ریحان گیاهی است از تیرهٔ نعنائیان که یکساله و معطر است. نیز هر گیاه خوشبو را ریحان گویند. || رُبْع مسکون: قسمت معمور و مسکون سطح کرهٔ زمین که معادل یک چهارم سطح آن است زیرا سه چهارم دیگر را آب فرا گرفته است. ● معنی ابیات: «از ظروف چینی و عطردان‌ها، عیبر و عنبر و مشک برگرفت و بر موهای ریحان مانند خود افشاند؛ با این کار فتوای قتل عام تمام ساکنان زمین را صادر کرد (خلایق از عشق جمال او مردند)».

۷۲۱ - هنی: دیگر، نیز || جام: در ایلام به کاسه گویند. || تارنا چل چنگ: گرچه ترکیب واژگان و ضبط صحیح آن مشخص نیست اما کلاً به معنی موهای آشفته و پریشان است. ● معنی بیت: «بار دیگر آهنگ آینه و جام کرد و موهای آشفته‌اش را سامان بخشید و نظم داد». ۷۲۲ - شهمار: شاه‌مار، مار بزرگ، استعاره از گیسوان || تیپ: دسته، گروه، مخصوصاً سرباز. || حی دستور: حی (حیه) افعی + دستور (؟)؛ || یاساول (= یساؤل): لفظ ترکی است به معنی میرتوزک و نقیب و چوبدار (غیاث اللغات). ملازمی که چماق طلا و نقره بر دوش گرفته پیشاپیش امرا رود، مقررعه داران، مأموران «دور شو دور شو»، چوبداری را گویند که برای نظم صفوف و طرد و منع بیگانه در دربار دولت باشد (لغت نامه) || وینه (wēna): مانند، نظیر. || گنجور (ganjur): نگهبان گنج، خزانه دار. ● معنی بیت: «[آن زیبارو] دو مار بزرگ (دو گیسو) از جمع سپاه موهای خود را به نگهبانی و مراقبت از گنج گماشت همان‌گونه که گنجوران از گنج مراقبت کنند».

۷۲۳ - ضحاک: (← بیت ۵۹۸) || دم...مدا (dam...madâ): دم می‌زد، ● معنی بیت: «آن دو گیسو از ماران شاه ضحاک دم می‌زدند و با آنان ادعای همسانی می‌کردند و از آن ماران «مغز خوراک» تقلید می‌نمودند».

۷۲۴ - اجحاف: کار برکسی تنگ گرفتن، آسیب رساندن و ستمگری || حیتاران: (← بیت ۷۰۵). ● معنی بیت: «فریاد از ستم این گیسوان مارآسا، فریاد از آرایش و صف‌آرایی سهمگین این ماران سیاه».

۷۲۵ - سپای درهم جوشان: سپاه انبوه درهم جوشیده || سرستان: کسی که قدرت ستاندن سر (= جان) افراد را دارد. || شرفروش: ستیزه گر، فروشنده شر، ● معنی بیت: «فریاد از این صف آرای و سان سپاه انبوه و درهم جوشیده؛ فریاد از این گیسوان که سر می ستانند و شر می فروشند».

۷۲۶ - زله (zêla): معادل جرأت و توانایی و یارا || حی: مخفف حیّه به معنی افعی بزرگ || ثعبان: مار بزرگ، اژدها ● معنی بیت: «کس را یارای آن نیست که به «گنج» نگاه کند، [زیرا چنان چه چنین کند] از آن ماران و افعی ها گزند و آسیب بسیاری به او خواهد رسید».

۷۲۷ و ۷۲۸ - عزایم: جمع عزیمت به معنی افسونها و دعاهایی که بر بیماران خوانند تا شفا یابند نیز ادعیه ای که برای احضار جنیان و پریان خوانند. منوچهری می گوید:

چو هنگام عزایم زی معزم به تک خیزند ثعبانان ریمن

آیه ی عزایم: آیات، ادعیه و اورادی که بدان افسون کنند || بو (baw): بدان، به وسیله آن || یومیه: پیوسته، ظاهراً مأخوذ از یومیه عربی است به معنی روزانه. || پیمن (Pêman): همراه من است، با من است. ● معنی بیت: «آری من به سبب اوراد و ادعیه و افسونهایی که پیوسته بامن است، گویی نگین دیوبند سلیمان را همراه دارم] و طبعاً از گیسوان مارآسای یار گزندی به من نمی رسد] و از جام زنج چون «به» یار که به باغچه ای شبیه است، باده می نوشم».

۷۲۹ - گیر و گاز: گرفتن و نیش زدن، گزند و آسیب || پروا: بیم، ترس. ● معنی بیت: «من از گزند و نیش مارهای گیسوان یار و از پرواز و چابکی آنها بیمی ندارم».

۷۳۰ - ● معنی بیت: «مرا باکی از سپاه مارهای گیسوان معشوق نیست؛ چه برای دیگران اژدرند و برای من ریحانند».

## □ زلیخام ژ چین

۷۳۱ - زلیخا: به ضم ز و فتح لام یا به فتح ز و کسر لام، دختر شاه مغرب به نام تیموس و همسر عزیز مصر موسوم به فوطیفار بود که به گفته سودی؛ یعنی زیبا، و صفت است برای رائل. (فرهنگ تلمیحات) || چین: در مصراع اول به معنی کشور چین و در مصراع دوم به معنی

چین و شکن زلف است و مجازاً موی سر. || خیاطه: (xayâta): ابریشم خام. ● معنی بیت: «معشوق من که به زیبایی زلیخاست، گویی مو و چین و شکن زلفش از ابریشم خام چینی است». ۷۳۲ - طغرا: این جا استعاره از کاکل و موی سر || الوانی: رنگارنگ || مشکین: سیاه رنگ و خوشبو || ریح: باد، مجازاً رایحه و بوی خوش ● معنی بیت: «کاکل و موی سیاه‌رنگ و خوشبو و آراسته‌اش را از طاوس، بوی خوشش را از مواد خوشبو کننده، و رایحه دلپذیرش را از ریاحین گرفته است».

۷۳۳ - غواص: آن‌که به طلب مروارید یا کارهای دیگر به زیر آب می‌رود؛ اما این معنا در این بیت مفید فایده نیست چه غواص کمان ندارد. شاید اصل این کلمه چیز دیگری باشد. این واژه در این جا معنای کماندار و نظیر آن می‌دهد. || قوسین: دو کمان، منظور دو ابروست که در سنت ادبی مکرر به این معنا آمده است. || غزاجو: جوینده غزا و جنگ || بعیدبین: دور بین ● معنی بیت: «دو کمان ابروی جنگجو و پرکین را از [کماندار (۹)] و چشم را از غزال دورنگر گرفته است».

۷۳۴ - کموتر (Kamutar): کبوتر || قوطه (qöta): غوطه || بورچین: مرغابی مادهٔ سرسبز (فرهنگ نامهای پرندگان). || هلمت (hālmāt): حمله. ● معنی بیت: «عشق‌ورزی را از کبوتر، غوطه‌وری را از مرغابی [ماده]، چالاکی را از باز، و حمله و یورش را از شاهین آموخته است».

۷۳۵ - گونا: گونه || گلنار: گل انار وحشی || لیو (lêw): لب. || ینابیع: جمع ینبوع به معنی چشمهٔ بزرگ، جوی بسیار بزرگ || چشمهٔ حیوان: چشمه‌ای که نوشیدن از آن عمر جاودانی می‌بخشد. مطابق روایات اسکندر و الیاس در طلب آب حیات به ظلمات رفتند، خضر و الیاس از چشمهٔ حیوان نوشیدند و عمر جاویدان یافتند، اما هنگامی که اسکندر می‌خواست از آب حیات بنوشد، ناگهان چشمه از نظرش ناپدید شد. چشمه حیات در صخره‌ای موسوم به صخرهٔ موسی کنار مجمع‌البحرین بوده است (فرهنگ تلمیحات) ● معنی بیت: «گونه‌اش چونان گلنار، لبش بسان لعل معدن، و دهانش مانند سرچشمه‌های آب حیات است».

۷۳۶ - دنان (denân): دندان || لؤلؤ: مروارید آبدار درخشان || زنخ (zanax): چانه، زنخ || زنخ (zenj): چانه، زنخ || زرفنجان: فنجان زرین. ● معنی بیت: «دندان دوست‌گویی صدف یا مروارید رخشان و چانه‌اش گویی لیمو یا فنجان زرین می‌باشد».

۷۳۷ - کیان: پادشاهان دومین سلسله پادشاهی باستانی و اساطیری ایران؛ شاهان این سلسله را «کی kay» می‌گفتند. این پادشاهان به ترتیب عبارتند از: کيقباد، کیکاوس، کی‌لهراسب، کی‌گشتاسب، بهمن، همای، داراب و دارا. دارا همان کسی است که از اسکندر شکست خورد. || حیان: افعی‌ها. ● معنی بیت: «گردنش مانند میناهای بلورینی است که بزم شاهان کیانی را می‌آراست؛ بر آن گردن بلورین، گیسوانش چون افعی‌های سیاه پیچیده‌اند».

۷۳۸ - عاج: نسجی سخت و عاری از عروق، و سفید مایل به زرد یا آبی و عضو دفاعی برخی پستانداران از قبیل فیل و کرگدن و گراز و اسب آبی. از عاج خصوصاً عاج فیل برخی ابزار زینتی سازند. شاعر سینه معشوق را از جهت سفیدی به صدف و عاج تشبیه کرده است. || خالان: خال‌ها || موردن (mawardan): می‌بردند، اسلوب فعل، هورامی است || ماچین: مهاچین یا چین بزرگ. قدما چین را فقط بلاد کاشغر و ختن می‌دانستند و سرزمین اصلی چین را مهاچین می‌نامیدند. || خراج: مالیات از زمین، مطلق مالیات یا باج. ● معنی بیت: «سینه او مانند صدف یا صفحه‌ای از عاج است؛ خالهای [چهره‌اش] از سرزمین ماچین باج می‌ستانند». ۷۳۹ - شاپور: نام مصوری که واسطه بود میان شیرین و خسرو || نسّاج: بافنده، جولا. || دانه (dāna): گوهر، شیء قیمتی || جیقّه (jiqa): (= جقه، جیفه، جغه)، تاج، افسر، هر چیز تاج مانند که به کلاه نصب کنند. ● معنی بیت: «[رخسارش (?)] گویی نقشی از نقشهای شاپور بود یا قطعه الماسی درخشان که بر تاج و کلاه شاهان نصب شود».

۷۴۰ - ممان (mamân): پستانها || رُمان: انار || شمامان: شمامه‌ها؛ شمامه نوعی از خربزه ریز خوشبوی گرد || نیمخیز: تازه رُسته ● معنی بیت: «سینه‌هایش مانند انار یا لیموی نورس یا شمامه‌های تازه رسیده است».

۷۴۱ - جیران: لفظ ترکی است به معنی آهو، غزال || جولان (jawaîân): جبل‌ها، || شفین (šafayn): تشبیه «شفه šafe» به معنی لب. || خور آوا (xwar âwâ): غروب، هنگامی که خورشید غروب می‌کند. این واژه مرکب است از «خور xwar» به معنی خورشید و «آوا âwâ» به معنی ناپدید شدن و غروب کردن. ● معنی بیت: «میاننش چون آهوان رمنده (یا نخجیرهای کوهی) باریک است و دولبش از حیث سرخی به پرتوهای سرخرنگ شفق می‌ماند».

۷۴۲ - قیام: ایستادن برپاخاستن || پری: در اصل به معنی جن

مؤنث است و مجازاً زن زیبا || شوق (šawq): نور، || مشتری: (← بیت ۳۶۶). ● معنی بیت: «برخاستن موزونش به سروها؛ قامت زیبایش به پری؛ و فروغ و پرتو جمالش به نور خورشید و روشنایی مشتری می‌ماند».

۷۴۳ - مکرد (makard): می‌کرد. ● معنی بیت: «آیین وفاداری را از شیرین، و صبوری در عشق را از لیلی آموخته بود. او به من نیم‌نگاهی کرد آن‌هم از سر بی‌میلی و کبر».

۷۴۴ - گل اندام: از اسمای محبوب است (آندراج) آن‌که اندامش در نازکی به گل ماند. نام معشوق بهرام بوده است که در ادبیات کردی معروف است از جمله در این بیت فولکلوریک آمده است:

شرت بوو ده ده‌ست بچم نامه‌وه      چو به‌یرام ده ده‌س گوله‌نامه‌وه  
ترجمه: عهد می‌بندم که بروم و دیگر برنگردم همان‌گونه که بهرام از دست جفای گل اندام  
چنین کرد.

پوسه: (← ۲۱۹). ● معنی بیت: «معشوق من هم لیلی است، هم شیرین و هم گل اندام. [این همه هنر و زیبایی و ناز] چشم «غلام» را پراز هیبت و شکوه می‌کند».



# واژه‌نامه

آمان، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۳۰۵، ۳۲۰  
 آند، ۲۴۸، ۲۴۶  
 آیت‌الکرسی، ۲۶۴  
 اخلاص، ۱۳۷، ۲۲۷، ۲۵۷، ۲۹۶  
 ار، ۱۴۷، ۱۴۹، ۳۲۶، ۳۳۴  
 اسم عظیم، ۲۳۶  
 اطروش، ۱۱۶، ۲۳۳  
 افراد، ۱۱۹، ۲۴۲، ۲۶۸، ۲۸۰، ۳۱۴، ۳۵۳  
 الکنبیا، ۱۵۴  
 اوپا، ۱۴۸، ۳۲۲  
 ایترو، ۳۲۷  
 اید، ۱۱۹، ۲۴۲  
 ایسا، ۲۳۲  
 ایش، ۱۳۷، ۲۴۴، ۲۹۷، ۳۰۷  
 اینه، ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۴۸، ۲۵۵، ۳۱۰  
 باچی، ۱۲۳، ۱۳۹، ۲۵۵، ۳۰۴  
 بازخواز، ۱۱۸، ۱۶۶، ۲۴۱  
 بسام، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۵۰، ۳۳۲، ۲۶۹، ۲۶۸، ۱۵۱  
 بایه قوش، ۳۲۹، ۳۳۹  
 بخشان پیش، ۱۳۲، ۲۸۳  
 برزان، ۳۴۴  
 بغاو، ۱۲۶، ۲۶۶  
 بکی، ۱۱۸، ۲۴۱، ۳۵۳  
 بلاتش، ۲۶۹  
 بنگه، ۱۳۹، ۱۴۸، ۳۰۴  
 بنورن، ۱۵۲، ۳۳۸، ۳۴۰  
 بو، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۲۴۸، ۲۷۳، ۲۸۳، ۳۲۳، ۳۳۹، ۳۵۳  
 بیراخ، ۳۴۳  
 بیرامن، ۱۳۱، ۲۷۹  
 بیلا، ۱۵۳، ۳۴۰  
 بیو، ۱۱۶، ۲۳۳، ۲۵۴  
 پژاره، ۱۵۲، ۳۳۷  
 پشیو، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۶، ۲۷۸، ۳۲۴، ۳۳۹، ۳۴۸  
 پوسه، ۱۵۸، ۲۷۲، ۳۵۶  
 پیکا، ۳۰۳  
 تاج طاهما، ۱۳۲، ۲۸۶  
 تاسک، ۱۴۴، ۲۹۰  
 ترم، ۳۳۴  
 تل، ۱۵۴، ۳۳۴، ۳۴۴  
 تلارگا، ۱۵۴، ۳۴۲  
 تون، ۱۳۴، ۱۳۹، ۲۸۹، ۳۳۷  
 تیوار، ۱۵۱، ۲۱۳، ۳۳۵  
 تیژبال، ۱۲۵، ۱۷۵، ۲۵۸  
 ثلج، ۱۱۸، ۱۱۹، ۲۴۰، ۲۴۱  
 جسه، ۳۰۵

آمان، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۳۰۵، ۳۲۰  
 آند، ۲۴۸، ۲۴۶  
 آیت‌الکرسی، ۲۶۴  
 اخلاص، ۱۳۷، ۲۲۷، ۲۵۷، ۲۹۶  
 ار، ۱۴۷، ۱۴۹، ۳۲۶، ۳۳۴  
 اسم عظیم، ۲۳۶  
 اطروش، ۱۱۶، ۲۳۳  
 افراد، ۱۱۹، ۲۴۲، ۲۶۸، ۲۸۰، ۳۱۴، ۳۵۳  
 الکنبیا، ۱۵۴  
 اوپا، ۱۴۸، ۳۲۲  
 ایترو، ۳۲۷  
 اید، ۱۱۹، ۲۴۲  
 ایسا، ۲۳۲  
 ایش، ۱۳۷، ۲۴۴، ۲۹۷، ۳۰۷  
 اینه، ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۴۸، ۲۵۵، ۳۱۰  
 باچی، ۱۲۳، ۱۳۹، ۲۵۵، ۳۰۴  
 بازخواز، ۱۱۸، ۱۶۶، ۲۴۱  
 بسام، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۵۰، ۳۳۲، ۲۶۹، ۲۶۸، ۱۵۱  
 بایه قوش، ۳۲۹، ۳۳۹  
 بخشان پیش، ۱۳۲، ۲۸۳  
 برزان، ۳۴۴  
 بغاو، ۱۲۶، ۲۶۶  
 بکی، ۱۱۸، ۲۴۱، ۳۵۳  
 بلاتش، ۲۶۹

ژ، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳،  
 ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱،  
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹،  
 ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷،  
 ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵،  
 ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۲۵۹، ۳۲۰، ۳۳۰، ۳۵۳  
 ژی، ۱۸، ۱۰۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۵۴، ۱۵۷،  
 ۲۳۳، ۲۴۷، ۲۷۲  
 سان، ۱۵۳، ۱۵۷، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۷۰، ۳۴۰، ۳۵۰، ۳۵۳  
 ساناوه، ۱۳۸، ۳۰۰  
 سبع سما، ۱۲۲، ۲۲۸  
 سربخش، ۱۴۱، ۳۰۸  
 سربساط، ۱۳۳  
 سرتنگ، ۳۰۹  
 سرسوز، ۱۵۲  
 سرگرد، ۲۶۸  
 سرینگا، ۲۶۸  
 سول، ۱۵۴، ۳۴۵  
 سه پنج سه هزار، ۱۱۵، ۱۱۷، ۲۲۷، ۲۳۵  
 سیران، ۱۵۶، ۲۸۲، ۳۴۹  
 شرافتی، ۱۲۵، ۱۳۹، ۲۵۸، ۲۶۰  
 شفین، ۳۵۵  
 شون، ۱۵۱، ۱۵۵، ۳۳۴، ۳۴۳، ۳۴۶  
 شونمه‌داران، ۱۵۴  
 شوه زنگ، ۳۱۶  
 شیت، ۱۱۶، ۱۱۸، ۲۳۲، ۲۳۸  
 شیروانی باز، ۱۲۸، ۲۷۲  
 شین، ۲۱۳، ۳۳۴  
 طوق، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۴۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۹۵، ۳۱۵  
 عذاوبار، ۱۳۱، ۲۸۰  
 عظمتی، ۱۲۵، ۲۵۸  
 فری، ۳۰۰  
 فریه، ۲۵۶  
 فیلی، ۱۲۱، ۲۴۸  
 قاف تا قاف، ۲۸۸

جم، ۱۳۱  
 جه، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۹، ۲۰۹، ۲۵۵، ۳۰۹  
 ۳۲۸  
 چرخناو، ۱۳۲  
 چفت، ۲۳۲  
 چم، ۱۵۰، ۳۲۲، ۳۳۳  
 چمه‌را، ۳۲۲  
 چنی، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۸،  
 ۱۴۹، ۱۵۷، ۲۳۳، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۵۰  
 چوار، ۸۱، ۱۲۵، ۱۷۵، ۲۵۸  
 حاجتی، ۱۲۵، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۶، ۳۰۰  
 حاضرالوقت، ۱۲۷  
 حفص، ۱۲۸  
 حکوم، ۱۱۶، ۲۳۱  
 خاسان، ۱۱۸، ۲۰۷، ۲۳۸  
 خاسی، ۱۲۷  
 خافقین، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۴۲، ۲۶۳، ۲۸۵، ۳۱۱  
 خانه‌زای خالق، ۱۴۲، ۲۶۳  
 خلات، ۱۳۲، ۱۴۱، ۲۸۷، ۳۳۸  
 خملی، ۱۵۷، ۳۵۰  
 خورآوا، ۱۳۲، ۲۸۴  
 خورسی، ۲۷۳  
 داواداو، ۳۵۰  
 دای، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۸، ۲۹۱  
 درون، ۱۴۹، ۱۵۵، ۲۴۱، ۳۲۷، ۳۴۲  
 دژمن، ۳۲۴  
 دستلات، ۲۸۰  
 دوه، ۱۵۳، ۳۳۸  
 دیان، ۱۲۰، ۲۴۸  
 ذینت، ۱۱۷، ۱۳۰، ۲۷۸  
 راسان، ۱۱۸، ۱۲۴، ۲۵۶  
 رمان، ۱۵۸، ۳۳۱  
 روله، ۱۵۱، ۳۳۴  
 زله، ۳۵۳  
 زنج، ۱۵۸، ۲۲۴، ۳۵۴

۳۳۸، ملان  
 ۳۵۵، ممان  
 ۳۲۳، ۱۴۸، مملوک  
 ۲۵۵، ۱۷۳، ۱۲۳، منیش  
 ۲۸۵، ۱۳۲، مواچان  
 ۲۹۰، موانا  
 ۳۵۵، ۱۵۸، موردن  
 ۲۳۱، ۲۱۴، ۱۱۶، میوم  
 ۳۴۳، ۱۵۴، نشاقنی  
 ۳۲۶، ۱۴۹، نشفت  
 ۳۲۷، نون  
 ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۱، ۱۱۹، ۱۱۷، ۱۱۶، نه  
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶  
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸  
 ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶  
 ۱۵۷، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷  
 ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۲۸  
 ۳۴۱، ۳۲۵، ۳۲۲، ۳۱۹، ۳۰۶  
 ۱۵۳، ۱۵۱، ۱۴۵، ۱۳۹، ۱۳۱، ۱۲۷، ۱۱۹، ۱۱۶، نین  
 ۳۳۴، ۲۴۲، ۲۳۱، ۲۲۳  
 ۳۱۰، ۱۹۸، ۱۴۱، وست  
 ۳۲۴، ۲۰۹، ۱۴۸، وستاران  
 ۳۴۰، ۲۷۹، ۱۵۳، ۱۳۱، ونم  
 ۳۲۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ویت  
 ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۵، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۲، ۱۴۷، ۱۳۵، وینه  
 ۳۳۸، ۳۲۱، ۲۷۲، ۲۲۲  
 ۲۷۱، ۲۰۴، ۱۹۰، ۱۴۵، ۱۳۶، هانا  
 ۲۵۳، هایه  
 ۳۳۵، ۱۵۱، ۱۵۰، مردگ  
 ۳۵۴، ۱۵۸، هلمت  
 ۲۵۴، ۱۳۱، ۱۲۹، هنی  
 ۳۵۲، ۲۲۲، ۱۵۷، یاساول  
 ۳۴۶، یانه  
 ۲۹۵، ۱۳۶، یوام  
 ۱۵۴، ۱۱۷، ید

۳۴۸، قاقله  
 ۳۴۵، ۲۴۰، ۲۱۹، ۱۵۵، قال  
 ۳۲۸، ۳۲۷، ۱۴۹، ققنس  
 ۲۶۶، ۱۲۶، ۱۲۵، قلاع ماده  
 ۳۵۱، ۱۵۷، قمارى  
 ۳۲۱، ۱۴۷، قیمة قیمة  
 ۳۳۱، ۲۱۱، ۱۵۰، ۱۳۴، قین  
 ۳۴۹، ۲۷۵، ۲۲۱، ۲۱۷، ۱۵۶، ۱۵۴، کاو  
 ۳۴۴، ۳۳۴، ۱۵۴، ۱۵۱، کپو  
 ۳۳۶، کراس  
 ۳۴۱، کس کس موین  
 ۳۳۸، ۱۵۲، کلاوه  
 ۳۳۶، ۳۳۴، ۱۵۱، کلرم  
 ۲۶۹، ۲۶۸، ۱۲۷، کلک  
 ۳۴۴، کوریه  
 ۳۳۶، ۱۵۱، گالاگال  
 ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۵، ۱۲۷، ۱۲۰، گشت  
 ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۴۶، ۱۴۲، ۱۴۵  
 ۲۸۷، ۲۹۴، ۳۰۷، ۳۴۹  
 ۳۳۴، ۱۵۱، گلکو  
 ۲۴۲، ۲۲۱، ۱۵۶، ۱۳۶، ۱۲۹، ۱۲۷، ۱۱۸، گیان  
 ۲۷۳، ۲۶۶، ۲۶۴، ۲۵۴، ۲۴۴، ۲۳۵، ۲۲۷، ۱۲۵، ۱۲۰، لا  
 ۳۰۱  
 ۲۴۱، ۱۶۶، لاتقنط  
 ۲۵۴، ۲۵۱، ۲۴۴، ۱۲۶، ۱۲۰، لاحول  
 ۳۲۳، ۱۴۸، لاله  
 ۱۵۵، لیل  
 ۱۹۸، ۱۴۲، لیم  
 ۳۴۶، ۳۱۳، ۱۵۵، ۱۳۵، مال  
 ۱۱۵، مدرک  
 ۲۳۹، ۲۳۸، مرید  
 ۲۴۱، ۱۱۹، مریزو  
 ۳۱۶، ۲۶۷، ۲۴۷، ۲۴۵، ۱۲۱، مقید  
 ۳۳۷، ۳۳۶، ۱۵۱، مکنزی  
 ۳۴۷، ۳۳۰، ۱۵۰، ۱۳۵، مگیلوم

# فهرست نام کسان

احمدخان، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۹۶، ۳۳۵  
 ادريس، ۱۱۷، ۱۳۸، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۶۵، ۳۰۰  
 ارکوازی، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۳، ۲۴،  
 ۳۹، ۴۹، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲،  
 ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳،  
 ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰،  
 ۱۵۶، ۳۱۰، ۳۲۰، ۳۵۸، ۳۶۲  
 استارک، ۷۵، ۳۵۹  
 استرابو، ۵۰  
 اسحاق، ۱۱۷، ۲۳۸  
 اسدخان، ۶۵، ۶۶، ۸۵  
 اسفندیار بن افشخند، ۲۹  
 اسکندر مقدونی، ۴۹  
 اسماعیل، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۲۳، ۲۴، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۸۵،  
 ۹۷، ۱۵۶، ۲۳۸  
 اشکانیان، ۴۹، ۵۰، ۵۸  
 افغانها، ۶۳  
 الماس خان، ۳۵۹  
 امان‌اللهی، ۵۰، ۳۶۱  
 ایلیا، ۱۲۶، ۱۳۰، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۷  
 ایوب، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۸، ۱۴۲، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۵۳، ۲۵۵،  
 ۲۵۶، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۱۲

آخاب، ۲۶۵  
 آدم، ۷۰، ۹۹، ۱۳۳، ۱۴۳، ۲۳۷، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۸۷،  
 ۲۸۸، ۳۱۱، ۳۱۳  
 آذین بن هرمزان، ۵۵  
 آشور بانی پال، ۴۶  
 آشورخان رشنو، ۸۷  
 آغا محمدخان قاجار، ۶۵  
 آل بویه، ۵۶، ۵۷، ۵۹  
 ابلیس، ۲۳۱، ۲۳۲  
 ابن اثیر، ۵۵، ۵۸، ۳۵۸  
 ابن حوقل، ۵۴، ۵۸  
 ابن خردادبه، ۳۶۲  
 ابن شهر آشوب، ۹۰، ۹۱، ۳۶۲  
 ابن فقیه، ۵۸  
 ابوالفتح محمد بن عیار، ۶۰  
 ابوالفضل عباس، ۶۲  
 ابوبکر بن محمد بن خورشید، ۶۰  
 ابوقداره، ۱۵، ۷۳، ۱۱۱، ۳۶۰  
 ابوموسی اشعری، ۵۶  
 اتابکان لر، ۵، ۵۸، ۶۰، ۶۲  
 احمد، ۳۶، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۶۱، ۶۸، ۷۳، ۷۹، ۹۰، ۱۲۲،  
 ۲۵۲، ۲۵۷، ۳۴۵، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰

|                                             |                                              |
|---------------------------------------------|----------------------------------------------|
| حسین بن ملک عزالدین، ۶۱                     | بازل، ۲۴۹، ۲۷۷، ۳۵۸                          |
| حسین خان دوم، ۶۳                            | باقو، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۴۶، ۱۷۲، ۱۷۶، ۲۰۵، ۲۵۲، ۲۶۱ |
| حشمت الدوله، ۷۱                             | ۳۱۹، ۲۶۲                                     |
| حقی، ۱۵، ۳۵۹                                | بتول، ۱۴۴، ۱۴۶، ۲۵۹، ۳۱۸                     |
| حمدالله مستوفی، ۳۲                          | بختیاری، ۳۵، ۳۶، ۴۶، ۶۰، ۶۴، ۷۵              |
| حمزه اصفهانی، ۵۸                            | بدر بن حسویه، ۵۹، ۶۰                         |
| حمیاطا، ۲۷۷                                 | برزیکانی، ۳۳، ۵۹                             |
| حمیده، ۷۱                                   | بطلیموس، ۵۱                                  |
| حیدر، ۶۸، ۹۰، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴  | بلاذری، ۵۶، ۳۶۰                              |
| ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۶      | بنی عیار، ۶۰                                 |
| ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۳، ۳۰۶، ۳۰۸      | بوالعلا، ۲۷۷                                 |
| ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۵۸                               | بهار، ۷۵، ۸۳، ۱۵۶، ۳۴۶، ۳۴۸                  |
| حیرانی، ۱۴                                  | بهرامی کمانگر، ۱۸                            |
| خالدها، ۳۰                                  | بهمن، ۳۴۴                                    |
| خان منصور، ۱۴، ۳۹، ۱۰۷، ۳۳۶                 | پارت، ۵۰، ۳۵۹                                |
| خانه داجیوند، ۱۰۷، ۳۹                       | پارس، ۵۶                                     |
| خضر، ۹۱، ۱۱۱، ۲۶۵، ۳۵۴                      | ترکه میر، ۱۰۹                                |
| خلیل، ۶۱، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۴۹، ۲۳۸، ۳۱۲، ۳۱۴ | تقی، ۱۴۶، ۲۵۲، ۲۶۲، ۳۲۰                      |
| ۳۲۸                                         | توفیق وهبی، ۳۷                               |
| دئونیسوس، ۵۱                                | تیمزی، ۱۸                                    |
| داریوش اول، ۴۹                              | تیمور، ۶۱، ۳۴۳                               |
| داریوش سوم، ۴۹                              | جمشید، ۲۸۰، ۲۹۳، ۳۱۵، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۷          |
| داود، ۱۱۷، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۶۴               | جهانگیر بن شاه رستم، ۶۱                      |
| دمرگان، ۶۹                                  | جیحون، ۳۰۸                                   |
| دهبالایی، ۱۵، ۷۴، ۳۰۷                       | حاج بختیار، ۸۲                               |
| دیاکو، ۴۸                                   | حداد، ۸۲                                     |
| دینوری، ۳۸                                  | حسام الدین خلیل بن بدر، ۶۱                   |
| راولینسون، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۶۸، ۳۶۰      | حسن بگ، ۷۹، ۸۲                               |
| رحمتی، ۱۴، ۲۴۷                              | حسن خان، ۸۶، ۲۴۶، ۲۴۷، ۳۱۳، ۳۱۶              |
| رشید یاسمی، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۴۴، ۴۷، ۳۶۱ | حسویه، ۵، ۵۸، ۵۹، ۶۰                         |
| رضا شاه، ۷۳، ۷۵                             | حسین، ۱۵، ۴۳، ۵۱، ۵۵، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶ |
| رکن الدوله دیلمی، ۵۹                        | ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۸۸، ۱۱۱، ۱۵۰، ۲۳۰    |
| ریزه‌وندی، ۶۷، ۸۷                           | ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲       |
| زال، ۱۱۱                                    | ۲۶۳، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۶۲  |

زلیخا، ۹۷، ۹۸، ۱۰۸، ۱۵۷، ۱۵۸، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۴  
 زین العابدین، ۱۲۵، ۲۵۰، ۲۶۰، ۳۱۹  
 زین العابدین، ۲۶۱، ۳۶۱  
 ساسانیان، ۳۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۲  
 ساکی، ۶۶  
 سجاد، ۹۳، ۲۶۰  
 سرخاب پسر محمد، ۶۰  
 سعد، ۵۵، ۶۰، ۲۹۷، ۳۰۵  
 سعد پسر ابوالشوک، ۶۰  
 سلجوقیان، ۳۲  
 سلطان محمد خداپنده، ۶۲  
 سلطان مراد سوم عثمانی، ۶۲  
 سلمان، ۹۰، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۴، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۱، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۱  
 سلوکیه، ۳۳  
 سلیمان، ۵۴، ۶۳، ۷۹، ۹۸، ۱۵۷، ۲۹۱، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۵۳  
 سنجر، ۱۱۱  
 سوره میری، ۶۷  
 سیاح محلاتی، ۶۹  
 سیدزاده هاشمی، ۱۵، ۹۷  
 سید صالح ماهیدشتی، ۳۹  
 سید یعقوب ماهیدشتی، ۳۹  
 سیف‌الدین رستم بن نورالدین محمد، ۶۰  
 شاکه، ۱۰۷، ۳۳۷، ۳۶۰  
 شاه تهماسب صفوی، ۶۱، ۶۳  
 شاه رستم بن جهانگیر، ۶۱  
 شاه عباس کبیر، ۳۳  
 شاهوردی خان، ۶۲، ۶۳  
 شجاع‌الدین خورشید، ۶۰، ۶۱  
 شجاع‌الدین محمود، ۶۱  
 شرف‌الدین ابوبکر، ۶۰  
 شفیع کلیایی اردلانی، ۱۰۵  
 شنطیا، ۱۲۶، ۱۴۷، ۲۷۷  
 شوتروک ناخوتته، ۴۶  
 شوهان، ۸۱  
 شهباز، ۸۶، ۱۰۹، ۱۴۵، ۳۱۳، ۳۱۶  
 شیل خاکین شوشناک، ۴۵، ۴۶  
 صادق، ۷۳، ۹۱، ۱۲۲، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۳۱۹، ۳۲۵  
 صارم السلطنه، ۶۸  
 صالح یگ، ۷۹  
 صالحی، ۸۷، ۹۷، ۱۵۸، ۳۳۶  
 صدیقه کبری، ۲۵۹  
 صفایی، ۱۵  
 صمصام‌الدین محمود، ۶۱  
 صنعان، ۱۰۲، ۱۱۸، ۲۳۸، ۲۳۹  
 صید صالح ماهیدشتی، ۱۰۹  
 صیدی هورامی، ۱۰۵، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۷۳، ۲۸۳، ۳۰۳  
 ضحاک، ۲۹، ۱۵۰، ۱۵۷، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۷، ۳۵۲  
 ضرار بن خطاب، ۵۵  
 ططری، ۱۱، ۱۵، ۲۳، ۹۷، ۱۵۶  
 عبدالحسین، ۶۶، ۹۱، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۲  
 عسکری، ۲۵۲، ۲۶۲  
 علوی، ۲۸۶  
 علی، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۱۹، ۳۸، ۵۶، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۹۰، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۸، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۶، ۳۵۸، ۳۵۹  
 علی بن موسی، ۱۲۲  
 علی بن هشام، ۵۶  
 علی خان، ۶۸

زلیخا، ۹۷، ۹۸، ۱۰۸، ۱۵۷، ۱۵۸، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۴  
 زین العابدین، ۱۲۵، ۲۵۰، ۲۶۰، ۳۱۹  
 زین العابدین، ۲۶۱، ۳۶۱  
 ساسانیان، ۳۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۲  
 ساکی، ۶۶  
 سجاد، ۹۳، ۲۶۰  
 سرخاب پسر محمد، ۶۰  
 سعد، ۵۵، ۶۰، ۲۹۷، ۳۰۵  
 سعد پسر ابوالشوک، ۶۰  
 سلجوقیان، ۳۲  
 سلطان محمد خداپنده، ۶۲  
 سلطان مراد سوم عثمانی، ۶۲  
 سلمان، ۹۰، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۴، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۱، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۱  
 سلوکیه، ۳۳  
 سلیمان، ۵۴، ۶۳، ۷۹، ۹۸، ۱۵۷، ۲۹۱، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۵۳  
 سنجر، ۱۱۱  
 سوره میری، ۶۷  
 سیاح محلاتی، ۶۹  
 سیدزاده هاشمی، ۱۵، ۹۷  
 سید صالح ماهیدشتی، ۳۹  
 سید یعقوب ماهیدشتی، ۳۹  
 سیف‌الدین رستم بن نورالدین محمد، ۶۰  
 شاکه، ۱۰۷، ۳۳۷، ۳۶۰  
 شاه تهماسب صفوی، ۶۱، ۶۳  
 شاه رستم بن جهانگیر، ۶۱  
 شاه عباس کبیر، ۳۳  
 شاهوردی خان، ۶۲، ۶۳  
 شجاع‌الدین خورشید، ۶۰، ۶۱  
 شجاع‌الدین محمود، ۶۱  
 شرف‌الدین ابوبکر، ۶۰  
 شفیع کلیایی اردلانی، ۱۰۵  
 شنطیا، ۱۲۶، ۱۴۷، ۲۷۷  
 شوتروک ناخوتته، ۴۶

گل اندام، ۳۵۶  
 گوتی، ۳۰، ۴۴، ۴۵، ۴۷  
 لاهوتی، ۱۰۱  
 لطفعلی خان بالاوند، ۷۱  
 لولویی، ۳۰، ۴۴، ۴۵  
 لیلی، ۵۸، ۶۲، ۳۲۴، ۳۳۹، ۳۵۶  
 مادها، ۲۹، ۳۱، ۴۸  
 مانایی، ۳۰، ۴۴  
 مأمون الرشید، ۵۶  
 مجلسی، ۹۱، ۲۶۶  
 محمد، ۱۵، ۲۴، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۴۵، ۴۷، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۶۰  
 ۶۱، ۶۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۸۵، ۹۰، ۹۷، ۱۱۰، ۱۴۰  
 ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲  
 ۲۷۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۴۳، ۳۵۷  
 ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲  
 محمدرضا، ۷۹، ۸۳  
 محمدی بن جهانگیر، ۶۲  
 محمود، ۱۴، ۴۴، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۶۱، ۱۲۲، ۳۵۹، ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 مرداوید، ۵۶  
 مسعودی، ۵۸  
 مصطفی، ۶۳، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۸، ۲۳۸، ۲۸۸  
 ۳۵۸  
 معتصم، ۲۶۲  
 مقدس اردبیلی، ۹۰، ۹۱، ۲۷۴، ۲۸۴، ۳۵۸  
 ملا پریشان، ۳۸  
 ملکشاهی، ۴۸، ۸۱، ۲۳۲  
 ملگ شوند، ۸۱  
 موسای کاظم، ۱۲۵  
 موسی، ۵۶، ۵۷، ۶۵، ۷۱، ۹۱، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۴  
 ۱۴۶، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۶۲  
 ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۷، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۱۹، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۵۴  
 مولوی کرد، ۱۰۵، ۱۳۲، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۴  
 ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۹، ۳۱۰، ۳۲۸، ۳۳۲

علی قلی خان، ۶۳  
 علی مردان خان، ۶۳، ۶۴  
 عمر، ۳۴، ۶۱، ۸۲، ۹۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۸۲  
 ۲۹۲، ۳۰۳، ۳۲۸، ۳۵۴  
 عمران، ۵۹، ۸۸، ۹۹، ۱۴۳، ۲۰۱، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۴۵  
 ۲۵۱، ۲۵۴، ۳۱۴  
 عمرو، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۳، ۳۱۱  
 عیسی، ۵۶، ۱۱۷، ۱۴۳، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۷  
 ۲۹۰، ۳۱۴، ۳۵۷  
 غلام، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۶۵، ۸۷، ۱۰۲، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۰  
 ۱۵۳، ۲۳۹، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۶، ۳۲۳  
 ۳۲۴، ۳۳۱  
 غلامرضا خان، ۶۸، ۷۱، ۷۳، ۸۰  
 فاطمه زهرا، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۳۱  
 فتحعلیشاه، ۶۶  
 فردوسی، ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۸۸، ۳۶۰  
 فرعون، ۲۳۶  
 فریدون، ۱۵۰، ۳۳۱  
 قباد، ۵۸، ۳۳۱  
 قره شوند، ۸۱  
 قمیس، ۱۳۸، ۲۹۹  
 قهرمان، ۲۹۲  
 قیتول، ۸۱  
 قیس بن سلمه الاشجعی، ۳۴  
 کاوه، ۳۳۱  
 کلبعلی خان، ۶۵  
 کلولای، ۸۳  
 کلهر، ۳۵، ۳۶، ۲۳۲  
 کلیم، ۱۰۴، ۱۲۵، ۲۳۶، ۲۵۸، ۲۹۰، ۲۹۷  
 کمالی، ۱۵  
 کوتیر، ۴۵  
 کورش، ۲۴، ۴۸  
 کیخسرو، ۱۵۴، ۳۴۴  
 کیکاوس، ۳۵۵

هارون، ۳۴، ۵۷، ۱۳۸، ۲۶۱، ۲۹۹، ۳۰۵  
 هاشم، ۵۵، ۲۵۹، ۳۱۴  
 هام بن میم، ۲۷۷  
 هانی سونز، ۸۱، ۱۵۵، ۳۴۶  
 مخامشیان، ۳۱، ۴۸، ۴۹  
 هذیل اسدی، ۵۵  
 هرمز، ۳۲، ۲۹۴، ۲۹۷  
 هرمزان، ۵۳، ۵۵، ۲۶۰  
 هزار جزیبی، ۶۲  
 هلاکو، ۶۱  
 یاقوت حموی، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۳۵۷، ۳۶۲  
 یعقوب، ۳۹، ۵۷، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۲  
 ۲۳۸، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۹۱، ۳۱۲، ۳۳۶، ۳۵۸  
 یعقوبی، ۵۶، ۵۷، ۳۰۰، ۳۵۸  
 یوسف، ۱۱۷، ۱۳۴، ۱۳۸، ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۵۶، ۲۹۱، ۲۹۶  
 ۳۰۰، ۳۱۲  
 یونس، ۱۲۳، ۲۳۵، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۹۷

مهدی، ۳۴، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۷۳، ۱۲۵، ۱۴۶  
 ۲۶۱، ۲۶۲، ۳۵۹، ۳۶۰  
 میاخ، ۷۹  
 میثم بگ، ۷۹  
 مید مید، ۲۷۷  
 میرزا رشیدخان، ۷۰، ۷۱، ۷۲  
 میرزا قاسم، ۷۰، ۷۲  
 میرزا موسی، ۱۱۱  
 میلان خیر، ۳۱۴  
 مینورسکی، ۳۰  
 نادرشاه، ۶۳، ۶۴  
 نقی، ۱۲۲، ۲۵۲، ۲۶۲، ۳۲۰  
 نوح، ۱۲۳، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۸۹، ۲۹۰  
 نوره گولنی، ۳۹  
 نیاز، ۱۰۹  
 واسیلی نیکیتین، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۶۱  
 هادی، ۵۷، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۴۶، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۹۰، ۲۰۶  
 ۲۶۲



# فهرست نام جایها

ایران، ۴، ۱۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۸۱، ۸۸، ۹۳، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۴۱، ۲۸۱، ۲۹۴، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۴۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱

ایلام، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۸۸، ۹۴، ۹۶، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۹۱، ۲۹۵، ۳۰۷، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۶۰

ایوان، ۳۶، ۵۲، ۱۲۲، ۲۹۶، ۳۳۶، ۳۴۶

بشرا العلم، ۹۰، ۱۳۸، ۳۰۱

بابل، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۲۸۴

بان ویزه، ۸۰، ۸۱

باویال، ۷، ۸، ۲۲، ۲۳، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۲، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۲، ۳۴۵

بدره، ۳۳، ۷۶

ببر، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۲، ۲۹۵

آبدانان، ۳۳، ۳۶، ۷۳، ۷۶

آبهر، ۵۳

آتروپاتکان، ۳۱

آذربایجان، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۴۹، ۵۱

آزارات، ۳۲

آریوخ، ۵۰، ۵۲

آسور، ۶۸

آشور، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۴

آلانی، ۳۲

ارجنه، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۴۷، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۱

اردلیکا، ۵۴

ارضروم، ۳۳

ارمنستان، ۳۲، ۳۳، ۳۵

اریوجان، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴

اصفهان، ۴۹، ۶۳، ۷۵، ۳۳۷

اکد، ۴۶

الیشتر، ۳۲

امارو، ۶۴

اناران، ۳۴۹

انزان، ۴۵، ۷۵

اورامانات، ۳۵، ۱۰۴، ۲۳۴

۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۲، ۳۰۳،

۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۳،

دالاب، ۶۴

دجله، ۴۴، ۴۶، ۵۰

در بند زنگی، ۳۲

دره شهر، ۳۳، ۳۶

دزیل، ۳۲

دشت عباس، ۳۳

دلفان، ۸۵

دهلران، ۱۴، ۳۳، ۳۶، ۷۶

دیاله، ۴۴

دیز، ۶۹، ۹۷، ۱۵۶، ۲۲۱، ۳۴۹

دیلمان، ۵۶

دینور، ۳۲، ۳۸، ۴۹، ۵۱، ۵۶، ۵۹

دیوالا، ۳۴، ۵۵

رذ، ۵۴

رکیوه، ۱۵۵

ری، ۵۱، ۱۵۳، ۲۱۶

زاگرس، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸

زنجیره، ۵۰، ۳۱۷، ۳۴۵

ژیرتوه، ۸۸

سامباتایی، ۵۱

سپه، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۷، ۲۱۱، ۲۱۲

سراب کلان، ۵۱

سرچفته، ۸۰، ۳۳۳

سلسله، ۳۰، ۴۵، ۴۹، ۶۰، ۶۲، ۶۵، ۷۳، ۸۵، ۱۳۰، ۳۵۵

سلیمانیه، ۳۷، ۶۶

سمبینه، ۵۳

سمبولوس ترسیدید، ۵۱

سوزیان، ۴۵

سومر، ۴۶

سیروان، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۷۵

سیواس، ۳۳

شاپور خواست، ۵۰

۳۰۴، ۳۱۵

برق، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۳۷، ۲۹۷، ۳۳۳

بروجرد، ۶۶

بسطام، ۵۱

بلوان، ۱۵۵، ۳۴۶

بندیجین، ۵۲، ۵۴، ۵۵

بوشهر، ۴۶

بیجار، ۳۶

بین‌النهرین، ۳۳، ۴۵، ۵۰، ۵۳، ۵۸

پشتکوه، ۳۷

پلینی، ۵۱

پهله، ۴۹

پشت توه، ۸۸

ترکستان، ۴۷

ترکیه، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۴۳، ۱۰۴، ۲۴۱، ۳۳۷

تهران، ۳۲، ۶۵، ۷۳، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲

تیسفون، ۵۰، ۵۳

جبال، ۴۹، ۵۳، ۵۶

جیحون، ۳۰۸

چین، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۸۱، ۱۹۳

۲۰۷، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۷۹، ۳۲۰، ۳۳۷، ۳۳۸

۳۴۱، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵

حلوان، ۵۱، ۵۲، ۵۳

خاور زمین، ۲۹۳

خایدالو، ۴۶

خراسان، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۴۹، ۵۴، ۵۶، ۵۹، ۲۶۱

خرم‌آباد، ۸۵، ۳۴۶، ۳۵۹

خفتیان، ۳۲

خورباران، ۴۹

خوزستان، ۳۶، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۵۸

۵۹، ۶۳، ۶۸، ۷۵، ۹۲، ۳۶۰

خوشان، ۳۲

خیبر، ۱۰۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹

۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹

۸۷، ۸۸، ۹۲، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۲۵، ۳۲۹، ۳۳۶  
 ۳۳۹  
 کردند، ۳۲  
 کومش، ۴۹  
 کوهستان، ۳۰، ۴۵، ۴۶، ۵۱  
 لرستان، ۱۸، ۲۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۴۶،  
 ۵۰، ۵۴، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶  
 ۶۷، ۶۸، ۷۴، ۷۵، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۴، ۱۰۸  
 ۳۳۳، ۳۴۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۱  
 لوزن، ۱۵۵  
 ماچین، ۳۵۵  
 ماداکتو، ۴۶، ۴۷، ۵۸  
 مازندران، ۳۳  
 ماژین، ۵۰  
 ماساباتیس، ۵۰  
 ماسبذان، ۳۳، ۳۴، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶  
 ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۷۵  
 مانشت، ۹۷، ۱۵۵، ۱۵۶، ۳۴۹  
 ماهیدشت، ۳۲  
 مخمل کوه، ۹۴، ۳۴۶  
 مدیترانه، ۳۳  
 مرعش، ۳۲  
 مزوباتن، ۵۱  
 ملاطیه، ۳۲  
 مندلی، ۳۲، ۳۶، ۵۴، ۷۴  
 موسیان، ۳۳، ۷۶  
 موصل، ۳۲  
 مهران، ۷۳  
 مهران قذق، ۴۹، ۵۷، ۵۸  
 میان، ۱۵۵  
 ۲۹۹، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹،  
 ۳۵۰، ۳۵۵  
 نجف، ۷۱، ۷۲، ۸۲، ۹۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۳۶،  
 ۱۴۳، ۱۵۳، ۲۵۹، ۲۶۸، ۲۹۵، ۳۱۳، ۳۴۱

شادآباد، ۵۵  
 شوروی، ۳۲  
 شوش، ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۵۳  
 شهر زور، ۴۴  
 شیخ ماکان، ۵۳  
 شیروان، ۳۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۷۶، ۳۴۶  
 صیمره، ۳۴، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۸  
 طبرستان، ۵۱  
 طور، ۹۷، ۹۰، ۱۰۹، ۲۶۴، ۲۶۶  
 طوس، ۲۶۱  
 عراق، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۳، ۵۴، ۵۶، ۷۴، ۸۱، ۸۲، ۹۴  
 ۱۰۴، ۲۶۰، ۲۶۱  
 علیماید، ۵۰  
 عیلام، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰  
 فرات، ۳۳، ۱۵۰، ۳۳۰  
 قریسین، ۳۲  
 قروه، ۳۶  
 قره سو، ۳۳  
 قزوین، ۳۳، ۴۹  
 قفقاز، ۳۲، ۴۴، ۴۷  
 قلعه سلاسل، ۳۰۴، ۳۰۵  
 قم، ۶۷، ۱۴۹، ۱۷۷، ۲۲۸، ۳۲۴  
 قوله و دکه، ۷۴  
 قونیه، ۳۳  
 کاسی، ۳۰، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷  
 کامبالیدوس، ۵۱  
 کبیرکوه، ۳۷، ۵۰، ۳۵۹  
 کربلا، ۷۱، ۸۲، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۹، ۱۴۶، ۲۵۲، ۲۵۶،  
 ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۱۹، ۳۲۰  
 کرج، ۷۳  
 کردستان، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۵۹، ۱۰۸،  
 ۲۷۵، ۳۶۰، ۳۶۱  
 کرگس کوه، ۵۶  
 کرمانشاه، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۳، ۶۰، ۶۷، ۶۸، ۷۶

هتد، ۱۰، ۲۳، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۷، ۶۸، ۶۹، ۸۵  
 ۹۱، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۴۷، ۱۵۳، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱،  
 ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۶،  
 ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۴،  
 ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۸،  
 ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۸، ۳۵۱  
 یافته، ۱۵۵

نورکوه، ۳۴۷  
 نوروزآباد، ۵۵  
 نهاوند، ۴۹، ۵۱، ۵۶، ۵۹  
 نیمروز، ۴۹  
 نینوا، ۴۷، ۵۲، ۲۵۵  
 وستام، ۳۲  
 همدان، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۸، ۵۹، ۷۵، ۸۸، ۳۳۹

# منابع و مآخذ

- آثار باستانی و تاریخی لرستان، حمید ایزدپناه، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۴.
- آمارنامه (۱۳۷۵)، سازمان برنامه و بودجه ایلام، معاونت آمار و اطلاعات ۱۳۷۶.
- آیین بلاغت (شرح مختصر المعانی تفتازانی)، احمدامین شیرازی، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
- احادیث مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۰.
- ارزش میراث صوفیه، عبدالحسین زرین کوب، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، تهران، ۱۳۶۹.
- ایلام و تمدن دیرینه آن، ایرج افشار سیستانی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۲.
- باستان شناسی ایران باستان، لویی واندنبرگ، ترجمه دکتر عیسی بهنام، انتشارات تهران، ۱۳۴۵.
- برگزیده مشترک یاقوت حموی، ترجمه محمد پروین گنابادی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۲.
- برهان قاطع، محمدحسین بن خلف تبریزی، به تصحیح و اهتمام و حواشی محمد معین، ج ۵، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۲.
- تاریخ ایران، حسن پیرنیا و عباس اقبال آشتیانی، انتشارات کتابخانه خيام.
- تاریخ دو هزار و پانصد ساله ایران، پرویز عباسی، جلد اول، علمی، تهران، ۱۳۴۲.
- تاریخ سرزمین ایلام، ناصرراد، انتشارات ارغنون، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم، تهران،

۱۳۷۵.

-- تاریخ کامل ابن اثیر، عزالدین ابن اثیر، برگردان دکتر محمدحسین روحانی، انتشارات اساطیر، تهران.  
 -- تاریخ گزیده، حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر مستوفی قزوینی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.

-- تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (ابی واضح یعقوبی)، ترجمه محمدابراهیم آیتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۶.

-- ترجمه تفسیر طبری (قصه‌ها)، جمعی از علمای ماوراء النهر، ویرایش و بازخوانی جعفر مدرس صادقی، نشر مرکز، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۲.

-- تقویم البلدان، ابوالفداء، ترجمه عبدالمحمد آیتی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹.

-- جغرافیای استان ایلام، دبیران جغرافیای استان ایلام، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۷۳.

-- جغرافیای تاریخی ایلام، حسنعلی فرجی سبکبار، (مقاله ارسالی به کنگره بزرگداشت غلامرضا ارکوازی)،

۱۳۷۳.

-- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، علی محمد ساکی، انتشارات محمدی، چاپ اول، خرم‌آباد.

-- جغرافیای نظامی ایران (پشتکوه)، علی رزم‌آرا، تهران، ۱۳۲۰.

-- جنگ علی(ع) با مقاتل ملعون (به زبان کردی)، نسخه خطی، به خط مرحوم ملاحسین عزیزی، تاریخ کتابت ۱۳۳۲ هـ.ق.

-- جنگنامه حضرت امیر با مژه بن قیس و گزارش آن، نسخه خطی متعلق به کتابخانه ملی ملک، ۱۱۵ ورق، نویسنده (؟)، مورخ ۱۲۳۳ هـ.ق.

۲۵ - حافظ نامه، بهاءالدین خرمشاهی، انتشارات علمی و فرهنگی و سروش، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۸.

-- حدود العالم من المشرق الى المغرب، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۶۲.

-- حدیقه الشیعه، احمد بن محمد معروف به مقدس اردبیلی، انتشارات معارف اسلامی، تهران، ۱۳۵۰.

-- حمله حیدری، میرزا محمد رفیع ابن محمد مشهدی متخلص به باذل، کتابفروشی اسلام، نوبت و سال چاپ (؟).

-- حمله حیدری، ملابمانعلی کرمانی، کتابفروشی اسلامیه، نوبت و سال چاپ (؟).

-- حمله حیدری، میرزا مصطفی ملقب به افتخار العلماء و المتخلص به صهبا، کتابفروشی محمدحسن علمی، نوبت و سال چاپ (؟).

- خاطرات حاج سیاح (یا دوره خوف و وحشت)، به کوشش حمید سیاح، به تصحیح سیف‌الله گلکار، مرکز پخش کتابخانه ابن سینا، چاپ (؟)، تهران، ۱۳۴۶.
- خاورنامه، مؤلف نامعلوم، به سعی و اهتمام حاج سید محمود اخوان کتابچی، چاپ سنگی متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۵۴.
- خورشید خاور (به زبان کردی)، سراینده: نامعلوم، نسخه خطی متعلق به نگارنده، تاریخ کتاب و کاتب (؟).
- دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۰.
- دایرة المعارف تشیع، سازمان دایرة المعارف تشیع، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸.
- درباره ویرایش، زیر نظر نصرالله پورجوادی، مرکز نشر دانشگاه، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۵.
- دو سفرنامه درباره لرستان، سیسیل جان ادموندز و بارون دوئید، ترجمه سکندر امان‌اللهی بهاروند و لیلی بختیار، انتشارات بابک، تهران، ۱۳۶۶.
- دیوان ملاپریشان، تصحیح و اهتمام اسفندیار غضنفر امرایی، انتشارات کتابفروشی رشنو خرم‌آباد، ۱۳۶۱.
- دیوانی صهیدی، کوکرنده و مه‌مه‌دئه‌مین کاردوخی، چاپخانه کامه‌رانی، سلیمانی، ۱۹۷۱.
- دیوانی مه‌ولوی، به تصحیح ملاعبدالکریم مدرس، انتشارات محمدی، چاپ دوم، سقز، ۱۳۷۱.
- راهها و معابر باستانی شرق و شمال شرقی کبیرکوه در دوران پارت و ساسانی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، حبیب‌الله محمودیان، ۱۳۷۷.
- راهنمای نگارش و ویرایش (با تجدید نظر کلی)، دکتر محمدجعفر یاحقی و دکتر محمد مهدی ناصح، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ پانزدهم، تهران، ۱۳۷۷.
- روش تحقیق و شناخت مراجع ادبی، دکتر محمد غلام‌رضایی، انتشارات جام، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۶.
- روش تحقیق و مأخذشناسی، دکتر احمد رنجبر، انتشارات اساطیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸.
- روش نگارش گویش کردی ایلامی، ظاهر سارایی، ۱۳۷۳، (چاپ نشده).
- رینوسه کوردی، دکتر نسرین مه‌مه‌د فخری، به غدا، ۱۹۷۷ - ۱۹۷۸.
- زمانی به کگرتووی کوردی، جه مال نه‌به‌ز، بامبیرگ ئه‌لمان، ۱۹۷۶.
- زندگینامه غلام‌رضا خان ارکوازی (کتابچه ارسالی به کنگره بزرگداشت غلام‌رضا ارکوازی)، محی‌الدین صالحی، ۱۳۷۳.
- سفرنامه الموت، لرستان و ایلام، فریا استارک، ترجمه علی محمد ساکی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۴.

- سفرنامه پیترو دل‌واله، ترجمه دکتر شجاع‌الدین شفا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
- سفرنامه راولینسون (گذر از زهاب به خوزستان)، نوشته سرهنری راولینسون، ترجمه دکتر اسکندر امان‌اللهی بهاروند، انتشارات آگاه، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۲.
- سفرنامه ناصر خسرو، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، انتشارات زوار، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۵.
- سفرنامه هوگو گروته، ترجمه مجید جلیلود، نشر مرکز، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۹.
- سیاهه فرماندهان و رؤسای قبایل و برجستگان پشتکوه (نوشته‌های مربوط به زمان حکومت غلام‌رضا خان والی در هفت صفحه)، الله وردی سگ‌وندی، متعلق به آقای شاهرخ ابوقدره.
- شاکه و منصور، علی محمد سهراب نژاد، معاونت پژوهشی اداره کل ارشاد و فرهنگ اسلامی ایلام.
- شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۴.
- شرفنامه، الامیر شرف‌خان البدلیسی، تصحیح محمدعلی عونى، ناشرفرج‌الله‌ذکى‌الکردی، بی‌سته‌الزهر بمصر، نوبت و سال چاپ (؟).
- شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)، امیر شرف‌خان بدلیسی، به اهتمام محمد عباسی، نشر حدیث، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۳.
- شرح مثنوی شریف، بدیع الزمان فروزان‌فر، انتشارات زوار، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۱.
- طرح جامع توسعه استان ایلام (کتاب دوم - جمعیت و جوامع)، سازمان برنامه و بودجه استان ایلام، ۱۳۷۲.
- غررالحکم و درر الکلم، عبدالواحد آمدی، ترجمه محمدعلی انصاری، انتشارات دارالکتب الاسلامی.
- غیاث اللغات، غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین رامپوری، به کوشش منصور ثروت، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- فتوح البلدان، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، ترجمه دکتر محمد توکل، نشر نقره، تهران، ۱۳۶۷.
- فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- فرهنگ اصطلاحات نجومی، دکتر ابوالفضل مصفی، انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۶.
- فرهنگ بزرگ جامع نوین عربی به فارسی، احمد سیاح، انتشارات اسلام، چاپ سیزدهم، تهران، ۱۳۷۰.
- فرهنگ تلمیحات، دکتر سیروس شمیسا، انتشارات فردوسی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۹.
- فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۶۴.



- فرهنگ لکی، حمید ایزدپناه، مؤسسه فرهنگی جهانگیری، چاپ اول، ۱۳۶۷.
- فرهنگ ماد، صدیق صفی‌زاده (بوره‌ک‌بی)، موسسه مطبوعاتی عطایی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۱.
- فرهنگ معارف اسلامی، دکتر سیدجعفر سجادی، انتشارات کومش، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۳.
- فرهنگ نامهای پرندگان در لهجه‌های غرب ایران، دکتر محمد مکرری، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۱.
- قاموس کتاب مقدس، ترجمه و تألیف جیمز هاکس، انتشارات طهوری، ۱۳۴۹.
- قرآن کریم، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، انتشارات نیلوفر و انتشارات جامی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۶.
- قوم لر، دکتر سنکدر امان‌اللهی بهاروند، انتشارات آگاه، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۰.
- کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، رشید یاسمی، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۹.
- کرد و کردستان، محمدامین زکی، ترجمه حبیب اسدتابانی، انتشارات آیدین، تبریز، ۱۳۷۷.
- کرد و کردستان، واسیلی نیکیتین، ترجمه محمد قاضی، انتشارات نیلوفر، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۶.
- کلیات حدیث قدسی (ترجمه کتاب جواهر السنیه)، شیخ محمدحسین حرعاملی، ترجمه زین‌العابدین کاظمی خلخالی، به همت سیدرضا کاظمی، انتشارات دهقان، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۸.
- کلیات مفاتیح الجنان، شیخ حاج عباس قمی، ترجمه حاج شیخ مهدی الهی قمشه‌ای، انتشارات کتابفروشی علمی، تهران، ۱۳۴۲.
- کنز‌العرفان، سید محمدصالح الحسنی النعمة اللهی الماهیدشتی، به سعی و اهتمام محمدعلی سلطانی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸.
- گذری بر تاریخ ایلام، محمدحسین خانی، ناشر مؤلف، چاپ اول، ایلام، ۱۳۷۳.
- گلزار ادب لرستان، اسفندیار غضنفری امرایی، به کوشش غلامحسین رضایی، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- گوواری کوری زانیاری کورد، چاپخانه‌ی زانیاری کورد، به‌غدا، ۱۹۷۴.
- لغت‌نامه، علی‌اکبر دهخدا، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران با همکاری انتشارات روزنه، تهران، ۱۳۷۳.
- مجموعه آرا درباره ساکنین سرزمین پشتکوه ایلام، جعفر خیتال، انتشارات کتابفروشی اسماعیلی، چاپ اول، ایلام، ۱۳۶۹.
- مجله‌ی ناوینه (به زبان کردی)، شماره‌های ۳۸ و ۲۰ و ۱۹ و ۵ و ۱۴، تهران.

- مجموعه مقالات ارسالی به کنگره بزرگداشت غلام‌رضا ارکوازی (چاپ نشده)، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی ایلام، ۱۳۷۳.
- المسالك و الممالك، ابن خردادبه، ترجمه دکتر حسین قره‌چانلو، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، عزالدین محمود کاشانی، به تصحیح جلال‌الدین همایی، نشر هما، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۳.
- معجم البلدان، یاقوت حموی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۹ هـ/ ۱۹۷۹ م.
- المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، محمد فؤاد عبدالباقی، دارالکتب المصریه، ۱۳۶۳ هـ/ ۱۹۴۵ م.
- مغازی، محمد بن عمرواقدی، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۹.
- مناجاتهای جاویدان ادب کردی، به اهتمام محمدعلی سلطانی، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- مناقب آل ابی طالب، چهارج، ابن شهر آشوب، دارالاضواء، بیروت.
- منتهی الآمال، حاج شیخ عباس قمی، انتشارات کتابچی، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۱.
- المنجد فی اللغة، لویس معلوف، المطبعة الکاثولیکیه، دارالمشرق، الطبعه الثالثه و الثلاثون، ۱۹۹۲.
- نادرنامه (به زبان کردی)، نسخه خطی، به خط مرحوم سعدالله نوری، تاریخ کتابت (؟).
- نوشته‌های پراکنده دربارهٔ یارسان (اهل حق)، صدیق صفی‌زاده (بوره‌کهی)، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۱.
- نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۰.
- واژه‌نامک، عبدالحسین نوشین، انتشارات دنیا، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳.
- هه‌نبانه بورینه (فرهنگ کردی - فارسی ۱ جلدی)، هه‌زار، انتشارات سروش، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۹.
- یشته‌ها (ج ۱)، ابراهیم پورداود، انتشارات طهوری، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۷.

علم که بطریق و غیر تعلیم در یاد هر کس

حسن و صفت و کمال هر کس در علم است و دانش و سوادش را که در یاد

لش در یاد هر کس است نه در کتاب و نه در قلم و نه در خط و نه در کلام

ما که طایفه ای از این عالم هستیم و در این عالم هستیم و در این عالم هستیم

بغیر از علم و غیر از علم و غیر از علم و غیر از علم و غیر از علم و غیر از علم

بنوعدی که در علم و غیر از علم و غیر از علم و غیر از علم و غیر از علم و غیر از علم

حس و ادراک و تفکر و علم و غیر از علم و غیر از علم و غیر از علم و غیر از علم و غیر از علم

[illegible]

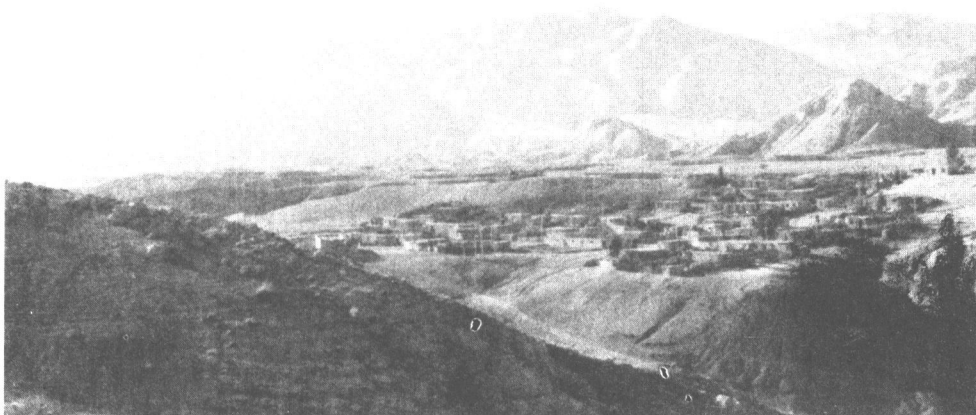
تصویر رونوشت قدیمی قباله‌ای که نام شاعر به عنوان شاهد ذکر شده است



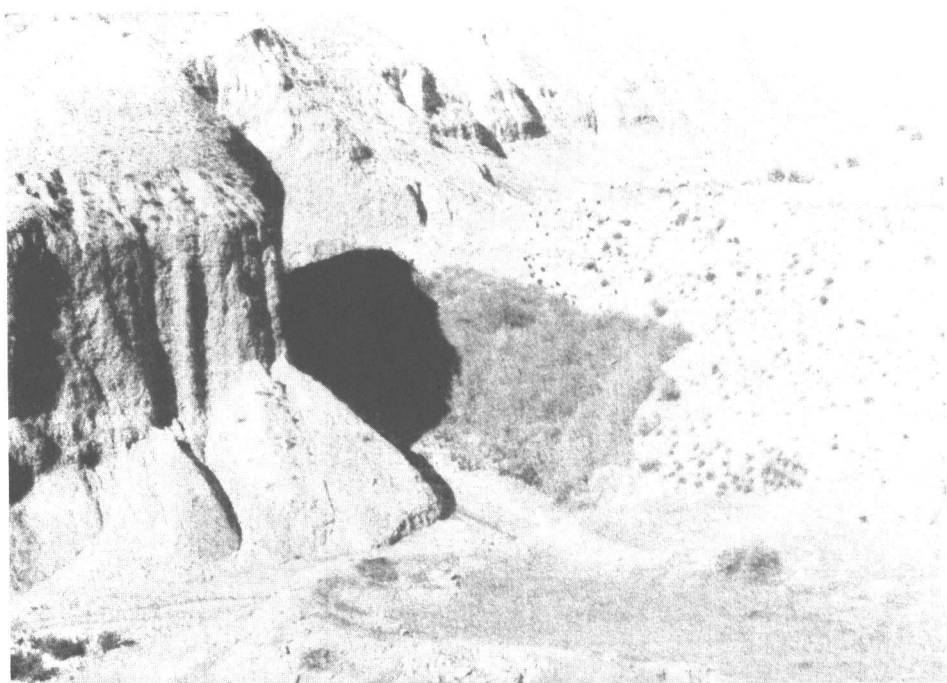
نمایی از کوه باویال



یکی از اعقاب شاعر به کوه باویال اشاره می کند



عکس بالاروستای بان ویزه در دامنه کوه باوئال  
عکس پائین نمایی از چشمه «هانی سه ونز»



نمایی از سه رویشه



عکس‌هایی از حاشیه کنگره بزرگداشت غلام‌رضا ارکوازی - شهریور ۱۳۷۳







مؤلف کتاب



## شاعیری دۆنده کانی تهم گرتوو

کورد، له خه لوههتی په رستگای دلی دا شانازی به بهندهیی خوا دهکات و ههردهم به بیر هینانه وهی یادی داهینه ری زهوی سوکنایی نه دات به باوهره شینه کانی و له خوانی تهم نیعمه ته دا چاوه کانی تیری نیگایه و زمانی دلی دهوله مه ندی زیکره ههروهک:

له جوغرافیای ئوستانی ئیلامدا و له نیوهی یه که می سه دهی سیزده هه می کوچی مانگی دا شاعیری کوردی بیژ «غولام رهزا نه رکه وازی» کۆمه لیک شیعرێ به رزی به زاروهی کوردی «فهیلی» و له ژیر کارتی کردنی زمانی نه ده بی نهو سه رده مه واتا زاروهی هه ورامی (گۆرانی) وتوو که ناوهر وکیان داگری گازهو رازو نیازو موناجاته له گهل پهروه رداگرو هانا خواسته له پېشه وای خوا په رستان واته چه زه ته عه لی «س» کاتیک که وتوته به ندیخانه ی حوکرانی سه رده می خوی.

به داخه وه، جیا له موناجات که هی می هونراوه جی ماوه کانی شاعیر پیک دینی ته نیا شین گیری بو مه رگی رۆله که ی و کۆمه لی شیعرێ په رشوبلاو که هه وینیان غه ربیی و نه وینه چی دیکه به میرات له هه که به جی ماوه که ی نابینری.

دوو خالی دره وشاوه و جی سرنجی هونراوه کانی غولام رهزا نه مانه ن:

۱- زمانی شیعره کان، به زاروهیه کی په تی وره سه نی ئیرانی وتراون، واته کوردی باشوور که سه رچاوهیه کی جی متمانیه بو دیاری کردنی رهوت و قوناغه کانی گۆران و گه شه ی زمانه کۆنه کانی ئیران به تایبهت «پارسی»

۲- ناوهر وک، واتای قول و ته ژری و سیخناخی شیعره کان زمان حالی باوهری نایینی سه رده می که شیعره کانی تیدا وتراوه. به ره چاو کردنی نهو تایبه ته ندیانه دوا ی به راورد کردنی چه ند هه ده ستنوو س و لیکدانه وهی ره خنه نامیز ده توانین بلین هونراوه کانی تهم کتیه پاقرۆ هه له بژیری کراوه.

له سۆنگه ی نه وهی ثابته و هه دیس ناو به ناو هی م و به وای کۆمه لیک ی به رچاو له شیعره کان یان تۆکه ره یژ کردوو و له ئیماژو ئاشیره که فه سه رن و واژه و تیکه له کیشی کۆن بوونه ته بژو رایه ل ئاساییه به پیویست زانرا ته رجومه و راهی شیعره کان به زمانی فارسی بی و ئاشیره بکریته سه رچاوه ی داستان و ئیماژه کان.

شیایوی سرنجه، له هیندی پاژی دیکه ی کتیه که دا بو ساخ کردنه وهی میژووی ئوستانی ئیلام، رهوتی میژووی و فره ههنگی کورد پشت به سه رچاوه و به لگه گه لی متمانه پیکراو به ستر اووه ژیا نی شاعیر و هونراوه کانی به شینه یی که وتوو نه ته بهر نه شته ری لیکۆ لینه وه. دوا جار، وهک چۆن ئاسمان چۆلی نه ستیره نابیی و هه موو شه ویک نه ستیره کان ده گه ری نه وه جی ژوان، له خه لوه تی تهم روژکاره دا بهر له ئاوا بوونی خوری نیگامان نه ندیشه ی شاعیری دۆنده کانی تهم گرتوو و مۆمیک داده گیر سینێ تا رازه نه خشینراوه که ی سه ر تابلوی خه م و هیوا بدۆزینه وه.

## «A poet of foggy peaks»

Ghoulam reza arkawazi is one of the kurdish poets who lived in the first half of 13 th century (A.H.). He wrote valueable verses in one of Kurdish dialects "feyli" following the literal language of his time, known as "Hawrami".

Most of his works are in the praise of God and Hazrat Ali (A.S.), in which he prayed for his freedom from the prison of the ruler of his time. Apart from "Monajat Nameh" which is known as his main work, he also wrote "Sognameh" (Elegy) in the grief of his son after his death.

His verses are important from two points of view:

1 - From the language point of view, because they have been recited in one of the main languages of Iran, that is , the southern kurdish language, which can be used as an important instrument for studying Iranian Languages.

2 - From the contents points of view, because it has the accurate concepts and matters regarding the religious beliefs.

The book has been corrected in a critical manner after comparing with its other original copies and the verses have been explained and translated as well.

In the other chapters, the history of Ilam province, the Kurdish nation, their culture, the life of poet and his verses have been discussed and examined on the basis of reliable sources and documents.